BIBLIOTHECA INDICA.

WORK NO. 60.

MUNTAKHAB-AL-LUBĀB.

PERSIAN TEXT.

MUNTAKHAB-AL-LUBĀB

BY

KHĀFI KHĀN

A GENERAL HISTORY OF INDIA FROM THE MOHAMMEDAN CONQUEST TO THE REIGN OF MOHAMMED SHAH, EMPEROR OF DELHI, 1719–48 A.D.

VOLUME III.

EDITED BY

SIR WOLSELEY HAIG, K.C.I.E., C.S.I., C.M.G., C.B.E., M.A. (Dubl.),

Lieutenant-Colonel, Indian Army (Retired).

Professor of Arabic, Persian, and Hindustani in the University of Dublin, and Member of the Royal Irish Academy.

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.
PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

CALCUTTA.
1925.

حصهٔ سوم

منتخب اللباب

تصنيف

محمد هاشم خان المخاطب به خافي خان نظام الملكي

در

احوال سلاطين ممالک دکن و گجرات و خانديش

به اهتمام

انجمن آسيائي بنگاله

به تصحيح

سر ولزلي هيگ

معلّم السنهٔ عربي و فارسي و اردو در دار الفنون دبلن

در مطبع مرسلين باپٹست

به طبع رسيد

کلکته سنهٔ ۱۹۲۵ع

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی حد و ثنای لا تعد پادشاهی را سزاوار است که فرمان فرمایان هفت اقلیم در اوقات طلب حاجت سر عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز او سائیده به مقال ما عبدناك حق عبادتك معترف بدین ترانه گویا می گردند * * شعر *

خدایا جهان پادشاهي تراست * زما خدمت آید خدائي تراست

شکر و سپاس زیاده از اندازهٔ قیاس مالک الملکی را سزد که پادشاهان ربع مسکون رقبهٔ عبودیت اورا سرمایهٔ فخر و مباهات خویش دانسته به هزاران نیاز سر به زمین فرود آورده به سر افگندگي تمام به زمزمهٔ ما عرفناک حق معرفتك حق سرائي مي نمایند * * شعر *

سر پادشاهـــان گردن فراز * بدرگاه او بر زمین نیـــاز

و درود و صلوات زیاده از حد و حصر بر سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات حضرت خیر البشر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اولاد امجاد و اصحاب کبار او که هر یکی از ارکان چهار بالش دین متین و سرمایهٔ فخر آفرینش اند باد *

اما بعد بر جویای اخبار ماضي لیل و نهار بلاد قلمرو پر وسعت سواد اعظم هندوستان بهشت نشان پوشیده نماند که تاریخ منتخب لباب تالیف خادم آثم محمد هاشم خافي که آخر مخاطب به خافی‌خان نظام الملکي گردید جلد ثالث مشتمل بر ذکر پادشاهان صوبهٔ هندوستان سوای صوبهٔ دهلي و اکبر آباد و پای تخت که ذکر پادشاهان سلف آن هر دو صوبه نیز در جلد اول به تذکار در آمده از روی نگاشتهٔ مولانا محمد قاسم فرشته که درین ضمن بعضی اختلاف قول شیخ نورالحق دهلوي و دیگر مؤلفان صداقت بیان نیز درج گشته در کمال اختصار انتخاب نموده به رشتهٔ بیان کشیده شروع از شش صوبهٔ دکن نموده و به دستور مؤلفان عهد که مامور به تحریر سوانح دیر کهن گردیده رویهٔ مزاج گوئي امیر و وزیر را از دست نمي دهند پیروي ننموده تا مقدور و امکان طریقهٔ صدق کلام را مرعي داشته به احاطهٔ بیان در آورده مطالعه کنندگان منصف پیشه که بر تواریخ نظر عبور شان افتاده باشد انصاف مي دهند که چه قدر در اختصار قلّ و دلّ صرف اوقات نموده آب سبو را در کوزهٔ گنجانیده اما اختلاف روایت که در اکثر کتب معتبر سیر نیز اقوال مختلف به تذکار در آمده علاج نتوانست نمود لهذا در خدمت مطالعه کنندگان خورده گیر سخن سنج گنج معاني التماس دارد که اگر اختلاف قول به نظر آید عیب پوشي و خطا بخشي را کار فرموده معاف فرمایند * * شعر *

گذارندهٔ صورت داستان * بدین سان کند ثبت این داستان

یعنی سخن سنجان دیر کهن این فن در باب ابتدای اسلام ملک دکن که مراد از نواح سراندیپ تا کنار آب نربدا باشد چنین روایت نمایند که قبل ازینکه در بلاد اطراف پنجاب و دهلي تا سومنات از سعي

سلطان محمود غازي غزنوي چنانچه در ابتدای ذکر سلاطین لاهور و دهلي گذشت انهدام بنای کفر و بت پرستي راه یابد و در بنادر دکن پرتو ظهور اسلام خفیه و علانیه از ذکر کلمهٔ توحید و فروغ شعلهٔ نور محمدي روشن گشته بود کلمهٔ چند ازان به طریق اجمال [1] و اختصار بر صفحهٔ تذکار مي آرد گویند در ایام سلطنت ملک عبد الملک مرواني سنــه ۹۰ نود که حجاج صاحب حکومت و ریاست قلمرو عرب و عجم گردید شرفا و نجبا و سادات بني هاشم را هرجا که مي یافت بهر حجت گناه صغیر و کبیر برنا و پیر آن دیار را مي‌کشت و خانه‌های ایشان را مي‌سوخت دود آتش ظلم او عالمی را فرو گرفت جمع کثیر از اولاد امجاد و اصحاب جناب مصطفوي و مرتضوي از ظلم و بیداد او تنگ و بجان آمده با دلهای پریشان و سینه‌های سوزان و دیده‌های خونچکان دست از جاذبهٔ حب ریاست [2] خویش و تبار و کار و بار و یار برداشته با اطفال و عیال و مال بر هفت هشت جهاز کنار جزائر عرب راکب گشتند و قاصد بنادر دکن که در آن زمان بندر دابل و چیول و بندر کنبایت و بهروچ و اطراف مچهلي بندر جاري بود گردیدند و به همعناني باد موافق و مخالف هر جهازی به بندری افتاد و وقت فرود آمدن چون راجه و زمیندار هر مکان که فرمان روای آنجا بودند و اسم اسلام در گوش آن جماعه حکم خلیدن هزار پا داشت وقت فرود آمدن آنها مضائقه مي‌نمودند آن تخته بندان دریای سرگرداني و دریا نوردان بحر حیراني به تملق والحاح پیش آمده قرار عهد و پیمان عدم اظهار ایمان و دین خود که در گوشه و کنار خانهٔ خویش هر یکی به عبادت معبود برحق به رسم و آئین خود پردازد و در ظاهر

---

۱ ن - اجمال بکمال اختصار ۲ ن - وطن خویش

و آشکارا موافق رویهٔ آن ملک در لباس و دیگر اطوار به عمل آرد به میان آورده فرود آمدند و به کمال حزم و احتیاط که صدای اذان وقراءت قرآن و عبادات دیگر به گوش آن قوم نرسد زیست مي‌نمودند و هرکدام به کسبی و پیشهٔ به لباس آن ملک مشغول شدند چنانچه در اکثر بنادر لغایت حال زنان شرفای آنجا که به قوم عرب و نوائط مشهور اند و جمعی که از اولاد عباس و زبیر و طلحه و دیگر اصحاب خود را مي گیرند رخت و لباس عورات هنود مي‌پوشند به همین دستور به طریق اخفا زندگاني مي نمودند و به عبادت صانع بی‌چون مي‌پرداختند در شادي و کدخدائي به طور و پیروي آن جماعه به عمل مي‌آوردند اگرچه بعد از فوت شوهر زنان جوان در مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره و تمام روم و ایران و توران و همه قلمرو اسلام از زمان قدیم لغایت حال شوهر دیگر مي‌نمایند بل وارثان آنها بزور به عقد کفو مي‌آرند اما در هندوستان که میان شرفای اسلام که مراد ازا اهل مشایع عرب است این عمل را فعل قبیح و عیب دانسته ترک رویهٔ آبا و اجداد را که موافق حکم خدا و مطابق شرع محمدي است نموده اند سبب همین است که بعد امتداد ایام که درین غربت میان کفره تناسل و توالد واقع شد و ملاحظه نمودند که از جملهٔ اقسام هنود که تعداد آنها انتها ندارد پنج قوم که برهمن و کهتري و راجپوت و بقال و کائت باشند از نجبای کفره‌اند اگر دختر شیرخواره را به عقد احدی در آرند و شوهر او همان شب اول به میرد باز به نکاح دیگری در نمي‌آرند و چون شرفای هر قوم را به اشراف هر دیار هم چشمی به میان مي‌آید به تقاضای غیرت که ما از چه راه کمتر ازین جماعه باشیم تبعیت این رسم را سرمایهٔ آبرو

ا ں - اهل مشایخ

و غیرت و نشان شرافت و نجابت دانسته ترک رویهٔ بزرگان سلف نموده اند اگرچه این طریقه عقلاً و شرعاً محمود نیست و درین ضمن مفسدهٔ بسیار حاصل مي‌گردد که به توضیح آن نه پرداختن اولی اما درین ضمن در صورت احتیاط بعضی امور که از شرفای دیار عرب در غربت به کار رفته خلاف طریقهٔ عجم که به حکم ضیعوا انسابهم سر رشتهٔ کفو را از دست نداده اند و در گرفتن و دادن دختر غیر هم قوم سوای سیدي که صاحب شجره و ذي شهره باشد با هیچ سلسله باوجود کمال پریشاني و درماندگي نسبت نمي‌نمایند و از جاریهٔ این ملک که به هیچ مذهب سوای دار حربي ملکیت آن ثابت نمي‌گردد و از قوم اراذل و فاحشه که به عاشقي در خانه آرند فرزند حاصل نمي‌کنند و اگر احدی از سلسلهٔ آنها مرتکب آن افعال گردد اورا از قومیت خود اخراج نموده در شادي و غمي ازو نفرت و قطع سلهٔ [1] رحم مي نمایند و به او نسبت نمودن باعث خرابي نسل و خلل اصل مي‌دانند و از قبائح دیگر در خانه کنیزان مغنیه و رقاص تیار نمودن و خواجه سرا را در خانه راه دادن در روزهای شادي اندرون خانه به حضور مستورات از راه کمال بی غیرتي که در اکثر مردم با نام و نشان رقاصي به انواع فحش گوئي و رسوائي خلاف عقل و شرع رواج یافته و قبح آن از نظرها به تبعیت همدیگر بر خاسته بلکه از غرور نشاء دولت جزو لا ینفک اعتبار و سرمایه لذات حیات گردیده دران قوم نمي باشد اگرچه درین باب شرفای تمام بلاد هندوستان مدعي اند که این رویه از ما به عمل نمي‌آید - اما آنچه بر محرر اوراق بعد تفحص ورق بعد ورق روزگار و تماشای گردش لیل و نهار که با همه قوم در عالم یک رنگي مدتها زیست نموده احتیاط این رشته کفو که باوجود نشاء مستي دولت

---

[1] ن - سلسلهٔ رحم

گرفتاري كمال نكبت كه برين هر دو صورت سر رشتهٔ اختيار از دست مي‌رود دست از لذات جسماني و پاس رعايت لوازم مكنت و ثروت بر ندارد فقط در طائفهٔ شرفاي شيخان احمدآباد و خانديس كه بزرگان هر دو ولايت از سلسلهٔ واحد اند و در بعضي مشائخ و شرفاى ملك شرقي يافته شده و الحال از تقاضاى فساد زمان دران قوم هم خلل عدم ملاحظهٔ كفو بسيار راه يافته *

حاصل كلام بعد مرور ايام كه خفيه بناى اسلام در كنار ساحل و بنادر دكن و احمدآباد استحكام يافت اگرچه سلطان محمود غزنوي در اطراف قلمرو هندوستان تا ملك جونه‌گر[1] و سورتهه نيز خوانند عبور و بت شكني نموده صداى اذان دين حضرت سيد البشرين خاتم النبيين بلند آوازه ساخت - و بعد از سلسلهٔ غزنوي سلطان معزالدين كه به سلطان شهاب‌الدين غوري غازي ملقب گشته بعضي بلاد هندوستان اطراف دهلي را به تسخير و تصرف در آورده در انهدام كفر و رواج اسلام كوشيده روز به روز در تقويت مسلمانان مي‌افزود - اما در اصل بلاد دكن ظهور دين محمدي صلى الله عليه و سلم علانيه پرتو افروز نه گشته بود تا در سنه ٦٩١ ششصد و نود و يك سلطان علاءالدين برادر زادهٔ سلطان جلال‌الدين پادشاه دهلي بدون اذن عموي خود در ايام شاهزادگي با لشكر گران تا دولت‌آباد كه دران ايام به قلعهٔ ديوگير موسوم بود آمده بعد محاصرهٔ چند ماه باج و خراج وافر از راجهٔ ديوگير گرفته بناى مسجد گذاشته صداى اذان به گوش خفتگان باديهٔ ضلالت رسانده مراجعت نموده بعد جلوس سلطنت باز مكرر فوج فرستاده و خود با لشكر فراوان آمده به گوشمال

---

[1] ن - گه

کفرهٔ و زمینداران با استقلال این دیار پرداخته اکثر جا مسجد ساختهٔ بعضی جاها را به تسخیر در آورده حکام اسلام گذاشته به دهلي مراجعت نمود و باز ملک از تصرف اولاد او رفت تا نوبت به سلطان محمد تغلق رسید و در سنه ۷۱۹ هفت صد و نوزده که تمام ممالک محروسهٔ هندوستان را به تسخیر و تصرف در آورد و خود به دکن آمده در استیصال کفره و تسخیر دیوگیر کوشیده تا بیجا نگر که الحال بعضی بلاد تعلقهٔ او به کرناٹک بیجاپور زبان زد است و راجه مستقل داشت تاخته مساجد ساختهٔ علاءالدین را از سر نو تعمیر نموده چندگاه سواد قلعهٔ دیوگیر را پاے تخت خود ساخته مسمی به دولت‌آباد گردانده تمام متوطنان دهلي آباد کردهٔ خود را قهراً و جبراً جلاے وطن نموده آنجا برده - چنانچه در ذکر سلاطین دهلي به تحریر آمده آباد ساخت - اگرچه به ملک گیري او از ابتداے اسلام هیچ پادشاه دهلي نمي‌رسد اما چون به سبب افراط ظلم او باز بلاد به تسخیر در آمده هندوستان از دست و تصرف او رفت و ملوک الطوائف از سر نو شد و در ملک دکن نیز سلطان علاءالدین کانگوی[۱] بهمني فرمان فرماے مستقل گردید و هجده واسطه در خاندان او سلطنت ماند و تا بیجا نگر باج و خراج گرفته مروج دین حضرت خیر الانبیا صلی الله علیه و سلم گردید و معمورهٔ دولت‌آباد ویرانهٔ مطلق گشت مگر حوض تغلق که نشان ظلم او ماند *

---

۱ لقب این پادشاه فی الواقع علاء الدین بهمن شاه بود *

ذکر سلطنت سلطان علاءالدین گانگوي بهمني عرف حسن ۱

اگرچه در باب وجه تسمیهٔ سلطان علاءالدین گانگوي بهمني اختلاف بسیار در تاریخ طبقات اکبري وزبدهٔ شیخ نور الحق دهلوي و دیگر مؤرخان بنظر در آمده و در تاریخ نظم و نثر که در عهد سلاطین آن خاندان نوشته اند از راه رعایتي که مؤلفان تاریخ را در ذکر احوال پادشاهان عهد نمودن ضرور مي‌گردد به اولاد بهمن نسبت داده‌اند - اما آنچه مولانا محمد قاسم مؤلف تاریخ فرشته که به اعتبار تاریخ او در تذکار سلاطین سلف هند خصوص احوال دکن هیچ تاریخی به نظر نیامده نوشته - به طریق خوشه چیني از خرمن اندوختهٔ او چند فقره به زبان قلم مي دهد *

گویند در عهد سلطان محمد تغلق گانگو نام برهمن منجم پیشه متوطن دکن نوکر پادشاهزادهٔ فیروز شاه بود - نوکرے داشت حسن نام که در صورت و سیرت اسم با مسمی و به کمال حسن اخلاق موصوف بود و از قلیل مواجبی که داشت به تر و خشک دادهٔ حق راضي و شاکر بوده اوقات بسر مي‌برد به خدمت برگزیدهٔ زمان و زمین حضرت شیخ نظام‌الدین اولیا رسیده به مژدهٔ رسیدن سلطنت مبشر گردیده بود روزے نظر بر نیکو خدمتي او گانگو برهمن برو مهربان شده به نگاهباني محصول جاگیر خود مرخص ساخته یک جفت گاو بدو بخشید و گفت هرچه از قلبه‌راني این هر دو گاو بهم رسد از تو باشد - و حسن بر سر جاگیر

---

۱ لقب این حکمران فی الواقع علاءالدین بهمن شاه بود *

رفته به کمال راستي و تدين خدمت مامورة را به تقديم مي رساند و براے خود به دست خويش قلبه راني مي‌کرد روزے از روزهاے بسعادت اثر قلبهٔ او در حلقهٔ آهني ديگ مدفون بند گرديدة بعدة که به غور ملاحظه نمود ديگ کلان مع سرپوش مملو از زر سرخ مسکوک که دران ايام کم رواج داشت به نظر آمد آن را بر آوردة بے آنکه بر کميت آن مطلع گردد و ديگرے را محرم سازد برداشته نزد گانگوي برهمن برد گانگو بر حسن تدين او آفرين گفته نظر بر رويهٔ جباري پادشاه در اخفاے آن نه کوشيدة به خدمت سلطان فيروز شاه رفته به وساطت پادشاهزادة سلطان محمد تغلق را بر حقيقت بر آمدن ديگ آگاهي داد و ديگ مذکور را به جنسه از نظر گذراندة سلطان محمد تغلق از استماع و مشاهدهٔ حسن نيت حسن را نزد خود طلبيدة مورد عنايات ساخته در سلک نوکران رو شناس پيش قرار منسلک گردانيدة روز به روز متوجه احوال او بود *

روزے گانگو از روے علم اختر شناسي نظر بر مستقبل احوال او انداخته زائچه سوال وقت کشيدة از روے احکام چنان حکم نمود که حسن پادشاه با نام و نشان خواهد گرديد و حسن را بدين نويد و مژدة مبشر ساخته گفت که اگر به حکم خالق ارض و سما طالع تو با احکام تنجيم موافقت نمايد - با من عهد نما که اولا اسم مرا جزو اسم خود گرداني - ديگر بعد طلوع اختر مراد مرا و فرزندان مرا دخيل دولت خود سازي - حسن همه را به دل و جان منت داشته قبول نمود - و در همان ايام شروع نشو و نماے دولت اسم گانگو را جزو نقش نگين خود گرداندة به حسن گانگوي بهمني زبان زد و مشهور گرديد *

تا آنکه سلطان محمد تغلق به دکن رفته بعد تسخیر بلاد آن ولایت مدت در دولت‌آباد بسر برده وقت مراجعت در سال هفت صد و چهل و پنج ۷۴۵ قتلق خان را که استاد او گفته مي‌شد در دولت‌آباد صوبه‌دار مستقل ساخته جمعي از امراے حضور را با حسن گانگو در زمرۂ کومکیان گذاشته عازم احمدآباد گردید و چند ده از پرگنۂ راي باغ توابع دولت‌آباد در اقطاع حسن مقرر شد بعد از چندگاه قتلغ خان[۱] به موجب حکم عالم الملک برادر خود را در دولت‌آباد گذاشته عازم حضور گردید - دریں ضمن بعضی امیران مغضوب اخراجي احمدآباد مشهور به امیران صده که در پناه بعضی امراے کومکي جا گرفته بودند - و این معني را غمازان حضور به اظهار مادۂ نمک حرامي آنها به خدمت سلطان ظاهر ساختند از نزد سلطان محمد تغلق دو سزاول به اسم احمد لاچین و برلاس بیگ براے طلب امیران مذکور روانه گشتند - و بعد رسیدن دولت‌آباد چندگاه در روانه شدن امرا تاخیر رو داد - بعده که روانه شده به سرحد سلطان پور نندربار رسیدند از آنکه سزاولان را طمع زیاده مي باشد و هرگاه به عمل نیامد حرف هاے درشت مي گویند - به درشتي تهدید آمیز پیش آمده گفتند که اولا مغضوبان پادشاه را حامي شدن و باز در اطاعت امر براے روانه شدن تاخیر زیاده نمودن جز آنکه زیر تیغ سیاست آمدن بر خود لازم کردن فائده نه خواهد بخشید - امیران که بریں مضمون اطلاع یافتند دانستند که راست مي گویند نزد چنان پادشاه جابر خونریز ستمناک که بدون وقوع تقصیر هزاران را به سیاست مي رساند به اختیار خود رفتن به پاے خود به گور رفتن است - باهم اتفاق عهد و پیمان نموده

۱ - ن - قتلق خان

توکل به ذات پاک حق کرده هر دو سزاول را به قتل رساندند - و طرف دولت‌آباد مراجعت نموده هر جا امیر و زمیندار معتبر بود به او نوشتند که ما این کار به ارادهٔ آنکه خود طریقهٔ بغي اختیار نمائیم نه نموده ایم بلکه نیت ما محض قصد دفع ظلم آن پادشاه بد عاقبت از سر خلق الله است. هرکه درین امر ثواب پیش قدم و رفیق گردد مایان در اطاعت او خواهیم کوشید - و از شهرت این هنگامه هر جا خبر رسید بے اختیار آفرین گفته آرزوے رفاقت و مرافقت آنها نمودند و به دستور قصهٔ کاوهٔ آهنگر و ضحاک خونخوار از هر گوشه و کنار چندین هزار آدم فراهم آمده به رفاقت آنها مي پیوستند - و غاغلهٔ عظیم در دکن بهم رسید - و امیران کومکي که همه از سیاست سلطان به جان آمده امید حیات از دل برداشته بودند غائبانه درین کار باهم رفاقت نموده به آن جماعه گرویدند * بیت *

چو بیداد پیشه بود شهریار * نماند برو مملکت پایدار

چون خبر رسیدن آن خروج کنندگان که نزدیک به دولت‌آباد رسیدند - و عالم الملک نیز رفاقت را سرمایهٔ نجات دارین دانست - به عمادالملک ترک که داماد سلطان گفته مي شد و به سبب تعلقهٔ حکومت برار و خاندیس در ایرچپور[۱] مي بود رسید - دست و پا باخته تهیهٔ فرار نموده به بهانهٔ شکار با بعضی همدمان محرم‌کار از ایلچپور برآمده راه نندربار اختیار نموده - چون به سرحد راجپوتان سلطان‌پور و نندربار رسید - راجپوتیهٔ آن سر زمین اطلاع یافته باهم اتفاق نموده سر راه او گرفته اسپ و فیل و خزانه هرچه همراه داشت به تاراج برده او را دستگیر و مقید ساخته به خدمت آن امیران روانه نمودند - و از هر طرف ازدهام

۱ - ایلچپور

عام آن قدر فوج فوج به قصد ثواب به مدد همدیگر رجوع آوردند که چندین هزاران مسلح گشته به قصد رفاقت و محاربه حاضر گردیدند - بعده که به پاے قلعهٔ دولت‌آباد رسیدند همهٔ امیران فراهم آمده باهم مصلحت نمودند - امیرانے که باني خروج گشته بودند به امیران دیگر گفتند که درین شورش ما را ارادهٔ سلطنت نیست هر کرا قابل این کار دانند به اتفاق بے نفاق مقرر سازند تا ما هم اطاعت نمائیم و امیران صدهٔ گجرات نیز رفیق عمده و شریک کار گردیدند - و بعد قیل و قال بسیار قرعهٔ این دولت بنام اسمعیل منج اتفاق افتاد - و این اسمعیل که به حسن صفات آراسته بود و منصب دو هزاري که معراج دولت آن وقت مي‌دانستند داشت - و برادر او حاکم مالوا از طرف سلطان محمد تغلق بود - همه به اطاعت او تن داده به سلطنت برداشته ملقب به سلطان ناصرالدین ساختند - و در فراهم آوردن لشکر و خزانه و تفریق اقطاع از روے حصهٔ رسد برادرانه سلوک نمودند - و در مخالفت با سلطان محمد تغلق هم عهد و یک دل شدند - در وقت تفریق محال حسن گانگوي بهمني را مخاطب به ظفرخان ساخته گلبرگه را در اقطاع او مقرر ساختند - و ظفرخان بر سر جاگیر خود رفته منصوب کردهٔ سلطان محمد را از آنجا اخراج و تاراج نمود سلطان محمد تغلق که در گجرات بود برین خبر اطلاع یافته سراسیمه‌وار به تعجیل تمام عازم رفع فتنه و آشوب دکن گردید چون نزدیک دولت‌آباد رسید سلطان ناصرالدین ظفرخان را با دیگر امرا نزد خود طلبیده سي هزار سوار جمع ساخته به مقابل سلطان محمد تغلق برآمد - بعد آراستن صف که کار زار صعب به میان آمد خان جهان که سپه سالار سلطان ناصرالدین بود کشته گردید و تا شام جنگ

قائم ماند - آخر هزیمت بر فوج دکن افتاد - چون روشني روز به تاریکي
شب مبدل گردید فوج سلطان محمد تعاقب نه نموده در دامن کوه نزول
نمود و سلطان ناصرالدین با ظفرخان و جمعی از امرا یک جا فراهم آمده
باهم مصلحت نمودند که ما را صرفه در جنگ صف نیست بهتر آنست
که سلطان به قلعه در آمده متحصن گردد و ظفرخان را با دو سه هزار
سوار مقرر کردند که اطراف لشکر دهلي به طریق قزاقي تاخت نماید
و به طریق [1] کومکیان گوش بر آواز بوده هر طرف که ضرور گردد خود را
به مدد به رساند - و هر امیرے به اقطاع خود رفته نه گذارد که ذخیره
به لشکر برسد - بدین مصلحت همداستان گشته صبح نا شده همه لشکر
سلطان ناصرالدین ناپدید گردید - سلطان محمد از مشاهدهٔ آن حال مسرور
گشته - به محاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد پرداخت - عمادالملک که دران
جنگ از چنگ آنها خلاصي یافته به سلطان محمد پیوسته بود به مقابل
ظفرخان تعین گردید چند روز که بر محاصره گذشت از نا مساعدت طالع
سلطان محمد از دهلي خبر موحش رسید که طبغي نام یکی از غلامان
نمک حرام خروج نموده لشکر فراهم آورده بعضی قصبه‌ها را تاخته - رو
به احمدآباد آورده از شنیدن این خبر ملال اثر سلطان محمد صرفه در
ماندن دکن نه دیده جمعی را براے محاصره در دولت‌آباد گذاشته
خود متوجه احمدآباد گردید - لشکر سلطان ناصرالدین اتفاق نموده
به تعاقب لشکر تاخته تا کنار آب نربدا همه جا جنگ بگریز که دستور قدیم
مبارزان آن سرزمین است نموده نزدیک به آب رسیده اسباب وافر

---

[1] - ن - بعنوان *

مع قطار قطار شتران خزانه و جواهر به دست آورده خرابي بسيار به حال لشکر رسانده اکثر لشکريان را بے سر و سامان ساخته مراجعت نمودند

* بيت *

ز تاراج سپهر دون بد انديش * که صد شه را کند درلحظه درويش

و ظفرخان نيز بر سر عمادالملک که تا بيدر رسيده در تهيه اسباب جنگ بود بے خبر تاخته به مقابله پرداخت - و عمادالملک پناهے به دست آورده خندق کنده تا بيست روز تردد مردانه نموده در دفع شر ظفرخان مي‌کوشيد[۱] - روز بيست و يکم از نزد سلطان ناصرالدين و راجهٔ تلنگانه که سوختهٔ آتش بيداد سلطان محمد بود قريب بيست هزار سوار و پياده رسيده به استظهار آن و مدد طالع بر عمادالملک غالب آمده مقتول ساخت - و اسباب و فيلان و خزانه هرچه داشت به تصرف آورده بلا تفرقهٔ خيانت با خود گرفته متوجه دولت‌آباد گرديد - به مجرد شهرت رسيدن ظفرخان به هم رکابي ظفر و نصرت فوج سلطان محمد که قلعه را محاصره داشت ثبات قدم از دست داده و دست از محاصره برداشته راه دهلي اختيار نمود و بعضی امرا از ان لشکر جدا گشته به خدمت سلطان ناصرالدين پيوستند و لشکر گريخته تا رسيدن کنار آب نربدا تمام مال و عيال و اسباب به تاراج در دادند و زميندارن همه جا تعاقب کنان غارت مي‌نمودند تا از سرحد دکن بر آوردند *

و بعد خاطر جمعي از فرار فوج خصم سلطان ناصرالدين به استقبال ظفرخان نقارهٔ شادي زنان آمده به اعزاز تمام به قلعه در آورده بعد تقديم

---

۱ - ن مي نمود *

ضیافت آنچه مال غنیمت آورده بود همه را به ظفرخان تواضع نموده از سر نو همه امرا را جمع ساخته گفت یاران سلطنت امری است خطیر که در هر دو جهان آبرو و جان و ایمان و عدم رستگاري از عذاب محال - و روز جزا خطرها دارد - و من در ابتدا نظر به رضا جوئي مسلمانان قبول نموده کمر همت بر دفع ظلم از سر مظلومان بسته بودم الحمد لله که حق سبحانه شرم همهٔ مایان نگاهداشت - الحال التماس این دارم که خود را قابل ریاست مسلمانان نمي‌دانم امیدوارم که این قرعه بنام دیگرے افتد تا من هم اطاعت نمایم - باید که مرا درین باب معذور داشته انچه مي‌گویم قلبي دانسته از قبول این التماس مرا ممنون احسان سازند - همه بر گذشت آن نیک سرشت آفرین گفته ملتمس گردیدند که هر کرا مناسب و لائق این منصب داند مقرر سازد - ما همه مطیع خواهیم بود - سلطان ناصرالدین گفت - اگر از من صلاح مي‌پرسید چون آثار رشد و شجاعت و امانت و حسن تردد و رعیت پروري که لازمهٔ ریاست است از جبههٔ ظفرخان تابان است اگر او قبول نماید ما و شما را باید که همه ممنون او گشته اطاعت نمائیم - این راے پسند همه افتاد - و باتفاق حسن حسن گفتند و حسن را شایستهٔ تاج و تخت دانسته منجمان فرس و هند را جمع ساختند و در باب ساعت اختلاف تجویز هر دو گروه به میان آمد *

آخر موافق اختر شناسان هند روز جمعه بیست و چهارم ربیع الثاني سنه هفت صد و چهل و هفت ۷۴۷ بر تخت جلوس نمود - و به سنت عباسیان چتر سیاه تیمناً بر سر گرفت و مخاطب به سلطان علاءالدین کانگوي[1] بهمني

---

۱ لقب واقعي این سلطان علاءالدین بهمن شاه بود و کنیه او ابوالمظفر *

نموده خطبه و سکه بنام او جاري ساختند - و شهر گلبرگه که به فال سرمایهٔ اقبال دولت خود دانسته بود مسمی به حسن‌آباد گرداند و پاے تخت خود قرار داده براے تعمیر عمارت حکم و داروغهٔ با وقوف روانه ساخت - و بعد جلوس اول این حکم نمود که پنج من طلا و ده من نقره به وزن آن وقت کسرے کم و زیاد که سیزده آثار شاهجهاني باشد - بخدمت برگزیدهٔ اصحاب دین حضرت شیخ برهان‌الدین که در دولت‌آباد انزوا اختیار نموده بودند به فرستند که به روح پر فتوح حضرت شیخ نظام‌الدین به فقرا و مستحقان رسانند و اسمعیل مخ را به خطاب امیرالامرا سپه سالار مسمی ساخته وزارت را به ملک سیف‌الدین مازندراني که از رفیقان و همدمان دیرینه و صاحب السیف و القلم و سخن سنج حق شناس بود مقرر نموده دختر او را مسماة به شاه بیگم به جهت محمد پسر خود تجویز فرمود و همه رفقاے قدیم و جدید و دور و نزدیک و جمعی که از خاندان با نام و نشان بودند از عطاے منصب و خطاب و اقطاع کامیاب ساخت و بهرام خان برادر ملک سیف‌الدین را قلعه‌دار دولت‌آباد گرداند - اول کسی که در ابتداے سلطنت بهمنیه از مردم ایران که به اصطلاح دکنیها غریب گویند به دولت و حکومت رسیدند - سیف‌الدین و بهرام‌خان بودند بعده که به مرور ایام زمام اختیار کار و بار سلطنت به دست مردم عرب و عجم آمد مادهٔ نزاع دکنیها گردید - چنانچه به ذکر خواهد در آمد - و همه جا قلعه‌داران و حکام تعین نمود - و در ساعت سعد از دولت‌آباد متوجه حسن‌آباد گلبرگه گردید - چون گانگوي برهمن نیز خود را از نزد سلطان محمد رساند او را مستوفی قلمرو

خود گردانید - و در نگین خود کند - کمترین بندهٔ حضرت سلطانی علاءالدین گانگوي بهمني *

گویند در ازمنهٔ سابق براهمه نوکري نمودن سواے آنکه از علم طب و نجوم و درس شاستر که مراد از فقه هندوان باشد و گدائي قوت لا یموت خود بهم رسانند به صیغهٔ دیگر وجه کفاف بهم رسانیدن عیب تمام مي‌دانستند خصوص به کسب قلم حکومت و رفاقت مسلمانان تن دادن خلاف عقیده و ملت و آئین خود دانسته اجتناب تمام مي‌نمودند - و گانگو از ملاحظهٔ همین بدنامي جلاے وطن از دکن اختیار نموده به غربت دهلي رفته ملازم فیروزشاه برادر زادهٔ سلطان محمد گردیده بود - اول کسی که در وطن خود نوکري دفتر اختیار نمود و این عیب را به فخر قوم خود مبدل ساخت گانگو است بعد از آن رفته رفته به مرور ایام کار بجای رسید که تمام زمام اختیار و اعتبار دکن به دست براهمه رفت - بعده سلطان علاءالدین به حسن تدبیر و ضرب شمشیر همه امیران سلطان محمد تغلق را که در قلاع و بلاد بودند به اندک زمانے منقاد و مطیع گردانید - و هر که سرکشي نمود به جزا و سزای اعمال خود رسید - و بناے مسجد گلبرگه وغیره که از گل و خشت خام سلاطین سابق ساخته بودند مندرس گشته بود - و بعضی ناتمام مانده بودند به تعمیر آن از مصالح پخته[۱] امر نمودند و بعد انقضاے چهار سال و چند ماه از جلوس خبر وفات سلطان محمد تغلق که چنانچه تمام هندوستان را به تصرف خود در آورده بود آخر به سبب اثر نحوست ظلم و بیداد از دست داد و به هزاران حسرت جهان را پدرود نمود *

---

۱ - ن - پرداخت *

* بیت *

... بر خلق بخشایشی * کجا بیني از دولت آسایشی
بد کني چشم نیکي مدار * که هرگز نیارد کز انگـور بار

گویند بعد از آنکه بنای جشن کدخدائي محمد پسر خود با صبیه ملک سیف‌الدین گذاشت - روزے ملکۀ جهان را که والدۀ محمد بود ملول و با دیده پر آب دید سبب پرسید در جواب گفت که همشیرۀ من درین جشن حاضر نیست که به مراد خاطر[۱] شادي خواهرزادۀ خود را به بیند - سلطان پرسید همشیره‌ات کجا است گفت در ملتان است بعده نام محله تحقیق کرده دیگر قطع حرف نموده از خانه برآمد - و همان روز به طریق خفیه که احدے بران اطلاع نیافت آدم و نوشته و زر تیار و موجود نموده براے طلب خواهرزن به ملتان روانه ساخت و به کارپردازان تاکید نمود که ایام شادي را امتداد دهند و جمعی را که براے طلب خواهرزن روانه نمود تاکید تمام در زود رسیدن و مابین راه کهاران و باربردار به طریق داک جابجا نوکر مقرر نمودن فرمود - بعده که خواهر ملکۀ جهان از ملتان رسید چنان احتیاط به کار برد که تا رسیدن سواري به در محل سرا هیچ متنفسی بران اطلاع نیافت و بنام آمدن همشیرۀ ملک سیف‌الدین براے تاکید کدخدائي ملکه را آگاهي داد و ملکۀ جهان به دستورے که به استقبال مادر و خواهر و عمۀ عروس بر مي‌آیند تا به در خانه آمد - و ناگهان نظر او بر خواهر خود افتاد تعجب نموده نزدیک بود که از خوش وقتي و شادي دوبالا شادي مرگ گردد و سجدۀ شکر بجا آورده به اتمام جشن عروسي پرداختند *

---

۱ - ن - دل *

چون در ایام قبل از عروسي امیر الامرا سپه سالار یعني اسمعیل منغ هرگاه در مجلس مي‌آمد امراے سلطان استقبال نموده بالا دست ملک سیف‌الدین جا مي‌دادند - بعد از منعقد شدن بزم شادي روزے امیرالامرا وارد گردید سلطان علاءالدین به تجویز جمعی از قاعده دانان و اعیان فهم کار نظر بر پایهٔ وزارت که ضمیمهٔ آن نسبت به میان آمد فرمود که دست امیرالامرا را گرفته پائین دست ملک سیف‌الدین جا دادند ازین معني بر خاطر امیرالامرا بسیار گراني نمود و به تحریک رگ نفسانیت که عالمی خراب آن است اشک ریزان و شکوه کنان از مجلس برآمد - هرچند سلطان آن روز در اصلاح و همواريِ آن بالمشافهه و به پیام کوشید فائده نه بخشید - اگرچه به سبب معذرت سلطان در ظاهر به جز اطاعت چارهٔ دیگر نداشت اما در باطن تخم کینهٔ آن در دل کاشت و چند روز به فکر فاسد که آخر اثر جهالت قومیت کار خود مي‌سازد پرداخته به اتفاق بعضی افغانان بدخواه که در ظاهر خود را هواخواه مي‌دانستند به ارادهٔ بر انداختن سلطان عزم جزم نموده - سلطان ازین معني آگاهي یافته اول از خارج به تحقیق آن پرداخته همرازان[1] او را طلبیده مجلس همهٔ امرا و ارباب شرع منعقد ساخته سبب آن فکر فاسد دور از صواب را استفسار نموده - اسمعیل بجز انکار چارهٔ کار ندانست و قسم‌هاے شدید بر زبان آورد سلطان با جمعی که با او عهد و پیمان به میان آورده بودند به زبان شیرین وعده و وعید تهدید آمیز هم زبان و تسلي بخش گشته افغانان را به اقرار اسرار کار معترف ساخته لا جواب و منفعل گردانیده از مفتیان فتوی حاصل کرده در همان مجلس

---

۱ - ن - همهٔ از آن *

به سیاست سلطاني رساند - درین کار اگرچه از هر دو طرف خطا و آنچه نه بایست به عمل آمد - اما بیشتر خلاف راے سلیم از سلطان به ظهور آمد چرا که حق سابق اسمعیل تقاضاے آن مي‌نمود که رعایت بزرگي او را بر همهٔ اعتبارات مقدم داشته براے پاس خاطر وزیر هر دو را در مجلس واحد نمي طلبید تا فتنه به ظهور نیاید - و روز دیگر فرزند کلان اسمعیل به اسم بهادرخان را طلبیده تسلي و خلعت داده منصب و پایهٔ پدر را به او مقرر نمود و باقي فرزندان و عمدهٔ افغانان نوکر را مشمول انواع عنایات ساخت * * مصرع *

* الحذر از قرب سلطان الحذر *

از انتشار و اشتهار این خبر تسلط و هیبت وحشت آمیز در دل امیران و زمینداران دور و نزدیک راه یافت و راے تلنگانه که در ارسال پیشکش به دستور عهد سلطان محمد تغافل ورزیده بود - به وسیلهٔ مبارک باد طوعي از نقد و فیل و جواهر وافر ارسال داشت *

بعده که سلطان علاءالدین را از هر طرف جمعیت خاطر رو داد با ملک سیف الدین مصلحت ارادهٔ تسخیر بیجا نگر تا سراندیپ و مالوه و گجرات درمیان آورد - ملک سیف الدین که به دانائي ممتاز بود - بعد از تقدیم دعا و ثنا عرض نمود طرف بیجا نگر که هواے آن سرزمین از رطوبت و بارش مدام به مزاج سلطان و توابعان موافقت نه خواهد نمود - رفتن آن سمت خلاف راے صواب است - بلکه چهار پاے سواري و بار بردار نیز زیاده از احاطهٔ شمار تلف خواهد شد - چنانچه در عهد سلطان علاءالدین خلجي و سلطان محمد تغلق که

لشکرکشي بدان دیار نمودند عُشرِ عَشیر لشکر و چهار پا[۱] جان بر نه گشت و براے تسخیر گجرات[۲] نیز تا مزاج گرفتن سلطنت و فراهم آوردن خزانه اضطراب نه باید نمود - صلاح دولت درین است که اول امراے کار طلب رزم دیده طرف زمینداران عمده نواح کرناتک و تلنگانه روانه باید ساخت و زر و جواهر وافر بدست باید آورد بعده به فکر تسخیر بلاد شمال زر کمر عزیمت باید بست سلطان این مصلحت را پسند نموده عمادالملک تاشکندي و مبارک خان لودي را با مصالح جنگ طرف بیجانگر و کرناتک و تلنگانه رخصت نمود - آنها تا کنار بنادر تاخت و تاراج نموده بعد ترددهاے نمایان و جنگ هاے صعب که به تحریر تفصیل آن پرداختن از طریقهٔ اختصار دور افتادن است - دو لک هون و جواهر و مروارید بے شمار و فیلان بسیار بعد صرف اخراجات ضروري سپاه به حضور آوردند و براے آئنده نیز پیشکش هر سال با عهد و پیمان مقرر نموده ایلچیان آنجا را با خود آورده ملازمت فرمودند - و در سنه هفت صد و پنجاه و هشت ۷۵۸ به سامان سفر دیگر بلاد شمال پرداخته از گلبرگه برآمده به دولت آباد رسیده عرض لشکر را ملاحظه نمود پنجاه هزار سوار نیزه دار و تیرانداز به شمار در آمدند - مقرر شد که از راه سلطان پور نندربار آب نربدا عبور نمایند و متوجه مالوا گردند - چون از ظلم حاکم گجرات سکنهٔ آنجا بجان رسیده بودند - عرضه داشت زمینداران گجرات و بکلانه رسید مشتمل بر التماس اینکه اول متوجه این سمت گردیده این ملک را به تصرف اولیاے دولت در آرند و ما را از ظلم بیداد حاکم جابر اینجا نجات بخشند *

---

۱ - ن - چهارپایان * ۲ - ن - گجرات و مالوا *

سلطان علاءالدین از رسیدن نوشته جات گجرات فسخ ارادهٔ مالوا نموده - پسر کلان خود را با بیست هزار سوار به طریق هراول به راه کنار بنادر ساحل طرف گجرات مرخص ساخته خود نیز از عقب مرحله پیما گردیده چون نزدیک قصبهٔ نوساري رسیدند آب و هواے نزدیک بندر سورت که دران ایام آباد نه بود و شکار ماهيِ دریا و سیر باغات نارجیل و فوفل و دیگر سبزه زار پسند طبع آمد - چندے مقام نمود - رطوبت آن کنار دریا و وفور غذاے نارجیل و ماهي به لشکر موافقت نه نمود و به مزاج سلطان نیز نه ساخت و ضرر افراط شرب خمر و کبر سن و رسیدن اجل موعود باهم ساخته علاوهٔ هم گردیدند - سلطان باوجود علاج حکماے کامل یوناني و هندي تغییر تمام در حال خود دریافت و طرف حسن‌آباد مراجعت نموده کوچ به کوچ به جاذبهٔ تختهٔ تابوت به پاے تخت خود رسید بعد از چند روز که علامات سفر آخرت در خود مشاهده نمود علما و فضلا را طلبیده موافق تلقین فضلا از شراب و کل منهیات کبیره و صغیره توبه نمود - محمد پسر کلان را به حضور محمود و داؤد هر دو پسر ولي‌عهد ساخته آنچه شرط نصیحت بود در مادهٔ اتفاق برادران و ترحم به حال زیردستان و رعیت پروري نموده زندانیان را آزاد ساخته در سنه ۷۵۹ هفت صد و پنجاه و نه جهان را پدرود نمود - یازده سال و چند ماه از جملهٔ شصت و هفت سال مرحلهٔ عمر در فرمان فرمائي به پایان رساند *

* بیت *

گر افراسیاب است ور پیر زال * بیابد ز دست اجل گوشمال
اگر پادشاه هست ور خس فروش * رساند اجل صوت مرگش به گوش

چهار پسر ازو ماندند که ازانها محمد نام را ولي‌عهد نمود *

ذکر سلطنت سلطان محمد شاه بن سلطان علاءالدین بهمني

سلطان محمد شاه که به وفور عقل و سخاوت و شجاعت موصوف بود بعد جلوس بر تخت بهمنیه در اسباب تجمل و آلات شوکت سلطان به مرتبهٔ اتم کوشیده قبه چتر و تخت را به جواهر تعبیه نموده و آراسته یاقوت بیش بهاے رماني آبدار را برصورت هماے نصب نموده بر سر اسپ و فیل سواري زدن فرمود و قریب همه چهار هزار سوار خوش اسپه که مقطع و به حسن صورت و زینت آراسته باشند در جلو و خدمت خاص مقرر نموده آنها را به خاصه خیل موسوم نمود و جمعي از آنها که بر چوکي بودند به سر نوبت مسمی ساخته بر مراتب آنها افزوده بر دیگران امتیاز بخشید و گروهي را که شمشیر و سپر و اسلحهٔ خاص حواله نمود به اسلحه‌دار شهرت داد ازان ایام زدن هماے بر سر اسپان که تا حال جوانان خود نماے دکن بر اسپ زدن فخر و نمود بے بود مي‌دانند و اصطلاح خاصهٔ خیل و سر نوبت و اسلحه‌دار رواج یافته و دیگر تزیین لباس و فرش بارگاه از زربفت ولایت و مخمل کاشان و قال خوش قماش خراسان و پرده هاے کلابتون بافت به غایت تقید به کار مي‌برد - هرگاه نزدیک تختي که پدر او بران مي‌نشست مي‌رسید اول به ادب استاده تسلیمات بجا مي‌آورد - بعده بر آن تخت جلوس مي‌نمود - بعد از چندگاه راجهٔ تلنگانه تخت نقره مرصع از جواهر ساخته با تحفه‌هاے دیگر فرستاد - و تخت پدر را به غلاف پوشیده رو بروے تخت خود به اعزاز نگاه داشت *

چون در ملک دکن لغایت سلطنت سلطان محمد شاه سکهٔ اسلام بر نقره و طلا اصلا رواج نه یافته بود و مدار داد و ستد بر هون و پرتاب وغیره که از قدیم الایام در بیجانگر و کرناتک آن ولایت بران صورت بت و آفتاب و دیگر علامات کفر مسکوک می‌ساختند[1] - رائج بود سلطان محمد شاه خواست که سکهٔ[2] اسلام در مقابل زر منقش صورت اصنام زود رواج دهد - هر چند جد و جهد درین کار به کار برد فائده نمي‌بخشید - و چندانکه حکام بلاد آن ولایت در بر انداختن زر قدیم و اجراے سکهٔ جدید از روے تهدید تاکید شدید مي‌نمودند و زجر و توبیخ زیاد به عمل مي‌آوردند اثر نمي‌کرد بلکه صرافان و دیگر کافران و ساکنان آن دیار زر خوش عیار سکهٔ حال را هر جا مي‌یافتند شکسته به قصد ثواب و عدم اجراے آن بجاے دیگر صرف مي‌نمودند - و در اجراے هون و پرتاب باوجود طلاے غش‌دار از راه اعتقاد فاسد که رویت آن زر بجاے پرستش معبود مصنوع[3] خود مي‌دانستند کوشیده آبرو و مال در جریمه به باد مي‌دادند - و بعده که مجبور مي‌گردیدند طلاے بےغش سکهٔ اسلام را نسبت به طلاے مغشوش و مسکوک سابق به کم بیع و شرا مي‌نمونند - سلطان ازین معني تنگ آمده براے قتل صرافان همهٔ بلاد تاریخ و روز مقرر نموده خفیه به حکام قلمرو خود احکام نوشته فرستاد که غرهٔ ماه رجب روز جمعه سنة ۷۶۱ هفت صد و شصت و یک که تاریخ و ماه و روز به قصد ثواب نیک اختیار نموده ایم - ما در حضور همهٔ صرافان را به قتل خواهیم رساند - باید همه جا آن روز صرافان را زیر تیغ آورند - بعضی را از گداختن هون و در گلو ریختن به سیاست رسانند - و در آن روز و تاریخ خود پادشاه

---

۱ - ن - از کم عیار رائج بود * ۲ - ن - سکهٔ اسلام بےغش * ۳ - ن - موضوع *

و صوبه داران و تهانه داران مطابق قرار به قتل و سیاست آن جماعه پرداختند و نام و نشان صرافان قدیم از بلاد دکن بر انداختند - و قوم کهتري که بطریق تجارت در لشکر و آن بلاد مسافر وارد شده بودند به کسب صرافي ازان سال در دکن مامور و مشغول گردیدند - بر مترددان و سیاحان آن سر زمین ظاهر خواهد بود که با وجود ازآن سال سیاست لغایت حال قریب چهار صد و سي سال گذشته و تمام آن ولایت هر دو کرناتک که مبداء کان رواج هون و پرتاب است در تسخیر و تصرف خاندان صاحب قران در آمده و چندین پادشاهان ما بین این مدت در اجراے سکهٔ اسلام و بر انداختن آن مسکوک اصنام سعي‌ها نمودند - اگرچه در بلاد پاے تخت بیجاپور و حیدرآباد و ظفرآباد روپیه و اشرفي فی الجمله رواج یافت - اما در پرگنات و قصبه‌جات تشخیص جمعبندي محصول و تحصیل مال و داد و ستد معاملات و خرید جاندار و جواهر و اقمشه و قرض و بیع و شراے غله و کل موالید سه‌گانه بر هون و پرتاب است - دیگر نواختن نوبت اوقات مخصوصه که در دکن در زمان سلاطین سلف رواج نیافته بود - سلطان محمد شاه حکم نمود و در عهد[۱] او رواج یافت *

چون ملکهٔ جهان والدهٔ سلطان محمد بعد از واقعهٔ شوهر مدام با دل پر غم و دیدهٔ پر نم بسر مي برد و آنچه از زر طلا و نقره و جواهر از ملک خاصهٔ خود داشت به ارواح سلطان علاءالدین به فقرا و مستمندان داده ارادهٔ زیارت بیت الله نموده از پسر رخصت خواست - سلطان فرمود که آنچه از جنس کاني مسکوک و غیر مسکوک و جواهر باشد همه را نزد ملکهٔ جهان آورده حاضر ساختند - و دست بسته نزد والده استاده در باب

۱ - ن - و از جهد او رواج یافت

قبول آن التماس نمود - ملکهٔ جهان در جواب گفت - مرا به قدر هرروز آنچه مطلوب است بر می دارم و آن فرزند را با زر و خزانه سروکار است - و ارکان دولت نیز به عرض رسانیدند که اگرچه در راه کعبة الله خصوص در خدمت والده که کعبهٔ دوم است هرچه صرف شود نجات است و مایان را حرف منع آن به میان آوردن نه سزا است اما سلاطین را موجود داشتن خزانه از همهٔ عبادات واجب تر است - سلطان رو به ملک سیف الدین وزیر که خسر سلطان نیز می شد آورده گفت تو چه می گوئي - آن دستور دستوردان در جواب عرض نمود که اگرچه آنچه هواخواهان سلطان التماس می نمایند واقعي و بجا است - اما پادشاهان را در راه خانهٔ خدا و کار خیر و بجا آوردن خدمت مادر زر از خزانه برآوردن و باز به خزانه فرستادن و فسخ ارادهٔ ثواب نمودن از عزم عاقبت به خیر سلاطین بعید است - سلطان محمد شاه گفت آري باذل بے طینت و بخشندهٔ بے منت که پدر مرا از آن مرتبهٔ گدائي به پادشاهي رساند مرا نیز در سلطنت محتاج زر نخواهد ساخت - و هرچه در راه خانهٔ خدا صرف خدمت کعبهٔ مجازي نمایم مضاعف و سه چند عوض خواهد رساند - بعده فرمود که چهار صد من طلا و هفت صد من نقره به وزن رائج الوقت مع آنچه زر نقد دیگر با جواهر موجود داشت حوالهٔ صدر الشریفه که در خدمت ملکه صاحب اختیار نموده رفیق ساخته بود کرده وقت روانه شدن یک دو منزل سعادت اندوز مشایعت گردیده مراجعت نمود - ملکهٔ جهان به صدر الشریفه حکم فرمود که هشت صد زن و مرد که اکثر از خاندان با نام و نشان پایمال[1] حوادث لیل و نهار گردیده بودند با خود

---

۱ - ن - پامال ملال حوادث

گرفته بود تا گوش زد همه نماید که ملکه گفته از تاریخ روانه شدن تا روزی
که حق سبحانه تعالی ازآن سفر عاقبت به خیر به خیریت به مکان اصل
به رساند خرج خوراک و پوشاک و نول[۱] جهاز و سواري شتران که در راه
خشکي و تري کعبه عمده خرج زائران است و دیگر آنچه در کعبهٔ مقصود
مطلوب گردد همه از سرکار خواهد رسید - و سوای آن هرچه احتیاج افتد
بلا حجاب طلب نمایند و درین سفر خیر اثر خود را مهمان عزیز ما دانند -
و با این جمع کثیر در جهاز محمد شاهي از بندر چیول راکب گشته
به منزل مقصود رسیده بعد از فراغ طواف کعبه و زیارت مدینهٔ منوره
و فیض رساندن به همهٔ ساکنان و مستحقان و شرفای آن مکان سعادت نشان
تحف و هدایا نزد خلیفهٔ آن عهد که از طرف خلفای عباسي و روم بود
فرستاده برای سلطان محمد شاه خلعت و فرمان مشتمل بر مأذون
ساختن سکه و خطبه موافق دستور آن زمان التماس نموده حاصل کرده
و بسیاري از یتیمان و بی کسان را کدخدا نموده و بنای بعضی خیر جاري
گذاشته غوض خزانهٔ دنیا ذخیرهٔ آخرت را خریده مبلغی به کربلای معلی
و نجف اشرف و دیگر مزار بزرگان و امامان دین فرستاده با هزاران
توشهٔ نیک نامیِ دنیا و آخرت مراجعت نمود و چون نزدیک حسن‌آباد
رسید - سلطان محمد شاه باستقبال والدهٔ ماجده و خلعت و فرمان
خلیفهٔ عباسي برآمده خلعت پوشیده فرمان را بعد مطالعه بر سر گذاشته
در رکاب سعادت اثر کعبهٔ دو جهان[۲] که به زینت تمام آئین بسته بودند
روانه گردید - گویند از جملهٔ هشت صد که با بعضی دیگر خدمه همراه
ملکه رفته بودند تا روز رسیدن به سرحد گلبرگه به هیچ احدی ضرر جانی

---

۱ - پول   ۲ - ن - داخل شهر که بزینت تمام آراسته بود گردید

نه رسید - و بعد رسیدن به حسن‌آباد بر سر قبر شوهر رفته فاتحه خوانده متصل آن مکان مختصر برای خود ساخته تا باقي عمر به عبادت معبود بر حق بسر برد *

چون بعد از روانه شدن ملکه به کعبه بعضی امیران که التماس آنها در منع همراه دادن همهٔ خزائن به معرض قبول نیامد سلطان را به خفت عقل منسوب ساخته سوی مزاج بهم رمانده بودند - سلطان نظر بر عدم خزانه در جمع نمودن سپاه اغماض مي نمود - این خبر در بلاد کفار انتشار یافت - رایان اطراف خصوص رای بیجانگر و رای تلنگانه در فرستادن پیشکش مقرري هرساله و اطاعت اغماض نمودند - بلکه ایلچي برای درخواست و به تصرف آوردن قلعه رایچور و مدگل که بابت تعلقهٔ بیجانگر و کولاس تعلقهٔ رای تلنگانه سلطان علاءالدین به تسخیر در آورده بود نظر بر ضعف سلطنت سلطان و نفاق امیران نزد سلطان محمد شاه فرستادند و پیغام و تکلیف‌های دور از صواب به میان آوردند - سلطان محمد شاه تقاضای وقت را کار فرموده ایلچیان را به اعزاز نگاهداشته جواب محبت آمیز نوشته مضمون دار و مدار دران درج نموده مصحوب ایلچیان زبان دان فهمیده کار خفیه روانه ساخت و یک سال به اهمال گذرانده درین مابین فرصت به گردآوري خزانه و لشکر پرداخته بعضی امرای نمک به حرام را به قتل و سزا رسانده عوض آنها دیگر فدویان عقیدت نشان را مستقل ساخته بعد از رسیدن فرمان و خلعت خلفای عباسي که خبر مزید[1] استقلال سلطنت انتشار یافت روزی به کمال شان دیوان نموده حکم به احضار ایلچیان فرموده به دبدبه و زهر چشم تمام از روی تهدید

---

۱ - ن - مزید اعتبار و استقلال

و به میان آوردن وعدهٔ و وعید گفت که سبب تعویق و تاخیر رسیدن
پیشکش چیست زود به موکلان به نویسند که از خواب غفلت بیدار گشته ٠
وجه پیشکش را یا فیلان جنگی روانهٔ حضور نمایند و الا فوج دریا موج
رسیده دانند - و تیشهٔ ندامت بر بیخ درخت ملک و دولت خود
نه زنند - ایلچیان رایان چون سخنان عتاب آمیز قهر انگیز سلطان را
به گوش هوش ربا شنیدند به تحریر آن موکلان را آگاهي دادند - رای
بیجانگر و تلنگانه غائبانه با همدیگر بیعت اتفاق نموده فوجها آراسته از
هر دو طرف متوجه حسن آباد شدند - سلطان محمد شاه بهادر خان ولد ١١
اسمعیل مخ را با جمعی از امیران نامي و فیلان کوه شکوه روانه ساخت
و بعد مقابله و مقاتله و مکرر به میان آمدن جنگ های ملک آشوب که
به تحریر تفصیل آن پرداختن از اختصار کلام دور افتادن است - نسیم
فتح و نصرت بر لشکر[۱] اسلام وزید و کفار هزیمت یافته فرار اختیار نمودند -
چون سلطان خود نیز برای پشت گرمي بهادر خان از حسن آباد برآمده
بود - درین ضمن خبر فتح رسید و معاً تجار غارت زدهٔ سمت هندوستان
از تعدي رای تلنگانه نالان و شکوه کنان رسیدند که ما از اسپان عراقي
و ترکي نژاد مع اقمشهٔ ایران و توران و کشمیر برای سلطان و قابل این بارگاه
مي آوردیم به سرحد رای تلنگانه که رسیدیم بعد از تکلیف فروختن چون
عذر امانت سرکار عالي آوردیم[۲] اسباب خوب و اقمشهٔ انتخابي را جبراً
و قهراً از ما گرفتند - سلطان از شنیدن آن برهم و آشفته گشته اسباب
و اثقال زیاد را گذاشته به طریق ایلغار با سپاه اسپ و قمچي روانه شده
دو منزل سه منزل را در یک روز تاخته در اندک فرصتی خود را وقت

---

۱ - ن - لشکر ظفر اثر اسلام   ۲ - ن - اسپان

شب نزدیک حصار تلنگانه رساند و جمعی از لشکریان مبارز پیشه یکه تاز بهادر را به صورت سوداگران تاراج رسیده سر و سامان باخته و یراق و اسلحه شکسته از لشکر جدا ساخته به آنها ارشاد نمود که صبح ناشده به دروازهٔ قلعه رسیده همین که در تردد بر مترددین وا نمایند فریاد و واویلا کنان داخل دروازه شده زبان برسیدن لشکر فراوان و به تاراج رسیدن خود به عجز و زاري وا نمایند - همین که دروازه بانان و دیگر مردم نزد شمایان برای پرسیدن احوال جمع آیند به چستي تمام هر کرا از آن مردم با یراق بینند زیر تیغ کشیده دروازه قلعچه[1] را متصرف شوند و آن قدر استقامت ورزیده پامردي نمایند که ما خود را به شما پاشنه کوب توانیم رساند - آنها اول[2] روز نوحه کنان داخل شهر شده آنچه سلطان ارشاد نموده بود به عمل آوردند - هنوز صدای دار و گیر آن جماعه به رای تلنگانه نه رسیده بود که فوج سلطان محمد شاه چون سیل ناگهان رسیده بلا موانع به شهر و حصار در آمدند و به گیر گویان به کافر کشي شروع نموده در همه کوچه و بازار متفرق گشته تا خبردار شدن سپاه و رای آنجا چندین هزار کافر را روانهٔ دار البوار نمودند - رای از اطلاع یافتن این بلیهٔ آسماني خود را باخته دست و پا به باد داده خویش را سراسیمه وار به قلعهٔ ارک رساند - و امرا و نوکران معتمد او خود را به او نتوانستند رساند و هر جا سر بر آوردند زیر تیغ آبدار بهادران اسلام آمدند و سلطان شهر را با عمارت های حاکم نشین متصرف شده به محاصرهٔ قلعهٔ ارک پرداخت و بعد از چند روز که کار بر محصوران ارک تنگ گردید و رای در توقف آنجا خطر جان دانست از راه عقب دیوار قلعه فرار اختیار نمود چون اطراف قلعه را یکه تازان

---

۱ - ن - قلعه ۲ - ن - اول نوحه کنان

قلعه کشا محاصره داشتند و شب و روز تقید می ورزیدند دستگیر پنجهٔ اجل گردید - بعده که به حضور سلطان آوردند شروع به هذیان و ناسزا گفتن نمود و به آتش غضب و قهر سلطانی گرفتار گشته به سزا رسید و تمام خزانه و فیلان و عیال و مال به دست لشکر عدو مال سلطان درآمد و بعد تقدیم شکرانه آنکه تقدیر ایزدی با تدبیر موافقت نمود - چون میدانست که در پرگنات و بیرونها لشکر تلنگانه از مور و ملخ بیش اند و پسر رای به دست نیامد و خود را به هواخواهان دور و نزدیک رسانده در فکر فراهم آوردن لشکر است مصلحت برآن قرار یافت که بعد از دو هفته مع جواهر و خزانه و طلا و آلات دیگر و اقسام اقمشه هرچه توانستند برداشته متوجه دارالحکومت حسن‌آباد گردند - پسر رای که بجای پدر به تجویز امرای بیرونها فرما فرمان گشته لشکر زیاده از اندازهٔ قیاس جمع ساخته می‌خواست بر سر سلطان محمد شاه بیاید از شنیدن خبر بر آمدن سلطان با لشکر چو یاجوج و ماجوج سر راه ها گرفته هر جا چشمهٔ آب و چاه و تالاب بود از انداختن زقوم و خوک های کشته خون آغشته پرداخته اول به جنگ سنگ فلاخن اطراف را فرو گرفتند - بعده از تیر و دیگر حربه های جان ستان چنان کار زار نمودند که عرصه بر لشکر سلطان تنگ آوردند و کار لشکر از طرف آب و آذوقه به هلاک رسید - سلطان فرمود که در سرکار خود و سپاه سوای زر سرخ و سفید و جواهر و خوردنی ضروری و یک دو دست لباس هرچه دارند انداخته و آتش زده اصلا پای بند خیمه و دیگر بار زیادتی نه گشته تکبیر گویان و شمشیر زنان بر کفار حمله آورده قطع مراحل و منازل نمایند *

درین ضمن از فضل الهی فوجهای تعین کردهٔ ملک سیف‌الدین وزیر که پیهم روانه ساخته بود رسیدند - و به مدد کومک و ضرب شمشیر

به دفع اعدا پرداخته از پیش رو برداشته ملک و قصبه‌جات تلنگانه را آتش زده و غارت نموده خود را به پای تخت رساندند - رای تلنگانه استغاثهٔ تعدي سلطان محمدشاه به سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي نوشته التماس مدد و تسخیر ملک دکن نمود موثر نه گردید - سلطان محمد شاه اطلاع یافته سال دیگر با لشکر آراسته متوجه ملک تلنگانه گشته خرابي بسیار رساند - رای تلنگانه رجوع به راجهٔ بیجا نگر آورده برای مدد نوشت - قبل از رسیدن جواب خبر مرگ رای بیجا نگر انتشار یافت ناچار به سلطان صلح نموده دوازده لک هون مع قلعهٔ گولکنده پیشکش سلطان قبول نموده مرخص ساخت - و سلطان محمد شاه در سنه ۷۷۴ هفت صد و هفتاد و چهار قلعهٔ گلکنده را که از گل خام بود به تصرف در آورده بنای مسجد گذاشته اذان دین محمدي را بلند آوازه ساخته - اعظم همایون را با فوج لائق برای ضبط گلکنده و وصول پیشکش نگاه داشته مراجعت فرمود *

دیگر از کارهای دست بستهٔ سلطان محمد که عقل در قبول آن متردد است به روایت محمد قاسم فرشته نوشته مي شود که بعد از مراجعت سلطان راجهٔ تلنگانه هوای پیشکش مقرر تخت مرصع که قیمت آن به زبان قلم نتوان داد برای سلطان فرستاد و سلطان استقلال تمام بهم رسانده بهادر خان را به خطاب امیرالامرا معزز ساخت و دختر او را برای مجاهد شاه پسر خود به عقد در آورده - شبی در عالم سرخوشي بادهٔ ناب که بزم مهتاب آراسته شده بود - بعده که قوالان و مغنیان نو رسیدهٔ هندوستان به نغمهای دلکش سلطان را خوش وقت ساختند - حکم نمود که برات انعام آنها بر راجهٔ بیجا نگر بنویسند - وزیر و ارکان دولت این

معني را حمل بر عالم بے خودي نموده مغنيان را اشاره نمودند كه تسليمات بجا آوردند سلطان اين معني در عالم هوشياري اطلاع يافته با مجدداً از روی تاكيد وزير را مخاطب ساخته استفسار نمود كه برات هاى مغنيان را برآن كافر نوشتي ملك سيف الدين نه دانست در جواب چه عرض نمايد - سلطان بر آشفت و گفت تو مي داني كه آن حرف در عالم نشاء شراب از جمله كلمات لغو از من سر زده نه چنان است و امر نمود كه حضور من دو برات بنام راى بيجا نگر نوشته به قوالان و كلاونتان حواله نمايند و دو سزاول همراه داده روانه ساخت - و آنها مجبور گرديده ترسان و لرزان برات ها را نزديک راى بيجا نگر بردند - راجه بعد از اطلاع يافتن بر جرأت سلطان محمد - امر نمود كه آورنده هاى برات را تشهير داده اخراج نمايند - سلطان محمد شاه از شنيدن آن عدم اطاعت و سركشي آن كافر را دست آويز مادهٔ نزاع و فوج كشي ساخته به تهيهٔ لشكر پرداخته با سپاه حضور و آنچه در اطراف قلمرو خود داشت و نو نگاه داشت مع مصالح توپ و تفنگ تازه به احداث آمده برآمد - گويند رواج آتش بازي كه با گوله توپ و بندوق و بان به دفع اعدا پردازند تا عهد سلطان محمد شاه نه بود - دران سال كه مراد از سنه ۷۷۲ هفت صد و هفتاد و دو باشد در ملک دكن ابتدا از كارخانهٔ سلطان محمد شاه به سركارئ محمد خان ولد صفدر خان رومي به اتفاق ديگر روميان و فرنگيان كه باني اين كارخانه ابتدا در ديار فرنگ بعده در بلاد روم گشته بودند وقت ارادهٔ آن جهاد به استعداد تمام اختراع نموده ترتيب دادند و بعد بر آمدن سلطان محمد شاه راجهٔ بيجانگر نيز با لشكر بے كران و دو لک پياده بر آمد بعد از آنكه افواج هر دو طرف مقابل شدند حق و باطل

بهم پیوستند - ایام جنگ بامتداد انجامید بعد محاربات صعب که زیاده
از اندازهٔ شمار کفار علف تیغ گردیدند و چندین هزار مسلمان به درجهٔ
شهادت رسیدند از غلبهٔ اسلام هر بار کفار هزیمت یافته باز مقابل گشته
مسلمانان را مغلوب مي ساختند * * بیت *

ز نعـــل سمنـــدان فولاد میخ * زمین را ز جنبش بر افتاد بیخ

کار بجای رسید که خبر شهید شدن سلطان مکرر انتشار یافت آخر کار
چندین هزار مسلمان کشته و شهید شدند و جنگ‌های رستمانه که اندازهٔ
قبول عقل خارج است به میان آمد که به تفصیل آن پرداختن از سر رشتهٔ
سخن دور افتادن است آخر از غلبهٔ اسلام راجه هزیمت یافت - و سلطان
با غنیمت فراوان و چندین هزار بندي مراجعت نموده راجه ایلچیان
سخن دان را به میان آورده بنای عهد و پیمان صلح قائم نمود که آب کشنا
درمیان ملک حد باشد و بعضی محال این طرف آب مشترک باشند -
و نیز مقرر ساختند که چون درین جنگ چندین دفعه بر یک دیگر غالب
و مغلوب گردیده هندو و مسلمان بسیار از صغیر و کبیر اسیر نموده اند -
ازان جمله برهمنان بے شمار که با اطفال و عیال به قید مسلمانان معذب
بودند - آنچه ناموس همدیگر باشد همه را خلاص نمایند - و من بعد نیز
هرگاه پای جنگ و کارزار به میان آید به اسیري و بے ناموسي اطفال
و عیال نه پردازند و شمشیر بر آنها نه کشند - چنانچه در شرفای دکن
تاحال رعایت ناموس و جان عورات و اطفال مي نمایند - بعده که سلطان
به حسن‌آباد به فتح و فیروزي رسید - خبر یافت که بعد رفتن سلطان بدان
مهم صعب که مدت به طول انجامید و مکرر خبر شهید شدن سلطان
و غارت گردیدن لشکر انتشار یافت - زمینداران نواح دولت آباد و بعضی

امرا پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده طریقهٔ نافرماني اختیار نموده بودند بعد رسیدن به هم رکابي فتح و نصرت همه را به سزا و گوشمال کردار رساند *

// گویند چون سلطان را به شرب خمر به افراط و رواج خرابات خانه میل زیاد بود - و برگزیدهٔ زمان و زمین حضرت شیخ زین الدین که در دولت آباد ساکن بودند - ازین معنی نسبت به سلطان کم توجه گردیده اکثر نذر و تحفی که مي فرستاد رد مي نمودند و مي فرمودند که تا سلطان ترک منهیات الهي نه نماید ما را با او صلح نیست - و در آخر عهد بے دماغي‌ها از طرفین زیاد گردید و سلطان حکم اخراج شیخ نمود - شیخ از دولت آباد بر آمده نزدیک روضهٔ شیخ برهان الدین رسیده مصلی از دوش انداخته عصا را بر زمین فرو برده گفتند - الحال کیست که ما را ازین جا حرکت دهد - از شنیدن آن تزلزل در اعضاے سلطان افتاد و به معذرت پیش آمده پیغام عفو تقصیر نمود - شیخ در جواب گفت ما را با سلطان محمد شاه غازي منازعت مالي و ملکي نیست اگر سلطان ترک نافرماني الهي نماید و از شرب علانیه باز آید مثل او دوست دیگر نزد زین الدین نخواهد بود - سلطان از شنیدن آنکه لفظ غازي بر زبان شیخ جاري گشته بر خود بالیده شکر این عطیهٔ الهي بجاي آورد - و همان روز از اثر نفس و توجه باطنئ آن واصل بالله توبه از همه کبائر نموده حکم نمود که از قلمرو او مسکرات و خرابات خانه‌ها را بر طرف سازند - و در فکر دفع دزدان و راهزنان افتاده از وجود ناپاک آن جماعه دکن را پاک ساخت - و در همان ایام نیک فرجام که موافق پرداخت ملک و دین خود گردید - و در سنه ۷۷۶ هفت صد و هفتاد و هفت ازین جهان رحلت نمود - هفده

سال و نه ماه به کامراني سلطنت نموده به برکت جهاد با توشهٔ نیکنامي مرحله پیماے سفر آخرت گشت * * شعر *

جهان اے برادر نه ماند به کس * دل اندر جهان آفرین بند و بس

گویند به شمار لک‌ها کفار زیر تیغ سلطان محمد شاه آمدند و جواهر اندوده هفت صد سال زیاده از اندازهٔ قیاس از [1] کفار به تصرف سلطان و غازیان در آمده بود *

ذکر سلطنت سلطان مجاهد شاه بن سلطان محمد شاه بهمني

سلطان مجاهد شاه بن سلطان محمد شاه در نوزده سالگي تخت آراے ملک دکن گردید - جوانے بود تنومند شجاع و سخاوت پیشه به اکثر کمالات آراسته زبان ترکي و فارسي نسبت به پدر و جد به فصاحت گفتے - گویند در دوازده سالگي روزے در یکے از حجره‌هاے خزانهٔ پدر آمده براے بعضے از اطفال هم سال که همراه داشت - چند خریطهٔ زر از خزانچي خواست - او عذر آورد - دست به قفل صندوق زده شکسته - دوازده خریطه بر آورده به اطفال همراه تقسیم نمود - مبارک نام خزانچي که از چیله‌هاے سرکار بود هرچند که به زبان خوش و ناخوش مانع آمد فائده نه داد - خزانچي نزد سلطان محمد شاه رفته زبان به شکوه کشود سلطان محمد مجاهد شاه را طلبیده دو سه سیلي زد - تخم کینهٔ او در دل کاشته گردید روزے به مبارک که در قوت و پهلواني شهرت داشت - گفت بیا تا باهم کشتي بگیریم - هرچند که مبارک عذر

(۱) ن - الا راجهٔ بیجا نگر *

پاس ادب خواست نه شنید - و به زور با او کشتي گرفته از زمین برداشته
چنان برزمین زد که مرغ روح او از قفس پرید - بعده که بر تخت جلوس
نمود به راجه بیجا نگر نوشت که اگرچه پدر من با شما سلوک نموده دریاے
کشنا را حد ملک قرار داده - بعضی محال این طرف آب را مشترک مقرر
ساخته بود - اما شین شراکت را از میان برداشته آن محال را به
منصوبان ما وا گذارند که في ما بین نزاع ملکي نه ماند - کشن راو راے
بیجانگر از رسیدن پیغام و نوشتهٔ شورش افزا بهم بر آمده نوشت -
که قلاع رایچور و مدگل به طریق مدارا به تقاضاے وقت به پدر شما
وا گذاشته بودیم و بعضی فیلان از زبوني امراے ما به تصرف پدر شما رفته اند
باید که دست ازان بر داشته به تصرف ملازمان ما وا گذارند - و الا لشکر
دریا موج ما را رسیده دانند *

از شنیدن این جواب مجاهد شاه شعله وار بر افروخته همان روز فرمود
که خیمه بیرون زنند و به سرعت تمام طرف بیجانگر مرحله پیما گردید -
ازآن طرف راے بیجانگر کوس آهنگ جنگ بلند آوازه ساخته با لشکر
بیش از اندازهٔ قیاس بر آمد *

چون مجاهد شاه نزدیک سرحد بیجا نگر رسید شنید که شیرے
دران راه بیشه را گرفته و راه تردد بر مسافران بسته گشته - و مکرر چندے
از امراے هردو سرحد به قصد دفع او کمر بستند و تدبیرها نمودند - حریف
او نه گشتند - سلطان از شنیدن این خبر با خاصان چند جریده به عزم شکار
آن شیر بیشه بر آمد - و اسباب و مصالح شکار شیر با خود نه برده - خود را
به بیشهٔ او یکه و تنها رسانید - هرچند امرا التماس منع آن جراءت نمودند
فائدهٔ نه بخشید - با شیر هم نبرد گشته به ضرب شمشیر کار او ساخته به لشکر

خود معاودت نمود - این خبر به راجهٔ بیجانگر که گوشمال یافتهٔ پدر او بود رسید - از سر نو تزلزل شجاعت موروثي در دل او از طرف سلطان مجاهد شاه راه یافت - و فسخ اراده نموده پیغام صلح به میان آورده به بهانهٔ شکار بر آمده ترک پیکار نموده راه جنگل و کوه‌هاے قلب اختیار نمود *

مجاهد شاه که آرزوے سیر بیجانگر و کارزار با کفار آن دیار نمودن در دل او راه یافته بود به صلح راضي نه شده تعاقب راے نموده - مدتے درآن سرزمین دشت پیما گردیده گاه گاه پاشنه‌کوب خود را به فوج او رسانده به کفار کشي مي پرداخت - و اکثر قتال هاے صعب به میان مي آمد و کفار که ازان سر زمین واقف بودند در جاهاے تنگ و غارهاے سنگ پناه برده هر گاه [1] لشکر اسلام را قراولان او به قابوے شکار پیکار خود مي یافتند در تلافي تقصیر نمي نمودند و در این مابین هرگاه که جنگ هاے صف ربا بهٔ میان مي آمد چندین هزار سوار به دار البوار مي پیوستند - و گروه گروه مسلمانان بهٔ درجهٔ شهادت مي رسیدند - و از جلادت و تهوري‌ها که از آن شیر بیشهٔ شجاعت به ظهور مي آمد دو دو هفته پاے او از رکاب خالي نمي شد *

* شعر *

سم بادپایان ز خون چون عقیق * شده تا نمد زین به خون در غریق

ترددے که از آن صفدر معرکهٔ کارزار در آن محاربه رو داده در تاریخ فرشته به تفصیل درج است *

حاصل کلام سلطان مجاهد شاه خود را بهٔ قلعه ادوني رسانده بهٔ محاصره پرداخت - چون قلعه گردون اساس پر از ذخیره و مصالح جنگ بود و موسم برسات رسید - مردم لشکر اسلام به انواع مرض از اختلاف آب و هوا

---

(۱) ن - هرگاه و هر جا

مبتلا گردیدند - و از نه رسیدن رسد غله کمیاب گردید - ناچار مصلحت
۱۱بر آن قرار یافت که تلافي آن بر وقت دیگر موقوف داشته پاے مصالحه
به میان آورده به حسن‌آباد مراجعت نمایند - بعد از معاودت داؤد خان
نام که عموے سلطان مي شد و در جنگ کشن راو به سبب تیز جلوے
روزے او را مخاطب و معاتب به دشنام ساخته بود - داود خان کینهٔ آن
در دل نگاه داشته در فکر انتقام قابوے وقت مي جست - شبی سلطان
را تنها در خیمه مست ولا یعقل با دو غلام کشیک به خواب رفته یافت -
چون حب ریاست علاوهٔ کینه گردیده بود به اتفاق مسعود نام بن مبارک
خزانچي که در دل او نیز آتش کینهٔ کشتن پدر او شعله مي زد - به ضرب
شمشیر نهال برومند آن نوجوان را از پا در آورد - چون سلطان مجاهد شاه
فرزند نداشت - داؤد شاه امرا را به دعوی ارث سلطنت با خود رام ساخته
به انواع رعایت امیدوار نموده - فتنهٔ خون مجاهد شاه را فرونشانده
جنازهٔ او روانهٔ حسن آباد ساخت - مدت فرمان روائي مجاهد شاه سه
سال و یک ماه بود * * شعر *

بسا شیر درندهٔ سهم ناک * که از نوک خاری در آید به خاک

ذکر سلطنت سلطان داؤد شاه بن سلطان علاءالدین گانگوی بهمني

چون خبر قتل سلطان مجاهد شاه شهرت یافت - اکثر امرا غائبانه
سر از اطاعت پیچیده در فکر انتقام افتادند - و ملک سیف الدین نظر بر
دفع فساد و وراثت ملک نموده سلطان داؤد را در سنه ۷۷۹ هفت صد
و هفتاد و نه به داؤد شاه مخاطب ساخته سکه و خطبه بنام او جاري

نمودہ خود استعفاے وزارت به میان آورد - سلطان داؤد شاہ قبول نه نمودہ به منت و الحاح وزارت او را بحال داشت و همه خاتونان حرم نیز اطاعت نمودند - الا روح پرور آغا ملقب به شاہ خانم که خواهر کلان اعیانی سلطان مجاهد شاہ بود براے مبارک باد رو برو نیامدہ سر از اطاعت پیچیدہ در فکر انتقام خون برادر افتاد - چه اگر داؤد شاہ عدم و وجود روح پرور آغا را مساوي دانسته نه دانست که * مصرع *

دشمن نه توان حقیر و بے چارہ شمرد

اما چون روح پرور آغا از ابتدا نسبت به همهٔ خدمه نزد سلطان زادہها معزز بود به او دار و مدار مي نمود - تا آخر روح پرور آغا با یکے از غلامان پدر ساخته امیدوار رعایتها نمودہ در وقت نماز داؤد شاہ را در عوض قصاص برادر مقتول ساخت - یک ماہ و پنج روز سلطنت نمود *

* شعر *

درین فیروزہ ایوان پرآفات * بدي را هم بدي باشد مکافات

ذکر سلطنت سلطان محمود[1] شاہ بن سلطان علاءالدین کانگوی بهمني

بعد از کشته شدن داؤد شاہ بعضی امراے هواخواہ خواستند که سنجر نام پسر داؤد شاہ را بر تخت نشیند - روح پرور آغا راضي نشدہ سنجر را که اندرون محل در اختیار او بود مکحول ساخته محبوس نمود - محمود ابن سلطان علاؤ الدین را سلطان محمود شاہ خواندہ به اتفاق

---

(۱) هم از سکهٔ این سلطان و هم از قول مورخین معتبر واضح است که اسمش محمد بود و احتمال کلي میدارد که پسر محمود بن علاءالدین بهمن شاہ بود

ملک سیف الدین والي ملک پدر ساخت - و سکه و خطبه به نام او نمودند - سلطان محمود شاه پادشاه صالح کم آزار خلیق کریم و رحیم بود - بعد از جلوس وزارت را به دستور سابق ملک سیف الدین بحال داشت - و مسعود را به فرموده و صلاح روح پرور آغا در انتقام رفاقت داؤد شاه به قصاص خون برادر کشید *

و کشن راؤ راے بیجانگر بعد از خبر سلطنت داؤد شاه لشکر کشي نموده رایچور را محاصرة داشت - از شنیدن سلطنت سلطان محمود شاه و خوبي‌هاے او ترک مجاهده [1] نمود و به اتفاق سلطنت او از هر دو طرف پاے نزاع و کارزار نیامد - سلطان محمود شاه در کمال خدا ترسي به انتظام سلطنت مي پرداخت - و شعرا و مردم مستعد را دوست مي داشت - شعراے بسیار در پایه تخت او حاضر آمدند - و براے خواجه حافظ شیرازي مبلغی فرستاده طلب نمود - خواجه بعد رسیدن زر و نوشتهٔ طلب - نصف زر را صرف کدخدائي همشیره زادهٔ خود نموده باقي را که توشهٔ راه برداشته بود در راه یکے از دوستان غارت زده بے سروسامان به او در خورد - آن مایه خرج راه را به او تواضع نموده از راه به شیراز مراجعت نمود و گویند به سبب طوفانے شدن جهاز به خدمت سلطان نه توانست رسید - بهر حال سلطان اطلاع یافته بار دیگر مبلغی فرستاده از تکلیف آمدن معاف داشت سلطان در ایام انزوا در تزیین لباس مي کوشید بعد از سلطنت به لباس سفید کم قیمت قانع گردید - سبب آن ازو پرسیدند - جواب داد در آن حالت مرا فکر لباس خودم دامن گیر بود - [2] الحال

---

(۱) - ن - محاصرة
(۲) ن - الحال که به لباس عاریت سلطنت تنم مقید گردید درفکر بے لباسي بندهاے خدا در تقطیع لباس خود نمي توانم کوشید *

که فکر لباس عالمی در دلم جا گرفته به لباس خود نمي توانم کوشید - و به همهٔ فقرا و مساکین دور و نزدیک که به او خبر مي رسید به قدر مقدور وجه معاش مي رساند - و ایام سلطنت را بلا اندیشهٔ تردد رزم به هم بزمي صلحا و علما بسر مي برد - و بلادرد سر نیزه و سنان و بے آنکه خون ریزي مسلمانان به میان آید - فرمان فرمائي مي نمود - حاصل کلام که در اولاد بهمنیه هیچ پادشاه مثل او خدا ترس و رعیت پرور باذل عادل نه گشته - همیشه در عبادت و اطاعت خالق و رعایت مخلوق و دلجوئي خلق الله صرف اوقات مي نمود - تا آنکه در سنه ۷۹۹ هفت صد و نود و نه به فردوس برین منزل گاه ساخت - قریب نوزده سال به کمال نیک نامي کامراني نموده با توشهٔ دعاے نیک ازین جهان به جنان شتافت - و ملک سیف الدین نیز بعد از طي یک صد و هفت سال از مرحلهٔ عمر رفاقت سلطان محمود شاه نموده جهان بدرود ساخت *

* شعر *

نیک و بد چون همي به باید مرد * خنک آن کس که گوے نیکي برد

وسواے نام نیک در جهان نه گذاشت *

* شعر *

جهان خوابي است پیش چشم بیدار * به خوابے دل نه بندد مرد هشیار

ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود شاه بهمني

سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود شاه چون بر تخت [1] جلوس نمود در جمیع امور به دستور پدر مرحوم با کافهٔ انام خاص و عام سلوک

---

(۱) ن - بر تخت موروثي الکهٔ دکن *

اختیار نموده مزید بران این شیوه بیش نمود که غلامان که دخیل امور سلطنت گردیده بودند زمام اختیار غلامان ترکي و حبشي را از رجوع مردم کوتاه ساخت از ایام شاهزادگي مکرر مي فرمود و در خلا و ملا بر زبان مي آورد که سلاطین چون امانت دار جناب کبریائي اند باید که سادات و مشایخ و فضلا را محکوم و محتاج ¹ نه سازند - ازین ممر تغلچین که عمدۀ غلامان ترک بود و چشم داشت اختیار وکالت و وزارت داشت تخم این عداوت دیرینه در دل پر کینۀ خود مي کاشت - روز بروز خار خار این حسد در خاطر و جگر آن شقي مي خلید - از اتفاقات ناهنجاري روزگار دخترے داشت چون پنجۀ نگار به اقسام حلیۀ صفات دلبري و شوخي و حسن سیرت و صورت آراسته و در فن موسیقي مشهورۀ عالم گشته روزے نظر سلطان بر آن غارتگر دل و جان افتاد و تیر عشق او چنان در دل سلطان خلید که زندگاني برو تلخ و نا گوار گردید - و هر چند مي خواست آن دلربا را به دام عقد در آورده با خود رام سازد - پدر برگشته ایام او راضي نمي شد - بعده که دانست که سلطان دل باخته عشق دختر بد اختر او گشته و به هزاران آرزو طالب وصال بل مشتاق نظارۀ جمال اوست روزے آمده التماس نمود که اگر سلطان با محرمے چند در کلبۀ غلام موروثي خود قدم رنجه فرموده مراو را درمیان هم چشمان سر بلندي بخشند و آرزوے دیرینۀ غلام پیر را بر آرند از بنده پروریها عجب نه خواهد بود و نیز شهرت داد که مي خواهد بعد شرف نزول آن مهر سپهر سلطنت بدر زهره خصال برج عصمت را با قدرے جواهر بیش بها از روے نیاز پیشکش نماید - سلطان از شنیدن این مژدۀ راحت افزا که خلاصۀ

---

(۱) ن - غلامان و اراذل *

مراد دل خود مي دانست باين ترانه گويا گرديد * * شعر *

برين مژده گرجان فشانم رواست * كه اين مژده آسايش جان ماست

و به تجويز آن نمک به حرام بد انجام چندے از امراے هواخواه را كه بر انداختن آنها را نيز از امر واجب تر مي دانست با خود گرفته به خانهٔ آن خانه برانداز رفت - و آن تيره بخت پر كينه تخت عروسانه آراسته سلطان را بر آن جاداد بعده كه بزم ملوكانه آرايش يافت دست ادب بسته بر خاست و التماس نمود كه مجلس را از مردم نامحرم خالي و خلوت سازند - سلطان عقل و هوش باخته كه سوختهٔ آتش عشق دختر آن شوم اختر بود لازمهٔ احتياط را كار نه فرموده - موافق تكايف آن بد انديش به فرمود كه همراهان در خلوت خانه بيرون رفته با ارباب طرب بزم آرا گردند و امر نمود كه باد را هم محرم نه دانسته در آن عشرت خانه راه نه دهند * * شعر *

به فرمود او به دربان ستم‌گار * كه بادے هم درين درگاه مگذار

فطرت ۱ نام غلام با هوش خود را در آن بزم طرب ساقي نموده در نظر شاه جلوه‌گر ساخت - و اشاره نمود كه به جام هاے هوش رباے پياپے سلطان را مدهوش سازد چون از چند ساغر لبريز نشه هاے جلو ريز به اميد وصال آن صاحب جمال و نظارهٔ حسن ساقي خوش خط و خال در كاشانهٔ سينهٔ آن سلطان دل و هوش به باد داده جاگرفت - آن ناپاک بے باک به اتفاق چند غلام سفاک كه در گوشه و كنار پنهان ساخته بود بر آمده چون بلاے ناگهاني بر سر آن نونهال گلشن سلطنت رسيده با شمشير و خنجر آبدار حمله آورده در عالم بےخودي دست‌هاے او را

---

۱ ن - طرب *

گرفته عقب سر[۱] مانند سربازان بازار ملامت بسته بر زمین انداخته به سرنوک خنجر مردمک دیدهٔ آن نوجوان مظلوم را از کاسه سر بر آورده امرای هوا خواه را که بیرون نشانده بود هریک را جدا جدا بنام سلطان و بجا آوردن رسمیات تواضعات خلعت شادي طلبیده به جلدي و چابکي تمام به قتل مي رساند تا از همهٔ رفقای جان نثار سلطان خاطر جمعي حاصل نمود - بعده یکی از محرمان کار را نزد سلطان شمس الدین برادر کهتر سلطان غیاث الدین فرستاده در همان حرم سرا خوانده زبان به مبارک باد سلطنت کشاده درون قلعه بر تخت بهمني نشاند و امرای همدم و غلامان محرم جمع آمده آداب تسلیمات بجا آوردند - و سلطان غیاث الدین را به منت جان بخشي مرهون احسان ساخته به قلعهٔ ساغر عرف سکر فرستاده محبوس گرداند - یک ماه و بیست روز سلطنت نمود *

* شعر *

بسیار جفا کشید بلبل در باغ * تا دامن گل گرفت یک دم به فراغ
نه شمیدهٔ هنوز بوی از گل کایام * از درد فراق کردش آشفته دماغ

ذکر سلطنت سلطان شمس الدین برادر غیاث الدین بهمني

چون سلطان غیاث الدین را آن غلام بد انجام معیوب و محبوس نمود سلطان شمس الدین را بر تخت نشانده خود را وزیر و وکیل مطلق قرار دادهٔ زمام سلطنت را به کف اقتدار و اختیار خود آورده و محرمان همدم و هم راز را به خدمت و مناصب نامناسب معزز ساخت - و امرای

---

۱ ن - چون محرمان *

بیگانه را از پایه و نظر اعتبار بر انداخت و جمعی را محبوس و چندی را از حیات مایوس گرداند و برخی از ملاحظهٔ جان و مال که پامال زوال آن بدخصال نه گردند خود را ازو وا نموده از شر او محفوظ ماندند - و والدهٔ سلطان شمس‌الدین که ام ولد بود به جاذبهٔ حب ریاست نسبت به پسر و ملاحظهٔ شر آن بد اختر در خاطر جوئي آن واجب الرحم تقصیر نمي نمود - و پسر را نیز همیشه ترغیب و نصیحت نمودی که او را وزیر مستقل دانسته در همه باب رفیق شفیق و هوا خواه خویش شناخته در هیچ مقدمه خلاف صلاح و رضای او کار نه نماید - و سخن بد خواهان او را به گوش راه نه دهد - و آن نابکار غدار نیز در مراعات خاطر والدهٔ سلطان زیاده از حد کوشیده مخاطب به ملکهٔ جهان[1] ساخته همیشه تحفه ها مي فرستاد - و چون از داؤد شاه مقتول سه پسر مانده بودند یکی مسمی به سنجر که روح پرور آغا او را مکحول ساخت دویم فیروز خان[2] سیوم احمد خان که درآن زمان هفت هشت سال داشتند - و عم ایشان سلطان محمود در تربیت آنها مي کوشید - و آداب شکار و پیکار مي آموخت - و میر فیض الله انجو که به حکم سلطان معلم ایشان بود در تعلیم اکثر علوم تاکید زیاد مي نمود - قبل از آنکه حق سبحانه فرزند به سلطان محمود عطا فرماید هردو برادر[3] را فرزند خوانده به هر دو وصلت دختر خود نموده بود - و گاه‌گاه به لفظ ولي عهد مخاطب مي ساخت و بعد تولد شدن فرزندان غیاث الدین را ولي عهد گردانده در حالت فوت در باب رعایت و حمایت فرزندان از آفات مالي و جاني فیروز خان را و احمد خان را

---

۱ - ن - مخدومهٔ جهان *

۲ - اغلب این است که فیروز خان و احمد خان پسران احمد خان بن علاءالدین بهمن شاه بودند *

۳ - ن - برادر زاده را *

وصیت زیاد نموده بود - و هردو برادر که به دل و جان خود را از کمر بستگان و فدویان غیاث الدین مي شمردند - بعد مکحول و مغلول شدن آن سلطان مظلوم اسپندوار بر آتش بے قراري مي سوختند و زن های هردو برادر که خواهر اعیانيِ سلطان غیاث الدین مي شدند شوهران خود را در کشیدن انتقام برادر ترغیب مي نمودند - و آنها نیز همیشه در فکر تدبیر استیصال آن بد سرشت بودند و تغلچین این معني را فهمیده متوهم از طرف هر دو برادر گردیده حرف های متوحش به سمع سلطان شمس الدین مي رساند - و صلاح بر انداختن بنیاد حیات آنها مي داد - و سلطان شمس الدین گفتهٔ او را مقرون به غرض دانسته شنیده را ناشنیده مي انکاشت تا آن بدکیش به مخدومهٔ جهان گفت که اگر درین دو سه روز فکر هر دو برادر نه کني هرچه بیني از خود بیني مخدومهٔ جهان سلطان را بر قتل بني اعمام ترغیب نموده - از فکر قتل شجر حیات آن هردو برادر آرام نه داشت و قابو نمي یافت - فیروز خان و احمد خان بر ارادهٔ مدعیان اطلاع یافته گریخته نزد سدهو نام حاکم قلعهٔ ساغر که از غلامان نمک حلال سلطان غیاث الدین و غائبانه شریک تدبیر هر دو برادر بود - و تغلچین برو دست نیافته مدارا مي نمود - رفتند - و باهم عهد و پیمان انصرام انتقام آن بد انجام نمودند و سدهو آنچه داشت از زر و سپاه و اسباب جنگ مهیا نموده کمر خدمت گاري بر میان جان بر بست - و اتفاق نموده به سلطان شمس الدین و ارکان دولت سلطنت پیغام نمودند - که آنچه از غلام نمک حرام به وقوع آمده بر خاص و عام ظاهر است اگر او را به ما سپارند یا خود سیاست نمایند - مایان نیز از بنده های مطیع و فرمان بردارِیم و الا هرگاه و هر جا برود بر حامیان او دست یابیم تا توانیم با جان و مال خود را در انتقام کشیدن معاف نه خواهیم داشت بعده که

از سلطان و مخدومهٔ جهان جواب ناصواب شنید - با جمعیت سه چهار هزار سوار یک جان و دل که همه به دل و جان درین کار رفیق بودند بر آمدند - و با بعضی امرا که به اکراه با تغلچین بے دین رفیق گشته بودند - خفیة به نامه و پیغام عهد رفاقت بر وقت کار به میان آوردند - و متوجه گلبرگه شده چارهٔ کار درآن دیدند که چتر بر سر فیروز خان گرفته و به سلطان فیروز شاه موسوم ساخته احمد خان را خطاب امیر الامرا داده - میر فیض الله انجوي شیرازي استاد خود را وزارت مقرر کرده به قصد استیصال آن بد سگال روانه شدند - تغلچین نیز طبل جنگ نواخته به استقبال هر دو برادر بر آمد - بعد مقابله و مقاتله هزیمت بر فیروز خان افتاد - باز خود را به سکر رساندند *

بعده بعضی از امرای هواخواه پنهاني پیغام فرستاده که شما را صرفه در جنگ نیست و مایان هم خود را به شما نمي توانیم رساند - اگر شما جرأت را کار فرموده پیام عهد و پیمان امان جان به میان آورده به اظهار اطاعت و استعداد خبرداري - خود را به گلبرگه رسانید - شاید و اغلب که به تائیدات مدد الهي ما هم به وقت قابو یافتن کاری توانیم ساخت - هر چهار یار موافق برین مصلحت هم داستان شده - میر فیض‌الله انجو را که در دانش و زبان آوري از مشاهیر روزگار گفته مي شد - نزد مخدومهٔ جهان به اظهار جهان جهان اخلاص‌مندي و عذر تقصیرات گذشته روانه ساختند - مخدومهٔ جهان و آن غلام بد رگ هرچند بر اطاعت آنها اعتقاد نه داشتند - اما رجوع دشمن را غنیمت دانسته چون همان فکری که هر دو برادر و سدهو باهم تمهید مقدمه نموده بودند آنها نیز به خاطر داشتند - پای عهد و امان به میان آورده نوشته دادند - بعده که فیروز خان از سکر بر آمد به کمال وسوسهٔ مآل کار مرحله پیما گردید - دیوانهٔ سراپا

برهنه از رو برو پیدا شده در عالم بے خبري زبان به مژدهٔ فتح و بشارت
سلطنت کشود - ازین تفول و فال غیب تقویت تمام حاصل نموده با زاد
و راحلهٔ توکل خود را به گلبرگه رساندند - و سلطان شمس‌الدین و مخدومهٔ
جهان[1] هردو برادر را خلعت داده به چرب زباني و لطف پیش آمدند[2]
و هردو طرف به خیال بر انداختن همدیگر منتظر قابو بودند - تا آنکه
فیروز خان از تائید ایزد منان به رفاقت امیران همراز قابوی کار یافته -
چنانچه به تحریر تفصیل آن زبان قلم را آشنا نمودن باطناب سخن منجر
مي گردد - سلطان شمس الدین را با آن قاتل باطل به دست آورده -
اول غلام بد مآل تبه کار را با طوق و زنجیر نزد سلطان غیاث‌الدین حاضر
ساخته حربه به دست او دادند - که به مدد باصرهٔ باطن بند بند آن کور باطن
را جدا نماید - آری که کرد که نیافت و کهٔ جو کشت که گندم برداشت *

* شعر *

به کار آنچه داري چه گندم چه جو * که امروز کشت است و فردا درو

بعده سلطان شمس‌الدین را مکحول ساخته به قلعهٔ سکر روانه و محبوس
گردانیدند سلطنت سلطان شمس‌الدین پنج ماه و هفت روز بود *

* شعر *

چنین است آئین گردنده دور * گهی مهـــرباني ازو گاه جور

مخدومهٔ جهان با پسر مکحول رخصت کعبه خواسته با زاد و توشه روانهٔ
بیت الله گردید *

---

۱ - ن - ملکهٔ جهان *

۲ - ن - و هر روز برای مجری با همراهان هواخواه و فدویان جان نثار در خدمت سلطان شمس‌الدین مي آمدند *

ذکر سلطنت سلطان فیروز شاه بن سلطان داؤد شاه بن علاء الدین گانگوي بهمني

سلطان فیروز شاه در سنه ۷۹۰ هفت صد و نود از سر نو به صلاح ساطان غیاث الدین و امرا بر تخت سلطنت جلوس نمود - جوانی بود به کمال صوري و باطني آراسته و از علوم عقلي و نقلي و ریاضي از اثر تربیت میر فیض الله انجو بهرهٔ تام داشت و در خاندان بهمنیه بدان استعداد و کمالات هیچ سلطانی به عرصهٔ وجود نیامده بود - باوجود شغل و نشاء ریاست در صلاح و تقوی سر آمد نیکان روزگار گفته مي شد - درس اکثر کتب معتبرهٔ منطق و معاني و بیان و حکمت و کلام و تفسیر و حدیث و فقه مي‌گفت - گویند بر توریت و انجیل شرح نوشته بود - و مدام با صلحا و شعرا و فضلا صحبت مي داشت - چند روز مرتکب شرب پنهاني گردیده آنرا نیز ترک نمود - حتی غنا شنیدن را گذاشت - و با کافهٔ انام به خوش خوئي و جذب قلوب و عدم مردم آزاري و رعیت پروري سلطنت مي نمود - اما چون طبع به کثرت مباشرت و موانست نسا و مواصلت اقسام زنان حور لقا مائل بود - و نمي خواست که با جاریه و زنان کم اصل نزد مجانست و هم نرمي بازد فضلای همه مذاهب را جمع ساخته گفت چنان شود که به صورت رخصت شرع نبوي موافق خواهش نفس سرکش زنان فراهم آرد - و بعد فراهم آمدن فضلا و قیل و قال بسیار میر فیض الله انجو گفت که نزد امام مالک و زفر رحمة الله متعه و نکاح موقت به شرط اشتهار جائز است - و نزد امامیه نیز متعه حلال است - و به روایت امام اعظم حنفي رضي الله

عنه در عهد حضرت رسالت و عهد خلافت خليفهٔ اول رواج داشت حضرت اميرالمؤمنين عمر ضي الله عنه در خلافت خود به تقاضاى مصلحت ديني منع ساختند - از آنكه امامیه نيز از اهل قبله اند اگر در یک مسئله تابع آن جماعه شده آنچه مكنون خاطر است به عمل آرند - شايد نظر بر فضل الهي كه آخر توبه نيز سرمايهٔ رستگاري است ماخوذ نه باشند - سلطان گفت اگر جائز بودن متعه در عهد ابوبكر صديق تصديق يابد بدان پناه برده جرأت توان نمود - اگرچه علماى حنفي در رد آن روايتى كه داشتند به عرصهٔ گفتگو آوردند - اما چون مير فيض الله انجو از روى مشكوة و صحيح بخاري جواز آن را در وقت حضرت رسالت و خلافت خليفهٔ اول به اثبات رساند - و سلطان به تبعيت مذهب امامیه و امام مالک و زفر از جملهٔ حوران خوش لقاے هر قوم و بلاد مختلف بعضى را نكاح موقت و اكثرے متعه خوانده در چند روز سه صد زن فراهم آورده قصبهٔ علىحده موسوم به فيروزآباد در كنار آب بهمورة آباد ساخته و بناے نه محل درآنجا گذاشته عمارت هاے با فضا و صفا و آب هاے جاري و باغ هاے فرحت افزا درآن عشرت خانه احداث نموده - در هر محل نه زن خاصه كه با هر يک سه كنيزک هر كدام از ملک و قوم مختلف باشند نگاه داشت - و هر مكانے كه براے زن‌هاے يكى از بلاد هفت اقليم ساخت - همراه آن كنيز هاے همان ملک مقرر نموده و كمال احتياط به كار برد كه همان زبان ملک خود باهم و با سلطان گفتگو نمايند و زن ديگر به آنها هم خانه و زبان نه گردد تا در لهجهٔ زبان هيچ يک تفاوت راه نيابد - و خود با همهٔ زنان رومي و عرب و عجم و ايران و توران و حبش و دكن و هندوستان همه زنان به فصاحت تمام حرف مي زد و مكالمه مي نمود - و با همه قسمي حكم شرع محمدي رعايت مساوات و سلوک داد و دهش به كمال

بشاشت و وسعت خلق به کار مي برد که هر یکی تصور مي نمود که نسبت به او دیگر را زیاد ازو نمي خواهد - اما با همه استعداد همراه هر محل خاص که زیاده از سه جاریه مقرر نه نمود - سبب آن معلوم نه گردید مگر چون نزد تجربه کاران این کار در عشرت خانه ازدهام زیاده برهم زدن لذت نشاط و هوا پرستي است - نه خواست که کنیزان زیاد مخل خلوت او گردند *

اول کسی که از پادشاهان سلف دکن با سادات ایران باوجود اطلاع اختلاف مذهب نسبت نمود - فیروز شاه بود - که وصلت دو طرفه با فرزندان میر فیض الله انجو نموده - هم دختر به پسر او داد - و هم دختر او را براے فرزند خود خواستکاري نمود - دریں صورت ابتدا کسی که از سادات ایران با سلاطین بهمنیه باوجود اطلاع که تحقیق حنفي مذهب اند و دختر داد - میر فیض الله انجو بود - و جمعی از صلحا و شعرا و ظرائف طبعان بذله گو و مصاحبان نیک خو که در خلوت ندیم و همدم سلطان بودند - به آنها قدغن تمام نموده بود - که در مجلس خلوت از دو مقوله کلام اجتناب نمایند - اولا زبان به بدگوئي و غیبت احدے آشنا که سازند - دوم حرف ملکي و سلطنت سواے وقت دیوان به میان نه آرند *

آنچه ملا محمد قاسم فرشته و دیگر مورخین نظم و نثر از ذکر بزم و رزم او به زبان خامهٔ صداقت بیان داده عقل در احاطهٔ غور آن عاجز است بیست و چهار غزا با کفار نموده اکثر غالب آمده در هر کار زار چندین هزار کافر دار الحربي به دار البوار فرستاده اگر به تفصیل همه محاربات او پردازد جلد علحده مطلوب گردد - از آن جمله یک جنگ

قریب که بلا واسطهٔ تیر و تفنگ نسیم فتح و فیروزي به لشکر وزید چون
خالي از شادابيِ سخن نیست به طریق اختصار به روایت فرشته به احاطهٔ
بیان مي آرد *

گویند در سنه ۸۰۱ هشت صد و یک دیو راے حاکم بیجا نگر با سي
چهل هزار سوار جرار و هفت لک پیادهٔ تفنگ انداز و کمان دار قدر انداز
به قصد تسخیر مدگل و رایچور و غیره به دعوی ارث متوجه بلاد اسلام
گردید فیروز شاه از شنیدن حرکت آن کافر با دوازده هزار سوار که دران
وقت در حضور موجود بودند بلا توقف براے دفع شر و ضرر آن فاجر
درآمد - اول زمینداران نواح سکر را که همیشه در امداد و معاونت کفار
اراده‌هاے خارج از آنها سر مي زد - پاے مال پاے فیلان و طعمهٔ دم
شمشیر بهادران نموده طرف دیو راے متوجه گردید - درین آوان خبر رسید
که نر سنگه زمیندار کهیرله تابع برار به مدد حاکم ماندو و آسیر و تحریک
راے بیجا نگر لشکر فراهم آورده ملک برار را تاخت و تاراج مي نماید -
و در انهدام مساجد و خرابيِ ملک و اهانت مسلمانان مي کوشد -
از شنیدن این خبر بعضی امرا را که از اطراف براے مهم بیجا نگر
طلبیده بود مع دیگر مصالح رکاب به جهت دفع آن فتنه پژوه روانه
ساخت - و خود با جمعیت قلیل که تا هفت هشت هزار سوار
نمي رسید - و قابل مقابله آن عدوے قوي نه بود - طرف راے بیجا نگر
مرحله پیما گردید - چون نزدیک دریاے بهیونره که قبل از آن لشکر
دیو راے رسیده تا چند کروه کنارهٔ آب فرود آمده بود - رسیدند - و دریا
در شدت طغیان که سبب سد راه کفار ناهنجار نیز همان آب بود دیده
نزول رایات نمودند از ملاحظهٔ کثرت لشکر خصم تزلزل تمام در خاص و عام

فوج اسلام راه یافت - و امیران رزم آزما که خود را در مقابل لشکر کفار سنجیدند تفاوت پله زمین و آسمان یافتند - اکثر صلاح دران دیدند که هنوز آب حائل است به شهرت ایام برشکال به حسن‌آباد مراجعت کرده باز سرانجام نموده باید آمد - الا قاضي سراج الدین نام که به کمال صوري و معنوي آراستهٔ و در عنفوان جواني و ایام شباب در خرابات‌خانه ها و همهٔ کوچهٔ ملامت دویده نشیب و فراز و زشت و زیباے روزگار را به طریق امتحان و تجربه کارآزما گشته و با طبقهٔ ارباب طرب صحبت داشته در بزم و رزم کارنامه ها ساخته و عمرے در تحصیل علم بسر برده عصا و رداۓ صلاح از خود دور نمي نمود * * بیت *

کسی سر بر آرد در عالم بلند * که در کار عالم بود هوش مند

و سلطان او را نسبت بحال خود زیاده عزیز مي داشت - و دمی از خود جدا نمي نمود چون قاضي سلطان را متردد خاطر یافت در خلوت معروض داشت که زندگاني ولي‌نعمت دراز باد - این همه فکر و اندیشه براے چیست - از راه هوا خواهي و جان فشاني فکر و منصوبه به خاطر رسیده از فضل کردگار امید تمام است که تقدیر با تدبیر موافقت نماید - و به فرمود که چهار صد پانصد سبد چرم گرفته که براے عبور از آب بجاے کشتي خورد به کار مي آید تیار نمایند - بعد تیار شدن سبدها که کافران از شنیدن آن قهقهه خنده کنان زبان طعن مي کشادند - در خلوت که سواے سلطان[1] احمد دیگرے برآن راز اطلاع نیافت ظاهر ساخت که من با چند نفر شاگرد که موسیقي دان بے نظیر اند - و آنها را از خرابات خانه و میان اهل نغمه هدایت و راهنمائي نموده در جرگهٔ شاگردان در آورده‌ام

---

۱ - ن - سوای سلطان احدی بران راز *

با خود مي برم از فضل الهي امید تمام دارم که به تدبیر و جان بازي که مرکوز خاطر است کار آن کافر بسازم و جان بدر بردن و نثار شدن من به عطاے حافظ حقیقي وا بسته است - شبی که اشارہ و پیغام من برسد - آن قدر جوانان مبارز پیشه و بهادران جان نثار که توانند برآن سبدها سوار نمودہ چشم به راہ باشند همین که اثر شور و آشوب از خرگاہ پسر دیو راے که هراول و سپاہ سالار لشکر است ظاهر گردد - سبدها را از آب گذراندہ یا هرچه سواران دریا نورد که اسپان را به آب زدہ عبور خواهند نمود خود را به آن طرف دریا برسانند - و چشم به راہ عطیۂ الهي بودہ ثمر نخل جان بازي مرا تماشا نمایند که از فضل ایزدي امید آن دارم که پسر راے را با وزیر او به جهنم واصل سازم - اما اگر حق سبحانه تعالی مرا از شر کافران محفوظ داشت - خود را به مبارزان جلادت نشان جان باز رساندہ باز دو بارہ شریک تردد هزیمت دادن کفار خواهم گردید - و الا در بند خبر بقاے حیات من نه بودہ خود را یک بار برآن هوش باختگان بے سردار رساندہ حمله آرند - و قدرت حافظ و ناصر حقیقي ملاحظه نمایند - هرچند که سلطان در منع آن جرأت مبالغۂ نمود فائدہ نه داد - و با معدود چند از سلطان فاتحۂ رخصت التماس نمودہ با ساز دف و نی و تال و مردنگ و رباب و سارنگ و طنبور و چغانه و چنگ و موسیقار و دیگر مصالحی که لازمۂ ارباب نشاط است از آب گذشت - و داخل خرابات خانۂ لشکر کفار گشته - خانۂ پاتري که محبوبۂ راے زادہ بود - سراغ جسته پیدا نمود و نزد او رفته به آئینی که اهل کسب هر پیشه باهم ملاقات مي نمایند - به اظهار کمال اخلاص هم قومي در خورد و راہ آوردے که با خود بردہ بود نذر نمود - بعد استفسار احوال قاضي در جواب گفت که اگر به زبان خود به تعداد صنائع خویش پرداز معرکۂ خود فروشي گرم نمودہ باشم - سخن

یکی است شنیده کی بود مانند دیده - اگر امر شود شمهٔ از ذخیرهٔ زمزمهٔ موسقي و ترانهٔ قوال و راگ کلاونتي به زبان گوالیار و تلنگي و دکني و اقسام رقص سنگت و دیگر اصول گوناگون و مقلدي که تصویر در و دیوار را به خنده در آرد - و قابل مجلس سلاطین نامدار و راجه هاے عالي تبار باشد - چندان در فضاے سینه از خانه زادان طبع دارم که اگر به روے کار آرم زیر این طاق نه رواق لعبت باز دیگرے را حریف خود نمي دانم پاتري که مشتاق دیدن چنان کامل عیار این فن بود - آن روز به بحر حیرت فرو رفته از شنیدن این صفات به اعزاز تمام و مهمان پرستي پیش آمده امتحان آنرا به روز دیگر موقوف داشت - روز دوم که بعضی از نغمه سرایان همدم و خادمان محرم راے زاده حاضر شدند - مهمان به تکلیف میزبان به اتفاق شاگردان رشید - اول نی و دائره برداشته به زمزمهٔ موسقي پرداخته - از حسن صورت اکثر سامعان را بے هوش و نقش دیوار ساخت - بعده به آهنگ سرائي ترانه اهل مجلس را مدهوش گردانید - چون نوبت راگ هندي به زبان هندي رسید هرکه هرچه داشت نزدیک بود با نقد جان نثار قدم او نماید - او از قبول إبا نموده مي گفت که من سواے انعامی که سلاطین و راجه هاے نامدار عطا نمایند دست از طمع دراز نمي نمایم - بعد ازآن شروع به رقاصي نموده از رقص سنگت و اقسام لعبت بازي و شیشه بازي و شمشیر بازي شمهٔ چند نمود که تماشائیان محو نگاه گشته بصد زبان آفرین گفتند و قال قال ذکر تعریف او نزد راے زاده به میان آمد - و پاتري که محبوبهٔ راے زاده بود چندان زبان به اوصاف او کشود که پسر دیو راے را مشتاق تماشاے او گردانید *

* بیت *

به شمشیرے یکی تا صد توان کشت * به راے لشکرے را بشکند پشت

و شبی از شب‌ها بزم شراب و رقاصي را زینت داده راے زاده با پردهان یعنی وزیر سرمست بادهٔ ناب گردیده قاضي را در خلوت خاص با چهار پنج نفر طلبیده - قاضي جاسوس خبر رسان را نزد سلطان فیروز شاه روانه ساخته همراهان دیگر را که به سبب بار نیافتن بر درگاه راے زاده گذاشتن ضرور گردید - به زبان عربي ارشاد نمود که مایان در وقت رقص شمشیر بازي کار راے زاده و پردهان و مشعلچي هاے یمین و یسار را به چابک دستيِ تمام خواهیم ساخت - اگر حافظ حقیقي ما را از چنگ دیگر کفار نجات دهد خود را بچالاکي تمام بیرون به مدد شمایان خواهیم رساند - اما شما را لازم است که بمجرد بلند شدن صدا و ندا مشعلچي هاے بیرون را با دربانها و هرکه به قابوے شما آید به چستي و چالاکي تمام آنها را تمام سازید *

گویند قاضي قریب بیست و چهار نفر که همه را زیر جامه زره پوشانده مع ساز و دف و چنگ با خود برده بود بر در بارگاه پسر دیو راے گذاشته یک دیگر را به خدا سپرده خود به مجلس خاص در آمده به زبان ستایش و طریق نغمه سرایان آداب سلام دعا و ثنا بجا آورده به دستور مسخره پیشگان رنگین مقال ادا هاے فرحت افزا نموده بے آنکه هنرهاے دیگر به روے کار آرد راے زاده را محو نظارهٔ اطوار خود نمود و بعد ازآن انواع هنر پروري به رقاصي و لعبت بازي و دیگر شمهٔ چند که داشت چنان به جلوهٔ[۱] ظهور آورد که تماشائیان سراپا چشم گشته مدهوش نظارهٔ هنرهاے او گردیدند و نشاء سرشار عالم آب علاوهٔ بے‌خودي ها گردید - قاضي به دستور هنرمندان این فن بعد از فراغ رقاصي دو شمشیر آبدار خاصه از سرکار راجه

---

۱ - ن - ادا نمود *

طلبیده از غلاف برآورده یکی خود گرفته و یکی به شاگرد خود داده دو کنار به دست شاگرد سیوم حواله نمود - به رقص شمشیر بازي و صنائع آن چنان پرداخت که فلک با هزاران دیده در نظارهٔ آن از گردش استاد و نظارگیان مجلس دل و چشم و گوش هوش همه در پی آن تماشا به باد دادند - قاضي ابتدا در انداز شمشیر بازي به نوک و سر۱ شمشیر بر سر و گردن او رساند - و شاگردان او کار پردهان و مشعلچي هاے هر دو طرف و هر کرا جانب یمین و یسار یافتند ساخته - امان نه داده در چشم برهم زدن جوے خون از انداختن سر سران روان ساختند - اثر روشنائي نه گذاشته خود را چون برق پران درآن تاریکي به رفقا که آنها نیز به موجب اشاره به همان امر به کمال چستي و چالاکي شرط جلادت بروے کار آورده تا خبردار شدن تیره بختان چندین کافر را علف تیغ بے دریغ ساخته بودند رسانده - به اتفاق همدیگر صحیح و سالم از آن تهلکه که چهار پنج نفر را زخم کم نما رسیده بود بر آمدند - و شور و غوغاے عظیم برخاست و از بلند شدن آن صداے لشکر آشوب سلطان فیروز شاه که خود کنار آب با چند هزار سوار مرد دریا نورد با مصالح سبد ها چشم بر راه و گوش بر آواز آن هنگامه بود همه را امر نمود که بلا تاخیر جمعی با اسپان و برخی بر سبدها خود را به آب زدند - هنوز از سبب ولوله لشکر راے زاده احدی اطلاع نیافته بود که چه بلای ناگهان بر سر راے زاده و همراهان او گذاشته که یکبارگي صداے شب خون زدن غنیم علاوهٔ آن تهلکهٔ هوش‌ربا گردید - و قیامتے در لشکر پدید آمد - که چندین هزار کافر از زخم تیغ یکدیگر به دار البوار پیوستند و خیمه‌ها را آتش زده سراسیمه و دل باخته گشته سواے فرار چارهٔ کار نه دانستند - و دم به دم که

---

۱ - ن - و سر شمشیر از سر چند نفر نظارگیان ربوده رای زاده را چنان خوش وقت ساخت غافل بهردو دست شمشیر بر سر و گردن او رساند *

خبر کشته شدن سرداران انتشار مي یافت زیاده ماده دست و پا گم کردن سپاه بحال تباه مي گردید - و مبارزان اسلام سوار و پیاده بگیرگویان تعاقب هزیمت یافتگان نموده پاشنه کوب رسیده خود را مانند اجل موعود بر آن لشکر مردود زده هر طرف که مي تاختند از کشته پشته مي ساختند *

* شعر *

به ماندند اسپان ز جولان همه * چو اسپان شطرنج بے جان همه

و باقيِ لشکر اسلام بلا مزاحمت مقابل به خاطرجمعي به انواع تدبیر از آب گذشته بےهم به مدد همدیگر رسیدند - و لشکر مخالفان از آن بلاے ناگهان هر ساعت زیاده متوهم گردیده فیل و خزانه و اسباب را گذاشته راه بیجانگر اختیار نمودند و همه به دست غازیان افتاد همه جا تعاقب کنان داخل ملک بیجانگر گردیده قصبه‌جات و دیهات را تاراج نمودند - و آتش زده زن و فرزند کفار را اسیر و قتیل مي ساختند تا آنکه رعایا که پایمال جان و مال مي گردیدند تنگ آمده از اطراف نزد دیوراے فراهم آمده براے پیغام صلح التماس نمودند - و دیوراے وکلا فرستاده شش لک هون عوض اسیران که به قید مسلمانان در امده بودند و رعایا اداے آن به عهدهٔ خود قبول نمودند - و پنج لک هون پیشکش ارسال داشته از سر نو عهد عدم ضرر جاني و مالي و ملکي میان همدیگر استوار ساخته ده هزار آدم کفار را خلاص نمودند و سلطان فیروز شاه به ارادهٔ تنبیه راجهٔ کهیرله متوجه سمت برار گردید به ماهور که رسیدند عرضه داشت حکام برار مشتمل برین رسید - که همین که شعاع آفتاب جهان تاب توجه پادشاه آفاق ستان بر سر ما فدویان تاخت کافي است - پیشتر تشریف آوردن موافق شان سلطان نیست - لهذا امراے دیگر به مدد حکام برار تعین گردیدند و بعد کارزار و مقابله و مقاتلهٔ بسیار که قلعهٔ کهیرله به تسخیر در آمد -

و کفار زیاد علف و تلف تیغ و سنان گشتند - راجهٔ آنجا فرار نموده عرضداشت مشتمل بر عجز و اطاعت و قبول پیشکش چهل فیل و پنج من طلا و پنجاه من نقره مع دختر فرستاد سلطان قبول نموده عنان توجه طرف گلبرگه معطوف داشت و در سال هشت صد و چهار خبر پرتو رایت ظفر ایت امیر تیمور صاحبقران سمت دهلي انتشار یافت و سلطان از راه دور اندیشي میر محمد تقي و میر فیض الله انجو را مع عرضه داشت و تحف و هدایا و التماس انکه دکن بنام هر پادشاهزادهٔ والا نژاد مقرر شود بنده به جان اطاعت نموده کلید قلاع را نزد او فرستاده خود در جرگهٔ بندهاے حلقه بگوش در آید - یا عازم رکاب ظفر انتساب گردد - این معني در خدمت امیر تیمور با وجود بعد مسافت به اظهار ارادت و اطاعت مبادهٔ حسن ظن مشمول عنایات گردیده و در جواب حکم رسید که ملک دکن و برار و مالوا و گجرات به شما ارزاني داشتیم - از طرف ما فرمان فرمائي نمایند - و همراه فرمان اسپان و شمشیر مرصع با بعضے تحف ایران و توران براے سلطان فیروز شاه فرستاده به لقب فرزندي سربلندي بخشید *

گویند در ولایت مدگل در خانهٔ زرگرے دختر ماه پاره تولد شد که در زیر فلک نیلگون چنان صنمی کم تر به عرصهٔ وجود آمده در ایام رضاع هر کرا نظر بر شعاع چهرهٔ آفتاب طلعت او مي افتاد دل از دست مي‌داد - بعد رسیدن ایام نسبت مادر و پدر او خواستند آن گوهر گران‌بها را به رشتهٔ عقد یکی از هم قومان در آرند دختر اطلاع یافته باوجود عدم تقاضاے سن و سال به زبان حال به مقال در آمد که مرا ملهم ساخته اند که تو از پرستاران یکی از سلاطین[1] خواهي شد - مرا درین باب معذور دارید - و آن

---

۱ - ن سلاطین اسلام *

خجسته اختر نیک عاقبت را میل خواندن هندوي و تعلیم گرفتن علم موسقي و سرود هندي به شوق تمام بهم رسید - و روز به روز شهرهٔ آفاق مي گردید - تا آنکه خبر حسن صورت[1] و سیرت او به راجهٔ بیجا نگر رسید و غائبانه تیر عشق دختر در دل او خلید و مبلغی با دیگر لازمهٔ وصلت نزد مادر و پدر دختر فرستاده درخواست مواصلت آن ماه رو به امید هاے رعایت دیگر نسبت به همه خویش و تبار دختر به میان آورد - اگرچه پدر و مادر او نظر بر حطام دنیوي این معني را مراد دل دختر و خود دانسته در قبول آن به جان منت داشتند اما آن پري مثال حور لقا بار دیگر بر ارادهٔ والدین مطلع گشته همان نغمهٔ سابق را بر زبان آورده از راضي شدن بدان نسبت انکار شدید نموده گفت که اگر مرا با هندو پیوند نمایند خود را ضائع خواهم ساخت - و فرستادهٔ راجه را مایوس بر گرداندند - چون خبر به راے بیجا نگر رسید - از شنیدن جواب دختر شعلهٔ آتش عشق دختر با حدت قهر ریاست و تعصب ملت علاوهٔ هم گردید - لشکر برآن دیار تعین نموده از رسیدن خبر فوج راجه پدر و مادر دختر آن سرمایهٔ نزاع را برداشته خود را به مکان مامون دیگر رساندند - و لشکر راجه به مدگل رسیده با حاکم منصوب کردهٔ سلطان فیروز شاه قتال و جدال نموده سکنهٔ شهر را پامال و تاراج ساخته بعد کشته شدن جمع کثیر از هردو طرف مراجعت نمود - چون خبر به سلطان فیروز شاه رسید - غیرت اسلام را کار فرموده بدنامي برهم خوردن عهد را طرف راي بیجا نگر ثابت نموده با فوج آراسته عازم رزم آن کافر گردید - و بعد رسیدن به سرحد بیجا نگر دیوراے نیز مع لشکر به مقابل رسید - و محاربهٔ عظیم رو داد و کافر کشي بے شمار درآن کارزار به میان آمد و فتح و نصرت نصیب

---

[1] - ن صورت و صوت *

لشکر اسلام گردید - و چندین هزار زناردار با زن و فرزند اسیر گردیدند - و ملک و مال بسیار پایمال سم اسپان غازیان گشت - راجه بار دیگر به عجز در آمده ایلچیان را فرستاده پاے مصالحه به میان آورده قرار صلح این بار به دادن دختر مع چند لک هون و فیلان و جواهر وافر با دیگر اسباب به طریق جهاز دختر یافت جابجا طرح جشن[1] ملوکانه انداخته بعد از فراغ آن کار مراجعت نمود - چون وقت کوچ سلطان از دیو راے در مشایعت قصور به ظهور آمد این معني باز مادهٔ کینهٔ تازه که تخم آن در دل سلطان کاشته شد گردید - و بعد رسیدن حسن‌آباد حکم به احضار دختر زرگر نمود - چون آن سرمایهٔ حسن و ناز را به اعزاز آوردند آنچه شنیده بود زیاده ازآن در نظر دشوار پسند سلطان جلوه‌گر گردید و بعد تلقین کلمه به عقد حسن خان پسر خود در آورد - و درآن جشن مبالغ هاے خطیر به صرف آرایش شادي و ارباب استحقاق در آمد *

در همان ایام سعادت انجام که سنه ۸۱۸ هشت صد و هجده باشد خبر مقدم شریف حضرت سید محمد گیسو دراز رسید که از سمت دهلي سیر کنان به حسن آباد تشریف آوردند - و سلطان جمعي از ارکان دولت را به استقبال فرستاده به اعزاز و اکرام آورده اندرون قلعه جا داده خود نیز رفته شرف اندوز صحبت سید والا نسب گردید - اما چون از آنکه سلطان را نسبت به فقرا و علما و فضلا زیاده موانست بود و حضرت سید محمد گیسو دراز ازآن قدر مایهٔ تحصیل علم ظاهري نه داشتند - چنانکه باید متوجه احوال آن سید عالي نسب نه گردیده این معني برآن پیرو حق از پرتو نور باطني ظاهر گشت و خان خانان برادر سلطان به دل و جان

---

۱ - ن جشن و طوي *

از معتقدان سید محمد قدس سره گشته کمر خدمت‌گاري بر میان جان بسته همیشه در جرگهٔ مریدان عقیدت نشان خدمت‌گاري مي نمود - تا آنکه در همان سال سلطان فیروز شاه حسن خان[1] را که شاهزادهٔ عیش پرست خفیف[2] العقل بود ولي عهد ساخته به خدمت آن زبدهٔ دودمان ولي و نبي فرستاده پیغام داد که براے بقاے عمر و سلطنت او فاتحهٔ خیر به خوانند - سید محمد در جواب فرمودند شما که پادشاهي به او دادید به فاتحهٔ ما چه رجوع دارید باز مکرر که ملتمس گردید - آن برگزیدهٔ دودمان رسالت بر زبان معجز بیان آوردند که هرگاه از عالم بالا تخت و سلطنت به نام خانخانان برادر شما مقرر شده باشد سعي شما و فاتحهٔ ما براے او چه فائده مي دهد - سلطان ازین معني رنجیده به خدمت سید محمد پیغام داد که به سبب بودن شما در قلعه هجوم خلق الله مادهٔ فساد است بیرون قلعه تکیه اختیار نمایند آن بزرگوار از شنیدن آن همان روز از قلعه برآمده درآن مکان متبرک که فی الحال مرقد ایشان است آمده سکونت اختیار نمودْ *

دربن آوان خبر حرکت راے بیجا نگر با لشکر بے کران طرف بلاد اسلام رسید - سلطان فیرز شاه مقابل او لشکر کشیده خود را مع فوج و مصالح محاربه به آن سمت رسانید - بعد چندین جنگ که کار و عرصه بر کفار تنگ گردید راے خود را به یکی از قلاع رساند و سلطان به محاصرهٔ قلعه پرداخت و محصوران که آذوقه و مصالح جنگ بسیار داشتند به دفع شر لشکر اسلام پرداخته تردد نمایان بجا آوردند و ایام محاصره به امتداد کشید - و از رسیدن ایام ناموافق و موسم برشکال و منجر شدن به اختلاف

---

۱ - ن حسن خان پسر خود را *

۲ - ن حفیف العقل و از شرب مدام لا یعقل بود *

فصلین از ناموافقت آب و هوا که نه رسیدن رسد و گرانيِ غله علاوهٔ آن گردید - که مرض و مرگ چهار پا و آدم به مرتبه به افراط کشید که هر روز هزارها مرحله پیماے منزل نیستي مي گردیدند و در سه چهار ماه ده یک لشکر نه ماند - راجه برین معني اطلاع یافته از قلعه بر آمده بر لشکر اسلام به شوخي اقدام نمود و چندین هزار کس به درجهٔ شهادت رسیدند از آن جمله میر فیض الله انجو با چند امیر نامي و جمعی از سادات همراه در جرگهٔ شهدا داخل گردیدند و بر لشکر اسلام هزیمت افتاد و هیچ نه مانده که سلطان نیز اسیر پنجهٔ اجل گردد * بیت *

بسا سپاه قوي دل که گاه سستي بخت
ز جور نامه سیاهی شکست خورده بجنگ

[1] به تردد خان خانان و اعانت برادر از آن تهلکه برآمده عازم پاے تخت سلطنت و تختهٔ آخرت گردید و کفار ناهنجار از عقب تاخته هر جر مي رسیدند هزارها زیر تیغ بے دریغ آورده از اجساد مسلمانان چبوترهٔ مي ساختند و در مسمار نمودن مساجد و سوختن عمارات و قصبه جات تعلقهٔ اسلام کوتاهي نمي نمودند - و در تلافيِ کینهٔ دیرینه که از سلاطین بهمنیه داشتند تقصیر نه کرده چندین هزار زن و فرزند مسلمان را اسیر ساختند هرچند که سلطان فیروز شاه به اطراف براے امداد نوشت فائده نه بخشید و احدے به فریاد نه رسید و سلطان فیروز شاه ازین غصه مریض گشته روز بروز زیاده رنجور مي گردید بعد رسیدن به حسن آباد در خود اثر سفر دار القرار مشاهده نمود و بعضی بدخواهان خان خانان صلاح دادند که تا به دفع خان خانان نهٔ پردازند بر پسر سلطان سلطنت قرار نه خواهد گرفت -

---

١ - ن - آخر الامر از سعي و تردد خانخانان •

سلطان خواست که برادر را مکحول و محبوس سازد - خان خانان بدین اراده اطلاع یافته - وقت نیم شب به اتفاق حسین خان پسر خود از قلعه برآمده به خدمت آن خلاصهٔ دودمان نبوت رفته - عرض احوال نمود - سید همان وقت طعام به طریق شگون حاضر ساخته به رفاقت نوش جان نموده چیرهٔ خود از سر برداشته دو حصه نموده بر سر پدر و پسر بسته فاتحه خوانده مرخص ساختند - و خان خانان همان شب با چهار صد سواریکه چین جلادت پیشه برآمده پارهٔ راه طرف دشت و صحرا پیموده بعد طی مسافت بعیده یک شب و روز هیچ جا قرار نه گرفته به مکانے رسید که خواب بروغلبه نمود از اسپ فرود آمده زیر درختے به خواب رفت - در عالم رؤیا مشاهده نمود که مرد نورانی تاج دوازده ترکه در دست داشت بر سر او نهاده به مژدهٔ پادشاهی مبشّر ساخت - خان خانان ازین شغف از خواب بیدار شده حسین خان پسر خود را از واقعهٔ رؤیا مطلع گردانده ترغیب سرانجام کار زار نمود - حسین خان از حُسن تردد جمعے دیگر بامصالح محاربه بهم رسانده - درین ضمن لشکر سلطان فیروز شاه که به تعاقب خان خانان بر آمده بود به او رسید - با وجود مردم خان خانان نسبت به لشکر مقابل بسیار کم بودند لشکر فیروز شاه را هزیمت دادند و اسپ و فیل و سرانجام دیگر به دست آوردند و جمعے از لشکر خصم جدا شده به خان خانان پیوستند * بیت *

چو لشکر بود اندک و یار بخت * به از بے کران لشکر و کار سخت
که در جنگ فیروزي از اختر است * نه از گنج بسیار وز لشکر است

فیروز شاه به صلاح هوشیار و بیدار نام دو غلام صاحب مدار سلطنت که میان هردو برادر برهم کار بودند چتر بر سر حسن خان پسر خود گرفت و امرا را به بیعت و رفاقت او مامور ساخته با لشکر آراسته خود هم رفاقت نموده

به مقابل خان خانان بر آمد و سه کروهيِ حسن آباد هردو فوج بهم رسيده صف کارزار آراستند - هرچند که فوج خان خانان نسبت به لشکر و فيلان کوه پيکر و توپ خانهٔ قهر آشوب عشر عشير فيروز شاه نه بود - اما چون در تقدير فتح و سلطنت نصيب او بود و توجه باطن سيد برحق ممد گرديد همين که صداے داروگير جنگ بلند گشت - چنان ضعف بر سلطان فيروز شاه غالب گرديد که آوازهٔ فوت سلطان در هردو لشکر پيچيده فوج خانخانان را تقويت بهم رسيد و لشکر سلطان فيروز شاه برهم خورده رو به هزيمت آورد و بسيارے از امرا و سپاه از فوج جدا شده به خان خانان پيوستند - فيروز شاه بعده که کار از دست رفته بود هشيار گشته از شعبدهٔ بازيِ فلک واژگون تعجب نموده با جمعے که در رکاب مانده بودند و حسن خان پسر خود به قلعه پناه برد و خان خانان پاس ادب برادر منظور داشته تعاقب نه نموده از دُور دَور قلعه را فرو گرفته فرود آمد سلطان فيروز شاه از راه عاقبت انديشي و ملاحظهٔ امداد الهي نسبت به هردو برادر پسر خود را طلبيده گفت چون سلطنت نصيب عموے تو نوشته اند هرسعي که از راه شفقت پدري نسبت به تو مبذول مي گردد نتيجه برعکس مي بخشد و اثر يضحك التقدير على التدبير به ظهور مي آيد - الحال ترا سواے اطاعت چاره نيست - پس دروازهٔ قلعه را مفتوح ساخته برادر را نزد خود خواند - خان خانان بخدمت برادر حاضر شده سر بر پاے فيروز شاه نهاده گفت هرچه در مشيت است همان به عمل مي آيد - ما و تو درميان بهانه ايم - فيروز شاه نيز عذر خواسته گفت من هم مي‌دانم سلطنت به همهٔ وجوه حق تست و تا تو باشي پسرم لياقت اين امر خطير نه دارد - و هرچه برادر گفت شنيده همديگر را در بغل گرفته رقت نمودند - سلطان فيروز شاه درباب پسر که به هر صورت رعايت طرف او را دست

نه داده نظر شفقت پدري ازو بر نه دارد - وصيت و نصيحت نموده در سنه ۸۱۵ هشت صد و پانزده تاج بهمني بر سر برادر نهاده مسمی به سلطان احمد شاه ساخته اول خود مبارک باد و تهنيت گفت - بعده امرا را به اطاعت او امر نمود - و بعد ده روز ديگر ازين جهان فاني به روضهٔ جاوداني شتافت *

* بيت *

برو از خانهٔ گردون بدر و نان مطلب * کين سيه کاسه آخر بکشد مهمان را

بيست و پنج سال و هفت ماه فرمان فرمائي به نيک نامي نمود *

ذکر سلطنت سلطان احمد شاه بن[1] داؤد شاه بن علاء الدين کانکوي بهمني

سلطان احمد شاه که به صفات حميده و اخلاق پسنديده آراسته و آداب فرمان روائي از عهد سلطان غياث الدين به آئين محمود به چشم و گوش عبرت پذير مشاهده نموده ورزيده بود به همان دستور محمود به عمل آورده با صلحا و علما و کافهٔ انام به وسعت خلق و لطف و عدل و داد رمي و رعيت پروري سلوک مي نمود و هوشيار و بيدار غلامان صاحب اختيار عهد فيروز شاه باوجود که دربارهٔ سلطان احمد شاه برهم کار بودند رعايت بسيار درحق هردو برادر به کار برده به همه انواع اعانت و رعايت نموده بر مراتب دولت و حجابت آنها افزود - چون سلطنت را از اثر توجه باطني حضرت سيد محمد گيسو دراز مي دانست در اعزاز و اکرام آن سيد والا مقام به غايت مي کوشيد - چند قريهٔ سير حاصل به نام آن سيد ذو الاحترام و اولاد امجاد ايشان آل طمغا مقرر نمود که تا حال جاري

---

۱ - همچنين ثبت شده است در هر دو نسخه اما احتمال کلي ميرود که احمد شاه پسر احمد خان بن بهمن شاه بود *

است - و مکان مرغوب براے سید ساخت - و حسین خان پسر خود را وکیل مطلق و ولي عهد نمود - هر چند اهل غرض براے مقتول و مکحول ساختن پسر فیروز شاه اورا ترغیب نمودند خلاف آن به عمل آورده اقطاع هشت صدي براے او مقرر کرده محال سیر حاصل جدا نموده در فیروز آباد جاے داده براے شکار و سواري تا سه کروهی مرخص ساخت - چون حسن خان نیز عشرت دوست و زن پرست بود هرگز ارادهٔ فساد در دل خود راه نه داده باقي عمر بلا درد سر آلودگي قبائح سلطنت زندگاني مي‌نمود - اما بعد از ودیعت حیات احمد شاه چنانچه بیاید مکحول گردید *

در تاریخ فرشته مذکور است که تا زمان احمد شاه انتهاے دولت و منصب امراے دکن دو هزاري بود و به هزاري طوغ و علم مي دادند - سلطان احمد شاه یک دو امیر را از دو هزاري زیاد نمود - چنانچه به ذکر خواهد در آمد و به ارادهٔ تلافي هزیمت یافتن فیروز شاه کمر انتقام بر تسخیر ملک بیجا نگر و تنبیه دیو راے بر بسته به گرد آوري لشکر و دلیري سپاه از عطاے اضافه و افزون پایه و به ترتیب توپخانه که بر عرابه ها همراه رکاب پادشاهان مي رود و ساختن انواع آلات آتش فشان از آهن و بان وغیره که وضع کردهٔ اوست پرداخته در ساعت سعید متوجه بیجا نگر گردید - بعد از رسیدن در آن دیار کارزار هاے که از آن شیر بیشهٔ شجاعت به روے کار آمده اگر به تفصیل آن پردازد سررشتهٔ اختصار از دست مي رود - مجمل از آن تفصیل آنکه چند سال در آن ولایت به استیصال کفار و قتال آن جماعهٔ بدسگال پرداخته جنگ هاے نمایان نموده دیو راے را چند نوبت هزیمت داده از کشته‌ها پشته ها ساخته ملک را به تاخت و تاراج مي آورد - بعده که راے هزیمت یافته به قلعهٔ پاے تخت خود در آمده محصور گردید - سلطان دست از محاصرهٔ

برداشته به بلاد و پرگنات آباد آنها در آمده حکم به کافر کشي و اسیر نمودن صغیر و کبیر آن طائفهٔ بدنهاد نموده قسم یاد نمود که تا بر من یقین نه گردد که عوض هر مسلمانے که کفار بد کردار در عهد فیروز شاه زیر تیغ آورده اند صد نفر کشته گشتند دست از آن قوم بد عاقبت بر نه دارم - و مقرر کرده بود که هرگاه بیست هزار نفر از صغیر و کبیر قوم آن دیار به قتل مي رسیدند به عرض مي رساندند - و چند روز در سر انجام جشن آن پرداخته باعث آرام سپاه اسلام گشته بار دیگر به کافر کشي شروع مي نمودند *

گویند دیو راے که باز از قلعه بر آمده در مقابل لشکر اسلام دست و پاے مي زد - روزے در معرکهٔ جنگ ننگ فرار بر خود قرار داده در وقت هزیمت که مبارزان یکه تاز اسلام تعاقب او داشتند - خود را از اسپ انداخته رخت بدن بر آورده میان نیشکر زار گریخته از چشم ناپدید گردید - یک روز و شب با هزاران هراس و یاس از امید حیات دران قطعهٔ نیشکر بسر برد - بعده که خواب برو غلبه نمود و فوج اسلام هم از گرد نیشکر زار بر خاستند لمحهٔ به خواب رفت - اتفاقاً سواری از لشکر سلطان براے گرفتن نیشکر در آن قطعه رفته پارهٔ نیشکر برهم بسته بود که ناگاه نظر او بر دیوراے که خود را به صورت مزارعان برهنه ساخته بود افتاد - نه شناخته پشتارهٔ نیشکر را بر سر او گذاشته پیش اسپ انداخته مي دواند که به لشکر خود آرد - و راجه از عدم استعمال طاقت دویدن نه داشت - و هر لمحه قمچي برو مي زد تا به خیمهٔ خود برده سر داد - دیو راے بعد خلاص شدن با سر و بدن مجروح زنده ماندن را عشق دانسته جان مفت بدر بردهٔ خود را به لشکر خویش رساند *

همچنان سلطان احمد شاه روزے به‌قصد مسمار ساختن بت خانه ها و قتل کافران که در بت خانه هاے جنگل و صحرا پناه برده پنهان مي‌شدند

شکار کنان جای سر بر آورد که از لشکر دور افتاده قضارا جمعی از کفار بد اختر در آن دشت پر خطر سر راه آن سلطان نیکو سیر گرفته به قصد صید نمودن آن صید افگن اسپ ها را جولان داده نزدیک رسیدند - سلطان خود را به پناه چهار دیوارے که مزارعان در صحرا براے محافظت چهار پایان خود مي‌سازند رساندند - دست به قبضهٔ کمان برده خدا را یار و یاور ساخته به زبان تیر و پیکان دفع شر آن ناپاکان مي نمود - و آنها جلو ریز مقابل آمده عرصهٔ امان بر سلطان چنان تنگ آوردند که سواے فضل آلهي که به فریادرس امید نجات از آن بلیّه نه مانده بود - و هر بار و هرگاه آن جماعه حمله مي آوردند به هر تیر افعي زبان دو سه سوار از پشت زین به زمین مي رساند تا آنکه چندے از سواران که به نشانهٔ سم اسپ سلطان اسپ تازان مي آمدند - به مدد سلطان رسیده با آن گروه شقاوت پژوه در آویخته داد مردانگي و جلادت دادند اما از کثرت اعدا بعضی شهید و زخمي گردیدند و باز از عرصهٔ حیات بر سلطان و بقیة السیف همراهان تنگ گشت و سلطان به خداے مهربان نالید درین وقت عبدالقادر نام اسلحه دار به الهام غیبي وسوسهٔ تنها و دور افتادن سلطان را به خاطر راه داده با دو سه هزار سوار یکه تاز از لشکر جدا شده چون برق پرّان اسپان تاخته خود را به سلطان رساند - و در عین دار و گیر که بر سلطان کار به جان رسیده بود بر آن بد اختران رسیده حمله آوردند و اکثرے را طعمهٔ دم تیغ و سنان ساخته سلطان را از آن بلیّه بر آورده به اُردو رساند - سلطان به شکر سلطان لم یزل زبان کشوده عبد القادر را دو هزاري منصب و خطاب برادر جان بخش خان جهان و عبد اللطیف برادر او را همان منصب و خطاب خان اعظم سربلندي بخشید - و خانجهان را حکومت برار به استقلال ارزاني فرمود که آخر سلطنت برار بر اولاد بل به غلامان او چنانچه بیاید

قرار گرفت - و سلطان بعد گذراندن این خطر خود را به سواد بیجا نگر رسانده چندان کار زار نمود و آن قدر کافر کشي را کار فرمود که عرصهٔ قرار و فرار بر دیو راے تنگ گردید - و به وساطت ایلچیان چرب زبان به اظهار التماس امان به هزاران عجز و فروتني به میان آورده التجاے صلح نمود - آخر بناے صلح برین قرار یافت که زر پیشکش سابق و حال را بر فیلان بار نموده نقاره زنان با نفیر و کرنا به حضور به فرستد و سي لک هون و جواهر وافر به دستورے که به تحریر آمد گرفته متوجه حسن آباد گردید - بعد ازآن کمر همت براے دفع شر زمینداران تلنگانه و برار و اطراف دیگر که مدد دیو راے نموده بودند بسته بعد رسیدن بدان دیار کوشش و کشش بسیار در عرصهٔ کار زار که تفصیل آن درین اوراق نه گنجد مي نمود تا آنکه زمینداران به زینهار در آمده مامون گردیدند و در سنه ۸۳۰ هشت صد و سي قلعهٔ کاویل و نرناله از یادگار خود براے دفع فساد فوج مالوا و دیگر اعدا در تعلقهٔ برار بنا نهاده احداث نموده مراجعت نمود *

...

چون به سرحد پرینده رسید درین اثنا سگی که عقب روباه سر داده بودند مشاهده نمود که بعد تگ و دو بسیار همین که سگ به روباه رسید روباه بر گشته بر سگ حمله آورده غالب آمده گریزاند - سلطان شیر صولت که از آن روباه آن [1] سر زمین ملاحظه نمود از اثر آن سر زمین دانسته تجویز بناے قلعه و شهر و عمارات عالي درانجا نموده قلعهٔ سنگین که از چرخ برین مستحکم تر باشد احداث کرده موسوم به احمدآباد بیدر گردانده پاے تخت خود ساخت - و در همان سال که سنه ۸۳۱ هشت صد و سي و یک باشد واقعهٔ غفران پناه حضرت سید محمد گیسو دراز که ازین

---

۱ - ن - آن سر زمین شیر سیرتي را *

جهان فاني به روضهٔ جنان شتافتند رو داد - و در ماتم آن سيد واصل بالله چند روز سلطان مغموم بود *

و درهمين ايام نسبت سلطان علاء الدين پسر سلطان احمد شاه که ولي عهد ساخته بود با دختر نصير خان والي آسير به ميان آمد - و محمود خان پسر دوم را سرکار ماهور و کلم از صوبهٔ برار مقرر کرد - و داؤد خان پسر سوم را تلنگانه داد و محمد خان که از همه کوچک تر بود با علاء الدين در سلطنت شريک ساخت - و در اواخر سلطنت احمد شاه را با ظفر خان و سلطان احمد سلاطين احمد آباد گجرات که درهمان ايام به تفاوت چهارده پانزده سال بناے احمد آباد به اسم سلطان احمد و بناے برهان پور به تجويز حضرت برهان الدين و نصير خان حاکم آن عهد گذاشته شده بود محاربات روداد اگر به تحرير تفصيل آن پردازد از سررشتهٔ اختصار دور مي ماند - حاصل کلام در آن کارزار غالب و مغلوب ميان هردو احمد معلوم نه گرديد و هردو به احمد آباد پاے تخت خود مراجعت نمودند - و در سنه ۸۳۸ هشت صد و سي و هشت عالم فاني را پدرود نموده به دار البقا شتافت - چهارده سال فرمان فرمائي نمود * * بيت *

برين تخت فيروزه هر صبح شام * يکی مهرهٔ بخت جنبد به کام
کس اين بخت و اين مهره با خود نه برد * به کام دل از مملکت بر نه خورد

در تاريخ فرشته مذکور است که شيخ نعمت الله ولي که هم عهد سلطان احمد شاه در کرمان تشريف داشتند - و سلطان احمد شاه در سنه دوازده جلوس خود بعضی تحف مع ارادت نامهٔ غائبانه مصحوب يکی از خاصان نزد شاه نعمت الله فرستاد و شاه نعمت الله جواب آن نوشته همراه قطب الدين نام از مريدان خاص مع تحف خاص و دوازده ترکه به نمونهٔ

که سلطان در روز ارادهٔ جنگ با فیروز شاه در عالم رؤیا مشاهده نموده بود
براے سلطان احمد شاه فرستاده و پیغام داد که این تاج از مدت دوازده
سال امانت شما نزد ما بود - الحال فرستاده شد - همین که نظر سلطان
بر آن افتاد شناخت و بادب تمام تسلیمات بجا آورده بر سر گذاشت *

ذکر سلطنت سلطان علاء الدین بن سلطان احمد شاه بهمني

چون سلطان علاء الدین تخت آراے عرصهٔ دکن گردید - به موجب
وصیت پدر بزرگوار در رعایت همهٔ برادران خصوص محمد خان آنچه
بایست به عمل آورد - و دلاور خان نام را وکیل مطلق ساخت - و خواجه
جهان استر آبادي را که از جملهٔ فضلا و مستعدان و دانشمندان صاحب کمال
و اعیان تجارت پیشه شهرستان [1] ایران بود و در نظم و نثر و همه علوم عقلي
و نقلي و صلاح سر آمد روزگار گفته مي شد - و بعد تکلیف تمام منصب
قبول نمود و وزیر گردانید - و عماد الملک غوري را که از امراے قدیم بود -
امیر الامرا خطاب داده همراه خواجه جهان با محمد خان برادر خود رفیق
ساخته براے تنبیه دیوراے بیجانگر و وصول پیشکش که بدون گوشمال
یافتن در ارس[illegible] وجه مقرري سالها تغافل مي ورزید تعین و نامزد فرمود *

چون مد[illegible] خان بر سر دیوراے رفت بعد لشکر کشي و آدم کشي
بسیار [2] به اطاع[illegible]در آمدند و هشت لک هون مع جواهر و فیلان انتخابي
به درگاه سلطان [illegible] نمود - محمد خان چون به سرحد مدگل رسید
به اغواے بعضي [illegible]لبان به ادعاے طلب نصف مملکت سلطنت

---

۱ - ن - مشهور ایران *

۲ - حاکم بیجانگر *

مطابق وصیت پدر بغی اختیار نمود چون عماد الملک و خواجه جهان
درین کار رفاقت اختیار نه نمودند مقتول ساخته به اتفاق دیگر امراء
قلعهٔ شولا پور و بیجا پور و رایچور را از منصوبان برادر گرفته عازم احمد آباد
بیدر گردید - سلطان علاء الدین از مادهٔ فساد اطلاع یافته بر قتل آن هر دو
امیر نمک به حلال افسوس خورده از ۱ برادر از راه بر آمد بعد محاربات
صعب محمد خان هزیمت یافت و بعضی امرا اسیر گردیدند - و چند
امیر را با محمد خان عهد و پیمان امان جان و مال و آبرو داده نزد خود
طلبید و آن قدر نسبت به برادر لطف و شفقت بزرگانه به کار برد که بیشتر
از پیشتر مرهون احسان ساخت و بر اقطاع و پلهٔ مراتب او افزود - درین
ضمن خبر واقعهٔ داؤد شاه برادر سلطان که در تلنگانه بود رسید - محمد خان
را بجاے داؤد خان مقرر نموده آن ملک را به طریق اقطاع به او ارزانی
داشت - و محمد خان نیز شرمندهٔ لطف و مهربانی خلاف آنچه بایست
گردیده - بعد آن سواے اطاعت طریقهٔ دیگر اختیار نه نمود - دلاور خان
که وکیل مطلق بود براے تنبیه راے سنگه زمیندار کونکن تعین گردید -
و او به کونکن رفته در استیصال و گوشمال زمیندار آنجا تردد نمایان به ظهور
آورده دختر راے سنگه را با پیشکش های دیگر براے سلطان آورد -
چون دختر در حسن صورت و سیرت و صوت خوش نظیر نه [illegible]شت بمجرد
افتادن چشم بر آن حور لقای صاحب جمال تعلق [illegible]اد بهم رسانده
مسلمان ساخته به عقد خود در آورده زیبا چهره نام [illegible] و آنچه دولت
و مراتب آغا زینب دختر نصیر خان حاکم آسیر [illegible]ده بر آن برای
زیبا چهره مقرر و عطا نمود - و این معنی باع[illegible] بے دماغی زوجهٔ

---

۱ - ن - بمقابل برادر بر آمد *

مذکورہ گردید و چون غمازان تمام در باب دلاورخان بعد از مراجعت مهم کونکن حرفهای نا گفتنی از راہ افترا به گوش سلطان رساندند دلاور خان نظر بر تفاوت سلوک سلطان و نفاق فتنه جویان نمودہ استعفای وکالت نمود - و آن خدمت به خواجه سرائے بد سیرت که ملقب به دستور الملک بود مقرر گردید - از زشتی افعال و سختی که با همهٔ امرا حتی شاهزادہ هائے بلند اقبال می نمود از دست شاهزادہ همایون به جزای اعمال رسید - و خدمت وکالت به میامن الدوله دکنی منصوب گردید - زوجهٔ سلطان که روز به روز از آتش عناد انباز یعنی زیبا چهرہ چهرہ افروخته و دل سوخته می داشت - حقیقت سلوک سلطان با نصیر خان خاندیس پدر خود نوشت و چشم داشت اعانت به میان آورد - نصیر خان ازین معنی آزردہ وآشفته خاطر گشته لشکر فراهم آوردہ و فوج گجرات برائے مدد طلبیدہ عازم تسخیر و غارت برار گردید - و راجهٔ گوندوانه را نیز رفیق ساخته تاخت و تاراج بسیار بر ملک برار آورد - خان جهان صوبه دار برار تاب مقاومت نیاوردہ هزیمت خوردہ در قلعهٔ نرناله مستحصن گردید - سلطان اطلاع یافته خود متوجه برار گشت و بعد بر آمدن چند منزل مصلحت چنان قرار یافت که ملک التجار که از امیران نامدار غریب بود به اتفاق دیگر امرائے دکنی بر آن مهم مقرر نمایند ملک التجار که از شرفائے [1] مصر بود عرض نمود که مردم دکنی و حبشی به ما مردم غریب سوء مزاج دارند - رفاقت ما مردم با قوم دکنی و حبشی موافقت نه خواهد نمود - یا به همان مردم این ملک این خدمت مقرر نمایند یا ما غریبان این دیار را بر آن مهم مامور فرمایند *

---

۱ - ملک التجار از شرفای بصرۃ بود *

بر ضمیر طالبان اخبار دیر کهن پوشیده نه ماند که از ابتدای سلطنت بهمنیه چون اختیار و اقتدار سلاطین دکن میان سه فرقه یعنی مردم غریب که به اصلاح دکن مراد از سادات و شرفاے عرب و عجم باشند و دکني الاصل و حبشي منقسم گردید - از آن جمله مردم روم و ایران روز به روز از برش جوهر ذاتي که حق سبحانه تعالی که به مردم سر زمین از طرف عقل و حدت فهم و رسائي طبع و شجاعت بهره علحده عطا کرده نسبت به مردم دکني و حبشي زیاده در سلطنت دخیل و صاحب مدار مي گردیدند سلاطین زر و توشه‌جات فرستاده دانشمندان ایران را به اعزاز و اکرام مي طلبیدند و به پایهٔ امارت و وزارت رسانده دیگران را مطیع و منقاد آنها مي ساختند - بنابر آن تخم بغض و حسد [1] و نفاق ذخیره‌ها در خاطر مي انباشتند - بعده که از اثر نامي آن قوم اختیار وکالت به میامن‌الدوله دکني در عهد سلطان علاء الدین مقرر گردید - دکني‌ها استیلا یافته در فکر بر انداختن ریشهٔ بیخ سلطنت و حیات غریبان گردیدند و در معني از همین سال رخنه در سلطنت بهمنیه افتاد - و رفته رفته چنانچه بتفصیل به تحریر خواهد در آمد کار بجاے رسید که در هر سلطنت باعث قتل چندین هزار سادات و شرفای عرب و عجم مي گردید و از اثر نحوست این حقد و حسد که از فرزندان رشید شیطان بد نهاد و تربیت یافتهٔ نفس کافر نژاد اند بعد از ریختن خون چندین لک مسلمان از هر دو طرف خلل عظیم در خاندان سلاطین بهمنیه بهم رسید - و دکني‌ها به رغم غریبان بر کشتن و خون ریختن ولي نعمت خود کمر بستند - و از شومي عناد

---

[1] ن - تخم بغض و حسد آن دکني‌ها و حبشي‌ها در دل پر کینهٔ خودها مي کاشتند و از ثمر شجر ملعونهٔ حسد و نفاق *

و فساد آن جاهلان فتنه جو آخر کار ملک دکن منتقل گردید به چهار پنج سلطنت که انشاءالله تعالی مجمل از آن به زبان قلم داده خواهد شد - و اینکه ملک دکن لغایت حال این همه پر از فساد و آشوب است و دکني‌ها به نام مغل عناد ذاتي دارند - و این معني باعث استیصال تمام خاندان سلاطین آن دیار گردید از نتائج همان نفاق است که از ابتدا غریبان و دکني ها باهم داشتند - و آخر لفظ غریب به مغل منجر گردید و لغایت تحریر اوراق هرجا فوج پادشاهي مقابل مرهتّه که دکني الاصل این عهد اند نمودار میگردید مي گویند که فوج و لشکر مغل آمد *

حاصل کلام ملک التجار با هفت هزار سوار و چند امیر غریب دیگر برای استیصال نصیر خان آسیر مامور و روانه گردید - خان جهان حاکم برار نیز از شنیدن تعین لشکر قوت تازه بهم رسانده با فوج خود به ملک التجار پیوست وملک التجار به آئین سرداران رزم آزما در سر انجام آن مهم کوشیده بعد رسیدن به مقابل خصم جنگ‌هائی مرد افگن لشکر شکن نموده مکرر نصیر خان را شکست داده به خاندیس رسانده برهان پور را تاخت و غارت نموده سوخته مال وافر به دست آورد - چون نصیر خان به کبر سن رسیده بود در کار زار که هر بار به فرار و تگ و دو بیست کروه و سي کروه مي افتاد و عارضهٔ بدني علاوهٔ آن گردید - ازین جهان فاني به اجل طبعي درگذشت پسر او میران عادل شاه بجای پدر فرمان فرمای خاندیس گشته - مدد از گجرات که با سلاطین آنجا قرابت قریبه داشت طلبید و به ملک التجار پیغام داد که زیاده ازین بر سر پدر مرده تاختن از طریقهٔ انصاف دور است - ملک التجار نیز ترحم و تقاضای وقت را کار فرموده با فتح و نصرت مراجعت نموده به خدمت سلطان رسید *

سلطان شاهزادهٔ همایون را به استقبال فرستاده بعد ملازمت به خلعت فاخره و عنایات دیگر نواخت - و دیگر غریبان کومکیِ آن فوج را به عطای خلعت و اضافه و نقد معزز ساخته - تعلقهٔ حکومت نواح دولت آباد به ملک التجار ارزاني داشت - و شاه [1] علي سلطان که در آن تردد ازو کارهای سلطان پسند و تهوري‌های نمایان به ظهور آمده بود بعد رعایت‌های دیگر به دامادیِ سلطان علاء الدین مفتخر گردید - و این معنی باعث زیاده گشتن مادهٔ فساد و حسد دکني‌ها با غریبان گشت - و بعضی امیران دکني با چیله های حبشي که اعتبار و اقتدار آنها نیز از دیگران کم نه بود هم عهد و پیمان گشتند که تا مقدور در قلع دولت و مکنت غریبان کوشند - گویند سلطان در ابتدا به مراتب در اطاعت اوامر و مناهي الهي مي کوشید امر نموده بود تمام بازار خرابات خانه و هنگامهٔ قمار و مسکرات از قلمرو سلطنت او بر اندازند و به تعمیر مساجد و ترغیب صلوة و صوم پردازند و قاضیان و مفتیان فاضل و محتسبان ضابط خدا ترس در همهٔ بلاد تعیین ساخت - اول کسی که در شهرهای دکن ارباب شرع مقرر نمود و دار الشفاها ساخته اطبا مع خرج دوا جابجا از سرکار قرار داد سلطان علاء الدین بود در عدالت و رضاجوئي رعایا و تعمیر دل‌هاي خراب به غایت کوشیدے و هرگز با هنود تکلم نه نمودی و کفار را به وسیلهٔ خدمات سلطاني بر مسلمانان تسلط نه دادی - اما چون سلطان عشرت دوست بود و به موافقت و خلوت نساء رغبت زیاد داشت و میا من الدوله وکیل نیز ترغیب به خلوت نشیني و به عیش بسر بردن - و در آمد و رفت بر روی مردم خاص و عام بستن مي نمود - سلطان یکبارگي در اختلاط

---

۱ - ن شاه قلي سلطان *

بر روی سادات و علما و شرفای عرب و عجم بسته چنان مستغرق بحر عشق مه رویان خانه بر انداز گشت که در خلا و ملا سوای دکنیان دیگری را بار و راه آمد و رفت نه ماند و مجری میسر نمي آمد و دکني‌ها نمي خواستند که از مقربان غریب نزد سلطان راه داشته باشند بل در حضور بودن آنها نیز راضي نه بودند *

درین ضمن تجویز مهم سرکار زمیندار سواحل دریای اطراف قلعهٔ چاکنه به میان آمد و این قرعه به نام ملک‌التجار افتاد و اورا با ده هزار سوار دکني و غریب عرب و عجم بر آن زمیندار تعین نمودند - ملک التجار به آنجا رسیده بعد از کار زار و محاصرهٔ شدید و تردد نمایان قلعه را به تسخیر در آورد و سرکای بد انجام زمیندار مقید و اسیر گردید ملک التجار او را قبول تکلیف اسلام فرمود - سرکای محیل در جواب التماس نمود که رای سنکرمفسد پیشه مقرر یست و با من و طبقهٔ اسلام عداوت شدید دارد اگر برو لشکر کشي نمایند من راهبري نموده باوجود قلبیت راه از چنان راهی لشکر اسلام را بران گم نام برم که خاری در پای احدی نه خلد و از تراکم اشجار و کوتل‌های ناهموار تصدیع به لشکر نه رسد و بعد آن فتح اگر مرا به شرف اسلام در آورده آن مکان را با تعلقهٔ سرحد خودم به من مرحمت فرمایند هر سال پیشکش معقول به درگاه والا خواهم رساند و میان اقران و هم چشمان سر بلندي خواهم یافت و الا در جرگهٔ بنده‌های حضور جان فشاني خواهم نمود - ملک التجار که در محاربهٔ زمینداران نابکار ناتجربه کار و غافل از نیرنگيِ روزگار غدار بود به رهنمونيِ آن کافر روانه گردید - و آن ملعون بے دین با دل پرکین لشکر را از راه پر تعب پر از اشجار خاردار و کوه‌های سر به فلک کشیده سراپا نشیب و فراز برده

به سنکر پیغام فرستاد که جمعی از لشکریان واجب القتل اسلام را به دام تو
آورده ام اگر به قصد ثواب میل شکار این قوم داري به ازین قابو نخواهد بود
سنکر نابکار با جمعی از سواران خون خوار و پیاده‌های بے شمار به قصد قتل
مسلمانان کمر بسته از مکان خود بر آمد - در آن ایام چون از بد مددي
روزگار ملک التجار آزار اسهال خوني در کمال اضطرار داشت و لشکر
تمام روز شدائد صعوبت راه غارهای تنگ پر از خارستان کشیده قریب
به شام به منزل رسیده طاقت پختن و خوردن نه داشته بعضی زین
اسپان را فرود آورده به فکر کاه و دانه مي افتادند و بعضی مدهوش خواب
مست گشتة هر به جای پا مي گذاشتند و هر چند ملک التجار تاکید
مي نمود که نزدیک هم فرود آیند از قلبیت مکان پر از جنگل آن قدر
جا نمي یافتند که هر دو برادر خیمه نزدیک هم زنند ناچار پراگنده زیر
هر درختی که رخت اقامت مي انداختند قوت حرکت نه داشتند
تا آنکه لشکر بد بختان چون اجل ناگهان با سي هزار پیادۀ مردم آزار بر سر
خفتگان بادیۀ غفلت در وقت شب تار رسیده شبخون زدند و بر سر هر که
مي رسیدند در خواب کار او مي ساختند و تا صدای این هنگامه بلند گردد
چندین هزار مسلمان خفته و بیدار به درجۀ شهادت رسیدند و از وزیدن باد
و صدای برگ درختان فریاد و نالۀ مقتولان کمتر به همدیگر مي رسید
و بعده که صدا مي رسید همه درماندۀ جان شیرین به باد دادن خود
گردیده به فکر دیگری کی مي توانست رسید در زیر هر درخت چندین
سر بریده شد که صدای او به جای نه رسید و بالای هر پشته کشته بسیار
مثل گوسفندان دست و پا بسته مقتول بالای هم افتادند - و ملک التجار
هم در آن شور و حشر از جوهر غیرت دست و پا زده حرکت مذبوحي

نموده به مذبوحان دیگر پیوست - و مردم بسیار از سادات و شرفای نجف و کربلا و دیگر غربای عرب و عجم در آن دشت پر بلا به درجهٔ شهادت رسیدند و مردم دیگر و سرداران دکن که ازین مصلحت خبر داشتند بلکه شریک مصلحت گشته بودند و میان همدیگر اتفاق نموده از مردم غریب دور به کمال هوشیاري فرود مي آمدند نسبت به غریبان کمتر درین بلیه گرفتار گشته در حق غریبان حرف های فتنه انگیز شماتت آمیز را ورد زبان ساختند و از آنکه دکني ها جاگیر در آن نواح داشتند بعد یکجا شدن اکثر به عذر علاج زخم‌ها و تدارک سر انجام غارت رفته - از لشکر بقیة السیف جدا گشته روانهٔ جاگیر و خانه های خود گشتند و غریبان که مکان معین و جاگیر نه داشتند به کمال بے سرو ساماني و بدن های زخمي طرف چاکنه خود را رساندند که به قرض و گدائي به قدر ضرور به مرهم زخم جاني توانند پرداخت و از آنکه جمعے از دکني‌ها نیز همراه بودند و غریبان وا سوخته از راه بے وقوفي بر زبان مي آوردند که هرچه بر سر لشکر و مایان آمد از ساخت و نفاق دکني ها بود به حضور رفته خواهیم فهمید [1] - ازین کلمات عداوت افزا که به گوش سرداران دکني مي رسید زیاده در فکر انتقام افتادند - و بدان مثل که دست پیشی زوال ندارد به میامن الدوله و سلطان علاء الدین عرضه داشت نمودند که غریبان بد باطن از راه بد خواهي پادشاه و خلق الله با سرکار مفسد ساخته از شدت عداوت به قصد هلاک مایان از هلاک خود هم نه اندیشیده لشکررا به جای بردند که هرچه بر ملک التجار و دیگر سرداران نا تجربه کار و تمام لشکر گذشت و هرچند در آن وقت به طریق نصیحت مانع آمدیم فائده نه داد و الحال از لشکر پادشاهي

---

[1] چنین مینماید که فهمانید صحیح است *

جدا گشته به چاکنه آمده به فکر فاسد و اندیشهٔ باطل با زمینداران نواح پیغام داده ارادهٔ بغي ورزیدن دارند - و همه یکجا فراهم آمده شریک مصلحت گشته اند به فکر بریدن اصل این بد اصلان زود باید پرداخت چون عریضهٔ دکنيها معرفت مشیر الملک به میا من الدوله که زباني زیاده از مضمون عرائض خاطر نشان نمود به عرض رسید - سلطان در عالم مستي و بے خودي به غور عداوت میان هردو فرقه نه رسیده بدون تحقیق به شمشیر الملک و نظام الملک دکني که هر دو برادر حقیقي بودند به تجویز مشیر الملک حکم نمودند که به چاکنه رفته آن جماعت فتنه پژوه را به سزا و قتل رسانند - غریبان برین معنی اطلاع یافته آمادهٔ مردن گشته قرار دادند که در حصار گلي چاکنه محصور گردیده حقیقت را به حضور معروض دارند - و چندین عریضه متضمن بر تمام رو داد بلا کم و کاست نوشته حوالهٔ قاصدان و نوکران خانگي نموده روانه ساختند - چون اطراف غریبان لشکر شمشیرالملک و نظام الملک که زیاده از ابن زیاد و شمر ذو الجوشن تشنهٔ خون سادات و فرزندان رسول و دیگر شرفای غریب بودند فرو گرفته خط و قاصد گرفتار گشته به حضور نمي رسید - و اگر به سعي فراوان احدی خود را مع عریضه مي رساند - صاحب مداران دکني به حضور نمي گذاشتند که به عرض رسد - غریبان ناچار از ملاحظهٔ جان به دفع اعدا مي کوشیدند و لشکر دکني به مدد همدیگر پے هم مي رسید و هر دو برادر نام برده تعدي و بغي ورزیدن غریبان را به تواتر آب و تاب داده به حضور عرضه داشت مي نمودند - و امرای رکاب زیاده از مضمون عرائض به عرض رسانده متواتر حکم قتل و غارت غریبان حاصل نموده روانه مي ساختند و قاصدان غریبان مقتول و محبوس مي‌گردیدند - چون غریبان بر حقیقت عدم غور حضور

به واقعي مطلع گرديدند و از هيچ طرف فريادرس نه ديدند چار ناچار قرار بر آن دادند که اطفال را در قلعه گذاشته خود به هيئت مجموعي برآمده مقابل لشکر دست و پا زده اگر توانند خود را به احمدآباد بيدر يعني به حضور رسانند - و الا رضا به قضا دهند - امراى دکني برين معنى اطلاع يافته از راه غدر باهم مصلحت نمودند که اگر غريبان خود را بر فوج ما زده توانند بدر رفت بحضور رسيده تا مقدور به فکر تلافي خواهند افتاد و اگر قادر بر جان بدر بردن نه گشتند باز جمع کثير از مايان کشته خواهند گرديد - پس پيغام مصالحه داده گفتند که چون ميان شما جمعى از سادات اند و ما هم امت جد شما ايم - بر عجز و احوال شما رحم آورده حقيقت بے تقصيري شمايان را به حضور نوشته حکم معافيي تقصير کرده و ناکردهٔ شما طلبيده ايم - و فرمان لباسى تيار کرده نزد آنها فرستاده ظاهر ساختند که حکم شده نقصان مالي و جاني به شمايان نه رسانيم - هرجا خواهيد برويد مزاحم جان و مال شما نه گرديم - و قسم کلام الله و عهد و پيمان به انواع يمين مغلظه ديگر به ميان آورده يقين خاطر آنها ساختند - و دست از محاصره برداشته دور فرود آمدند - و غريبان که مجموع هزار و پانصد کس مانده بودند - و بيشتر از آنها سيد صحيح الاصل و اولاد اصحاب کبار بودند با زن و فرزند از قلعه برآمده به سبب عدم بار بردار و سواري به کمال پريشاني از ملاحظهٔ ناموس دورتر از لشکر دکن فرود آمدند - بعد از انقضاى سه روز امراى دکن غريبان ستم رسيده را موعود ساخته به کلمات معذرت آميز فريب داده مهمان طلبيدند - و قريب شش صد نفر اندرون قلعه داخل شدند - چند جا براى آنها سفره انداخته طعام مسموم خورانده به اين اکتفا نه نموده هنوز دست نه شسته بودند بلکه بعضى از سر سفره

برنه خاستند که از هر طرف گوشه و کنار دکنی‌ها و حبشي‌ها با تیغ آبدار و گرز و کتار سینه گداز بر آمده به دعوی انتقام چند ساله شروع به زدن و بستن و کشتن نمودند و در طرفة العین همه را فارغ ساختند که در همان گرمي بازار خون ریزي بر سر باقي‌آن مظلومان و اطفال و ناموس‌آنها رسیده از چهار طرف فرو گرفته صدای بکش بکش و مار مار به فلک دوار رسانده داد کینه دادند - گویند در آن روز نزدیک هزار سید و نجبای عرب و ترکان و تاجیکان عجم با قریب دو هزار طفل معصوم و عورات و نوکران آن جماعه غرق بحر فنا گردیده به درجهٔ شهادت رسیدند - و بعد از قتل آن بے گناهان به تاراج مال که نه مانده بود پرداختند وجامهٔ بدن مقتولان و بقیة السیف زخمي نه گذاشتند و از جملهٔ ستم دیدگان قاسم بیگ صف شکن و قرا خان که با جمعی از اطفال و توابعان به سبب دور فرود آمدن و دندان طمع به ضیافت فرو نه بردن محفوظ مانده بودند - مابین فرصتی که دکنیان به تاراج مشغول گردیدند - زنان خود را به صورت مردان ملبس ساخته بی حجاب پرده و سواري سر به صحرا و کوه و بیابان گذاشته سرگردان و گریزان روانهٔ احمد آباد گردیدند - فوج دکن خبر یافته به تعاقب آنها شتافتند و جا به جا به جاگیر داران سر راه برای قتل وحبس آن جماعه که باغي قرار داده بودند - نوشته‌جات فرستادند و آن سرگشتگان بادیهٔ غربت و کربت که مجموع سه صد نفر مرد مع اطفال و صد زن مي شدند راه‌ها را گذاشته گرسنه و تشنه با فرزندان معصوم در آن مرز و بوم پر از چغد و بوم به سخت جاني طی مراحل و منازل مي نمودند و از مردم متفرق شده دکني که به آنها مي رسیدند - غریبان دست از جان شسته به آنها مقابله نموده حتی طفلان و زنان از ترس جان به سنگ و هر چه

به دست آنها مي آمد به دفع شر دشمنان مي پرداختند تا آنکه به سرحد حسن خان جاگیر دار که به او نیز نوشته‌جات قتل و اسیر نمودن آن سرگشتگان وادئ حیراني رسیده بود رسیدند - اما از آنکه خان مذکور را با قاسم بیگ سابقهٔ معرفتی بود بلکه حق احسان مالي و جاني داشت از راه مهرباني و مهمان پروري پیش آمد - درین ضمن داؤد خان دکني تعاقب کنان رسیده با حسن خان در خورده در باب قتل آن جماعه آنچه بایست ترغیب نمود و جواب شنید - و آن بی آزرم با عدم اعانت حسن خان بر سر آن کشتگان رفته بجنگ و محاربه پیش آمد - وحسن‌خان هم خود را به مدد قاسم بیگ رساند در آن دار و گیر داؤد خان کشته گردید بعده باقي مردم از آفت دکنیان محفوظ گردیدند - حسن خان عرضه داشت خود را با عریضهٔ قاسم بیگ متضمن بر اصل سرگذشت من اوله الی آخره نوشته نزد وکیل خود فرستاد و به دیگر مقربان خدا شناس حق پرست که بر رابطهٔ اتحاد آنها اعتماد داشت به مبالغه نوشت که هر دو عرضه داشت به وقت خلوت به مطالعهٔ سلطان در آرند *

درینولا نوشته‌جات بعضی بزرگان واصل بالله خاندان حضرت شاه نعمت الله که از شنیدن این حادثه محض حسبة الله [1] به پادشاه نوشته بودند که حضور رسید - بعده که عرائض مذکوره به نظر سلطان در عالم هوشیاري در آمد نهایت مؤثر و مغموم گردید و بر خود و بر امرای بد شعار نفرین نموده اول از شرب خمر که سرمایهٔ خبائث است توبهٔ نصوح کرده به قتل و تادیب جمعی که در مدد قتل غریبان و سادات ساعي بودند پرداخت - و میامن الدوله را از وکالت معزول و بی منصب نموده - و مصطفی خان

---

(۱) ن - بسبب امتداد کشیدن ایام از ایران *

داروغهٔ عرائض را فرمود به قتل آورده سر او را تشهیر داده بر سر دروازهٔ قلعهٔ آویختند - و جسد اورا نزد سگان انداختند - و محمد قاسم بیگ را مع همراهان به حضور خود طلبیده بالمشافه بر حقیقت مطلع شده عذر خواسته به عطای خلعت و اضافهٔ منصب مفتخر ساخته - امر نمود که خانهٔ امرای برهم کار دکنيها را در سرکار ضبط فرمایند - و من بعد به آنها خدمت نه فرمایند - و بعد چند روز قاسم بیگ را مراتب ملک التجار و حکومت دولت آباد عنایت نموده سر لشکر ساخت و همهٔ همراهان او را موافق پایه رعایت فرمود بار دیگر در تیمارداري و پیش آوردن غریبان کوشیده بعضی دکنيها را به طوق و زنجیر در آورده نزد قاسم بیگ فرستاد که در قلعهٔ دولت آباد حبس ابدي باشند - از آن جماعه که در آزار و خفت سادات و غریبان ساعي بودند - همه در اندک فرصت به غضب سلطاني حقیقي در آمده به انواع بلا مبتلا گردیدند - و زنان و دختران آنها در خرابات خانهها افتادند - و به بی ناموسي تمام در به در محتاج گشتند *

و [۱] رای بیجانگر از شنیدن فساد دکنيها قابو یافته با سپاه قدیم و نو نگاه داشت خود را که این طرف آب کشنا که سرحد ملک اسلام قرار یافته بود رساند - قلعهٔ مدگل را از تصرف بهمنیه بر آوردن و برای محاصرهٔ دیگر قلاع پسر خود را تعین نمودن - و کنار آب کشنا عمارتهای حاکم نشین برای خود ساختن - و تزلزل تمام در دیار اسلام انداختن - و مقابل رسیدن سلطان علاء الدین بعد محاربههای صعب پسر دیورای را مقتول - لشکر کفار را مغلوب گردیدن - و با خود دیورای مقاتلهٔ عظیم نمودن -

---

(۱) ن - و بعد آن شوخي که از رای بیجا نگر از شنیدن فساد دکنيها بعمل آمده با سپاه قدیم *

و فخر الملک و برادر او دو امیر نامي به چنگ مردم دیوراي گرفتار آمدن - و دیورای باوجود کشته شدن پسر نظر بر انجام فتح و نصرت اسلام که آخرکار ظفر نصیب بهمنیه است هر دو امیر مقید را خلعت دادہ خلاص ساختن - و این سلوک را سرمایهٔ صلح به دستور سال‌های دیگر که با بزرگان سلطان به ظهور مي آمد نمودن - و چهل فیل پر از بار اقسام تحف فرستادن - و سلطان علاء الدین را به همعاني فتح و نصرت برگردانیدن - اگر خواهند مفصل اطلاع یابند، در تاریخ فرشته به مطالعه در آرند *

حاصل کلام آنکه چون انجام کار و مدار هر صاحب تخت بر تختهٔ تابوت مبدل مي گردد - بعد انقضای فرمان روائي بیست و چهار سال به علت عارضهٔ زخم پا که علاج پذیر نه گردید - در سنه ۸۵۷ هشت صد و پنجاه و هفت ازین جهان فاني رحلت نمود * * بیت *

ز دوران امید وفا داشتن * بود چشم نور از سهی خواستن

ذکر سلطنت همایون شاه بن سلطان علاء الدین بهمني

چون خواب گاه سلطان علاء الدین از روی تخت به لحد منجر گشت - پسر بزرگ خود همایون شاه را که از صغر سن آثار شر و مردم آزاري از ناصیهٔ وضع ناهمایون او چون ستارهٔ زحل رجعت نمودہ هویدا و آشکارا بود - ولي عهد نمود او خواست بر تخت جلوس نماید - امراء سلطنت او تن نه دادہ - اتفاق نمودہ حسن خان برادر خورد او را خواستند به سلطنت بر دارند - یوسف خان و ملو خان و شاه حبیب الله ابن شاه خلیل الله که هر سه از امرای صاحب مدار بودند - قبل از کفن و دفن

سلطان او را بر تخت نشاندند - و جمعی را به قصد دستگیر ساختن همایون شاه تعین نمودند - آن ناهمایون برین معنی اطلاع یافته باوجود هجوم و غوغای عام که فوج فوج رو به خانهٔ او آورده بودند به اتفاق برادر سیوم و سکندر نام قریب صد نفر از خاصان رزم‌جو با خود گرفته شمشیر کشان به مقابل جمعی که به در خانهٔ او رسیده بودند بر آمده حمله آورد - چون بیشتر مردم بازار که هجوم عام نموده بودند تاب مقابله دم شمشیر نیاورده رو به فرار آوردند - مردم دیگر را نیز تاب مقاومت نه ماند - درین ضمن شاگرد پیشهٔ آن بد اختر با فیلان و اقسام اسلحه به مدد رسیدند - و به پشت گرمي آنها خود را به مکانی که حسن خان را بر تخت نشانده بودند رسانده به دست آورده مقید ساخت - و شاه حبیب الله را با جمع کثیر از همراهان که مجموع هفت هزار نفر مي شدند گرفته با حسن خان محبوس گرداند - و یوسف خان را گرفته بسته زیر پای فیل انداخت - و ملو خان را با رفقای خود جنگ کنان بر آمده از چنگ او رهائي یافت - و سکه و خطبه بنام خود نموده بر تخت نشسته - خواجه جهان گیلاني را که از نیکان و مستعدان روزگار گفته مي شد و به سبب کسب تجارت از ایران آمده در جرگهٔ امیران معتبر در آمده صاحب اختیاز سلطنت و صوبه دار برار شده بود - باوجود کمال نا رضامندي و ابا نمودن به موجب وصیت پدر وکیل ساخت - و حکومت برار ضمیمهٔ آن بحال داشته خطاب ملک التجار داد و ملک شاه نامي را که از سلاطین زاده‌های چنگیزي گفته مي شد مخاطب به خواجه جهان گردانید - و برادر زادهٔ عماد الملک غوري را نظام الملک خطاب بخشید - و سکندر خان بن جلال خان را که ذي رحم و هم مکتب او بود و روز فساد

از رفاقت او بر برادر دست یافت به سبب وقوع نیامدن رعایت موافق چشم داشت او رنجیده گشته نزد جلال خان پدر خود که در تلنگانه حکومت به استقلال داشت رفت - و مادهٔ فساد عظیم شد سلطان همایون اول برو منهم و لشکر کشي نموده و بعد کشته شدن چندین هزار مسلمان از هر دو طرف که مکرر سکندر خان غالب مي گردید - باز فوجها برو حمله مي نمودند تا آنکه از آسیب خرطوم فیل مست کشته گردید - و پدر او را که آورده ملازمت نمود - محبوس ساخته - اموال هر دو را به ضبط آورد - بعد از آن بر ملک و زمینداران تلنگانه خواجه جهان را به رفاقت نظام الملک تعین نمود - و محاربه‌ها به میان آمد - چون فوج به غارت کفار رفت - خواجه جهان نظر بر غضب سلطان ظالم تهمت خود را بر نظام الملک بسته بدم کاز قهر سلطان داده مقتول گرداند - درین ضمن خبر رسید که یوسف ترک کچل حسن خان را با همهٔ بندي از حبس خانه بر آورد - و جمعی از نگاهبانان کشته شدند - و جلال خان که تازه با آن جماعت محبوس گشته بود در آن هنگام که کوتوال خبر یافته خود را رسانده به مدافعه پرداخت به قتل رسید - و قریب هشت هزار سوار و پیاده که بیشتر از آن محبوسان بودند با حسن خان رفاقت نموده به سلطنت برداشته یوسف ترک را سر فوج ساخته طرف پرگنهٔ بیر روانه شدند - و بیر را را با توابع آن به تصرف آورده شاه حبیب الله را وزارت دادند - همایون شاه از شنیدن آن سراپا شعلهٔ آتش قهر گشته خود را به احمد آباد بیدر رساند و کوتوال را با سه هزار نفر که نگاهبان قلعه و بندي خانه و همراه کوتوال بودند - بدست آورده اول کوتوال را در قفس آهنی مقید ساخته هر روز یک عضو او را بریده بخور او مي داد - و رفقای

دیگررا هر روز برابر قفس کوتوال آورده به انواع سیاست بقتل می رساند
تا همه را زیر تیغ بے دریغ آورد و فوج برای حسن خان تعین نمود بعد
مقابله که شکست خورده آمدند - و بار دیگر از اطراف لشکر فراهم آورده
فوج سنگین مع توپ خانهٔ زیاد روانه ساخت - زن و فرزندان لشکریان را
از وسوسهٔ آنکه مبادا با حسن خان همداستان شوند در قلعه طلبیده محبوس
نگاهداشت - و بعد محاربه حسن خان هزیمت یافته طرف بیجاپور
شتافت - خواجه معظم خان حاکم بیجاپور از راه عذر به مهمان داری
پیش آمده حسن خان را با همهٔ رفقا به قلعه طلبیده مقید ساخت -
و در آن دار و گیر جمعی به جنگ پیش آمده باشاه حبیب الله که تیر و
کمان بدست گرفته چند نفر را زخمي ساخته بود کشته گردیدند - باقي
همه را که قریب هزار نفر باشند مع شاگرد پیشه طوق زنجیر نموده نزد آن
ظالم روانه گردانید - بعد رسیدن آنها به احمدآباد همایون شاه فرمود که
دارها سر راه‌هاے بازار استاده نموده زیر هر سه چهار دار دیگ‌هاے
پر از روغن و آب جوشان بار کرده و فیل‌هاے مست و شیر و سگ آدم
خوار حاضر ساخته حسن خان را با همراهان در پاے دارها مثل به مثل
جا داده اول امر نمود که زنان و ناموس رفقاے برادر را موکشان با سرپاے
برهنه آورده با اطفال خورد سال حاضر آورند - و در مقابل چشم محبوسان
انواع بی ناموسي و فضیحت که زبان قلم را به تصریح آن آشنا ساختن
نه اولی بر سر آنها آورده از طفل شیرخواره تا زن صد ساله به اقسام عذاب
کشت - بعد از آن اول حسن خان را نزد شیر انداخته فارغ ساخت -
بعده یوسف ترک را با هفت یار که درین کار مددگار بودند هر یکی را به
انواع عذاب به هلاک رساند - اسیران باقي را که از ده صد نفر زیاد

مي شدند حتى باورچي و فراش و ديگر خدمه به عذاب‌هاے گونا گون كه بسيارے را بر دار كشيدند و برخى را در ديگ روغن و آب گرم انداختند - و جمعى را بند از بند جدا ساختند همه را فارغ گردانيدند - از مشاهدهٔ و شنيدن اين ظلم هر يكى از اولاد و احفاد بهمينه وقت يافته فرار اختيار نموده راه غربت پيش گرفتند - و خود را به گوشه و اطراف كنار كشيدند آن ظالم بى رحم خبر يافته همه را به تجسس تمام بهم رسانده به همان عذاب زير پاے فيل و نزد شير انداخته بنياد بهمينه را بر انداخت - رفته رفته آن ظالم بے آزرم دست تعدي به مال و ناموس رعايا دراز نموده به رهنموني نفس كافر نژاد و تحريك محرران بد نهاد مقرر نمود كه هرجا عروسي به خانهٔ شوهر مي بردند از سر راه گرفته آورده بعد ازالهٔ بكارت به خانهٔ او مي فرستاد و بعضى را كه خوش مي نمود نگاه مي داشت - مردم ترک كدخدائي نمودن نموده به هر وسيله از احمد آباد بر آمده راه احمد آباد گجرات و مالوا اختيار مي نمودند - و شهر و قصبه جات رو به ويراني گذاشته *

آرے هرگاه از بنده‌هاى عاصي انواع نافرماني سر مي زند گاه به بلاے قحط و بلاے وبا مبتلا مي سازد و گاه به پنجهٔ قهر مثل همايون ظالمى گرفتار مي گرداند همه از شامت نفس انسان است * بيت *

چو خواهد كه ويران كند عالمے * دهد ملک در پنجهٔ ظالمے

الحاصل از آتش بيداد او چه خانه‌ها كه سوخته نه گرديده و از خنجر ستم آن نابكار چه خون‌ها كه ريخته نه شد - بر هندو و مسلمان كه به اندک تقصير غضب مي نمود مي فرمود پارچه به روغن زده بر بدن او سراپا پيچيده وقت شب به جاے مشعل به حضور او به سوزند - و فرزندان

بعضی مجرم متهم را بند از بند جدا ساخته. بخورد آن مظلومان می داد - از امرا و رعایا هر کرا نزد آن شقی رفتن اتفاق وضرور می شد - بعد از بجا آوردن استغفار و توبه به درگاه الهی و رخصت حاصل نمودن از زن و فرزند نزد او می رفت - و هرگاه بلا آفت به خانه و کاشانهٔ خود مراجعت می نمود عمر دوباره دانسته منسوبان او شادی می نمودند - چون آخرکار منتقم حقیقی به فریاد مظلومان رسید - به اقسام مرض بد مبتلا گردید - و پسر هشت سالهٔ خود را به اسم نظام شاه ولی عهد ساخت به قولی به همان مرض درگذشت و به روایت دیگر باز مریض گردید چون ستم او بر اهل حرم نیز زیاد بود و هیچ روز و شبی نه بود که یکی از خدمهٔ محل به خنجر بیداد او کشته نمی گردید یکی از خواجه سرایان با کنیز گرجی یا حبشی ساخته در ایام آه و نالهٔ مرض ثانی غافل چنان چوبے بر سر او نواخت که مغز سرش از راه بینی بر آمد و این هلاک او باعث دفع ملال چندین هزار دل پر ملال گردید - و عالمی از وجود نا پاک او نجات یافت سه سال و شش ماه از آه دود مستمندان توشهٔ بد نامی و سرمایهٔ آتش جهنم اندوخته به مکان اصلی خود شتافت *

* بیت *

پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد
بر گردن او به ماند و برما بگذشت

تاریخ مرگ او ذوق جهان [۱] یافته اند * * بیت *

همایون شاه مرد و رست عالم
تعالی الله زهے مرگ همایون

---

۱ - سنه ۸۶۵ هجری

جهـــان پر ذوق شـــد تاريـــخ فـــوتش
هـــم از ذوق جهـــان آريـــد بيـــرون
آه مظلـــومان چراغ كشتـــه روشن مي كند
اشک خوني رخنه در ديوار آهن مي كند

ذکر سلطنت نظام شاه بن همایون شاه بهمني

چون همايون شاه عالمي را از عذاب خود رهائي داده به مكافات خانۀ عالم جزا رو آورده نظام شاه كه هشت سال داشت بر تخت نشاندند - و به سلطان نظام الدين شاه مخاطب ساخته زمام اختيار سلطنت به موجب وصيت آن بد مآل بدست مادر او كه عورت عاقلۀ با هوش بود قرار گرفت - و خواجه جهان را وكالت و ملک التجار را وزارت مقرر نمود - چندگاه از راه تقاضاي سن سلطان را از حرم سرا بر نياورده مقدمات جواب طلب ملكي را بر كاغذ نوشته عرضي نموده كامياب جواب مي گرديدند - بعد از آن قرار يافت كه سلطان را روز ديوان از محل بر آورده بر تخت نشانده وكيل و وزير طرف يمين و يسار ايستاده مقدمات ملكي را كه اول از مادر سلطان جواب آن را حاصل مي نمودند به عرض رسانده سر انجام مي دادند - و هر چند سعي مي نمودند كه در تلافي ظلم پدر او كشيده در آبادي ملک و پرداخت حال رعاياي ستم رسيده پردازند - از آنكه عالمي سوختۀ ظلم و بيداد همايون شاه بودند و سلطان به حد تميز نه رسيده بود تعمير دل هاي خراب صورت نمي گرفت و زميندارانِ واقعه طلب اطاعت نه نموده مادۀ شورش گرديدند - اول راي اوريسه به اتفاق زميندار تلنگانه بر ولايت

اسلام با جمیعت تمام روانه شده اکثر بلاد را تاخت و تاراج نمود - نظام شاه را هر دو امیر صاحب اختیار با لشکر جرار همراه گرفته به قصد گوشمال کافران بد سگال بر آمدند - و زمینداران بد مآل از شنیدن حرکت سلطان به قدم جراءت تا ده کروهي احمد آباد بیدر استقامت نمودند و بعد مقابله و مقاتله محاربهٔ صعب به میان آمد و تردد نمایان شاه حبیب الله بن شاه خلیل الله و خواجه جهان که کافر بسیار را به جهنم واصل گردانیدند کار به هزیمت کفار انجامید و دست از تعاقب آنها برنداشتند تا آنکه [1] پنج تنکه نقره پیشکش قبول نموده مامون گردیدند *

درین آوان خبر رسید که سلطان محمود خلجي فرمان روای مالوا با لشکر گران به قصد تسخیر دکن از آب نربدا گذشته کوچ کوچ مي آید - سلطان نظام شاه همراه هر دو امیر نامدار و دیگر امرای با وقار که ازان میان سکندر خان نام غلام ترک که کاکای سلطان مي شد بر فوج مقابل سلطان محمود روانه گردید - به تفدهار نارسیده لشکرها بهم دیگر مقابل شدند و صف کارزار آراسته شد - و سلطان با صغر سن ترکش و دیگر اسلحه بسته به دست یاري همراهان بر اسپ هموار جلد سوار شده شریک تردد کهن سالان گردید - و صدای دار و گیر به چرخ برین رسید - و سلطان در جولان دادن اسپ مقابل حریف و حمله آوردن بر اعدا نسبت به دیگر هم نبردان به مدد شجاعت ذاتي هیچ کمي نمي نمود آری * بیت *

بچهٔ بط اگر شبینه بود * آب دریاش تا به سینه بود

و از هر دو سو غلغلهٔ کوس و کرنای رزم بلند آوازه گردید - از یک طرف آن نو نهال سلطنت و طرف دیگر شاه دیرینه سال به طمع تسخیر مملکت

---

[1] - پنج لک

نائرهٔ جدال و قتال به چرخ برین رساندند چه سرها که در آن دار و گیر از تن جدا نه گردید و چه تن‌های دلاوران که در خاک و خون آغشته نه شد * بیت *

زبس کشته بر کشته افتاد مرد * به شد راه بسته بر ره نورد

تا آنکه هزیمت بر لشکر سلطان محمود افتاد و دکنی‌ها برای غارت از سلطان نظام شاه جدا شده بر اُردو و خرگاه لشکر مغلوب تاختند - سلطان محمود پخته کار به رهنمائي نبرد آزمایان تجربه کار دست از خیمه و بهیر بر داشته خود را کنار کشیده بار دیگر سپاه متفرقه دل باخته را فراهم آورده سر گرم جنگ ساخت - و یکبار غافل جلو ریز بر لشکر نظام شاه تاخته چنان زد و خورد میان آوردند نزدیک بود که چشم زخم جاني به نظام شاه رسد - درین ضمن فیل سکندر خان که مهرهٔ لشکر دکن بود و با خواجه جهان عداوت هم چشمي داشت از تیر شست سلطان محمود طرف لشکر خود بر گشت و با وجود قائم بودن دیگر سردا ران و بجا بودن فوج سکندر خان سلطان نظام الدین را از بالای اسپ در ربوده ردیف خویش ساخته عنان از لشکر بر تافت - و این معني باعث شکست ناگهاني لشکر دکن و قوت غلبهٔ فوج هند گردید - و تردد خواجه جهان و استقامت دیگر پر دلان فائده نه بخشید - و تمام لشکر رو به فرار گذاشته آنچه از لشکر خصم به غارت برده بودند مضاعف آن بلا گردان جان خود واپس داده - یکه تاز روبه احمد آباد گذاشتند - و سکندر خان سلطان را قبل از همه نزد مخدومهٔ جهان والدهٔ سلطان رسانده سزاوار آفرین و تحسین گردید - خواجه جهان از عقب رسید نظر بر اختیار خود و حرکت بیجای آن کاکای خفیف العقل و پاس آبروی سلطنت - درین باب اصلا مصلحت و رخصت از ملکهٔ جهان حاصل نه نموده سکندر خان را گرفته

مقید ساخت - همهٔ غلامان به اتفاق بعضی دکنی‌ها نزد ملکهٔ جهان فراهم آمده نالش نمودند که از سکندر خان بجز خدمت نیک به ظهور نیامده سوای آنکه پسر شمارا بعد از ملاحظهٔ اثر هزیمت از میان چنان معرکهٔ خطر جان به سلامت بر آورده نزد شما رسانده تقصیر دیگر ازو سرنه زده که سزاوار حبس باشد - اگر در مکافات حسن خدمت مقید ساختن او واجب گردیده ملکهٔ جهان نزد خود طلبیده به سزا رساند از آنکه خاندان بهمنیه را بغلامان موروثی الفت زیاد بود خصوصا عورات را که به کوکه و کاکای اطفال دل بستگی خاص می باشد - والدهٔ سلطان را از شنیدن آن سخنان ابله فریب رقت آمد و چشم پر آب نموده به تسلی غلامان پرداخته گفت که تقاضای وقت را به خاطر آورده صبر نمائید من به تلافی آن خواهم پرداخت - خواجه جهان بربن مذکور اطلاع یافته از آنکه غنیم قوی پاشنه کوب تعاقب داشت به توضیح پرخاش آن متوجه نه گردیده سکندر خان را نزد ملکهٔ جهان فرستاد - چون خبر نزدیک رسیدن سلطان محمود انتشار پذیرفت ازین غلغلهٔ وحشت افزا تزلزل در دلها راه یافت عقل و هوش مردان کار آزما بحال نماند - از آنکه ملکهٔ جهان از طرف خان جهان گرانی خاطر بهم رسانده بود ازو مصلحت نه پرسیده قلعهٔ احمد آباد را به استصواب ملک التجار به ملوخان دکنی سپرده نظام الدین شاه را مع خزانه و جواهری که توانست با خدمهٔ محل همراه گرفته روانه فیروز آباد گردید - خواجه جهان هر چند مانع آمده گفت که چنان قلعهٔ قائم و پای تخت موروثی را گذاشتن و دوباره عار فرار بر خود قرار دادن خلاف داب سلاطین است تا فراهم آوردن لشکر درینجا محصور گردیده در تدارک دفع خصم باید کوشید فائده نداد - بعده که سلطان محمود رسیده در محاصرهٔ دو هفته

قلعه را به تصرف خود در آورد - و تا برار و تلنگانه و دولت آباد به تسخیر او در آمد چندین هزار خانه و عمارت و زراعت و باغات به تاخت و تاراج و سوختن رفت - و ملکه بعد رسیدن فیروز آباد به تهیهٔ فراهم آوردن فوج هزیمت خورده و طلبیدن لشکر اطراف و تعین نمودن خواجه جهان مقابل خصم پر داخت - درین ضمن مژدهٔ رسیدن لشکر گجرات در السنهٔ خاص و عام انتشار یافت و سبب آن چنان بود که سلاطین گجرات با پادشاهان مالوا عداوت و با سلاطین دکن و برهانپور سلسلهٔ قرابت و اتحاد داشتند - و خواجه جهان و ملک التجار از شنیدن خبر حرکت بادشاه مالوا قاصدان باد پیما روانهٔ احمد آباد گجرات ساخته طلب کومک نموده بودند - سلطان محمود که قبل از آن هشتاد هزار سوار جرار برای مهم طرف سورت با مصالح دیگر موجود نموده بود و وسواس متوجه شدن لشکر مالوا به احمدآباد نیز در خاطر داشت - لهذا با فوج مستعد کارزار از شهر احمد آباد بر آمده انتظار خبر تحقیق مي کشید - بعد رسیدن قاصدان طرف دکن بلا توقف متوجه احمد آباد بیدر گردید - بعد خبر تحقیق فرحت افزای مذکور چندان بر تقویت دل های پژمردهٔ دکنيها افزود که خانه به خانه غمها به شادي مبدل گردید - و خواجه جهان و ملک التجار از هر دو طرف فوجها آراسته با فیلان کوه پیکر جنگي متوجه عدوی ملک و مال گردید - و از طرف گجرات نیز فوج دریا موج جلو ریز رسید - سلطان محمود فرصت و مصلحت توقف در خود ندیده چارهٔ کار در اختیار نمودن راه مالوا دانسته به طریق هزیمت یافتگان روانه گردید - و لشکر دکن و گجرات تعاقب کنان مي رفتند و هر منزل که لشکر مالوا مي رسید خیمه و اسباب بل اسلحه و زرهٔ بدن انداخته اسپ تاخته جان عزیز خود را بدر بردن غنیمت

مي دانستند - و بهادرانے که وقت آمدن شیر صفت بر فوج دکن غالب بودند وقت مراجعت با جان واحد سلامت رفتن عمر دو بارہ یافتن تصور مي نمودند * * بیت *

دلیران چو تیر و کمان باختند * همه نیزہ و تیـــر انداختند

و ملک التجار خود را رساندہ چند روز لشکر را در محاصرہ که اصلا رسد غله به فوج نمي رسید داشته اطراف را مي زد و نمي گذاشت که گهی به لشکر برسد و به شمار هزارها آدم و اسپ و شتر و گاو بدست دکني ها مي افتاد - سلطان محمود ناچار گشته فیلان را کور نمودہ خیمه و اسباب زیادتي را آتش دادہ جریدہ گشته به طریق ایلغار به راہ گوند وانه مرحله پیما گردید - و مال بسیار که لشکر دل باختۀ مالوا با خود نه توانستند بر داشت نصیب دکني هاي دل سوخته گردید - سلطان محمود بعدہ که داخل ملک گوند وانه گشت زمیندار آنجا که از قدیم ذخیرۀ ملال خاطر از تاخت لشکر مالوا سبب قرب جوار داشت به حسب ظاهر خود را از خیر خواهان وا نمودہ آمدہ بسلطان محمود ملاقات نمود - خود را مع فوج براي نمودن راہ هموار همراہ دادہ به راهے که پانزدہ بیست کروہ نشان آب و آبادني پیدا نه بود در گرميِ هوا بردہ مردم بسیار را از تشنگي هلاک ساخت جمع کثیر از عقب ماندگان بے سر و سامان و کار خانه جات ضروري به دست راهزنان کوہ نورد افتاد و با جان و مال به غارت رفتند - سلطان محمود این معني را یافته حکم کشتن راجۀ گوند وانه نمود - راجه به درشتي پیش آمدہ گفت من انتظام چندین ساله کشیدم گو مرا کشته باشي مرد پیر عمر به آخر رسیدہ ام آن قدر وارث دارم که تلافيِ خون من توانند وا کشید - بهر حال بدان حال بد سلطان محمود خود را به پاي تخت خود رساند و از طرف نظام شاہ محبت نامه مشتمل بر معذرت

تصدیعات راه با تحفه و هدایهٔ بسیار مصحوب مردم فهمیدهٔ نزد سلطان محمود گجراتي رسید - و طرف احمد آباد روانه گردید - گویند سلطان محمود مالوا احتیاط زیاد مي نمود که لباس بدن و خوراک او حتی سبزي که بر سر سفره آید از وجه حلال باشد - داروغهٔ مداخل و مخارج آن را جدا مقرر نموده بود و بر تخت ها سبزي کاشته در سفر و حضر با خود مي داشت - بعد رسیدن دکن و خراب شدن و سوختن چندین خانه‌های احمد آباد و قطع نمودن باغات اطراف و بر انداختن ریشه گاه سبز باغ و صحرا قلعه و شهر را به تسخیر در آورد و تخته‌های سبزئ رکاب رو به اتمام آورد در شهر نیز به سبب آفت لشکر پر کاه خشک و سبز به قیمت زعفران بهم نمي رسید - روزی ملا شمس الدین کرماني مشهور به حق گو که از فضلا و صلحای منزوي بود - و در قبرستان با زاد و توشه توکل مي ساخت به موجب تکلیف و طلب سلطان اطاعت امر نموده در مجلس سلطان محمود حاضر مي شد و سلطان بعد از استفسار احوال به تقریب ذکر نمود که در باب ملبوسات و ماکولات که از وجه حلال باشد احتیاط کلي دارم و چون با سبزي که بر سر سفره مي آرند شوق زیاده است بر تخته‌ها سبز نموده با خود نگاه مي دارم آنها رو به خشکي و تمام شدن آورده و در شهر سبزي کمیاب است مکانے که درین نزدیکي باشد که از مردم معتمد با زر حلال رفته خریده بیارند نشان باید داد - ملا بعد شنیدن آن گفت درین شهر انواع سبزي آن قدر وفور داشت که پیرزالان بی بضاعت را میسر بود الحال سبب بهم نه رسیدن آن چیست - سلطان گفت مي گویند بسبب آمدن لشکر و فتورے که رو داده جنس بقولات کمیاب است - ملا شمس الدین بزبان حق گو گفت سلطان را

به خاطر گران* نیاید که بزرگان گفته اند کلام الملوک ملوک الکلام و ازین کلام که از آن طفلان را خندہ آید تا به غور عقلا چه رسد تعجب مي نماید و افسوس و حیرت تمام دارم که سلطان برین حرف که مادۂ تمسخر واستهزای دانشمندان باشد زبان را آشنا مي سازد - هرگاه از آتش ظلم خانۂ چندین هزار مسلمان و کافر سوخته گردیدہ و چندین صلحا و فضلا ازین بلیه جان و مال به باد فنا دادند و خون طفلان بی گناه و پیران صاحب تقوی ریخته گردید - و ناموس عالمی به باد فنا رفت و چندین هزار باغ و زراعت پایمال لشکر وبال گشت - اگر سبزيِ مشکوک بر سر سفرہ آید از چه راه منافيِ صلاح خواهد بود - اگرچه بعد ادای این کلمات صداقت بیان ملا کلمۂ شهادت به امید رسیدن بلا شهادت بر زبان حق گو جاري ساخت - اما به برکت صفای باطنيِ ملا سلطان گریان گشته اقرار به تبعیت نفس کافر از راه حب ریاست نمودہ بر ملا آفرین و بر خود نفرین کردہ عذر خواسته پارۂ تواضعات نقد و جنس به میان آورد ملا از قبول إبا نمودہ از نزد سلطان مرخص شد - سلطان نیز رقت کنان بر خاست *

آوردہ اند که والدۂ سلطان نظام شاه سلطان را با یکی از بنات بهمنیه نامزد نمودہ بزم مجلس طوي آراسته نمود و تا چند روز لوازم جشن از در و دیوار و بام آن خانه نشاط و رباط مي بارید و هر شب چندین هزار مشعل و فانوس با دیگر اسباب طرب اندرون و بیرون روشن و مهیا مي گردید و صدای مغنیان و رقاصيِ رامشگران به چرخ ناهید مي رسید - شب زفاف که پای خادمان به همدميِ رقاصان از عشرت به زمین نمي رسید یکبار ناله و گریۂ ماتم از محل سرا بر خاست که سلطان بر تخت عروس نا رسیدہ و عروس جهان را به کام دل در نه گرفته از جهان در گذشت -

و اسباب شادي به غم و زاري مبدل گرديد دوسال بر تخت عاريت ازين عشرت خانهٔ بد انجام فاني جلوه داده به ناکامي عروس جهان را پدرود نمود * * بيت *

بر خاک ريخت آن گل عشرت که باغ عمر
با چند ۱ هزار ناز به پرورد در برش

بر ارباب هوش ظاهر است از انسان خصوص از صاحب دولتان با ثروت از خير و شر و احسان و ظلم هرچه در حق ضعفا و محتاجان و ارباب حاجت به ظهور مي آيد در مقابل آن بلا اختيار بر زبان ضعيفان و مستمندان با دل خوشنود و سينهٔ پر دود به اولاد که عوض دارد جاري مي‌گردد و در دعا و نفرين نسبت به فرزندان کلمهٔ واحد از زبان بر مي‌آيد و درين خطا راه نمي يابد که نزد فرزندان موافق اعمال والدين مي آيد - محرر اوراق هم از روی تاريخ بر احوال ظالمان گذشته و نيکان به حق واصل گشته مطلع گرديده و هم به چشم عبرت بين مشاهده کرده که کاشتهٔ پدر را پسر درويده هر چند که عوض پدر فرزند بيابد از عدالت منتقم حقيقي بعيد مي نمايد. اما دعای صالحان و مستمندان را که به حکم خدا و موافق قول و فرمودهٔ رسول برحق تصدق و دعا اجل معلق را بر مي‌گرداند علاج توان نمود بهر حال * بيت *

نيکوان رفتند و سنت ها بماند
ظالمان رفتند و لعنت ها بماند

---

۱ - ن صد

ذکر سلطنت سلطان محمد شاه بن همایون شاه بهمني

بعد واقعه نظام شاه معصوم سلطان محمد شاه بن همایون‌شاه که برادر توام نظام شاه بود بر تخت سلطنت دکن جلوس نمود - در ابتدای سلطنت خواجه جهان ترک و ملک التجار به استصواب مخدومهٔ جهان کار و بار سلطنت را نظام مي دادند و احمد شاه برادر کوچک را اقطاع لائق داده وکیل مطلق ساخته قرین بازوی خود نشانده نیابت اورا به خواجه جهان سپرده مي نمود - و صدر جهان شش[۱] دري که معلم سلطان بود در تعلیم علم و ادب مي کوشید تادر اندک مدت از اثر تربیت استاد و جوهر ذاتي در اکثر علوم بهره ور گردید - و قبل از آنکه بر صفحهٔ قطعهٔ عارض بهار ریحان خط نشو و نما پذیرد از حسن خط نسخ و ثلث و نستعلیق و بحار و دیگر خطهاے تازه که بر صفحهٔ روزگار بر آمده بود شهرهٔ آفاق گردید - و در آداب فرمان روائي گوے سبقت از تجربه کاران کهن سال مي ربود - و در تغییر و تبدیل امیران و اقطاع و تجویز از جوهر ذاتي محتاج کارپردازان نه بود - و این معني باعث خار خار دل ارکان سلطنت که چند سال به استقلال کار فرما بودند مي گردید - و ظاهر شدن اثر ملال ملکه به سبب شکوهٔ سکندر خان علاوهٔ بے دلي خواجه جهان گشته بود - لهذا به کارهاے سلطاني چنانچه باید تن نمي داد - و پیشکاران بدین سبب دست خیانت دراز نموده بودند - آخر روزی والدهٔ سلطان به سلطان محمد شاه خاطر نشان نمود که آثار بد باطني از خواجه جهان ظاهر مي گردد تا او دخیل امور

---

۱ - ن شوشتري

ملکي باشد سلطنت تو استقلال نه خواهد یافت - صلاح کار درین است که هرگاه اول دیوان خواجه جهان به مجرا بیاید و من تقاضاے وقت در یافته اشارهٔ سرانجام مطلب ضروري نموده به فرستم باید که بلا توقف حکم قتل او فرمائي - روز دیگر که سلطان اختران سریر آراے چرخ چارم گردید - سلطان محمد شاه بر تخت بر آمده نشست و خواجه جهان از دور نمایان گردید - پیغام موعودهٔ ملکه رسید سلطان به نظام الملک دکني که عداوت ارثي به خواجه جهان داشت امر نمود که کار او را بساخت - و خطاب و خدمت خواجه جهان را به خواجه علاء الدین محمود گیلاني[۱] که ملقب به ملک التجار و به انواع خوبي و صفات محموده آراسته بود و چندگاه به جبر و تکلیف همایون شاه وکالت اختیار کرده استعفا نموده بود باز که مکرر تکلیف نمودند از قبول آن امر خطیر که وبال جان و ایمان گفته اند إبا نموده بود مقرر فرموده در پانزده سالگي سلطان را کدخدا ساخته اختیار سلطنت برو وا گذاشته والدهٔ او به عبادت صوم و صلوة مشغول گردید - اما سلطان در همه باب رعایت و پاس خاطر مادر را از دست نه داده مقدمات عمدهٔ ملکي بدون مشورت والدهٔ ماجده سرانجام نمي داد - چون قلعهٔ کهیرله تعلقهٔ برار از عهد احمد شاه در تصرف سلطان محمود خلجي مالوا به طریق مصالحه رفته بود - سلطان محمد شاه به قصد انتقام عهد برادر نظام الملک را براے تسخیر قلعهٔ مذکور روانه ساخت - سلطان محمود برین معني اطلاع یافته او نیز دوازده هزار سوار راجپوت و دیگر قوم به مدد قلعه دار کهیرله تعین نمود و بعد رسیدن نظام الملک جنگ‌هاے رستمانه و ترددهاے مردانه نموده باوجود غلبهٔ

---

۱ - ن گاوان

کومکیان اعدا روزی قابو یافته سپاه خود را به صورت راجپوتان مالوا ساخته در عین وقت دار و گیر داخل دروازهٔ قلعه گردانده دروازه بانان را به قتل رسانده خود هم داخل قلعه گردید - مردم قلعه و راجپوتان بعده که جمعی کشته گردیدند امان خواستند که به فرصت مع ناموس بر آیند و دور از قلعه فرود آیند - بعد داخل شدن نظام الملک دکنی‌هاے کم حوصله زبان به طعن و لعن راجپوتان کشادند - قضارا دو راجپوت صاحب غیرت که در تهوری نظیر نه داشتند به قصد جان دشمن از جان خود گذشته بے یراق نزد نظام الملک آمده بر جوهر شجاعت و جلادت او ستایش کنان و آفرین گویان التماس مامور شدن قدمبوس که بعد وصول این سعادت از قلعه بر آیند نمودند - نظام الملک ماذون ساخت هردو زبان به مداحی کشاده نزدیک نظام الملک رسیده از روے کمال جرأت و جلادت یراق هرکه در یمین و یسار به نظر آمد ازو کشیده گرفته در فرصت چشم برهم زدن چون بلاے ناگهان بر سر نظام الملک رسیده چند زخم کاری به او رساندند اگرچه به حسب ظاهر کار او ساخته شده بود اما چون اجل کوتاهی نمود آخر جان‌بر گردید و چند نفر دیگر را هم کشته خود نیز هم کشته گردیدند - برادران و همراهان نظام الملک این کار را به اشارهٔ سرداران راجپوتیه دانسته به هیئت مجموعی بر آمده با مصالح جنگ غافل بر سر راجپوتیه ریخته همه را با زن و فرزند صغیر و کبیر به قتل رساندند و جمعی از دکنی‌ها نیز کشته گردیدند سلطان محمود خلجی بعد اطلاع یافتن ایلچی زبان دان مع نامهٔ محبت افزاے گله آمیز مشتمل بر آنکه قلعهٔ کهیرله که به طریق مصالح دادهٔ احمد شاه بزرگان شما بود - بدین جبر و حیله گرفتن و باعث قتل جمع کثیر از هندو و مسلمان گردیدن و عهدشکنی نمودن از رسم و آئین

شاهان بعید است - سلطان محمد شاه در جواب نوشت که اول خلاف عهد از ما به عمل نیامده بلکه بر عالمے ظاهر است که شما بر سر برادر صغیر من آمده به قصد تسخیر ملک موروثي ما را با چندین هزار آدم مع جان و مال و ناموس پایمال سم ستوران نمودید و خون‌هاے بے دریغ ریختید و خانمان دیرینه را به آتش کینه سوختید - و نسبت هلاکو و چنگیز به عمل آوردید - خوب مضی ما مضی الحال شیخ احمد صدر را به خدمت فرستاده هرچه او به تقاضاے وقت عهد و پیمان تازه به میان آرد ما را قبول است - و شیخ احمد را روانه ساخت - بعد رسیدن شیخ احمد سلطان محمود به اعزاز او پرداخت - و شیخ احمد صدر به عنوان نیکو گذارش پیغام الزام آمیز زیاده از مضمون نامه نموده به اقسام برهان و دلائل عقلي و نقلي لاجواب ساخته از سر نو عهد نامه نوشته کهیرله را به تصرف سلطان محمود گذاشته مقرر کردند که بر ملک قدیم هم دیگر لشکرکشي نه نمایند بعد مراجعت شیخ احمد خبر رسید که رایان تعلقهٔ بیجا پور متصل ساحل دریا سه صد کشتي با مردم جنگي موجود نموده راه تردد دریا و خشکي کفار ساحل بر مسافرین بند ساخته اند - خواجه جهان را با لشکر گران براے دفع آنها روانه ساخت و خواجه جهان تا دو سال و شش ماه در آن دیار تردد و کفار کشي که نموده درین اوراق به ذکر تفصیل آن پرداختن از سر رشتهٔ اختصار دور افتادن است - اما مجمل از یک تردد او مي نگارد که روزے با یکے از کفار ذي شهرة مقابله افتاد که فوج او از احاطهٔ شمار بیرون و لشکر خواجه جهان در مقابل ده یک نمي نمود - سرداران همراه دل باخته به فکر فرار افتادند درین ضمن بنجاره دوچار شد که دوازده هزار گاو داشت - خواجه جهان بنجاره را مستمال

ساخته و پیاده‌هاے لشکر خود را و بنجاره‌ها را سوار گاوان نموده چنان سپاهيِ لشکر نمود که از مشاهدهٔ آن تزلزل تمام در دل کفار افتاد و شکست عظیم یافته چندین هزار کافر[1] زیر تیغ آمدند و غنیمت بسیار به دست لشکر اسلام آمد - و ازان روز مشهور و ملقب به خواجه جهان گاوان گردید - و بعده که قلعه‌هاے آن حدود را به تسخیر در آورده به فتح و نصرت مراجعت نمود - و صیت نیک نامي و خوبي‌هاے نیک سرشتي او زبان‌زد برنا و پیر گردید - مادر سلطان او را برادر خوانده پردهٔ حجاب از میان برداشت - بعد از آن روزے بادشاه به خانهٔ او رفت بعد از تقدیم گذراندن پیشکش و آداب ضیافت و رخصت سلطان در خلوت خانهٔ خود رفته بعد از گریه و زاريِ بسیار و بے قراري و اضطرار زیاد مجحوران کارخانه‌جات را طلبیده آنچه در خانه داشت سواے جامهٔ بدن و کتاب‌خانه و دواب و زیور عورات از نقد و جواهر و اقمشه و دیگر اثاث البیت حتی رخت پوشیدن نوشته - بر آورده به مستحقان و صلحا و سادات و درماندگان به راه خدا صرف نمود - بعضی مصاحبان که سبب گریه و صرف نمودن ما یحتاج دولت سواے کتاب و دواب پرسیدند - در جواب ظاهر ساخت که بعد آمدن سلطان نفس کافر کیش چنان بر خود بالید و مادهٔ غرور و عجب در خاطر راه یافت که تنبیه و علاج آن را محض درین دانستیم که اسباب آلودگيِ غیر ضروري را به طریق کفاره به راه خدا صرف نمایم و نگاهداشتن کتاب به سبب مال وقف مسلمانان است و چهارپا که از جمله اسباب تجمل ضروري است آن را از روز اول امانت سلطان که چندین روز تا بقاے عمر بے بقا نزد من رعایتي خواهد بود قرار داده ام و صرف نمودن

---

(۱) ن - گاو

امانت را خیانت مي دانم نگاه داشتم - بعد آن قرارداد که هرچه از زر اقطاع مي آمد بعد صرف سپاه و فیلان و اسپان آنچه مي ماند به قصد ثواب بنام بزرگان سلطان به فقرا و مساکین و مستحقان مي رساند - و خود شب‌ها زر سرخ و سفید بر داشته یک دو غلام محرم همراه گرفته در کوچه و بازار مي گشت هر درمانده و مستحقی که مي دید به دست خود آنچه به طالع او برمي آمد چنانچه خود هم نمي دانست سربسته مي داد - و سر دیوان که مي نشست در کمال تدین و ترحم بحال مردم و رعیت پروري تدبیر آبادي ملک و سرانجام امور ملکي و مالي مي نمود - و همیشه صحبت با علما و صلحا مي داشت - و خرچ ماکولات و ملبوسات او از مایهٔ تجارت قبل از ایام تعلقهٔ سلطاني بود - چنان کسي با چنین زیست از آتش قرب سلطان که به قهر سلطان لم یزل منجر مي گردد محفوظ نه ماند و به سبب حسد دکني‌ها و حبشي‌ها به درجهٔ شهادت رسید - و از شومي غمازي ونفاق بد نژادان آن دیار و بازخواست خون آن مظلوم بے گناه چنانچه مجمل به قید قلم مي آید ملک بهمنیه و سلطنت دکن منتقل به چهار پنج فرمان فرما گردید - از جملهٔ پیش آوردهاے خواجه جهان گیلاني اول یوسف عادل خان ترک بوده - و نظام الملک بحري - و مفتاح حبشي که هردو پرورش یافتهٔ خوان احسان خواجه جهان بودند - اما از آنکه گفته اند * شعر *

نکوئي با بدان کردن چنان است * که بد کردن بجاے نیک مردان

در آن ایامی که ملک حسن مخاطب به نظام الملک بحري در عهد سلطان محمد شاه به دست گیري خواجه جهان در زمرهٔ خوش بیگیان منظور نظر سلطان گردید - و سلطان که به شکار ذوق تمام داشت با یکی از

بحري‌ها [1] کمال الفت و محبت خاص بهم رسیده آن بحري را حوالهٔ نظام الملک نموده نمي خواست که ازو جدا شود و همیشه در خلوت خانه و اوقات مخصوصه نزد خود مي‌داشت - بهٔ مرور ایام در السنه به نظام الملک بحري زبان زد گردید - چنانچه در ذکر نظام شاهیه مفصل به گذارش خواهد در آمد بعده خواجه جهان به رفاقت یوسف عادل خان که از حسب و نسب خاندان او به زبان خامه جاري خواهد گردید - نظام الملک بحري و دیگر امرا برای تسخیر قلاع کوکن و بیجا پور مامور گشتند و تردد نمایان از هردو امیر نام برده به ظهور آمد - چون خواجه جهان را با یوسف عادل خان به چندین سبب رابطهٔ الفت بود نسبت به نظام‌الملک زیاده متوجه احوال او میگردید - این معنی باعث عناد و مادهٔ فساد نظام الملک و همهٔ همراهان دیگر گردید بعد از آنکه سلطان محمد شاه براے استیصال کفره و شکستن بت خانه‌هاے کنجي کوتهه که از بت خانه‌هاے مشهور قدیم آن سرزمین گفته مي شد کمر بست و جنگ‌هاے عظیم در آنجا رو داد باوجود در سلسلهٔ بهمنیه هیچ پادشاه به دست خود به رعایت اسم برهمن براهمه را نه کشته بود سلطان محمد شاه به دست خاص آن قدر برهمنان با نام و نشان را به قصد ثواب به دار البوار فرستاد که به شمار نه توان آورد - و مکرر با پهلوانان معروف در آن محاربه سلطان را سرکار افتاد و حق سبحانه و تعالی از حسن تردد و رفاقت خواجه جهان محفوظ نگاهداشت - بعد آن که تمام دیار را به تسخیر در آورد و تا مچهلي بندر به تصرف بهمنیه در آمد به تجویز خواجه جهان قطب الملک همداني [2] را براے نظم و نسق صوبهٔ تلنگانه مقرر نموده

---

(۱) یعني بهروبها (۲) ن - عرف سلطان قلي

و یوسف عادل خان را که به حکومت بیجا پور مامور فرمود بدین شرط که نائب فرستادهٔ خود چند گاه در حضور باشد - روزے سلطان محمد شاه رو به قبله آورده دو رکعت نماز شکرانه بجا آورد و گفت از فضل الهي مثل خواجه جهان وزیر بے نظیر دارم و جامهٔ که بخود پوشیده بود برآورده به خواجه جهان پوشاند و جامهٔ که خواجه جهان در بر داشت برآورده خود پوشیده تا مدت در بغل گرفته اعزاز و اکرام تمام بجا آورد - از مشاهدهٔ این عنایات که از هیچ پادشاهان سلف نسبت به وزرا به ظهور نیامده تخم کینهٔ دیرینه در دل دکنيها از سر نو سبز گشته به نشو و نما در آمد - خصوص نظام الملک بحري و مفتاح حبشي و ظریف الملک به مرتبه ریشهٔ شجر عداوت در دلها دواندند که با غلامان خاص و مقربان همدم سلطان به وعده‌هاے دل فریب و افسون‌هاے ایمان ربا ساخته به تمهیدات غیر مکرر حرف‌هاے موحش از طرف خواجه جهان به گوش پادشاه مي کشیدند و چون یوسف عادل خان را هوا خواه خواجه جهان و عمدهٔ شجاعان مي دانستند حیلهٔها انگیخته به خدمت مهم دور دست تعین نمودند - هرچند عادل خان از دریافتن اثر مادهٔ نفاق و تمهیدات به رفتن دور از حضور راضي نمي شد - خواجه جهان نظر بر کار سلطان به خوشي و نا خوشي به تکلیف بد خواهان همداستان گشته مرخص نمود *

چون مدعیان عرصه را خالي یافتند ظریف الملک و نظام الملک بحري و مفتاح حبشي باهم اتفاق نموده عهد و پیمان با قسم‌هاے شدید به میان آوردند که تا جان در تن و بدن باقي باشد در قلع شجر حیات و برکندن ریشهٔ خاندان خواجه جهان به مراعات همدیگر کوشند - و با غلام حبشي خواجه جهان که مهر وزارت حوالهٔ او بود به وساطت غلامان حبشي

و هندي خود طرح دوستي و برادر خواندگي به ميان آورده به ضيافت و هدايا او را با خود رام ساخته بهر حيله و تدبير كه دانستند در عالم بے خودي نشاء شراب خانه خراب مُهر بر كاغذ سفيد يا نوشته كه به خط خواجه جهان به نام زميندار تلنگانه و اوسه [1] درست نموده بودند - كرده گرفتند - و در آن خط درج نمودند خطي كه نوشته بود مضمون به وضوح پيوست اگرچه نمک پروردهٔ فضل موروثي پادشاه ام اما شما اگر به ملت و آئين خود قسم و عهد و پيمان به ميان آريد كه بعد استيصال سلطان ملک را بالمناصفه قسمت نمائيد و نقض عهد به ميان نياريد - چون تمام اختيار مالي و ملكي به زمام اختيار و اقتدار من است در خلوت وقت مصلحت يا در معركهٔ كارزار هرگاه و هر قسمي كه قابو يابم او را گرفتار و اسير پنجهٔ تقدير خواهم ساخت - و همهٔ امرا از اطاعت و رضاى من بيرون نيستند - بعد از ترتيب دادن خط سراپا تزوير وقتيكه سلطان سرمست بادهٔ ناب و عقل و هوش باختهٔ نغمهٔ چنگ و رباب بود و با نظام الملک تمهيد مقدمه نموده براى شعله افروزي آتش عناد پيشتر به خدمت پادشاه فرستاده بودند هرسه مفسد تبه كار خط در دست گرفته اشک ريزان دست افسوس برهم زنان نزد سلطان آمدند - و خط را به مطالعهٔ سلطان در آوردند و نظام الملک به آب و تاب كلمهٔ چند در امداد مادهٔ افترا به اظهار درد ظاهر ساخت - و آورندهٔ نامه را كه مبلغي خون بها باور داده به او قسم و عهد ميان آورده قرار داده بودند كه حامي جان تو ما خواهيم بود و چند روز ترا از روى مصلحت در قيد به فراغت نگاه خواهيم داشت از طرف راى تلنگانه و اوسه [2] به نمود آورد به خدمت سلطان حاضر ساختنده و گفتند كه

---

(۱) ن - اوريسه (۲) ن - اوريسه

چون با این عهد جان بخشي او نموده به اقرار آورده ایم چندگاه در قید باشد - سلطان را در عالم بے خودي چنان آتش غضب شعله ور گردید که خلاف قول بزرگان و بدون تامل و غور حکم احضار و قتل او فرمود *

* شعر *

ثواب است پیش از کشش بند کرد * که نتـــوان سر کشتـــه پیـوند کرد

بعده که سزاولان شدید برای طلب خواجه جهان رسیدند بعضی کار آگاهان هوا خواه که از وضع بد خواهان اطلاع یافته بودند - و از رسیدن محصلان پیهم گمان به یقین پیوست خواجه جهان در آن وقت از رفتن مانع آمده التماس نمودند که فی الحال به عذر عارضهٔ بدني دفعیه نموده تقاضای مصلحت درین است که شب سوار شده هوا خواهان جان نثار را همراه بگیرند در ایلغار سه شبانه روز خود را به سرحد احمدآباد گجرات مي رسانیم - خواجه جهان در جواب آنها این شعر که در آن ایام ورد زبان او گردیده بود خواند * بیت *

چون شهید عشق در دنیا و عقبی سرخ روست
خوش دمی باشد که ما را کشته زین میدان برند

و گفت این محاسن در خدمت چهار پادشاه این سلسله سفید کرده ام - و از آتش قهر مثل همایون پادشاه جبار مامون مانده ام و نمک پروردهٔ خوان احسان این خاندانم از خدمت ولي نعمت به گمان رسیدن اجل موعود نمي توان گریخت - آخر کار چون به خدمت سلطان رسید - سلطان ازو پرسید که سزای نمک پروردهٔ بد خواه چیست در جواب گفت حرام خوار سزاوار آن است که او را زیر تیغ آبدار آرند - بعده آن خط به دست خواجه جهان داده خواجه جهان مطالعه نموده تبسم کنان گفت هذا بهتان

عظیم و هرچند خواجه قسم‌های شدید با دلائل عقلا پسند به میان آورد فائده نداد - و سلطان از مجلس برخاسته جوهر نام غلام حبشي را مامور نمود که در همان صحن دولت خانه سر آن بےگناه را از تن او جدا سازد - خواجه را همان قدر مجال حرف زدن دادند که گفت اگر مرا برای خوشنودي دشمنان من که فی الحقیقت دشمن خانه برانداز سلطنت خاندان تو گشته اند کشتن فرمودي مضایقه نیست اما افسوس دارم این نشان زوال سلطنت سلسلهٔ بهمنیه است - و آن حبشي بے جوهر دست خواجه را گرفته از قصر بر آورده قصد تیغ برآوردن نمود - خواجه رو به قبله دو زانو نشسته کلمهٔ توحید بر زبان آورده شهید گردید - دریں زمان سعید خان گیلاني که از اقوام خواجه بود خود را رساند که شاید به اصلاح کار تواند پرداخت - غلامان بد عاقبت به اشارهٔ دشمنان او را نیز شریک سفر آخرت خواجه ساختند * * بیت *

خطرهاست در قرب سلطان بسی * که با شاه خویشي نه دارد کسی

آنچه از صفات ذاتي و کسبيِ خواجه - محمد قاسم فرشته نوشته مجمل از آن بر صفحهٔ بیان مي آرد خواجه از سلطان زادهای گیلان بود - از تفرقهٔ حادثات لیل و نهار به طریق تجارت در دکن وارد گردید - و در عهد سلطان علاءالدین ثاني به تکلیف و خواهش تمام در سلک ملازمان سلطان در آمد - و همایون پادشاه او را در قبول وکالت مجبور گرداند - و به اعتقاد مسود اوراق آنچه باو رسید از شامت ایام وکالت همایون شاه بود هرچند قتل هیچ احدی به رضامندي و تجویز خواجه به عمل نیامده باشد - اما ممکن نیست با آنکه وزرا و ارکان سلطنت بادشاهان جابر خدا ترس باشند قلم آنها در احکام ظلم و قتل نفس

به اطاعت زبان سلاطین جاري نه گردد. - بهر حال سي و یک سال خدمت چهار پادشاه بهمنیه نموده در سن هفتاد سالگي به درجهٔ شهادت رسید - در همه علم عقلي و نقلي و ریاضي بهرهٔ تام داشت - و اکثر خط ها را خوب مي نوشت و در نظم ثاني عصر خود نه داشت این مطلع قصیدهٔ اوست که از راه خرق عادت برای پادشاه حق شناس گفته بود

* بیت *

ای شکل ضرب تیغت بر دوش جان حمائل
هیکل ز حرز سیفـــي آنکه هراس ای دل

مدرسهٔ مشهور قلعهٔ بیدر که در سنهٔ چهل جلوس خلد مکان از افتادن برق منهدم گردید و جمع کثیر زیر آن سوختند بنا کردهٔ خواجه بود - دیگر از فضائل او آنکه بعد قتل او خزانچي او را که نظام الدین نام داشت حاضر آوردند و استفسار تحقیق خزانه نمودند در جواب گفت اگر امان جان یابم به راستي عرض نمایم فرمودند بگو - گفت خواجه دو خزانه مقرر کرده بود که از آن دام و درمی براے نفس خود صرف نمي نمود - یک خزانه مخصوص سپاه بود که از جملهٔ زر اقطاع بعد انقضاے سال هرچه مي ماند به قصد ثواب به اسم بزرگان سلطان به فقرا و محتاجان مي رساند - دوم خزانه خرچ دواب داشت که او نیز به اندازهٔ جمع خرچ نموده اگر باقي مي ماند به راه خدا به نام سلطان صرف مي نمود سواے آن مایهٔ قدیم تجارت که چهل پنجاه هزار محمودي با خود داشت و به اکثر بنادر روانه ساخته از منافع آن صرف ما یحتاج خود مقرر کرده بود في الحال جمله سه هزار هون و هزار و سه صد لاري موجود است - سلطان بر آشفت چه معني دارد - خزانچي گفت بعد تحقیق اگر خلاف برآید اعضاے

مرا به مقراض ریزه ریزه نمایند - از فراش خانه و توشک خانه و دیگر کارخانه جات که خبر گرفتند همین جواب شنیدند که خواجه در خلوت بر بوریا مي نشست و در ظرف گلي مي خورد - چند قال براے فرش بیرون که وقت دیوان مي انداختند داشت - و سواے سه چهار دست رخت پوشاکی نگاه نمي داشت - آرے کتاب وقف هزار جلد موجود داشت - بعده که پاے استفسار به میان آمد به اتفاق داروغه‌هاے کارخانه جات به فریاد و گریه آمده گفتند که هرگاه جان مثل خواجه فداے سلطان شد - چندین هزار سر و جان و مال مایان نثار قدم سلطان باد - خواجه چنان بندهٔ جان نثار نبود که به عرض سلطان رساندند - امیدواریم که نامه آورے که از طرف راے تلنگانه و اوسه (۱) به خدمت سلطان حاضر ساخته به زبان او ذمک حرامي خواجه به عرض رسانده اند و در قید است او را در خلوت طلبیده به هم زباني حمیده سلطان خواهر سلطان که او را پدر خوانده بود به تسلي و امید رجا و بیم تحقیق نمایند اگر اظهار دشمنان راست برآید همهٔ مایان را به انواع سیاست رسانده طعمهٔ سگ و شغال سازند - سلطان از شنیدن این کلمات هوش افزا از خواب غفلت بیدار گشته فرمود که آورندهٔ نامه را اندرون محل نزد حمیده سلطان حاضر آوردند هر چند مدعیان در دفعیهٔ آن کوشیدند سعي آنها بجاے نه رسید - بعد استفسار و تحقیقات واقعي دانست که همه پرداخته و ساختهٔ دشمنان است و بسیار مغموم و متاثر از خطاے خود گردیده گفت * بیت *

به تندي سبک دست بردن به تیغ * به دندان گزد پشت دست دریغ

و خواست که تلافيِ آن با معاندان خواجه پردازد و منسوبان خواجه را

---

(۱) ن - اوربسه

نوازد - همه اُمراے دکني و غلامان حبشي اتفاق نموده به شورش آمدند و در هر محله و خانه مادهٔ فساد آماده گردید و بعضی اتفاق نموده طبل مخالفت نواخته از شهر بر آمدند و فساد عظیم در ملک بهم رسید - درین ضمن خبر آوردند که راے بیجانگر به قصد تسخیر بعضي قلعه هاے کنار بنادر لشکر کشي نموده - سلطان ناچار از راه صلح و عهد امان به امرا سلوک اختیار کرده در دفع فتنه کوشیده یوسف عادل خان را حکم فرستاد که به اتفاق امرا براے تنبیه راے بیجانگر خود را به رساند - چون مي دانست که امراے دکن به موافقت یوسف عادل خان تن نه خواهند داد شاهزادهٔ محمود را ولي عهد ساخته نظام الملک به تقاضاے مصلحت وکالت به او سپرده خود در سر انجام بر آمدن مقابله راے بیجانگر پرداخت *

درین آوان اثر تهیهٔ علامت سفر آخرت قبل از ارادهٔ سفر مرکوز خاطر در خود مشاهده نمود و دانست که همه از اثر دعاے خواجه است که وقت کشته شدن نموده بود علاوهٔ پاداش اعمال او گردیده آه مي کشید و مي گفت نمي دانم که در مقابل چنان گناه عظیم بر سر فرزندان من چه خواهد گذشت - تا در سنه ۸۷۷ هشت صد و هفتاد و هفت در گذشت - خرابي دکن - تاریخ وفات او یافته اند - بیست و سه سال سلطنت داشت - در وقت وفات وصیت براے تلافي دشمنان خواجه به پسر خود نمود * * بیت *

اینجا شجرے نه شد برومند
کش باد صبا ز پا نیفگند

ذکر سلطنت سلطان محمود شاه بن محمد شاه بهمني

سلطان محمود شاه بن سلطان محمد شاه در دوازده سالگي بر تخت دکن جلوس نمود - اگرچه نظام الملک و قوام الملک دخيل سلطنت بودند - اما به تجويز مخدومهٔ جهان چنان مقرر گرديد که طرف راست شاه حبيب الله و جانب چپ سيد خليفه که هر دو از بزرگان شاه نعمت‌الله ولي بودند نشسته به امور ملکي پردازند - و مخدومهٔ جهان هر دو نام برده را به سبب آن دخيل نمود که نمي خواست مردم دکن استقلال يابند - از جملهٔ غريبان نيز آن دو سيد والا نژاد را بر گيرند که مخالف و موافق از معتقدان و مريدان آن خاندان بودند - معهذا روز اول ميان امراے هوا خواه غريب و دکني حرف هاے ناخوش به ميان آمد - از آنکه نظام الملک غلامان صاحب تجمل بسيار داشت و کاکاے سلطان محمود بود - و عادل خان دکني را که با يوسف عادل خان سواے مخالفت متوسلان خواجه نزاع هم اسمي خطاب نيز بود - در حضور خدمت نمي نمود - و همه باهم اتفاق نموده براے فکر بر انداختن يوسف عادل خان - عادل خان دکني را با فتح الله عماد الملک که در قلعهٔ ورنگل تلنگانه قيام داشتند حکم سلطان فرستاده به ايلغار طلب نمودند - يوسف عادل خان از شنيدن اين اخبار با همه اخيار که با او رفيق شفيق بودند به دبدبه و شان تمام رو به احمدآباد بيدر آورد بعد نزديک رسيدن بيرون شهر فرود آمد - و روز ديگر با هزار يکه چين بهادران سوار شده به اتفاق دريا خان که او نيز از متوسلان خواجه و مبارزان نامي

بود به قصد ملازمت سلطان رو به قلعهٔ ارک آورد - نظام الملک با پانصد سوار به استقبال بر آمده به اظهار اتحاد به منع اینکه با این قدر سپاه به ملازمت ولي نعمت آمدن خلاف آئین و دستور سلاطین است پرداخت - یوسف عادل خان مردم خود را بیرون گذاشته به قدم توکل به رفاقت دریا خان و چند هوا خواه رفته ملازمت نمود - و بعد گذراندن نذر و تسلیمات مبارک باد سلطنت بالا دست نظام الملک رفته استاده دریا خان را به آئین خود جا داد - آتش حسد آن در دل نظام الملک زیاده از انچه بود افتاد - اما براے رفع بدنامي خلعت به یوسف عادل خان و دریا خان و دیگر همراهان او دهانیده رخصت نمود - درین ضمن عادل خان دکني و فتح الله عماد الملک به موجب طلب به حضور رسیده به تحریک و اغواے نظام الملک از طرف سلطان در خلوت مامور به بر انداختن نخل حیات یوسف عادل خان ترک گردیدند و چنین منصوبه‌ها بر انگیختند که تا بیست روز میان هر دو عادل خان چنان پاے قتال و جدال به میان آمد که اندرون و بیرون قلعه فتنهٔ عظیم برخاست و خانه‌هاے آباد قرنها به تاراج حادثه رفت و بازارها و محله‌ها سوختهٔ آتش عناد و فساد گردید - بیست هزار سوار یوسف عادل خان ترک را درمیان گرفتند و چندین بار هردو طرف غالب و مغلوب گردیدند - و قریب سه هزار سوار و پیاده از جانبین کشته شدند - آخر مردم اعیان به میان آمده بناے صلح برین قرار دادند که یوسف عادل خان در حضور نه ماند و به بیجاپور رفته از طرف سلطان حاکم باشد - زهے عدالت سلطان لم یزل که نظام الملک در وقت بر آوردن یوسف عادل خان از حضور چه قدر در دل مسرور گردیده باشد که دشمن را به کام دل اخراج

نمودم و باز چه منصوبه‌ها که به خاطر راه داده باشد که از بیجاپور نیز به خفت بر آرد - خداے که غیور بر حق است او را در بیجاپور چنانچه به احاطهٔ بیان در آید چنان پادشاه مستقل ساخت که مدت‌ها اولاد او در آنجا سلطنت نمودند *

القصه نظام الملک در حضور به استقلال تمام در انتظام سلطنت مي پرداخت - و فخر الملک غلام زادهٔ خواجه جهان را که با نظام الملک هم داستان شده بود مخاطب به خواجه جهان ساخت - و فتح الله عماد الملک را وزارت مقرر نموده سر لشکري برار ضميمهٔ آن به نام او بحال داشت - دلاور خان عرف شيخ علاءالدين که پسر عماد الملک باشد به نيابت پدر روانهٔ برار ساختند - و آخر کار از بے خبري سلسلهٔ بهمنيه در جرگهٔ سلاطين برار منجر گرديد و هر وزير نزد والدهٔ سلطان و به خدمت خود سلطان رفته تدبير و مصلحت بر انداختن يوسف عادل خان ترک مي نمودند - و محمد قاسم بريد را کوتوال حضور مقرر نمودند که آخر از شامت و غفلت (۱) بهمنيه به سلطنت احمدآباد بيدر رسيد *

درين ضمن دلاور خان حبشي که در خدمت سلطان در جرگهٔ غلامان محرم قرب تمام داشت بر استقلال نظام الملک که دم از انا الملکي ميزد بردهٔ شکوهٔ تمام نمود که نظام الملک و عماد الملک شما را هنوز طفل دانسته به همان نظر ديده به خاطر نمي آرند - فکر استيصال اينها که پدر شما نيز وصيت اين معني نموده بود ضرور و لازم است - سلطان از راه ناتجربه‌کاري و سهل انکاري دلاور خان را مامور به قتل هردو وزير مستقل نمود -

(۱) ن - و غفلت بهمنيه وزير مستقل گشته آخر به سلطنت

دلاور خان با جمعی از جوانان جلادت نشان بر در خانهٔ سلطان رفته وقتیکه هردو براے مصلحت ملکي رفته بودند نشسته انتظار هردو برادر ميکشيد - همين که بر آمدند غافل بر آنها شمشيرها انداختند يک دو زخم بر نظام الملک رسيد - اما چون هردو وزير کار آزموده و تجربه‌کار و خبردار بودند جنگ کنان رفع آن بليهٔ ناگهان نموده از قلعه بر آمدند - و اين جرأت دلاور خان را از طرف سلطان دانسته هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بيرون شهر معرکه آرا گشته طبل مخالفت زدند و به قاسم بريد کوتوال که در جنگ هردو عادل خان از طرف نظام الملک شريک قتل ترکان بود پيغام دادند که ترا هم از ما دانسته مي خواهند از ميان بردارند او نيز در اهتمام شهر کوشيده مخالفان نظام الملک را از بر آمدن شهر مانع آمد - سلطان که برين معني اطلاع يافت دانست

* مصرع *

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

از آن حکم و ارادهٔ خام‌کاري نادم گشته مردم اعيان معتبر را نزد نظام الملک و عماد الملک فرستاده عذر خواست که من ازين مقدمه خبر ندارم آنها در جواب پيغام دادند که اگر سلطان خبر ندارد و بے حکم ازو اين ماجرا سرزده به فرمايد که سر او را بريده در شهر تشهير نمايند - تا مردم ظن کدورت سلطان را نسبت به مايان نه دانند - درين صورت ما همه بنده خواهيم بود - دلاور خان ازين پيغام خبر يافته با مردم خود مستعد گشته روانهٔ برهانپور گرديد - و عماد الملک به استعداد تمام راه برار اختيار نمود - اگرچه سلطان نظام الملک را به تسلي تمام از سر نو با خود رام ساخت اما چون از دلها اثر مخالفت پيدا بود - نظام الملک خفيه در استحکام

بناے دولت خود و انهدام استقلال مخالفان مي کوشید و جا بجا هواخواهان خود را منصوب [1] مي ساخت - و ملک احمد پسر خود را از دولت‌آباد و نواح احمدآباد گرفته تا کنار سواحل دریا که الحال به کونکن نظام الملکي زبان زد است صاحب اختیار مستقل گردانید - سلطان برین معنی اطلاع یافته از سر نو در فکر بر انداختن نظام الملک گردید و نظام الملک نیز برین اراده اطلاع یافته صریح طبل مخالفت نواخته پسر خود را با لشکر او نزد خود براے معاونت طلبید و تا رسیدن پسر او سلطان به راهنمائي بعضی هواخواهان و تدبیرات فراوان که با تقدیر موافق افتاد نظام الملک را به دست یاريِ پسند خان دکني و محمد قاسم برید از میان برداشت - اما به تقاضاے ایام شباب و به تبعیت نفس هوا پرست به اعتقاد خود از طرف دفع خصم خاطر جمع نموده به شرب مدام و مصاحبت محبوبان گل اندام و فراهم آوردن ارباب نشاط مشغول شده - جواهر تخت موروثي را بر آورده صرف مصالح صراحي و دیگر لازمهٔ زینت بزم شراب نموده دکني‌ها را از حضور دور ساخته به رعایت غریبان پرداخته متوجه دفع و بستن رخنهٔ فساد - و متمردان اراذل پیشهٔ دکن که نسبت به عمده زیاده تخم عداوت سلطان و غریبان در دل خود کاشته بودند نه گردید - تا آنکه آخر شهر ذي قعده سنه ۸۹۲ هشت صد و نود و دو شبی از شب‌هاے تاریک که سلطان با پري رویان دلارام در پیمودن بادهٔ جام بود - و عزیز خان وغیره چهار ترک رومي و حسن علي و سید مرزاي خراساني در آن شب با چند غلام ترک حاضر بودند - جمعی از دکني‌هاے شاگرد پیشه و خدمهٔ

---

(۱) ن - منسوب

دور و نزدیک حتی فیلبانان و محل داران سائس اسپان قریب هزار نفر حرام خوار که سرکردهٔ آن جماعه پسند خان نام که به سبب کشته شدن نظام الملک از دست او همدم و هم راز کشته گردیده - باز درین کار هم داستان و پیش قدم حرام نمکان شده به اتفاق هم دیگر بعد انقضاے دو پاس شب خود را اندرون قلعه رسانده دربانان را کشته دروازهٔ قلعه را از ملاحظهٔ خبر یافتن و رسیدن غریبان از اندرون بسته چند نفر را بر آن گذاشته با حربهاے جان ستان مانند بلاے ناگهان رو به عشرت خانهٔ سلطان محمود آورده به هیئت مجموعي نعره زنان شمشیر کشان ریختند - سلطان سراسیمه گشته از جا برخاست و شش نفر رومي و خراساني نام بردها که هیچ کدام با خود سواے کتار و خنجر یراق دیگر نه داشتند هائل و سپر جان سلطان گشته بعد از دست و پا زدن جان خود را نثار سلامتي سلطان نمودند و درین ضمن فرصت برخاستن غلغله که در محل نیز صداے آن رستخیز عظیم رسید - غلامان ترکي که آنها نیز زخم برداشتند سلطان را کشان به شاه برج متصل محل رساندند - و دروازه بر روے حرام خواران بسته از بالا به زدن سنگ و کلوخ و هرچه به دست مي آمد - پرداختند - و تمام قلعهٔ ارک به دست و تصرف مفسدان تیره روزگار در آمد - و چهار طرف شاه برج را فرو گرفتند یکی از غلامان ترک از طرف پشت دیوار محل سرا به مدد خدمهٔ محل و بستن کمند از دستارها و کمربند خود را بیرون قلعه با سر و بدن مجروح گشته رسانده به غریبانی که کشک مي دادند خبر رساند - چون نوبت فرهاد خان ترک و شیر خان اردستاني و محمود گیلاني و کشور خان ملازم خواجه جهان و محمد قاسم برید کوتوال بود با قریب چهل پنجاه اسلحه دار خود را بر در قلعه رسانده ازآنکه دروازه را مسدود

یافتند - کشور خان با ده [۱] دوازده هزار نفر مع نفیري نواز به امداد کمند بالا بر آمده از راه شیر حاجي خود را به کنگرهٔ شاه برج رسانده از صداے نفیري تزلزل در دل دکنيها انداختند - آن جماعهٔ بدمآل که اکثر پواج بودند - دانستند که جمع کثیر داخل قلعه شدند همه دل باخته راه فرار اختیار نمودند - از آن جمله جمعے که در گوشه و کنار کارخانه جات پناه بردند و بعضي خود را به دروازه رساندند که در را وا نموده بدر روند جوانان که سر [۲] راه مفتوح گشتن دروازه بودند به مقابل آن تیره بختان به حربهاے جان ربا در آمده به شمشیر و نیزه و کنار اکثرے را کشته بة دار العمارت در آمدند - کشور خان با همراهان و جمعے که با سلطان بودند از بالا و میان برج بر آمده در پی جست و جو و قتل دکنيهاے دل باخته پرداختند - و مشعلها روشن نموده شمشیرها را از خون آن ناپاکان به امتحان آورده رنگین مي ساختند - و دکنيها از ترس جان جنگ بگریز نموده بر قابو چند کس را ضائع و زخمي ساخته خود هم کشته مي گردیدند - و هرجا مي یافتند پنهان مي شدند - و بعضی خود را در آن هنگامه شریک ترکان و غریبان ساخته بر قتل هم دیگر پیش قدمي مي نمودند - درین ضمن مهتاب بر آمد و اکثر گریختگان گوشه و کنار گرفتار تیغ و کذار گشتند - و سائسان و فیل بانان بازار قتال را گرم دیده نظر بر مآل کار خود نموده چهپرهاے خود را آتش زده در روشنائي آن رفیق جست وجوے دیگر خون گرفتگان گشته باعث حفظ جان خود گردیدند - چون دکنيها اندرون و بیرون قلعه گریخته جا بجا رو پوش شده بودند جمعے به حکم سلطان بر اسپان سرکار براے پیدا نمودن آن گروه سوار شده تا دمیدن صبح و بلند

---

(۱) ن - با ده دوازده نفر * (۲) ن - چشم براه *

شدن آفتاب در کوچه و بازار و در خانه‌هاے آن جماعه هر کس را که اصل به لباس دکنی می یافتند بے دریغ می کشتند و خانها را آتش می زدند و تاراج می نمودند و تا سه روز همین هنگامه بود چندین هزار کس صاحب تقصیر گرفتار پنجهٔ تقدیر گردیدند - و سلطان به شکر سلامت ماندن از چنان آفت جانی زر وافر به مستحقان و مستمندان رسانده چهل روز مجلس جشن قرار داد - اما چون انسان خصوص صاحب مکنتان در بلا بے صبور و وقت عطا در غرور و تابع نفس اماره که بدترین دشمنان جان و ایمان است می باشند - بعد از رستگاری از آن بلا آن مکان را از سر نو به خرچ مبلغ خطیر تعمیر نموده مسمی به عشرت خانه ساخته زیاده از سابق مستغرق انواع مناهی آلهی گشته شب و روز به عشرت مدام و فسق دوام به همدمی مغنیان سیم اندام و هم نشینی مه جبینان بدنام و نظارهٔ ماه طلعتان خوش کلام و هم بزمی رقاصان خوش خرام بسر برده داد عیش می داد - و هرجا خرابات نشینان خانه بر انداز و عشوه پردازان ایمان گداز می شنید به جمع آوردن آن می کوشید - کار بجاے رسید که * مصرع *

قاضی قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش

و بحکم الناس علی دین ملوکهم خرقه پوشان زهد فروش میخانه نشین شدند - و شیخان ردا به دوش سجاده به گرو جام صهبا دادند و فقیهان بر سر منبر خمخانهٔ مستانه بر آمده به وعظ مباح داشتن می و مطرب هزاران دلیل عقلی و نقلی انگشت‌نماے بازار رندان گردیدند - و محتسبان منادی فرمودند * بیت *

منادی است در کوچهٔ می فروش * که امروز در هرکه یابند هوش
گریبانش گیرند و دامن کشند * دوان تا به دیوان مستان برند

حاصل سخن بہ سبب افراط شراب و آلودگي انواع فسق و مادۂ عذاب که از ملک و حال رعایا و امرا غافل گردانید - و خلل عظیم در مملکت افتاد و در هر گوشه و کنار طبل سرکشي و مخالفت علانیه نواخته شد - و قاسم برید به دعواے ثبوت حق تردد دوبارہ خلعت وزارت پوشیدہ عرصۂ ممانعت خالي یافته به اظهار احسان و حق ترددے که دفعۂ ثاني در دفع فتنۂ دکنيها ازو به وقوع آمد - آن قدر در امور سلطنت دخیل گردید که سلطان را سواے نام دخل در نظم و نسق مهمات ملکي نه ماند *

* بیت *

چو شه باز ماند ز پرواے ملک * بود هرسرے را تمناے ملک

و احمد بن نظام الملک بحري که خزانۂ وافر از اطراف کونکن و ضلع دولتآباد فراهم آوردہ بود - با فوج شایسته به دعواے خون پدر کمر بسته تا کنار گنگا به تصرف خود آورد - و بناے قلعۂ احمدنگر به نام خود انداخته حصارے به کمال استحکام ساخته - به اتفاق همراهان به دستور سلاطین با امراے دیگر سلوک نمودہ به عطاے منصب و اضافه و خطاب در جذب قلوب کوشیدہ به دلاساے رعایاے نواح پرداخته خطبه به نام خود خواندہ - خویش را به سلطان احمد نظام شاہ بحري نامیدہ در سنه ۸۹۵ هشت صد و نود و پنج علم سلطنت بر افراشت و به یوسف عادل خان حاکم بیجاپور و عماد الملک برار و قطب الملک گلکندہ که منصوب کردۂ سلطان محمود و پیش آوردهاے خواجه جهان شهید بودند - خطوط نوشته و حاجبان چرب زبان فرستادہ به هر یکی ترغیب و راهنموني بر افراختن علم سلطنت در تعلقۂ خود پیغام نمود - و هر یک به تقلید و اغواے هم دیگر اسم سلطان محمود را از خطبه بر آوردہ چهار پادشاہ در

یک سال سنه مذکور خود را بر منبرها در جرگهٔ سلاطین نامیدند - الا قطب الملک گلکنده که تا چند سال سکه و خطبهٔ بهمنیه را بحال داشت - و دیگران صاحب سکه و خطبه گردیدند - چنانچه در ذکر هر کدام بر محل به زبان قلم داده خواهد شد - و قاسم برید خود را وکیل مطلق قرار داده به استقلال تمام که سلطان را دیگر اختیار نه ماند سر انجام سلطنت مي داد - و تمام محالات سیر حاصل متصل دولت‌آباد و بالا گهات به اقطاع خویش مقرر نمود - و خواست که در بعضی مکان تیول خود به تقلید بانيِ احمدنگر قلاع احداث نماید - زمینداران آن حدود آمادهٔ شورش و فساد گردیده مانع آمدند - و قاسم برید این ممانعت را از طرف سلطان دانست و پاے نزاع به میان آمد و کار به قتال و جدال انجامید *

درین ضمن خبر رسید که از شنیدن تشویش و برهم زدگي سلطنت دلاور خان حبشي که به سبب نظام الملک از حضور برخاسته به برهانپور رفته بود - با لشکر خود و حاکم آسیر رو به دار الخلافه احمدآباد بیدر آورده سلطان محمود و قاسم برید از رسیدن این خبر باهم صلح و مدارات نمودند - و قاسم برید با لشکر سلطان به مقابل دلاور خان برآمد - بعد مقابله و مقاتله شکست بر قاسم برید افتاد - و دلاور خان به تعاقب شتافت - درین ضمن فیلی از فیلان مست دلاور خان سر از اطاعت فیلبان پیچیده طرف لشکر خود برگشته به شوخي و مستي تزلزل عظیم در فوج انداخت - دلاور خان به اظهار دلاوري نیزه در دست گرفته بر خرطوم فیل زده حمله هاے پیاپی آورد - و چندے از شجاعت پیشهٔ دیگر نیز به رفاقت دلاور خان مقابل حملهٔ فیل شدند - و فیل همینکه به قصد دفع حریفان

خود آورد همهٔ همراهان رم خوردند و دلاور خان پا قائم نموده در دهن آن بلاے سیاه در آمد اما نه توانست بر آمد تا کار او به اتمام رسید - قاسم برید خبر یافته بر گشته بر لشکر بے سردار تاخته تمام فیلان و اسپان و زر و خیمه و اسباب به دست آورده سر انجام تجمل و اسباب تسلط زیاده از حوصلهٔ خود فراهم آورد - سلطان را اگرچه براے مصلحت فساد و اطراف از سلطنت معزول نه ساخت و سکه و خطبهٔ او بحال داشت - اما مثل مغضوبان نظربند نگاه داشته فی الحقیقت خود فرمان فرمائي مي نمود * بیت *

نه شاید پادشه را مست بودن * نه در عشق و هوس پیوسته بودن
بود شه پاسبان خلق پیوست * خطا باشد که باشد پاسبان مست

تا آنکه در سنه ۹۱۰ نه صد و ده قاسم برید به مرض موت گرفتار گردید و رشتهٔ حیات او را تیغ اجل برید * بیت *

از این رواق دو در چون ضرورت است رحیل
رواق طاق معیشت چه سر بلند و چه پست

و پسر او به اسم امیر برید زیاده از پدر به کار خود مستقل گردید - و درین آوان خبر رسید که یوسف عادل خان بیجاپور که خود را یوسف عادل شاه نامیده بود قلعهٔ گلبرگه را که حسن‌آباد پاے تخت اصل بهمنیه گفته مي شد محاصره نموده به تسخیر در آورد و دستور دینار نام حارث گلبرگه را که از امراے عمدهٔ بهمنیه بود گرفته به قتل رساند - و ملک توابع گلبرگه را به تصرف آورده در سنه ۹۱۱ نه صد و یازده خطبه به دستور مذهب تشیع که در ذکر سلطنت یوسف عادل شاه مفصل به احاطهٔ تحریر خواهد در آمد خوانده - بجاے اسم خلفاے راشدین رض اسم ائمهٔ طاهرین

علیهم السلام داخل ساخت - و در رواج طریقهٔ تشیع سعي فراوان مي نماید - و ازین معني بعضی شرفا و نجباے بیجا پور و گلبرگه که آزرده و رنجیده خاطر گشته اند شکوه به خدمت سلطان محمود به قطب الملک همداني حاکم گلکنده و احمد نظام الملک احمد نگر و فتح الله عماد الملک برار نوشته جات روانه ساخته - از استیلاے یوسف عادل خان در ملک و ملت شکایت نموده مدد درخواست نمودند عماد الملک در جواب اغماض کرده معذرت خواست و قطب الملک و احمد نظام الملک با لشکر خود رسیده به اتفاق امیر برید بر یوسف عادل خان فوج کشي نمودند - یوسف عادل خان صرفه در جنگ و محصور گردیدن نه دیده اسمعیل پسر شیرخوارهٔ خود را با امراے کاردیدهٔ تجربه‌کار براے نسق ملک در بیجاپور گذاشته خود را به برار نزد عماد الملک رساند و سرداران هر سه ملک پاشنه کوب تعاقب نموده به برار رسیدند - عماد الملک که در تدبیر و رعایت خاطر م[illegible] بے نظیر روزگار بود در رعایت و عداوت عادل خان صرفهٔ نیک نامي [illegible]دیده پیغام داد که ترا نزد من آمدن مصلحت نیست - خود[illegible]حاکم برهانپور رسانده چند روز در دفعیه نما تا شب حاملهٔ فردا چه [illegible]ه بین که از من چه خدمت مي آید - یوسف عادل شاه عنان عزیمت طرف خاندیس معطوف داشت - عادل شاه برهانپور کمر خدمت و مهمانداري بر بست - و عماد الملک خفیه به قطب الملک و احمد نظام الملک پیغام داد که بر حقیقت امیر برید عالمی مطلع است که بر ولي نعمت خود به چه اراده تسلط دارد و مقدمهٔ مذهب و ملت را دست آویز خون ریختن مسلمانان ساخته

اگر نفس الامر سلطان محمود در سلطنت اختیار مي داشت و غرض دیگر نمي بود - ما همه در کار دین کمر بندي مي نمودیم - اگر امیر برید بر بیجا پور دست یافته دست از ما و شما بر نه خواهد داشت - درین صورت ماها چرا مرتکب خون ریزيِ چندین هزار مسلمان گردیم - قطب الملک که او نیز در باطن مذهب تشیع داشت و مصلحتا آمده بود تصدیق قول نموده راه ملک گلکنده اختیار نمود - احمد نظام الملک را نیز تبعیت بجا آوردن ضرور گردید - و هر دو از سلطان محمود جدا گشتند - بعده عماد الملک خطي نوشته مع ضیافت براے سلطان محمود فرستاده درج نمود که الحال مصلحت درین است که خود را به دار الخلافه احمدآباد رسانده تقصیر عادل شاه را معاف دارید و الا ندامت حاصل خواهد گردید - سلطان محمود و امیر برید را این پیغام ناخوش آمد و بر بیجاپور لشکر کشي نمودند - و یوسف عادل خان از برهان پور رسیده عماد الملک را رفیق خود ساخت و بر اُردوے سل[illegible]ن محمود و نواح دار الخلافة او تاخت آوردند - سلطان محمود مض[illegible]شته به احمدآباد مراجعت نمود و عماد الملک و عادل خان نیز [illegible] بیجاپور معاودت کردند و در سنه ۹۱۴ نه صد و چهارده یوسف[illegible] ودیعت حیات نمود و بجاے او اسمعیل عادل شاه سریر آراے بیجاپور گردید چنانچه در ذکر سلطنت عادل شاهیه مفصل به تحریر خواهد در آمد - و در سنه ۹۱۸ نه صد و هجده اسم بهمنیه را از خطبهٔ گلکنده و قلمرو خود قطب الملک بر آورد - و در همان ایام عماد الملک نیز جهان را پدرود نمود - و پسر او علاء الدین بجاے او قایم مقام گردید - و در ابتداے سلطنت

اسمعیل عادل شاه امیر برید مکرر لشکر بر بیجاپور تعین نمود فائده حاصل نه گردید - بعده به اتفاق احمد نظام الملک بحري و قطب الملک بر گلبرگه تاخت آورده از تصرف اسمعیل عادل شاه بر آورد - و قطب الملک چند هزار هون و تحف دیگر براے سلطان محمود فرستاده بناے موافقت را بر ارسال پیشکش هر سال استحکام داد[1] و فتح گلبرگه که بار دیگر سلطان محمود به قصد تسخیر بیجاپور لشکر کشي نموده بود و اسمعیل عادل شاه به اعانت امرا بر آمده مقابله نمود و بعد محاربات صعب هزیمت تمام بر لشکر احمدآباد افتاد و سر و سامان سلطان محمود به غارت رفت - و خود او زخمي شده دستگیر گردید سلطان اسمعیل به اعزاز تمام زخم‌هاے سلطان محمود را دوخته خواست که به شهر خود برده ضیافت و خدمت نماید - سلطان محمود از خجالت و غیرت فرمان روائي موروثي راضي نه شد و آخر کار قرار بر آن یافت که بیرون شهر خیمه و دیگر لازمهٔ فرش و تجمل سلطنت فرستاده طرح جشن فرستاده[2] و بي‌بي ستي همشیرهٔ سلطان اسمعیل عادل شاه را که از ایام رضاع نامزد سلطان محمود[3] پسر سلطان احمد بود عقد بسته حواله نمودند - و سلطان محمود با عروس و جهاز او و بدرقهٔ مدد پنج هزار سوار متوجه احمدآباد گردید - چون امیر برید روز هزیمت خود را با همراهان به احمدآباد رسانده از طرف سلوکي که با سلطان مي نمود متوهم بود بے استقلال گردیده شهر را خالي ساخته راه اوسه اختیار نمود - سلطان

۱ - ن - و بعد از فتح گلبرگه - ۲ - ن - انداختند -
۳ - سلطان احمد پسر سلطان محمود -

بلا تشویش داخل احمدآباد گردیده لشکر بیجاپور را مرخص ساخته خود
بے آنکه از خصم و بندوبست سلطنت خاطر جمع سازد به دستور سابق
به عیش و عشرت مشغول گشت - امیر برید که خبر گیران وضع سلطان
می بود خود را به طریق ایلغار غافل رسانده قبل از آنکه خبر رسد داخل
دار العمارت [1] شده سلطان را موافق دستوری که سابق سلوک می نمود
نظر بند نموده به انتظام ملک و سلطنت پرداخت - بعده که باز حوصله
بر سلطان محمود تنگی نمود قابو یافته از احمدآباد برآمده خود را با
معدودی چند به کاویل برار نزد عماد الملک رساند - و بعد از تقدیم
ضیافت و لازمۀ مهمانداری علاءالدین با لشکر خود به مدد و رفاقت
سلطان محمود سوار شده بر سر امیر برید لشکر کشی نمود - امیر برید
مستحصن گردیده بعد از رسیدن کومک افواج اطراف از قلعه بر آمده
به مقابله پرداخت - چون فوجها آراسته و طبل جنگ از هر دو طرف
نواخته گردید - و عماد الملک با فیلان جنگی فیل سواره به میدان کارزار
متوجه گردیده سلطان محمود را طلب نمود خبر دادند به غسل جنابت
که شب به عیش بسر برده مشغول است - بعده [2] امیر معتمد خود را
برای طلب و آوردن سلطان محمود تعین نمود - بعد از رسیدن آن امیر
چون سلطان محمود در غسل وسواس زیاده داشت وقت غسل او
به امتداد کشید - آن امیر از مشاهدۀ آن که در چنان وقت و چنین مکان
بدین غسل مشغول بودن از طریقۀ نامحمودۀ عقلا است بے دماغانه از روے
تندی گفت - زہے ارادۀ ملک داری که درین وقت هنگامۀ کارزار

۱ - دار الامارت .
۲ - ن - بعده علاءالدین امیر معتبر خود را ..

به چنین غسل پردازند - سلطان را از شنیدن آن مزاج بهم برآمد و به غایت ناملائم طبع نازک افتاد - و بعد از فراغ غسل رخت پوشیده بر اسپ سوار شده چون به میدان رسید جلو اسپ طرف لشکر امیر برید گردانده اسپ را تاخته خود را نزد خصم خو پذیرفتهٔ خویش به اظهار خوش وقتي و ندامت رساند - امیر برید این معني را از عطیهٔ غیبي الهي دانسته سلطان را در بغل گرفته حوالهٔ یکی از همراهان نموده به دار العمارت ۱ روانه ساخت * بیت *

در آئینی که رسم ملک داري است * ثبات کارها در هوشیاري است

و خود بر لشکر عماد الملک تاخته هزیمت داده به شهر احمدآباد در آمده بیشتر از پیشتر در محافظت خفت آمیز سلطان کوشیدن گرفت هرگاه مي خواست به باغچه متصل عشرت خانه که به حبس خانهٔ بےغیرتان منجر گشته بود بیاید بدون حکم امیر برید میسر نمي آمد - و از طرف خرچ لازمهٔ عشرت که ملک و مال و آبرو پذیرفتهٔ آن بود نهایت عسرت کشیده به امیر برید التجا آورده شکوه مي نمود - در جواب گفت از رشادت سلطان تمام ملک و مال به تصرف مخالفان سلطنت و امیران بدخواه قدیم رفته - توابع چهار پنج منزلی احمدآباد که از حسن تردد این خیرخواه مانده به خرچ حشم و خدم و دواب و دیگر ما یحتاج ضروري سلطنت اکتفا نمي نماید تا آنکه سي و هفت سال با چنان دل پر ملال سلطنت نموده در سال نه صد و بیست و چهار ازین عشرت خانهٔ فاني که به حبس خانهٔ زندگاني منجر گشته بود به دار البقا رخت اقامت کشید * * بیت *

جهان ای پسر ملک جاوید نیست * ز دنیا وفاداري امید نیست

---

۱ - دار الامارت -

ذکر سلطنت سلطان احمد شاه بن سلطان محمود شاه بهمني

بعد فراغ تدفین و تکفین سلطان محمود چون امیر برید مي دانست که اگر اسم سلاطین بهمنیه را از میان بردارد امیران صاحب مدار اطراف که سوختهٔ اختیار و اقتدار او یند به اطاعت سر فرود نه خواهند آورد - احمد بن سلطان محمود را مسمی به سلطان احمد شاه ساخته بر تخت نشاند - و سلطان احمد شاه که در خفت عقل و شرب مدام و محبت نساے خانه برانداز نسبت به پدر ارشد فرزند و یک قدم بیش بود - و به سنت والد خود دمی بے صراحي و مطربان سیمین عذار زندگاني را فعل عبث مي دانست - به دستور موروثي به دست آن دستور از مروت دور محبوس گردیده در گوشهٔ خانه با می و مطرب و ترانه بسر برده بدین زمزمه دل خوش مي نمود * شعر *

بے مطرب و می مباش زنهار ای دل * از باقي عمر بهره بردار ای دل[1]

و امیر برید موکلان برو گذاشته بود که سواے اهل طرب نزد او نیایند - و اسباب عیش و عشرت مهیا نموده در آمد و رفت بر مردم دیگر بسته به احتیاط مي کوشید - چون سلطان احمد از طرف خرچ به حسب دل‌خواه تصدیع مي کشید - براے انعام مطربان و محبوبان عقل‌ربا تاج مرصع موروثي بهمنیه را که چهار لک هون بر آن خرچ شده بود - شکسته جواهرآن را به ارباب طرب انعام نمود - و پارهٔ جواهر خفیه معرفت کلاونتان و قوالان فروخته به صرف دیگر ما یحتاج در آورد - بعده که امیر برید اطلاع

---

۱ - ن بیت دوم - قید است سراسر همه اسباب جهان * یاری بکف آر و قید بگذار ای دل

یافت نغمه سرایان مصاحب را گرفته هرچند که به زجر و توبیخ کوشید . حتی چندے از آنها را به قتل رساند - یک دانهٔ جواهر به دست نیامد - و آنها که به ثلث و ربع خریده بودند برخاسته اطراف بیجاپور و احمدنگر رفتند - و بعد از چندگاه که باز عرصهٔ عسرت حال بر سلطان احمد تنگ شد - خفیه نوشته - و آدم نزد اسمعیل شاه فرستاد[1] - و اسمعیل عادل شاه پارهٔ زر و تحف فرستاده در فکر تهیهٔ لشکر کشي بود - امیر برید اطلاع یافته چند روز به نصیحت پرداخت - آخر دید که سودمند نیست - سلطان را مسموم ساخت - دو سال نام سلطنت به کمال ذلت و خواري برو اطلاق نمودہ شد * * بیت *

برو از خانهٔ گردون بدر و نان مطلب * کین سیه کاسه آخر بکشد مهمان را

ذکر سلطنت سلطان علاءالدین بن سلطان احمد شاه بهمني

چون احمد شاه ازین جهان رخت حیات بر بست - هرچند هوا خواهان امیر برید را تکلیف جلوس نمودند - به عذر ملاحظه که به ذکر در آمده جرأت و اقدام نه نموده - دو هفته در تعزیت احمد شاه و مصلحت گذرانده آخر سلطان علاء الدین را بر تخت نشاند - چون علاء الدین جوان با هوش و عاقل بود - دانست - که از افراط شرب و لهو بر پدر و جد او چه گذشت - و مآل کار به کجا منجر گردید - خود اصلا رغبت به جرعهٔ پیاله نه نموده گرد ارتکاب شراب و دیگر اسباب خانه خراب کن نشاط نه گردید - و به امیر برید صلاح منع رواج بیع و شراے شراب و بر انداختن خرابات

---

۱ - ن فرستاده طلب مدد خرچ و استفسار تدبیر مآل کار و بار خود نمود -

خانه‌ها داد - و در ظاهر در احترام و اکرام امیر برید زیاده از پدران
مي کوشید - و خفیه شب و روز در فکر قطع شجر و قلع بیخ آن بد نهاد
مي بود - و گاه گاه براے مصلحت و پخته کاري به امیر برید مي گفت :
که پدر من و جد من آن قدر تیشهٔ بے خبري بر بنای دولت
و بر انداختن سلطنت خاندان خود زده اند که اگر مثل تو وزیر بے نظیر
و دستور کاردان نمي داشتند در همان ابتدا نام و نشان سلطنت بهمنیه
به باد فنا مي رفت - و ما را و فرزندان ما را باید حق احسان پایدار ماندن -
این قدر مملکت و سلطنت بهمنیه از سعي و تردد و حسن کاردانیِ تو و پدر
تو دانیم - اما بر من که سبحه گردان شکر احسان موروثیِ تو ام از چه راه
تقصیر بے خبري و بے خردي ثابت مي نمائي که در مطلق العنان
ساختن تردد داري یا مرا به کعبة الله روانه نما یا از تنگ موکلان که بر من
گماشتهٔ نجات فرما - و درین مکالمه رقت بسیار نموده دل امیر برید را
چنان بر خویش مهربان ساخت که موکلان را از گرد او برداشت - سلطان
این شکر عطیهٔ الهي به دل و زبان بجا آورده چندگاه قسمی در رضا جوئي
و اطاعت او مي کوشید - که بے اذن و صلاح امیر برید آب خوردن بر خود
گوارا نمي نمود - دو سال در کمال خطر جان قدم از جادهٔ رضامنديِ وزیر
بیرون نه گذاشته راه آمد و رفت هواخواهان در خلوت و دیوان بر روے
خود وا نموده - و با جمعی از همدمان مبارز پیشه ساخته چنان مقرر نمود
که شب ماه که یک روز پیشتر از آن خود را به تمارض شهرت داده در
خلوت خانهٔ محل نشسته جوانان جانباز را در حجرهٔ مسلح و مکمل
نشاند - امیر برید را با پسران او براے مبارک باد ماه نو اندرون طلبد -
بعد آمدن آنها دو سه کلمه به امیر برید حرف زده سلطان به قضاے

حاجت بر خیزد - حجره نشینان جان نثار با تیغ جان ستان بر آمده بر آنها آمیخته کار آنها تمام سازند - و شب موعود همینکه برید بدنهاد به در محل سرا رسید - پیر زالی برآمده گفت - سلطان نمي تواند بر آمد - شما را در خلوت حرم سرا تنها طلبیده اند - اگرچه در تمهید خطا نه نموده بود اما از آنکه گفته اند تا خدا نه خواهد تقدیر با تدبیر موافقت نمي نماید - و به حکم یضحک التقدیر علی التدبیر همان تدبیر تیر اجل و وبال جان او مي گردد - همینکه امیر برید اندرون مجلس خلوت در آمد - یکی از آن جماعه را که درآن حجره نشانده بود عطسهٔ بلا اختیاري آمد - امیر برید که مرد با هوش و از بازئ وضع روزگار با خبر و بدظن بود از جا در آمده به خاطر آورد - که آواز عطسهٔ مرد در حرم سرا چه معني دارد - و عطسه از زنان هرگز چنین نمي باشد - متوهم گشته همان لمحه برخاست - و به چالاکي و خبر داري از محل بر آمده بر در خانه توقف ورزیده خواجه سرایان مسلح خود را طلبیده با جمعی از زنان اندرون فرستاده - بعد تحقیق و جست وجو که پرده از روی کار برداشته شد - و آن جوانان را از خانه برآورده به فرمود ، با آن پیر زال که بیچاره از مادهٔ کار هم خبر نداشت - زیر تیغ آورده پاره پاره ساختند - و آن جماعه که براے کشتن جمعی کمر بسته بودند - زیر تیغ همهٔ آنها آمدند - و جان به باد دادند - بعده سلطان را گرفته مقید ساخت - و بعد از چند روز در همان حبس خفه نموده ازین زندان سرای فاني به روضهٔ جاوداني روانه نمود - نزد عقلا ظاهر است که همه از اثر ظلم سلطان همایون شاه است که از اجابت دعا و تیر آه مستمندان در حق فرزندان مؤثر گردیده دو سال سه ماه در جرگهٔ سلاطین بود *

* بیت *

چو آهنگ رفتن کند جان پاک * چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

ذکر سلطنت سلطان ولي الله بن سلطان محمود شاه بهمني

بعد واقعه سلطان علاء الدين ولي الله بن سلطان محمود بني عم [1] سلطان علاء الدين بر تخت نشانده خطبه بنام او خوانده به همان دستور بزرگان او جهاندار بے اختيار قرار داده فرمان روائي مي نمود - و سلطان ولي الله نيز به سنت سلطان علاء الدين تدبيرهاے فراوان به کار مي برد - که بدفع وزير پر تزويز پردازد - پيش نتوانست برد - و امير بريد بعد اطلاع ما فی الضمير او محبوس ساخته اندرون محل نگاه داشت - و بي‌بي ستي دختر عادل شاه که در عقد سلطان احمد بود به نکاح خود در آورد - بعد آن چون در محل آمد و رفت داشت و زن سلطان ولي الله و همه خدمهٔ محل بهمنيه طوعاً و کرهاً روبروے امير بريد مي شدند - تعلق و دل بستگي سرشار به زوجهٔ سلطان محبوس بهم رسانده بعده که عداوت رياست علاوه به غايت الفت گرديد - او را نيز مسموم ساخته محبوبهٔ مجبوره را به عقد خود در آورد - سه سال اسم سلطنت برو گذاشته شد *

* بيت *

مکن تکيه بر ملک دنيا و پشت * که او چون تو بسيار پرورد و کشت

ذکر سلطنت سلطان کليم الله بن سلطان احمد شاه بهمني

بعد حادثهٔ ولي الله سلطان کليم الله بن سلطان احمد دخترزادهٔ عادل خان را که امير بريد مادر او را در عقد خود داشت به همان دستور

---

۱ - همين است در هردو نسخه -

مسطور بر تخت عاریتی جا دادہ خود به انتظام سلطنت پرداخت - باوجود رشتهٔ الفت که با مادر او داشت - و به همان عذاب نگاه مي داشت - تا آنکه خبر آمدن محمد بابر بادشاہ از کابل به دهلي در سنه ۹۳۲ نه صد و سي و دو - در دکن انتشار یافت : و بعد تحقیق این خبر که سلطان ابراهیم لودي را به قتل رسانید - و دهلي به تسخیر او در آمد - و همهٔ سلاطین دکن از بیجاپور و احمدنگر و برار و برهان‌پور عرائض به اظهار نیاز با تحف روانهٔ دهلي ساختند - و امیر برید نیز از طرف سلطان کلیم الله عرضه داشت تهنیت ارسال داشت - سلطان کلیم الله نیز خفیه مصحوب یکی از همراهان عریضه مشتمل بر احوال خود و سرگذشت جد و آبا به طریق اختصار نوشته درآن درج نمود - که اگر یکی از امراے حضور براے تسخیر این ضلع مامور گردد بعد به تصرف آوردن این ولایت که همهٔ امراے امیر برید به غصب متصرف شده اند و مرا که وارث ملکم بدین خواري و بے اختیاري محبوس نگاه مي دارند - امیدوارم که در جرگهٔ بندهاے جان نثار درگاه گردون اساس سرافرازي یابم - بعد رسیدن عریضه و اطلاع یافتن بر مظلومي حال سلطان کلیم الله بابر پادشاه غازي توجه خاطر به مهم دکن و خلاصيِ سلطان کلیم الله از دست آن ظالم مبذول داشت - اما چون در ابتداے سلطنت دفع فساد اطراف دهلي و ملک شرقي واجب تر از مهم دکن مي دانست - و تسخیر مالوا و گجرات اهم تر از بلاد پر فتنهٔ دکن بود - از زود رسیدن اجل موعود فرصت وفا نه نمود - و سلطان کلیم الله جان را از چنان سلطنت بدانجام عزیز دانسته فرصت و قابو یافته به مصلحت والدهٔ خود از احمدآباد گریخته نزد خالوے خویش به بیجاپور آمد - و اسمعیل عادل شاه به سبب بعضی روداد نامﻼئم طبع

آنچه بایست به او سلوک نه نمود - ناچار به تقاضاے گردش ایام از آنجا نیز برآمد - و خود را نزد برهان نظام شاه رساند - و والي احمدنگر به اظهار کمال اتحاد استقبال نموده به اعزاز و اکرام به شهر درآورده به مهمانداري و خدمت گذاري ظاهري کمر بست - و به فکر و تدبیر آنکه او را روکش ساخته به تسخیر احمدآباد بیدر پردازد - کلیم الله را بر مسند نشانده صاحبزاده مخاطب ساخته استاده مطلب ظاهر مي نمود - بلکه به اظهار آنکه وارث ملک اوست من خانه زاد آن جنابم به حضور وی نمي نشست - و گاه گاه تکلیف صاحب اختیار ساختن تمام سلطنت و اعانت و کمر بستن خود به میان مي آورد - چون زبان او با دل موافق نه بود شاه طاهر دکني که از سادات و فضلاے مشهور و در همهٔ کمالات صوري و معنوي یگانهٔ عصر بود - و بر باطن سلطان اطلاع داشت - و در قرب و اعتبار زیاده از وزرا گفته مي شد - در خلوت ازین رویه مانع آمده گفت : که فی الحقیقت دل از حب ریاست نه کندن بل درین مفصوبه تسخیر دیگر ولایت شب و روز بسر بردن و مهمان فلک زدهٔ واجب الرعایت را به کلمات ابله فریب مخاطب ساختن و نزد او استادن خود و او را رسوا نمودن است - و بسا باشد که این معني باعث خلل عظیم در سلطنت تو گردد - این پند و اندرز خاطر نشین برهان نظام الملک گردید - و از آن رویه پشیمان و نادم گشته یکبارگي چنان ورق را گرداند که دیگر صورت مهمان نه دید - و چیرهٔ خوراکے و مکان علحده براے او مقرر کرد - و به همان دستور به نزد دستور خود در احمدآباد بسر مي برده اینجا نیز به تقاضاے زمانهٔ غدار مي ساخت - بعد دو سال به قول بعضی مورخان مسموم گردید - و به روایتی به اجل طبیعي پر هوس ازین منزل

سرای فاني به گلشن جاوداني شتافت * * بیت *

بسا ماهیان کو شود خورد مور * چو در خاک شور اوفتد ز آب شور

بعد آن نام و نشان نسل و سلطنت بهمنیه از ملک دکن بر افتاد - یک پسر کلیم الله به اسم الهام الله نام مانده بود - والدهٔ او از ملاحظهٔ حادثات سلطاني که به سبب حب ریاست در هر ملک و دیار چندین هزار نامدار زیر تیغ آبدار آمده اند فرصت یافته پسر خود را به صورت فقیر ساخته وقت شب همراه برداشته داخل قافله که به کعبة الله مي رفت شده جان سالم بدر برده از بندر دابل راکب جهاز گردیده به بیت الله رسید - و باز ازو نام و نشان معلوم نه گردید * * مصرع *

* آنکه پاینده و باقي است خدا خواهد بود *

و در سنه ۹۳۵ امیر برید سکه و خطبه بنام خود نمود - و از آن سال سلطنت لکهٔ دکن سوای برهانپور که از سابق در تصرف فاروقي بود منتقل گردید به پنج خاندان که به استقلال علم سلطنت بر افراشته هر یکی سکه و خطبه بنام خود نمودند - مگر [۱] محمد قلي تلنگانه که دو سه سال جرأت سکه و خطبه نه نموده - به مرور ایام دست از اطاعت کشیده گاه گاه به ارسال تحف و هدایا و اطاعت احکام سلطان محمود را و محمد قاسم برید را از خود راضي مي داشت - بعده که سلطنت احمد نظام شاه و یوسف عادل شاه پارهٔ استقلال پذیرفت - محمد قلي [۲] نیز خطبهٔ صوبهٔ تلنگانه به نام خود خواند - اما میان هر چهار پنج فرمان فرماي دکن مدام جنگ و فساد و فوج کشي بود که باوجود برای قرار صلح و دفع شر عناد دختر به هم دیگر داده وصلت به میان مي آوردند - باز همان نسبت مزید مادهٔ شورش

---

۱ - یعني سلطان قلي قطب الملک - ۲ - سلطان قلي -

و فساد مي گرديد - و امرا ميان هم ديگر زيادة باعث اختلال ملک و سلطنت مي گرديدند - چنانچه انشاء الله مجمل به احاطهٔ بيان خواهد در آمد *

ذكر سلطنت سلسلهٔ نظام الملک بحري كه به ده واسطه فرمان روائي نمودند [1]

بر طالبان اخبار دير كهن و ناظمان قلمرو دكن پوشيده نه ماند كه احمد نظام الملک بحري ولد ملک نائب كه آخر مخاطب به نظام الملک بحري گرديد - از اولاد برهمنان بيجانگر است - نام اصلي او تيما بهت كه اصل وطن جد و آباے او پاتهري صوبه برار است كه از حادثات روزگار به بيجانگر رفته توطن اختيار نموده بودند - در عهد سلطان احمد شاه بهمني در محاربات بيجانگر اسير گرديده موسوم به ملک حسن گشته در سلک غلامان بهمنيه در آمد سلطان احمد شاه چون درو جواهر استعداد تربيت يافت - و از صغر سن خط و سواد هندوي داشت - به فرزند ارشد ولي عهد خود سلطان محمد شاه بخشيد - و همراه او به مكتب مي رفت - تا آنكه سواد فارسي نيز بهم رسانده مشهور به ملک حسن بهريو كه نام پدر او بود گرديد - چون بر سلطان محمد شاه در آوان طفلي لفظ بهريو درست ادا نمودن دشوار بود به ملک بهري مخاطب مي نمود - تا آنكه در السنهٔ خاص و عام ابتدا به هاے هوز به بهري ملقب و زبان زد گرديد - بعده كه سلطان محمد شاه بر تخت جلوس نمود به شكار بحري

---

۱ - ن - گه - از احمد نظام الملک بحري تا شاه علي نظام الملک صد و پانزده سال در احمدنگر به ده واسطه سلطنت منجر گرديد *

میل زیاد بهم رسانده به یکی از بحري‌هاے شکاري تعلق تمام در دل او جا گرفت - و به سبب مناسبت لفظ بحري از روے مطائبه و شوخي بحري خاصهٔ خود را حوالهٔ او نموده به خدمت میر شکاري مامور و مقرر کرده فرمود که مع آن بحري در خدمت خلا و ملا سلطان حاضر باشد - و بحري را از خود جدا نسازد - تا آنکه اکثر وقت خواب در حرم سرا بیرون پرده ملک حسن را مي فرمود - که بحري در دست گرفته مي نشست - تا اثر غلبهٔ خواب پادشاه برو ظاهر نمي شد - بر نمي خاست - بدین سبب به مرور ایام لفظ بحري به جاے حظي جزو اسم او گردید - و ملقب به ملک حسن بحري گشت - و از معتمدان و محرمان سلطان گشته در جرگهٔ امرا در آمده به عطاے منصب دو هزاري و نقاره و ماهي که ابتدا در دکن صاحب ماهي همان گردید - میان دیگر امرا امتیاز یافت - و رفته رفته در مصلحت امور ملکي دخیل گشت - و چون در خدمت خواجه جهان گاوان گیلاني که از جملهٔ دانشمندان و مستعدان مشهور و وزیر مستقل بود - به اظهار اخلاص و فدویت در آمده خود را از معتقدان و فدویان خاص وا نمود - خواجه جهان نظر بر حسن خدمت او و توجهات پادشاه که در بارهٔ او مشاهده مي نمود - زیاده متوجه پرداخت حال او گردیده به رعایت اقطاع خوب و خدمات عمده کار بجاے رسانده که به خطاب اشرف همایون نظام الملک بحري معزز تر از همهٔ امرا گردید - آخر کار از آنکه سرداران دکن را با عمدهاے غریب از مدت عداوت ته دلي بود بر قرب و وزارت خواجه جهان حسد برده چنانچه در سلطنت بهمنیه به گذارش [1] با مقربان و همدمان دیگر همراز گشته به وسیلهٔ تهمت و افترا

---

[1] - در آمده -

به مرتبه در انحراف مزاج پادشاه کوشید - که باعث قتل خواجه جهان گردید - هرچند که پادشاه زود بر منصوبهٔ افتراے او و مبادرت نمودن به خون ریزي آن وزیر بے نظیر اطلاع یافته در فکر انتقام و عوض قصاص او افتاد - و تدبیرها در بر انداختن بقاے حیات او به کار برد - اما از آنکه استقلال و اعتبار نظام الملک از آن گذشته بود که زود تلافي به ظهور آید - تا ایام بقاے حیات سلطان محمد سعي پادشاه به جاے نه رسید و کار [۱] اقتدار در دخل سلطنت به جاے رسید که اختیار بندوبست تمام ضلع توابع دولت‌آباد از کنار دریاے شور و کونکن و گلشن آباد و سرکار بیر و سیوکانو وغیره پرگنات سیر حاصل و قلعه‌جات آسمان شکوه آن طرف به احمد پسر خود مقرر نمود - و همهٔ اطراف کونکن و سرکار جنیر و دیگر محالات سیر حاصل جیّد را در اقطاع او گذاشت - بعده که سلطان محمد ودیعت حیات نمود و سلطان محمود بجاے او بر تخت سلطنت جلوس فرمود - به موجب وصیت پدر به راهنمائي محمد قاسم برید که کوتوال احمدآباد بیدر بود - و در تدبیر و منصوبه بازي نظیر نه داشت - و او را به عهد و پیمان وزارت امیدوار ساخت - و یوسف عادل خان حاکم بیجاپور را با دیگر امرا فراهم آورده به امداد همدیگر معاونت نمود - چنانچه به احاطهٔ تحریر درآمده نظام الملک را به قصاص خواجه جهان با چندے از رفقاے او از پا درآورد - و عیال و اطفال و منصوبان او را مقید ساخت - و اسباب و اموال او را به محمد قاسم برید [۲] وزارت باستقلال وا گذاشت - بعده این خبر که به احمد پسر نظام الملک رسید - علم بغي بر افراشته بقاے قلعهٔ احمدنگر به نام

---

۱ - ن - و کار او در دخل سلطنت بجاے رسید *

۲ - ن - که مع وزارت باستقلال وا گذاشت *

خود به تفاوت سي چهل کروهي دولت‌آباد گذاشته به يوسف عادل خان در بيجاپور و عماد الملک که در برار و قطب الملک که در تلنگانه حکومت داشتند - و هر سه از دست گرفته ها و پيش آوردهاے خواجه جهان بودند - مصحوب فرستادهاے سخن دان چرب زبان پيغام نمود - که اگرچه در زبان‌هاے مردم باني قتل خواجه جهان که مربيِ شمايان بود پدر مرا قرار داده اند - و در عوض قصاص او پدر مرا کشته اند - اما در همه صورت به حسب ظاهر قاتل پدر و مربي من و شما پادشاه است - و من در انتقام خون پدر خود کمر بسته سر از اطاعت پادشاه تافته آنچه از دستم برآيد خود را معاف نه خواهم داشت - شما هم اگر پيروي و موافقت مرا کار فرموديد . از من هم امداد و معاونت به ظهور خواهد پيوست - و الا ابتدا ميان من و شما شمشير از نيام بر خواهد آمد - و خود را به احمد نظام الملک بحري به اسم پدر ملقب ساخته به فکر گرد آوريِ سپاه و جذب قلوب رعايا و زميندارا ن آن ضلع و ديگر همراهان افتاده چهار پنج هزار سوار فراهم آورده در تسخير قلعه‌جات و بندوبست ملک اطراف کونکن تا کنار آب شور کوشيد - سلطان محمود شاه برين معني اطلاع يافته افواج براے تنبيه او تعين فرمود - اما از آنکه در ايام از سلطان محمود به اثر نفرين خواجه جهان که وقت شهيد نمودن بر زبان او درباب عدم بقاے سلطنت و برهم خوردن بندوبست و حکم راني بهمنيه جاري گشته بود - و افعال و اطوار نامحمود بسيار ازو سر مي زد - تمام اختيار سلطنت به قبضهٔ اقتدار محمد قاسم بريد رفته بود - و خود پادشاه شب و روز مست و لا يعقل در صحبت مغنيان ماه طلعت و مطربان حور لقا بسر مي برد - کمتر از امرا اطاعت حکم او مي نمودند - و به حارث

بیجاپور یوسف عادل خان در مادهٔ فوج کشي بر احمد نظام الملک بحري و استیصال او احکام وعده و وعید آمیز صادر گردید - فائدهٔ به روے کار نیامد - و به دفعیه گذراند - بلکه آثار بغي و عدم اطاعت ازو نیز مشاهده مي نمود - و روز به روز رشتهٔ اتحاد و الفت و اعانت میان احمد نظام الملک و یوسف عادل خان استحکام مي پذیرفت - و در ترغیب و هواداري همدیگر مي کوشیدند - و احمد نظام الملک با بعضی امراے مقرب بهمنیه مثل خان جهان دکني و نصیر الملک گجراتي حاکم سرکار جالفه و ظریف الملک افغان وغیره که از شجاعان مشهور بودند - طریقهٔ سلوک به نامه و پیغام به کار برده خفیه ساخته رفیق خود نمود - و جمعی را به محاربه و فوج کشي مغلوب و مطیع خود گردانید - و ابتدا نصیر الملک را که به ارسال تحف و هدایا با خود رام و غافل نمود - بعده شبی با فوج سنگین تاخت - ناگهاني برو آورده یورش نموده به مدد زینه و کمند قصبه و قلعهٔ جالفه را به تصرف خود در آورد - بعد از آن به فکر سکه و خطبه اسم خود افتاده اول سایه‌بان چتر دستور ساخته بر سر خود گرفتن مقرر نمود - خواجه جهان و دیگر امرا بدین مصلحت و اطاعت تن نداده گفتند که با وجود بقاے سلطنت اولاد بهمنیه تبعیت حکم راني تو نه خواهیم نمود - احمد نظام الملک نظر بر تقاضاے مصلحت چند روز ازین اراده خود را باز داشت و به [۱] معذرت تمام پیش آمده گفتند - مگر تابش آفتاب به ما ها ضرر نمي رساند - احمد نظر بر تقاضاے وقت و جذب قلوب و دفع آشوب به همهٔ همراهان با نام و نشان آفتاب گیر پارچهٔ سفید

---

۱ - ن - و به معذرت تمام پیش آمده بگفت چون خرابات تابش آفتاب مرا آزار میدهد آفتاب گیر براے خود ساخته *

ساخته بخشید - و خود از دارائي و سقرلات سرخ آفتاب گیر بر سر
مي گرفت - از آن روز میان جماعه داران جزو عمدهٔ دکن آفتاب گیر
نگاه داشتن رواج یافته و جزو بزرگيِ این جماعه گردیده - بعده به مرور ایام
به استمالت امرا کوشیده به رضامندیِ آنها اسم سلطان محمود را از خطبه
برآورده خود را ملقب به احمد نظام الملک بحري ساخته - ابتدا در احمد نگر
که قلعهٔ سنگین آنجا ساختهٔ اوست در سنه ۸۹۵ هشت صد و نود و پنج
خطبه به نام خود نمود - و بقصد تسخیر قلعهٔ دولت آباد افواج تعین
نموده به تاخت و تاراج اطراف آن ضلع پرداخت - چون دو برادر
ملک وجیه الدین و ملک شرف الدین که از متوسلان و پیش آوردهاے
نظام الملک گفته مي شدند - به فوجداري و قلعه داري دولت آباد در قلعهٔ
انتور که متصل سرحد خاندیس است از ایام سابق مامور بودند - و نظم
و نسق آنها بر السنه اشتهار یافته بود - نمي خواستند در اطاعت احمد شاه
خود را در جرگهٔ نمک حرامان بهمنیه زبان زد مردم سازند - گاه گاه با فوج
احمد شاه محاربات به وقوع مي آمد - چون همشیرهٔ احمد شاه در خانه
ملک شرف الدین برادر کلان بود - و ازو پسرے داشت - خفیه در امداد
احمد شاه مي کوشید - بدین سبب احمد شاه نیز به طریق اخفا امداد
در ارسال نقد و جنس به او مي نمود - برادر خورد وجیه الدین برین معنی
اطلاع یافته حسد را کار فرموده به قابوے وقت برادر کلان را مع پسر او
به قتل رساند - زن بیوهٔ آن مقتول بادل پر خون و چشم گریان نزد احمد شاه
بحري رسیده استغاثه نمود - لهذا احمد شاه براے تسخیر قلعهٔ دولت آباد
و به سزا رساندن وجیه الدین زیاده از سابق ساعي گردید - وجیه الدین
حقیقت به سلطان محمود و محمد قاسم برید نوشته فوج براے امداد

خود طلبید - احمد شاه که همیشه در تلاش خلاصي منسوبان پدر که در قید محمد قاسم برید بودند قابوے وقت مي جست - دریغولا که پادشاه مدام مخمور و مجبور محمد قاسم برید مي بود دانست - که شهر و قلعه از بیشتر لشکر و امرا که به کومک قلعه دولت آباد بر آمده اند خالي است - و امراے دیگر که در شهر اند نیز از بے خبري و بے اختیار بودن سلطان محمود و سختي و تسلط محمد قاسم در کمال شکوه و ناخوشي اند - وقت را غنیمت دانسته به نامه و رسل و رسائل و فرستادن مبلغ خطیر با دروازه بانان قلعه ساخته خود را با سه چهار هزار سوار جرار به طریق ایلغار مع مصالح کارزار رسانده - هنوز که تاریکي شب باقي بود - به رعایت دروازه بانان داخل قلعه شده یک سر [1] بر حویلي که از خود احمد شاه بود و متعلقان پدر او در آنجا محبوس بودند رسانده نگاهبانان را کشته و بسته اکثرے از عورات و اطفال را بر پالکي و دیگران را بر اسپان سوار نموده زن و فرزند دیگر امرا و رعایا نیز به دست آورده به احتیاط تمام که در ناموس آنها خلل راه نیابد به دستور متعلقان خود بر دولي و اسپان نشانده - تا خبردار شدن [2] محمد قاسم برید و فراهم آوردن لشکر از قلعه بر آورده دروازه بانان را نیز مصلحتاً بسته همراه گرفته به احتیاط تمام روانهٔ احمد نگر گردید *

جمعي از امرا که زن و فرزند آنها را نیز برده بود - با فوج معدود که توانستند بر آمده تعاقب نمودند - و پاشنه کوب مي آمدند - تا آنکه احمد نظام شاه به نواح قصبهٔ پرگنهٔ بیر که از تعلقهٔ سرحد او بود رسید - امراے

---

۱ - ن - بر سر *

۲ - ن - محمد قاسم برید و دیگر امرا تهیه بر آمدن و فراهم آوردن لشکر موافق مقابله خصم پرداختن از قلعه بر آوردہ *

که از عقب مي آمدند خط به احمد نظام شاه نوشتند بدين مضمون - که اگرچه براے آوردن و بر آوردن متعلقان خود تردد و پا مردي که از تو بظهور آمد جاے صد آفرين دارد - اما عيال و ناموس مايان را همراه آوردن شرط مردي و مروت نه بود - بهترآنست که آنها را خلاص و رخصت نمائي والا توقف نموده به مقابله پردازي - ناموس ديگران را همراه گرفتن و گريختن شرط مردي نيست - بعد رسيدن اين خط احمد نظام شاه همهٔ متعلقان امراے ديگر را به اعزاز تمام مرخص ساخت - و آنچه تاراجيان متصرف شده بودند بعد تحقيق و جست و جوے تهديد آميز پيدا نموده مسترد ساخته مرهون و ممنون احسان نمود - بعده که اين خبر به سلطان محمود و محمد قاسم بريد رسيد از آنکه چند نفر زن و مرد تجار و صراف پيشه را نيز احمد شاه برده بود و در خلاصي آنها امرا نه کوشيدند - محمد قاسم بريد اعتراض زياد و لعن و طعن به امرا نوشته درج نمود - که با وجود رسيدن به خصم جان خود را عزيز داشتن و به جنگ نه پرداختن و ناموس خود را خلاص نموده به خلاصي عيال و اطفال تجار و صرافان نه کوشيدن کجا شرط نمک حلالي و پاس آبروے شجاعت پيشگان است - امرا در جواب نوشتند - که ميان مايان سردارے که صاحب اختيار باشد و سپاه اطاعت او نمايد - نه بود - و عطية الملک که سردار فوج است در آمدن وقفه نمود - بايد که بجاے او ديگرے را سر فوج ساخته لشکر همراه داده به فرستد - که ما هم اطاعت او نمائيم - بعده محمد قاسم جهانگير خان را سر فوج ساخته لشکر اطراف را طلب داشته همراه جهانگير خان روانه نمود - جهانگير خان با فوج و سرداران سابق پيوست - احمد شاه صرفه در جنگ و مقابله نه ديده نزد مونگي پٹن پناه کوهي را ملجاء خود ساخته مورچال بسته

در آنجا قریب یک ماه توقف نموده برای زدن لشکر بهمنیه و بند نمودن رسد فوج تعین نمود - تا آنکه از قلت کاه و ذخیره پریشانی در لشکر جهانگیر خان روداد - معهذا اکثر سرداران از غرور بسیاري لشکر خود اکثر اوقات به پیمودن بادهٔ خانه برانداز مشغول مي بودند - احمد نظام شاه بر احوال فوج اطلاع یافته با لشکر خود غافل بر سر جهانگیر خان به طریق شب خون تاخت آورده جنگ و محاربهٔ عظیم رو داد - و بسیارے سر از خواب بر نه داشته به خواب مرگ هم آغوش گشتند - و جمع کثیر فرصت یراق بستن و سوار بر اسپ شدن نیافته علف تیغ گردیدند - و جهانگیر خان با دو سه امیر نامي کشته گردید - و بعضی که دستگیر گردیدند احمد نظام شاه آنها را بر شتر و جاموش سوار نموده در لشکر خود تشهیر داده به انواع ذلت و خواري بیرون نمود - و تمام بهیر لشکر جهانگیر خان به تاراج و غارت درآمد - و جاے که جنگ رو داده بود عمارت و باغی احداث نمود *

در بعضی تاریخ درج است که رساندن احمد نظام شاه خود را براے خلاصي متعلقان پدر و جنگی که رو داده قبل از آن بود - که خود را صاحب خطبه نمود - اما بعد از آن از همه طرف فوج بهمنیه هجوم آوردند - و هر سعي و تردد ے که احمد نظام شاه در تسخیر دولت آباد مي نمود - باوجود کشته شدن هزارها فائده بروے کار نیامد - و تا پانزده بیست کروه اطراف دولت آباد را تاخته خراب مطلق نموده نشان از آبادي نه‌گذاشت - و غلهٔ وافر از زراعت و محصول آن ضلع و هرچه از چاه ها بر مي آمد براى ذخیرهٔ احمد نگر روانه مي ساخت - آخرکار عرصه بر احمد نظام شاه تنگ گردید - رسولان سریع السیر با نامه‌هاي محبت آمیز و عهد و پیمان فدویت و قبول احسان نزد علاءالدین عماد الملک برار و عادل خان بن مبارک خان

برهانپور و یوسف عادل خان بیجاپور فرستاده طلب کومک و معاونت نمود - و عادل خان آسیر دو هزار سوار با مصالح قلعه گیری نزد احمد نظام شاه روانه ساخت - و از نزد عماد الملک و یوسف عادل خان فرستاده‌ها با جواب عذر آمیز خالي بر گردیدند - محمد قاسم بر رسیدن کومک حاکم آسیر اطلاع یافته آنجا به فرمان‌روای احمد آباد گجرات برده از زبان سلطان محمود نامهٔ محبت افزا نوشته مع تحف و هدایا روانه ساخته بر حقیقت آگاهي داده طلب امداد و معاونت نمود - [1] سلطان محمود احمد آباد لشکر فراهم آورده با فوج سنگین به شهرت سیر کنار دریای بندر کنبایت سوار شده سر از کوهستان سلطان‌پور نندربار که سابق از پرگنات سیر حاصل احمد آباد گجرات و به سرحد خاندیس متصل بود بر آورده اراده نموده که اول به تادیب عادل خان برهان‌پور که به امداد احمد نظام شاه مي کوشید باید پرداخت - عادل خان برین معني اطلاع یافته حقیقت رسیدن سلطان محمود با فوج گران به احمد نظام شاه نوشته برای طلب دو هزار سوار خود و فوج دیگر قاصدان باد پیما پیهم دوانید - و به عماد الملک برار نیز به سبب قرب جوار نوشته طلب کومک نمود - علاء الدین عماد الملک بلا تاخیر مع لشکر خود متوجه برهان پور گردید - و احمد نظام شاه نیز با پانزده شانزده هزار سوار که فراهم آورده ارادهٔ محاصرهٔ دولت آباد داشت متوجه خاندیس گشت - بعده که [2] به تفاوت دو سه منزل از لشکر سلطان محمود رسید - نصیر الملک گجراتي که از امرای بهمنیه گفته

---

۱ - ن - سلطان محمود بیکرة *

۲ - ن - بعده که مسافت بعیده را طی نموده به تفاوت الخ *

مي شد - و وزير و مشير صاحب مدار احمد شاه گرديده بود - و با امراے سلطان محمود بسبب هم وطني رابطهٔ وداد و رسل و رسائل داشت - به يکی از امراے مقرب سلطان محمود خطی نوشت - که هرچند اين هوا خواه به حسب آب خور و از خدمت بزرگان وطن خود دور دست افتاده اما به جاذبهٔ حب هم وطن بودن خود را از سگان کوے سلطان محمود مي شمارد و التماس دارد که احمد شاه که خود را از جملهٔ نوکران و هواخواهان سلطان مي شمارد - براے تاديب او يکی از امراے گجرات را تعين نمودن کافي بود - اينکه پادشاه به ذات خود متوجه شده اند از شان و طريقهٔ پادشاهان عظيم الشان بعيد مي نمايد - ديگر آنکه فتح و نصرت بر بسياري لشکر و خزانه موقوف نيست - نظر بر تقاضاے وقت و مدد طالع نه نمودن و از چشم بد مددي روزگار نه انديشيدن و نظر بر کمي لشکر طرف مقابل داشتن خلاف آيهٔ کريمه وَكَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيْلَةٍ را کار فرمودن از طريقهٔ داب سلاطين و عقلا دور است - معهذا احمد در خدمت پادشاه مي رسد و او را از جملهٔ حلقه بگوشان سلطان محمود ساخته به خدمت سلطان محمود حاضر مي سازم - که از فرموده و حکم سلطان محمود بيرون نه باشد - او را يکی از نوکران مطيع و مصالح لشکر خود تصور بايد نمود *

بعد رسيدن اين خط که از نظر سلطان محمود گذشت خلل تمام در دل و ارادهٔ لشکر کشي او راه يافت - و احمد نظام شاه بعد نزديک رسيدن به شهرت صلح و ملازمت يک دو مقام نموده چند خريطهٔ زر در کمال اخفا مصحوب فيلبان خود نزد فيلبان معتبر سلطان محمود روانه ساخته پيغام نمود - که در فلان شب و تاريخ و وقت معين يکی از فيل هاى مست نامي را زنجير از پا بر داشته در لشکر آردوی خود سر دهد - فيلبان

به طمع زر به جان منت داشته دست بر چشم گذاشت - و احمد شاه همان شب مع فوج انتخابي خود سوار شده دو فوج نموده از دو طرف به طریق ایلغار یکه تاز وقتی بر سر لشکر سلطان محمود رسید که فتور و آشوب بر آمدن فیل مست لشکر سلطان محمود را زیر و بالا نموده بود - و هر یکی براے پاس خیمه و عیال خود در مانده به مدد دیگرے نه توانست پرداخت - در چنان حالت پر وحشت از دو طرف غوغای رسیدن فوج ناگهاني و صداے دار و گیر بلند گردید - و از آن تزلزل بلای آسماني تمام لشکر سراسیمه و مضطر گشته هر یکی به فکر فرار و جان بدر بردن افتاد - و اسپان [۱] حسروي کچهي و تازي طرف راجپوتانه و احمد آباد ریسمانها را پاره نموده زیاده مادۀ هنگامه و آشوب برهم خوردن لشکر گردیدند - و چندین هزار سوار و پیاده از سپاه و کاسبان بازار از باریدن تیر و گوله‌های آتش بار و درخشیدن جواله های شمشیر آبدار از پا در آمدند - رو به فرار گذاشتند - درین حالت از اتفاقات و مدد طالع احمد شاه نظام الملک فیل زنجیر گسیخته نزدیک خیمۀ محل سلطان محمود که سراسیمه وار بر اسپ سوار شده نمي دانست مآل کار بکجا منجر خواهد گردید - رسید - و غریب صدا و واویلا و شیون اندرون و بیرون محل سلطان بلند شد - و به مرتبۀ خلل در استقلال سلطان و همراهان مقرب افتاده که همه همت تردد باخته به سلطان بجد شدند که ازین ورطه بهر وجه ناموس را بر آورده جان بدر بردن غنیمت باید دانست - و پردگیان حرم را جاے محفوظ باید رساند - سلطان محمود چار ناچار چارۀ کار در فرار دانسته محل خاص را بر فیلان و باقيِ عورات را و چادر و برقع پوشان بر اسپان سوار نموده به طریق تبدیل

---

۱ - ن - ؟ خسروي *

مکان از لشکر بر آورده مرحله پیما گردید - هرچند که راه مي رفت صداي غلغله و آشوب زیاده به گوش سلطان و دیگر هوش باختگان مي رسید - تا آنکه قریب چهار پنج کروه مسافت طی نموده به جاے رسید که آثار دمیدن صبح و شناختن دوست و بیگانه ظاهر گردید - خیمهٔ مختصرے که همراه رسیده بود فرمود در آنجا نصب نمودند - و خود از اسپ فرود نیامده سوارے براے تحقیق تعین نمودند - تا آنکه تمام بهیر و کارخانه جات آنچه بعد تفرقهٔ حادثه تاراج و دست‌برد غارتیان محفوظ مانده بود آمده به سلطان پیوستند - و احمد نظام شاه شادیانهٔ فتح نواخته در مکانی که لشکر گجرات فرود آمده بود - خیمه زده فرود آمد - و از شهرت این حادثه ۱ در هرسه لشکر گجرات و برار و خاندیس افتاد - بعضی جماعه داران عمده از مشاهدهٔ آثار فتح از لشکر خود بر آمده به احمد نظام شاه پیوستند - و به رعایت نقد و فیل که بیشترے از تاراج لشکر سلطان به دست آمده بود جذب قلوب آنها نمود - بعده عادل خان برهان پور مصلحت کار در آن دانست که به اتفاق سرداران هر دو طرف پاے صلح به میان آورده خود میان جي شده احمد شاه را روانهٔ احمد نگر و سلطان محمود را روانهٔ احمد آباد گجرات و عماد الملک از آمدن خود ندامت کشیده خود را به برار رسانید - و احمد شاه با سرانجام قلعه گیري باز خود را به پاے قلعهٔ دولت آباد رساند - محمد قاسم برید و سلطان محمود صلاح کار در آن دانستند - که باز از سر نو به سلطان محمود گجرات رجوع آورده نوشتند - که اگر بار دیگر قدم رنجه به این طرف نموده دست تعدي این غلام زاده

۱ - ن - لفظي از اینجا افتاده است *

را از سرما کوتاه سازند قلعهٔ دولت آباد و توابع آن به شما ارزاني داشته سکه و خطبه به نام آن پادشاه که درین ملک به رضا و رغبت خود جاري مي سازیم - سلطان محمود که سوختهٔ فریب و بیداد احمد نظام شاه بود - و قبل از رسیدن نامه و پیغام خار خار فکر کشیدن انتقام در دل او مي خلید - به تهیهٔ فراهم آوردن لشکر و توپ خانهٔ نو ایجاد پرداخته متوجه دکن و تادیب احمد نظام شاه گردید - همین که خبر عبور سلطان محمود از آب نربدا به احمد نظام شاه رسید دست از محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد برداشته خود را به احمد نگر رساند - و ملک وجیه الدین که نظر بر افعال خود مي دانست - که به هیچ وجه آخر کار از طرف احمد نظام شاه جان بر نه خواهد گردید - و شهرت سپردن قلعه و ملک از طرف محمد قاسم برید به سلطان محمود نیز به او رسید - خیریت خود و صلاح کار در آن دانست که خطبه به نام سلطان محمود بیکرهٔ گجرات خوانده شادیانهٔ فتح و سلطنت به نام او نواخته عرضه داشت مبارک باد و اطاعت خود روانه نمود - و نائب در قلعه گذاشته مع مبلغ نقد و تحف خود را به خدمت سلطان محمود رساند - آنچنان به اظهار اطاعت و فدویت و چاپلوسي در آمد که باز خود از طرف سلطان محمود قلعه دار شده به دولت آباد مراجعت نمود - و سلطان محمود سه هزار سوار گجرات همراه ملک وجیه الدین دادند - که در پاے قلعهٔ دولت آباد به طریق کومکي باشند - و یک سال زر محصول پرگنات حوالي دولت آباد را نیز به وعدهٔ هفت هشت ماه به عهدهٔ خود گرفت - که بسلطان محمود بیکره واصل سازد - بعده که سلطان محمود از طرف تسخیر قلعهٔ دولت آباد و ضبط محصول یک سالهٔ آنجا خاطر جمعي حاصل نموده مبلغی از والي

برهان پور نیز گرفته به پاے تخت احمد آباد مراجعت فرمود - احمد نظام شاه که بر خبر مراجعت سلطان محمود به احمد آباد گجرات اطلاع یافت - باز لشکر فراهم آورده با مصالح قلعه گیري متوجه دولت آباد گردید - شرفاے اندرون قلعه و مردم احشام که از سلوک وجیه الدین با برادر و قبول نمودن اطاعت سلطان محمود که بدون غلبه و محاصره رایگان قلعه را به تصرف پادشاه ملک بیگانه مي خواهد در آرد - نفرت تمام داشتند - ازو روگردان شده در فکر مقید ساختن او افتاده براے طلب احمد نظام شاه به تاکید تمام خفیه عرائض ارسال داشتند - ملک وجیه الدین برین معني اطلاع یافته سراسیمه مآل‌کار خود گردیده دانست - که آخر جان به بے آبروئي به باد فنا خواهد رفت - ازین اخبار تزلزل افزاے اندرون و بیرون قلعه و نزدیک رسیدن احمد نظام شاه دل باخته به قول بعضي مورخین خود را مسموم ساخت - و به روایت محمد قاسم فرشته در مکافات آنچه با برادر خود سلوک نموده بود به مراد دل نه رسیده غصه مرگ گردید * بیت *

هر کسے نیک مي کند یا بد * بد و نیکي که مي کند - یابد

و قلعه بلاتردد سیف و سنان به تصرف احمد نظام شاه در آمد - و عادل خان بیجاپوري و قطب الملک تلنگانه و عماد الملک برار نیز به رفاقت احمد نظام شاه صریح طبل مخالفت نواخته سکه و خطبه به نام خود نمودند - و زمیندار سرکار بگلانه و کالنه و دیگر سرکشان اطراف اکثرے به ارسال تحف و هدایا و نوشتن مبارک باد به اظهار اطاعت رجوع به احمد شاه آوردند - و از جمله چهار صوبهٔ که در قلمرو بهمنیه بود سواے پرگنات ضلع احمد آباد بیدر که الحال به محمد آباد ظفر آباد در دفاتر

تیموریه نوشته مي شود - در تصرف سلاطین بهمني نه ماند - که آن هم في الحقیقت مدار و اقتدار سلطنت به دست محمد قاسم برید بود - و سلطان محمود را سواے نام که در خطبه خوانده مي شد - اختیار در فرمانروائي نه بود *

در سنه ۹۱۳ نه صد و سیزده داؤد خان حاکم آسیر برهان پور ازین سراے ناپایدار به دار القرار رحلت نمود - چون ازو فرزند وارث نه مانده بود ملک حسام الدین که وزیر و از امراے صاحب مدار خود را مي گرفت - عالم خان را که از احفاد حکام آسیر گفته مي شد و از مخالفت وارث ملک و حادثات روزگار پناه به احمد نظام شاه برده اوقات بسر مي برد - طلب داشته به استظهار عماد الملک برار به سلطنت برداشت - و سلطان محمود گجراتي برین خبر اطلاع یافته عادل خان بن حسن خان را که از سلسلۀ فاروقیان بود - و نواسۀ سلطان محمود بیکره مي شد - وسیلۀ سلطنت او گشته خواست بر مسند حکومت برهان پور نشاند - و خود همراه او شده متوجه خاندیس گشت - درین ولا ملک لادن نام که از اعیان صاحب قومن خاندیس بود - به ادعاے سلطنت علم بغي افراشته فوج زیاد فراهم آورده بعد مقابله بر ملک حسام الدین و عالم خان غالب آمد - و عالم خان هزیمت یافته رو به احمد نگر آورده احمد نظام شاه را وسیلۀ خود ساخت - که دولت از دست رفته را باز بچنگ آورد - احمد نظام شاه در فوج همراه دادن صرفه ندانسته درباب اعانت او به مبالغه در خدمت سلطان محمود نوشت - از آنکه در القاب کوتاهي قلم را کار فرموده بود - و سلطان محمود سوختۀ آتش عناد و بیداد احمد نظام شاه بود - نامه را تمام نه خوانده دور

انداخت - و بر نامه آور به تندي و پرخاش پيش آمده گفت - غلام زادۀ بے ادب عقل و دين به باد داده را که با صاحب زادۀ خود نمک حرامي نموده چه يارا که خود را در جرگۀ سلاطين شمرده به ما چنين تکليف به ميان آرد - گويند همينکه از زبان نامه بر جواب شنيد از راه جوهر ۱ غيرت ترک خور و خواب نمود - و روز به روز مرض او زياده مي گرديد - و هر علاج و دوا که مي نمودند - خود مي گفت فائده نه خواهد بخشيد - و در همان ايام نصير الملک که صاحب اختيار سلطنت و همدم با وقار و يار وفادار گفته مي شد وديعت حيات نمود - و بجاے او مکمل خان را رکن الدوله ساخته وداع خود از همۀ ارکان دولت حاصل کرده شيخ برهان پسر خود را که هفت سال داشت ولي‌عهد و قائم مقام خود نمود - دست او گرفته به رکن الدوله سپرده در باب رعيت پروري و تيمار داري به پسر وصيت فرموده روز ديگر در سنه ۹۱۴ نه صد و چهارده ازين محنت آباد بے بنياد بدان جهان رخت اقامت کشيد * * بيت *

سر انجام گيتي همين است و بس * وفاے نه کرده است با هيچ کس

از آنکه گفته اند - مصرع * دولت نه دهد خداے کس را به غلط *

آنچه از جمله صفات محمود و خصال نيک او مورخان صداقت بيان به زبان قلم داده اند - از نگاه زن بيگانه به مرتبۀ احتياط مي نمود - که از ملاحظۀ آنکه مبادا نظر او بر صورت زن مسلمان شوهر دار افتد - وقت سواري و داخل شدن و بر آمدن از شهر که عورات از بالاى در و ديوار و بام خانه‌ها هجوم مي آرند - يمين و يسار خود نگاه نمي کرد - و در سفاکي و خون ريزي تا مقدور راضي نه گشته به دفعيه مي کوشيد - گويند روزے در

۱ - ن - جوهر غيرت که داشت رنجور گرديده ترک *

تاخت جمعی از کفار زن دارالحربي باکرهٔ جمليه نزدیک به حد بلوغ رسیده به اسيري آمد - که آفتاب جهان افروز از پرتو حسن سرشار او در تپ و تاب بود - و ماه چهارده از مشاهدهٔ جمال او مي کاست - ملک نصیر الملک فرمود - او را به انواع حلل و زیور آراسته به شبستان حرم سرای احمد شاه فرستادند وقت خلوت او را در خدمت سلطان حاضر آوردند - قبل ازآنکه بدو میل ملاعبه و ملابسه نماید - از احوال او استفسار نمود - که از چه قومي و وارث تو کیست - آن زن آب در حلقهٔ چشم آورده جواب داد - که مرا با مادر و پدر و شوهر اسیر نموده آورده اند - و از قوم زنار دارم - احمد شاه حکم احضار وارثان او نمود - و به تفحص تمام آنها را بهم رسانده حاضر ساختند - و آن زن را مع لباس و زیورے که در بر و بدن او بود - آزاد ساخته حوالهٔ شوهر و مادر و پدر او نموده مرخص ساخت - اما در عهد او علم شمشیر بازي به مرتبهٔ رواج یافته بود - که هرگاه دیوان مي نمود - أستادان این فن از همه قوم حاضر آمده روبروے سلطان شروع به انداختن شمشیر برهنه بر یک دیگر ورد نمودند - و تا که چهار پنج نفر زخمي نمي شدند - و فوارهٔ خون جاري نمي شد - از دیوان بر نمي خاست - و آخر روز در چوک و مجمع بازارها به همین دستور هنگامهٔ شمشیر و بانگ بازي به مرتبهٔ گرم مي گردید - که اکثر کار بر قتل یک دیگر مي رسید - و بازپرس خون درمیان نه بود - بلکه باعث فخر و شهرت خود مي‌دانستند - در بیجاپور زیاده از احمد نگر رواج این فن یافته بود - تا آنکه وقت چوک دو کس به دعوی پهلواني هار گل در گردن انداخته با دهل و جمعی از نظارگیان که به آنها فراهم مي آمدند - روبروے هم دیگر مي استادند - و کارد در دست هر کدام بود - هر یکی از آن هردو خفیف العقل که بیشتر

سر بيني خود را به كارد به قدر پوست پسته بر مي داشت - بر گردن ديگرے سوار مي شد - و خون از سر بيني او جاري بود - و پهلوان مركوب از زير فرياد مي زد - و به طريق حار [1] و تشهير دهل زنان به زبان هندي مي گفت " خان بهائي جهڈے هم هارے " *

ذكر سلطنت سلطان برهان شاه نظام الملك بحري واسطه دويم

در اواخر سنه ۹۱۴ نه صد و چهارده [2] مكمل خان برهان شاه نظام الملك بحري را كه زياده از هفت سال از مرحلهٔ عمر او طي نه شده بود بر تخت نشانده خود به نسق مهمات ملكي پرداخت - و پسرش به عزيز الملك ملقب گشته سر نوبت گرديد - و زمام اختيار تمام سلطنت بدست پدر و پسر آمد - و روز بروز در استقلال هردو مي افزود - و از اعتبار ديگران مي كاست - بعد انقضاے سه سال از تسلط عزيز الملك كه وجود بر هيچ يكے از اعيان دولت نمي‌گذاشت - همهٔ نوكران عمده آزرده و افسرده خاطر گرديدند - و هر يكي در تعلقهٔ خود بے اختيار بود - خصوص رومي خان عرب و كرم خان دكني و شير خان افغان كه عمدهٔ آن سلطنت بودند حسد برده در فكر استيصال هردو افتادند - اما هرچند كه تدبير و منصوبه به كار مي فرمودند پيش نمي توانستند برد - تا آنكه در فكر بر انداختن پادشاه افتاده باهم مصلحت نموده و هم عهد گشته با بي بي عايشه نام كه مرضعهٔ زوجهٔ احمد شاه و در حرم بسيار معزز و محترم بود ساخته قرار

۱ - ن - ؟ خواري *

۲ - برهان نظام شاه في الحقيقة در سنهٔ ۹۲۴ بر تخت نشست *

دادند - که محمد نام برادر خورد برهان شاه را که چهار سال داشت - و با عایشه الفت تمام گرفته بود - و گاه گاه به خانهٔ خود مي برد - از محل بر آورده حوالهٔ رومي خان نمایند - که ابتدا غافل برسر برهان شاه و مکمل خان و عزیز الملک در مجلس واحد ریخته مقید ساخته محمد را به سلطنت بردارند - و عایشه به وعده‌هاے حطام بد انجام دنیوي فریفته گشته روزے برادر خورد برهان شاه را تغییر لباس داده از محل بر آورده رو به خانهٔ رومي خان که نزدیک محل بود - آورد - قضارا مادر او همان وقت طفل را یاد نمود - چندانکه نزد دایه و دیگر پرستاران جستند نیافتند - آخر دانستند که عایشه به خانهٔ خود برده محصلان براے آوردن طفل دواندند - وقتی فرستاده هاے مادر او رسیدند - که سواري عایشه به در خانهٔ رومي خان رسیده بود محصلي نموده با عایشه بر گردانده آوردند - اگرچه آن روز کسے بدان راز پے نبرد - و در اخفاے آن کوشید - اما بعد چند روز کچهٔ او گل نمود - و طشت این راز از بام افتاد - و به گفتگوے زبانها در آمد - و مکمل خان خبر یافته متوهم گشته در افشاے آن راز کوشیدن مصلحت کار نه دانست - و از آن روز در خبرداري احتیاط زیاد به کار مي بردند - و در فکر و اندیشهٔ استیصال رومي خان و همدمان او افتادند - رومي خان حوصله باخته پابند نه توانست گردید - و باتفاق کرم خان و شیر خان قابو یافته وقت شب فرار نموده خود را نزد عماد الملک علاء الدین به برار رساند - و بعد چند روز به تمهید تقریب علاء الدین را ترغیب تسخیر احمد نگر نموده چنان وا نمودند - که بر قلعهٔ احمد نگر به آساني بسیار دست میتوان یافت - و درین باب به سماجت و ابرام

بجد شده عماد الملک را با لشکر و سرانجام قلعه گیري بر آورده متوجه احمد نگر شدند - مکمل خان اطلاع یافته برهان شاه را همراه گرفته با لشکر آراسته بر آمد - و سه چهار منزل که از احمد نگر بر آمدند - هردو فوج مقابل هم رسیدند - و طبل مقابله و مقاتله از هردو طرف نواخته شد - و محاربهٔ صعب به میان آمد دو سه امیر با جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند - آخر بعد قتال و جدال زیاده هزیمت بر لشکر برار افتاد - و علاء الدین تا ایلچپور پاے تخت خود بند نه گردید - و فیل و خیمه و کارخانجات او بعد آنچه به تاراج رفت - به دست مردم برهان شاه افتاد - و مکمل خان دست از تعاقب بر نه داشته چنان عرصه بر فوج مغلوب تنگ آورده که علاء الدین خود را به پناه حاکم برهان پور رساند - و فرمانرواے آسیر میان هر دو صلح داده مکمل خان را بر گرداند - اما بعد از چند گاه چون قصبهٔ پاتهري تعلقهٔ برار از قدیم وطن جد و آباے نظام شاهیه بود - که از حادثات روزگار جد و آباے ملک حسن به بیجا نگر رفته توطن اختیار نموده بودند - درین اوان که از خویش و تبار نظام شاهیه بر سلطنت برهان نظام الملک اطلاع یافتند - آمده تکلیف این معني به میان آوردند که قصبهٔ پاتهري را بهر وجه از تصرف علاء الدین بر آورده داخل قلمرو خود باید نمود - برهان شاه به تکلیف این معني ایلچیي زبان دان نزد علاء الدین فرستاده پیغام نمود - که عوض قصبهٔ پاتهري مع دیهات توابع هر پرگنهٔ دیگر که در محصول و آبادي زیاد ازان باشد گرفته پرگنهٔ پاتهري را به ما وا گذارند - علاء الدین از قبول آن ابا نمود - بر سر این گفتگو صلح از سر نو به عناد و فساد و لشکرکشي مبدل گردید - و کار

به محاربات صعب کشید - و عماد الملک بناے گدهي مستحکم در قصبهٔ پاتهري گذاشت - و مکمل خان در سنهٔ ۱۰۲۴[۱] هزار و بیست و چهار مع برهان شاه و لشکر آراسته غافل خود را بر سر گدهي پاتهري رسانده به محاصرهٔ پرداخت - و بعد کوشش بسیار که هر روز جمعی از هر دو طرف کشته و زخمي مي شدند - و مکرر فوج عماد الملک به مدد محصوران رسیده هزیمت یافت - قصبه و گدهي پاتهري به تسخیر نظام شاهیه در آمد - و در همان ایام میان یوسف عادل خان و برهان نظام الملک بر سر شولاپور که در تصرف عادل شاهیه بود - مادهٔ پرخاش و نزاع بهم رسید - که مدت ها کشید *

درین آوان برهان نظام شاه را با یکی از زن‌هاے زانیهٔ کم اصل امینه نام محبت و الفت تمام بهم رسید - و خواست او را به عقد خود در آرد - مکمل خان اطلاع یافته مانع آمده گفت : که هر یکی از انسان را که بهرهٔ عقل داشته باشد باید که روز به روز در مقدمات تناسل و توالد چنان کوشد که در نجابت سلسلهٔ اولاد و احفاد او بیفزاید - و موافق شرع و عقل احتیاط رشتهٔ کفو را از دست نه دهد - خصوص سلاطین را زیاده از همه طرف اصالت طرفین خاندان منظور باید داشت - و به تبعیت نفس پروري و پیروي شیطان چنین زانیهٔ کم اصل را در خانه نگاه داشتن بجز ندامت فائده ندارد - و از رویهٔ عاقبت اندیشي دور است - سلطان از شنیدن این کلمات سواے آنکه به مقتضاے ایام جواني و خار خار وسوسهٔ شیطاني از مکمل خان رنجیده گشت - اصلا متنبه نه گردید - و امینه را به نکاح در آورد - مکمل خان که صد آفرین بر همت و رسوخیت و عقل و گذشت او

۱ - همچنین است در هر دو نسخه اما تاریخ واقعئ قضیهٔ پاتهري سنهٔ ۹۲۴ بود *

باد - انگشتر وزارت را بر آورده بوسیده نزد برهان شاه گذاشت - و استعفای نوکري نيز نموده به خانه رفته معزوي گرديد - برهان شاه هر چند که خود به خانهٔ او رفته در اصلاح آزردگيِ او کوشيد - فائده نه داد - ناچار وزارت و اختيار امور ملکي را به شيخ محمد جعفر دکني سپرد - و اقطاع مکمل‌خان را بحال داشت - اما مکمل خان سواے آنکه ايام عيد و جشن آمده تسليم مبارک باد بجا آورده همان لحظه به خانهٔ خود مراجعت مي نمود ديگر به مجلس پادشاه حاضر نمي شد - تا به رحمت ايزدي پيوست - چون در آن ايلم مذهب مهدويه به مرتبهٔ رواج پذيرفته بود - که بمقابل مذاهب ديگر قبح آن در نظرها نمي نمود - برهان شاه دختر خود را به يکی از مشائخ و پيشواے آن قوم که به حسب ظاهر در جمال و کمال و وفور مال از مشاهير بود - نسبت نمود - و از اتفاقات شاه طاهر نام که از سادات ذو الاحترام و فضلاے مشهور عربستان گفته مي شد - و مفصل به ذکر او خواهد پرداخت - در همان ايام به خدمت برهان شاه رسيده معزز و مقرب گشته بود - بر نسبت صبيهٔ سلطان اطلاع يافته سرزنش زياد نمود - برهان شاه که نزد ملا پير محمد شرواني درس مي خواند او را با فضلاے ديگر فراهم آورده مطعون ساخت - چنانچه شاه طاهر بر قبائح و ابطال مذهب مهدويه مرا اطلاع داد - شمايان آگاهي نه داديد - آخر معلوم شد که جمعی از فضلا که دم از مذهب برحق حنفي مي زدند - خفيه مذهب مهدويه داشتند - چون ميان عادل شاهيه و نظام شاهيه بر سر شولاپوز که از معمورهاے مشهور سرحد طرفين است - گفتگو به طول و فوج کشي منجر گرديده بود - چنانچه در ذکر عادل شاهيه به احاطهٔ

تحریر خواهد در آمد - شاه طاهر میانجيِ رفع مادهٔ فساد گردیده برهان شاه را بدانجا برده به حکم آنکه قضیهٔ زمین بر سر زمین اسمعیل شاه را نیز به اظهار خیر خواهيِ هردو فرمانروا که درین ضمن خیریت خلق الله و عالمی بود - طلب داشته بنای رفع گفتگو و اتحاد برین قرار دادند - سلطان مریم را که همشیرهٔ اسمعیل عادل شاه بود - به حبالهٔ نکاح برهان شاه در آرند و شولا پور در جهاز مریم سلطان مقرر نمودند - و درهمان ایام از بطن امینه منکوحهٔ سابق پسری متولد گردید - مسمی به محمد حسن ساختند - و محبت و عشق برهان شاه به امینه بیشتر از پیشتر بر زبانها شهرت یافت - و این معني روز به روز زیاده مادهٔ رنجش و آزردگيِ مریم سلطان مي گردید - و اصلا با مریم موافقت نه شد - و اسمعیل عادل شاه ازین نسبت و سپردن شولا پور نهایت پشیمان شده برای طلب همشیرهٔ خود کسان روانه نمود - برهان شاه به رخصت و فرستادن زن راضي نه شد - روزی اسمعیل عادل شاه وکیل معتبر برهان شاه را درخلوت طلبیده درباب آنکه با دختر سلاطین در مقابل زن زانیه چنان سلوک مرعي دارند سرزنش و طعن زیاد نمود - و این معني زیاده مادهٔ نزاع و شورش نسبت به سابق گردید - و کار به فوج کشي منجر گشت - و به مرتبهٔ شعلهٔ آتش افروخته شد - که هر دو از پادشاهان اطراف کومک طلبیده بر استیصال هم دیگر کوشیدند - و هر سال چندین هزار آدم از هر طرف کشته و زخمي مي گردیدند - چنانچه در یکی ازین جنگ ها که در سلطنت عادل شاهیه به تفصیل نگارش خواهد یافت - برهان شاه نظام الملک به ذات خود چندان شمشیر زده بود که از تابش زره و حرارت آفتاب از اسب افتاد - و تا مدت از خود خبر نه داشت - و غلامان او از معرکه دست به دست برداشته بردند - و درین فرصت

شهرت مخالفت که برهان شاه به مهم بیجاپور در مانده بود علاء الدین
فوج فراهم آورده و مدد از اسمعیل شاه بیجاپور خواسته بر سر گدهي
پاتهري که به تصرف برهان شاه نظام الملک رفته بود باز لشکر کشي نموده
بمحاصرهٔ چند روز و کوشش زیاد به تصرف خود در آورد - و در بندوبست
برج و بارهٔ آن پرداخته فوج زیاد آنجا گذاشته به مکان خود مراجعت
نمود - بار دیگر برهان شاه قابو یافته فوج امیر برید را با خود برده بر سر پاتهري
رفته به محاصره پرداخته باز از سر نو علم شهرت تسخیر آن بر افراخت -
وآن قصبه را به طریق وطن به خویشان و جد و آباے خود سند نموده
با مصالح محافظت گدهي بخشید - چنانچه تا ایامی که ملک به تصرف
محمد اکبر پادشاه در آمد - پاتهري در تصرف خویشان نظام شاهیه بود -
و برهان شاه تا ماهور تعاقب عماد الملک نمود - و ماهور را نیز در محاصرهٔ
چند روز به تسخیر و تصرف در آورد علاء الدین در ایلچپور بل در تمام صوبهٔ برار
از صدمات لشکر نظام شاهیه استقامت نه توانست ورزید - و پناه به سلطان
محمد حاکم برهان پور برد - و فاروقي از راه مهمان نوازيي با لشکر آراسته
کومک علاء الدین نموده عازم جنگ و مقابلهٔ برهان شان که تا ایلچپور حاکم
نشین به تصرف او در آمده بود - گردید - بعد مقابله و مقاتله که مکرر
محاربات صعب به میان آمد - آخر هزیمت بر لشکر برار و فاروقیه افتاد -
و سه صد فیل و خیمه و کارخانه‌جات هر دو پادشاه به تصرف برهان شاه
و بریدي‌ها در آمد - و در اکثر قصبه‌جات تهانه و حکام نظام شاهیه قائم
گردیدند - و فاروقي و عماد الملک به حال پریشان به برهان پور رسیده
حقیقت تعدي برهان شاه به سلطان بهادر گجراتي معروض داشته مع

تحف و هدایای برهان پور روانه نموده طلب امداد و معاونت به میان آوردند - سلطان بهادر با لشکر و خزانه و توپ خانهٔ وافر متوجه دکن گردید *

برهان شاه برین معني اطلاع یافته ابتدا التجا به پادشاه دهلي که در آن ایام بابر پادشاه فرمانروا بود - برده - حقیقت معروض داشت - بعده دانست - که تا رسیدن کومک دهلي کار او ساخته مي شود - ملتجي به اسمعیل عادل شاه بیجاپور و سلطان محمد قلي قطب شاه ١ تلنگانه گردید - سلطان محمد قلي چون در آن ایام با کفار سرحد خود کارزار داشت - به معذرت جواب نوشت و اسمعیل عادل شاه شش هزار سوار انتخابي به مدد برهان شاه فرستاد - و سلطان بهادر شاه داخل ملک برار شده نظر پر فساد و هنگامه نزاع ملک پر فساد قابوے وقت طمع درآن ملک نموده بعضی جاها را به تصرف خود در آورده مردم خود را جا بجا تعین و مقرر نمود - عماد الملک بر آن مطلع شده معروض داشت - که این ولایت پیشکش مي نمایم - اما التماس دارم که اگر به تادیب برهان شاه پرداخته ملک او را نیز به تسخیر در آرند - و گوشه از ملک مفتوحهٔ او براے ماندن فرزندان من عنایت فرمایند عهد مي نمایم که دایم در رکاب مانده جان فشاني نمایم - سلطان بهادر را که طمع زیاد دامن گیر گشته بود متوجه برهان شاه که در دامن و پناه کوهها رفته انتظار کومک و فراهم آوردن جمعیت مي کشید - گردید - تا آنکه شش هزار سوار عادل شاه و سه هزار سوار بهمنیه به سرداري امیر برید رسید - و هر سه سردار قریب بیست هزار سوار مقابل لشکر گجرات جلو ریز تاختند - و محاربهٔ صعب رو داد - قریب

---

١ - یعني سلطان قلي قطب شاه *

سه هزار سوار سلطان بهادر گجرات به قتل رسیدند - و هفتاد شتر پر از خزانه و دیگر کارخانجات به دست لشکر کومکي عادل شاهیه و بریدي افتاد - و نزدیک بود شکست عظیم بر فوج احمد آباد افتد - درین آوان خداوند خان وزیر سلطان بهادر که عقب مانده بود - و با پانزده شانزده هزار سوار تازه و توپ خانه رسید - و سلطان بهادر تقویت یافته به مقابلهٔ فوج دکن پرداخت - و از حمله هاے پیاپے فوج برهان شاه هزیمت یافت - و درهمین حالت خبر وفات والدهٔ برهان شاه نیز رسید - و به سبب ماتم او چند روز به تدبیر کارزار نه توانست پرداخت - و سلطان بهادر به احمد نگر آمده بے آنکه به محاصرهٔ قلعه پردازد در قصبه بلا تشویش نزول نمود - و نزدیک باغ احمد نگر چون سنگ سیاه بسیار براے احاطهٔ باغ افتاده بود - فرمود - که از آن سنگ چبوترهٔ عالي بسته مسمی به کالي چبوتره ساخت - و نشیمن خاص خود مقرر نمود - وافواج دکن اطراف لشکر قزاقي مي‌نمود - که گهي و رسد به لشکر نه رسد - بدین سبب قحط و گراني در لشکر گجرات به مرتبهٔ اتم رو داد - و چار پاے بسیار تلف گردید - خداوند خان وزیر به خدمت سلطان ظاهر ساخت - که در توقف اینجا برلشکر هرج و تصدیع تمام مي‌گذرد - اگر داعیهٔ ملک گیري است - اول به تسخیر قلعهٔ دولت آباد کمر همت باید بست - بعده که قلعه را به تصرف آورده قلعه دار و تهانه دار در قلعه و حوالي آن گذاشته خاطر جمع نموده - به فکر محاصره و تسخیر قلعهٔ احمد نگر باید پرداخت - سلطان این مصلحت را موافق راے صائب دانسته خیمه طرف دولت آباد زدن فرمود - درین ضمن در عالم خواب مشاهده نمود که جمعي با عمودهاے آتشین و پارچهٔ کوه آهني برو حمله آورده مي گویند ازین جا برخیز و به مکان خود رو - و سلطان از خواب

جسته متوهم گردیده آخر متوجه تسخیر دولت آباد گردید - بعده که نزدیک دولت آباد رسید - عماد الملک را با لشکر خود براے محاصرۂ دولت آباد تعین نمود - و خود در سرحد بالا گهات رفته تعاقب ورزید - برهان شاه براے طلب کومک به اسمعیل عادل شاه نوشت - ازین جا به عذر پیش آمدن مهم بیجا نگر کومک نه رسید - و برهان نظام شاه سراسیمهٔ کار و بار خود گردید - نمي دانست مآل کار تا به کجا خواهد کشید - درین حالت جمعی از همدمان مقرب در خلوت گفتند - که اکثر سرداران سپاه و صاحب مداران ملکي از وزارت شیخ محمد جعفر دکني شاکي و ناراض اند - اگر او را تغییر نموده به جاے او دیگرے را یا کانوجي برهمن را که از وسعت خلق و همت و دلیري او کار وزارت رونق خواهد گرفت - مقرر فرمایند - اغلب که در گردآوري خزانه و رساندن زر به سپاه و جذب قلوب سرداران دور و نزدیک خواهد کوشید - برهان نظام الملک این راے را پسندیده دست محمد جعفر دکني را از اختیار امور مالي و ملکي کوتاه نموده کانوجي را وکیل السلطنت ساخت - و کانوجي به دستور وزراے صاحب راے و حسن تدبیر به جذب قلوب و فراهم آوردن خزانه و سپاه پرداخته رسولان چرب زبان به خدمت یوسف عادل خان و زمینداران با نام و نشان نواح فرستاده در اندک فرصت لشکر عظیم فراهم آورد - و از بیجاپور نیز هفت هشت هزار سوار جرار با سرداران کارزار دیده رسیدند - و برهان شاه با شان و دبدبهٔ تمام بر سر سلطان بهادر فوج کشي نمود - در همین حالت میر برید با سرداران بهمنیه و لشکر آراسته نیز رسید - و از عمدهٔ همهٔ سرداران عهد و پیمان که تا جان دارند - در اخراج لشکر گجرات کوشند - گرفته

کوس مقابله و مقاتله نواخته بر خصم تاختند - و چنان محاربهٔ صعب رو داد که کار از شمار کشته‌ها در گذشت - و هر طرف از زیر پشته هاے کشتگان ناله هاے خون نمودار گردید - و بعد حمله هاے صف ربا هزیمت در لشکر گجرات افتاد - و سلطان بهادر شاه از مشاهدهٔ دل باختن و فرار اختیار نمودن لشکر خود با سرداران معدود استقامت ورزیده بار دیگر به استمالت سپاه به پیغام های وعده و وعید آمیز پرداخته باز مقابل فوج دکن حمله آور گردید - و در یورش اول سه چهار سردار نامي بهمنیه وعادل شاهیه کشته و زخمي گردیدند - تا آنکه لشکر دکن استقامت نه توانست ورزید - و خود را به پناه کوه رسانده به مشورت پرداختند - و هر سه پادشاه با نامه و پیغام باهم عهد اتفاق و عدم نفاق بسته و کلام الهي درمیان داده زباني وکلاے سخن دان به خداوند خان وزیر سلطان بهادر که منصف پیشه و با مروت گفته مي شد پیغام نمودند - که ما سلطان را مربي و ملجاء خود دانسته برای مدد و کومک خود التماس نوشته بودیم - و الحال که بر خرابيِ ملک و استیصال مایان کمر بسته اند - از طریقهٔ عدالت و مروت بیرون است - خداوند خان در جواب گفت خود کرده را به جز پشیماني چاره نیست - شمایان بر پاے خویش تیشه زده اید - و برای کشته شدن چندین هزار مسلمان کوشیده اید - باید که نفاق را به اتفاق میان هم مبدل سازید - تا به اصلاح ارادهٔ سلطان توان پرداخت - آخر قرار چنان یافت که هر سه پادشاه و سرداران هرکدام به ملک خویش رفته طریقهٔ عناد را کار نه فرمایند - و نظام الملک و عماد الملک سکه و خطبه در ملک خود به نام سلطان بهادر جاري ساخته ۱ خود فرمان فرمائي نمایند -

---

۱ - ن - و به نیابت سلطان بهادر در قلمرو *

و به طریق تحف و هدایا هر سال از جنس فیلان و جواهر و اقمشه در خور استعداد برای سلطان بهادر روانه مي نموده باشند - و برهان شاه قلعهٔ ماهور را مع فیلان که به غصب گرفته بود - حوالهٔ عماد الملک نماید - و فیلان سلطان محمد شاه خاندیس را نیز مسترد سازد - و سلطان بهادر روانهٔ احمد آباد گردید - بعده که سلطان محمد شاه کسان خود را برای فیلان عماد الملک و خاندیس که به تصرف نظام الملک رفته بود - نزد برهان شاه روانه ساخت - اگرچه برهان شاه درسپردن قلعهٔ ماهور و فرستادن فیلان برار به اغماض گذراند - اما شاه طاهر را با نامه و هدیه و تحف مناسب از فیلان کوه پیکر و اسپان باد پیما و غلامان گرجیي ماه سیما و انواع اقمشه خفیه نزد سلطان بهادر روانه ساخت - بعد از آنکه به خدمت سلطان بهادر رسید - در طلبیدن او به حضور چند روز تعلل ورزید - و گلهٔ این معنيي را بر زبان آورد - که برهان سواے یک بار خطبهٔ اسم ما را به خوانده و فیلان عماد الملک را نه داده - درین ضمن نامهٔ محمد شاه حاکم برهان پور که مشتمل بر حسن سلوک و اطاعت برهانشاه نسبت به عماد الملک و خود نظر بر دفع فساد به خدمت سلطان نوشته بود - رسید - و از استماع حسن تدبیر و کاردانيي شاه طاهر را در مجلس خلوت طلب فرمود - اگرچه در مجلس اول موافق مرتبهٔ سیادت و کمالات شاه طاهر تعظیم او به میان نیامد - اما شاه طاهر چنانچه باید به آئین شائسته اداب حجابت را بجا آورد - و کلمات محبت افزا که از آن بوے خشونت و فساد نیامد - گفته - و سلطان را فریفتهٔ کمالات خود نمود - به خانهٔ خود مرخص گردید - لیکن نظر بر سلوکيي که سلطان نمود - آزرده از مجلس بر آمد - روز دیگر خداوند خان وزیر در خلوت از خوبيهاے ذاتيي

و کسبي و کمالات صوري و معنوي و کارداني شاه طاهر آن قدر خاطر نشان سلطان نمود - که سلطان را به دل و جان بر شاه طاهر مهربان ساخت - وگفت از کلمه وکلام او دانستم که قابل صحبت و مجلس سلاطین است و باز به اعزاز طلبیده بر همهٔ فضلا و علمای حضور احمد آباد بالا دست نشستن فرمود - ازین معني بعضی از فضلا رنجیده خاطر گشتند - بعده خداوند خان در خانهٔ خود شاه طاهر را با علما و همهٔ دانش مندان احمدآباد موعود ساخته تذاکرهٔ علمي به میان آورد - و از هر علمی که سخن درمیان آوردند شاه طاهر بر همهٔ صاحب کمالان فائق آمد - و از فصاحت کلام و بلاغت گفتگوے شاه طاهر که در علم عقلي و نقلي و ریاضي و سلوک به گفت و شنید آمد - همه متفق اللفظ گشته آفرین گفتند - و تحسین نموده به اعزاز تمام پیش آمده هر کدام به دیدن شاه طاهر رفتند - و باز به خانهٔ خود موعود ساخته ازو استفاده حاصل نمودند - و سلطان سه ماه شاه طاهر را به کمال اظهار لطف و مهرباني نگاه داشته به عطاے اسپ و خلعت و جواهر و بیست هزار محمودي رائج احمد آباد معزز ساخته مرخص نمود - و در سنه ۹۲۷ نه صد و بیست و هفت که سلطان بهادر بر سلطان محمود خلجي تسلط یافت - و ولایت مالوا به تصرف او درآمد - از شهرت این برهان شاه و محمد شاه زیاده از سابق متوهم خاطر گشتند - و برهان شاه بار دیگر شاه طاهر را با نامهٔ تهنیت و هدایاے معقول به خدمت سلطان بهادر روانه نمود - و شاه طاهر وقتی به برهان پور رسید - که سلطان بهادر بعد از فراغ تسخیر مالوا به برهان پور رسیده بود - و به استصواب محمد شاه حاکم برهان پور ملازمت نمود - و از سلطان بهادر مهرباني زیاد

نسبت به شاه طاهر به ظهور آمد - چون به سمع سلطان رسیده بود - که
شاه طاهر کلام الله به خط حضرت امیر المومنین علي کرم الله وجه دارد -
اشارهٔ مشتمل بر تحقیق و حسن طلب آن فرمود - شاه طاهر در جواب
التماس نمود - که آرے دارم همراه نیاورده‌ام انشاء الله تعالی بر وقت از نظر
خواهدگذشت - بعده محمد شاه نظر بر اخلاص خود و خیریت برهان شاه
صلاح در آن دید که برهان شاه آمده سلطان بهـادر را ملاقات نمـاید -
و رخصت شاه طاهر از سلطان بهادر گرفته براے طلب و آوردن برهان نظام
الملک روانه ساخت - و بعد رسیدن شاه طاهر به احمد نگر برهان نظام الملک
بلا توقف روانه گردید - و در مابین راه بعـد رسیـدن نزدیک بالا گهات
خواجه ابراهیم نام را براے تعین وضع و مکان ملاقات نزد محمد شاه روانه
نمود - محمد شاه در جواب نوشت - که به استقبال رسیده آنچه گفتني
باشد - زباني ظاهر خواهم‌ساخت - چون از خارج برهان نظام‌الملک رسیده
بود - که سلطان بهادر چنان مقرر کرده که سلاطین دکن را وقت ملازمت
استاده نماید - نهایت تردد خاطر داشت - و بعد رسیدن محمد شاه
به استقبال و استفسار احوال همان مقدمه استاده نمودن سلاطین نزد
سلطان بهادر در پرده ظاهر ساخت - برهان شاه نهایت بر آشفته و متردد
خاطر گشته به شاه طاهر در خلوت گفت - از مضمون کلام محمد شاه ظاهر
شد که ما را پیش تخت سلطان بهادر استادن ضرور خواهد گردید - و این
خفت را بر خود هموار نمي توانم نمود - صلاح کار خود در آن مي دانم که
ترک علائق دنیا نموده منزوي گردم - یا راه بیت الله اختیار کرده در آن
مکان شریف انزوا نمایم - شاه طاهر به تسلي برهان نظام الملک پرداخته

گفت در همه کار توکل به ذات پاک حق نمودن و موافق تقاضاے ایام نشیب و فراز روزگار را بر خود هموار ساختن نشان عاقبت به خیري است - بار دیگر برهان شاه به اتفاق همدمان مجلس منعقد ساخته به شاه طاهر گفت که نزد هم چشم فاجر جهنمي رفته مقابل او دست بسته استادن بر من دشوار است - شاه طاهر باز به تسلي پرداخته گفت شرط حوصله و بردباري این است - که اگر به حسب تقاضاے گردش زمانه نزد دشمن فروتني اختیار نمودن یک دو ساعت ضرور گردد - بر خود گوارا باید نمود - و از فضل الهي امید تمام دارم که آنچه سلطان وسواس دارد - بدانجا نه کشد - و قرآن خط حضرت علي مرتضی که با خود دارم و سلطان بهادر به مجرد شنیدن خواهش دیدن او نموده طلب کرده بود الحال قسمی آن قرآن را با خود مي برم که از فضل حق تعظیم از سلطان بهادر به گیرم - بعده برهان شاه سلطان محمد شاه را همراه گرفته به قصد ملازمت سلطان بهادر روانه شد - و شاه طاهر را با خداوند خان وزیر ملاقات نموده آنچه بایست درین ماده ظاهر کرده و کلام رباني را معاون برهان شاه ساخته بر سر خود گرفته به اتفاق همدیگر به مجلس سلطان در آمدند - نظر سلطان که از دور بر شاه طاهر افتاد - از خداوند خان استفسار نمود - که بر سر شاه طاهر چیست خداوند خان عرض نمود - که کلام الله خط حضرت علي کرم الله وجهه که سلطان خواهش دیدن آن نموده بود - ظاهرا براے نذر آورده - سلطان بهادر ارادهٔ شاه طاهر را دریافته تبسم کنان آفرین بر راے و رسوخیت شاه طاهر نموده از بالاے تخت برخاسته دو قدم استقبال نموده قرآن را از سر شاه طاهر گرفته سه بار بوسیده بر چشم مالیده بر سر خود گذاشته پیش خود بالاے تخت نهاده متوجه برهان شاه گشته

به زبان گجراتي احوال پرسید - برهان شاه به فارسي عربي آميز جواب داده شکر الطاف سلطان را بجا آورد - و برهان شاه و شاه طاهر برابر هم روبروے تخت استادند - سلطان به شاه طاهر از روے لطف اشاره براے نشستن نمود - شاه طاهر اشاره به برهان شاه نموده گفت که من که نوکرم باوجود استادن او چگونه بنشینم - بعده سلطان بهادر برهان نظام الملک را حکم نشستن فرمود - شاه طاهر دست برهان شاه را گرفته جائے که سلطان اشاره نموده بود - نشاند - و خود به تفاوت پاس ادب را منظور داشته نشست - سلطان بهادر رو به خداوند خان و دیگر مقربان خود نموده شروع به تحسین و آفرین شاه طاهر نمود - و با برهان شاه تکلم نموده به زبان فارسي احوال پرسي نموده گفت در آمدن الم بسیار کشیدید - برهان شاه در جواب گفت - غم و الم سال هاے ایام هجران درآن واحد وصال به راحت مبدل مي گردد - باز پرسید - که استاد معلم شما که بود - گفت ابتدا ملا پیر محمد شرواني و الحال در خدمت این سید استفاده حاصل مي نمایم - سلطان بهادر از کلمه و کلام برهان شاه مسرور گردیده کمر خنجر و قبضهٔ شمشیر و پرتلهٔ مرصع که بسته بود وا نموده گفت بیا شاه برهان و به اعزاز تمام به او تواضع نمود - خداوند خان و شاه طاهر رو به برهان شاه آورده گفتند - خطاب شاهي مبارک باشد - و برهان نیز آدابے که بایست بجا آورد - بعده دو اسپ عربي و کچهي سواري خاصه با ساز مرصع طلبیده عطا نموده فرمود - که بر اسپ کچهي به حضور ما سوار شده به دستور دکن بگرداند نظام شاه سوار شده قسمی اسپ به گرداند که همه آفرین گفتند - بعده فرمود که چتر و آفتاب‌گیر بابت سلطان محمود خلجي بیارند - و به حضور خود حکم نمود - بر سر

نظام شاه مرتفع سازند - و فرمود که هم چنان به حضور ما سوار شده باچتر به خانهٔ خود برود - و از عقب خیمه و سایه‌بان‌ها و سرا پرده هاے بابت پادشاه ماند - و برای نظام شاه فرستاده - و روز دیگر که دیوان نمود حکم طلب نظام شاه نموده فرمود - که دو کرسي طلا حاضر سازند - و بر هردو کرسي نظام شاه و شاه طاهر را برای نشستن ماذون نمود - وبعد تقدیم آداب که هردو بر کرسي نشستند - شاه طاهر لمحهٔ نشسته باز برخاسته پیشکش هاے برهان نظام شاه را از نظر گذارند - از آن جمله یک هیکل مصحف جلد مرصع و یک قبضهٔ شمشیر که بر آن اسم یکی از خلفای عباسیه کنده بودند پسند نموده فرمود - باقي را با ملک دکن به تو بخشیدم - و گفت که حاکم بیجاپور و تلنگانه و دیگر حکام دکن هر که به تو باج و خراج نه دهد - و رو از اطاعت تو تابد - به ما رجوع نما - وچهار فیل و نه اسپ عربي و عراقي و کچهي بابت سواري خاصه با ساز طلا عطا نموده و به شاه طاهر خلعت و شمشیر مرصع و اسپ داده سفارش قدرداني شاه طاهر به نظام شاه نموده مرخص ساخت * بیت *

از آنجا شادمان مرکب روان کرد　　غبارش باد را عنبر فشان کرد

وبعد رسیدن به پاے تخت ایلچیان بیجاپور و تلنگانه و برار و زمینداران اطراف با نامه‌های تهنیت و مبارکباد و تحف و هدایا رسیدند - دریں مابین از شهرت الطاف سلطان بهادر به سعي و تردد کانوجي در مدت پنج ماه سي قلعه آسمان شکوه که در تصرف زمینداران سرکش بودند - بے جنگ به تصرف نظام شاه در آمد - چون اسمعیل عادل شاه در سنه ۹۴۸ نه صد و چهل و هشت به قصد تسخیر قندهار و کلیاني

و دیگر قلاع تعلقهٔ بهمنیه لشکرکشي نمود - امیر برید از نظام شاه طلب اعانت کرد - نظام شاه به عبارت و القاب غرور آمیز خطی به اسمعیل عادل شاه مشتمل بر منع آن اراده و نصیحت تند و تلخ نوشت - اسمعیل عادل شاه از مطالعهٔ آن نامه بر آشفته در جواب نوشت - که این همه باد نخوت به دماغ خود راه دادن و ایام گذشته را و طلب اعانت فراموش نمودن از طریقهٔ نیکان روزگار بعید است - اگر به سبب چتر و سراپرده‌هاے کهنهٔ سلطان محمود که از سلطان بهادر یافتهٔ خود را باختهٔ این اسباب تجمل قابل این همه سرمایهٔ غرور نیست - و اگر به لفظ شاهی که ترا سلطان بهادر مخاطب بدان ساخته مفتخر گشتهٔ ما هم مدتی است که از طرف شاه ایران که فرزند پیغمبر آخر الزمان است - و سرمایهٔ فخر زمین و زمان و سلطنت ازلي در آن خاندان است - به خطاب شاهي مباهي گشته ایم - و تو از طرف سرخیل گجراتیان که مجهول النسب اند - بدین لفظ مغرور گردیدهٔ - و اگر به شجاعت خود غرهٔ شمشیر ما هم مکرر در عرصهٔ کارزار دیدهٔ و مي داني که چسان از میدان جان بدر بردهٔ باز ما را رسیده دان *

و اسمعیل شاه با لشکر عظیم متوجه احمد نگر گردید - و نظام شاه نیز به قصد استقبال مقابلهٔ او بر آمد - و در امینه پور که آبادکردهٔ امینه معشوقهٔ نظام شاه بود - مقابله و مقاتله اتفاق افتاد - و چنان محاربهٔ صعب رو داد - که تا سه روز قتال و جدال درمیان بود - قریب سه هزار آدم مع سه چهار سردار نامي کشته و جمع کثیر زخمي گردیدند - لیکن از طرف فوج بیجاپور بسیارے به کار آمدند - آخر نسیم فتح و نصرت طرف اسمعیل عادل شاه وزید - و خزانه و خمیه‌هاے حنائي سلطان بهادر مع همهٔ اسباب سلطنت

به دست عادل شاه افتاد - باز مردم اعیان هر دو طرف و کانوجي به میان آمده باهم صلح دادند - و قرار بر آن یافت - که هر دو باتفاق همدیگر همت بر تسخیر گلکنده تلنگانه و ملک برار بسته به تصرف آورده میان هم برادرانه قسمت نمایند - و اسمعیل عادل شاه پیش قدم گشته به سرحد گلکنده تا رسیده ازین جهان فاني انتقال نمود - و آن آرزو با خود در گور برد - چنانچه در ذکر عادل شاهیه به تفصیل به احاطهٔ بیان خواهد در آمد - بعده برهان شاه تکلیف وزارت به شاه طاهر که سابق هم درین ماده پیغام نموده خلاف مرضي شاه طاهر دانسته تغافل کرده بود - به میان آورد - هرچند مردم اعیان را میان جي ساخت - شاه طاهر قبول نه نمود *

و در اواخر سنه ۹۴۴ نه صد و چهل و چهار برهان نظام الملک به راهنمائي شاه طاهر برخلاف رویهٔ سلف مذهب تشیع اختیار نموده اسم خلفاے راشدین و عشرهٔ مبشره رضوان الله علیهم را از خطبه بر آورده اسم دوازده امام داخل نموده به مرور ایام جهال در کوچه و بازار از کلمات ناگفتني بر زبان جاري ساختند - و رخنهٔ تمام در مذهب برحق حضرت امام اعظم رح راه یافت - آنچه سبب اختیار نمودن آں مذهب باطل را محمد قاسم فرشته به شرح و بسط ذکر نموده هرچند عقلا و شرعا به اعتقاد چهار مذهب برحق افسانهٔ محض است - اما چون محرر اوراق خوشه چین خرمن اندوختهٔ محمد قاسم است به طریق نقل فقرهٔ چند مي نگارد *

گویند به قولی شاه طاهر از سادات علوي و به روایتی از اولاد شاه اسمعیل حسیني که به قول مؤلف مرأت الجنان و صاحب حبیب السیر دویست و شصت و شش سال در یکی از بلاد مغرب زمین سلسلهٔ او فرمان

روائي نموده - و بعضی از سادات خوندبه مي شمارند - و صاحب سجادهٔ آن خاندان مي گيرند - بهر حال از سادات صحيح النسب صاحب شجره بود - و از تحصيل علوم عقلي و نقلي و رياضي و سلوک چنان فارغ التحصيل بود که هيچ يک از علماے روم و ايران و توران به او نمي رسيد - به سبب حادثات روزگار از بلاد عرب و وطن مالوف خود فرار اختيار نموده به کاشان آمده در عهد شاه اسمعيل صفوي توطن اختيار کرده به درس گفتن به مرتبهٔ شهرت يافت - که اکثر فضلاے مشهور ايران و توران به خدمت او رسيده تحصيل علم مي نمودند - و در نظم و نثر عربي و فارسي و علوم غريبه گوئی سبقت از همهٔ فضلا مي ربود - تا آنکه اکثر فضلا و مستعدان ايران برو رشک و حسد برده در فکر خفت و اهانت او افتادند - در همان ايام شاه اسمعيل حکم اخراج و قتل طائفهٔ اسمعيليه که در احمد آباد نيز از جمله قوم بواهير به همان اسم اسمعيليه ملقب به لقب چراغ کش مشهور اند ازانکه آنها خود را تشيع مي گيرند - بواهير ديگر آنها را رافضي مي نامند - و باهم عداوت شديد دارند - چنانچه در اواخر عهد حضرت خلد مکان که حقيقت آنها به عرض رسيد - چند نفر پيشواے آنها را حکم حبس فرموده بودند - در عمل صوبهٔ ابراهيم خان مقتداے آن جماعه را به محرر اوراق در احمد آباد سروکار خلاصي آنها افتاد - و کتب فقه آنها را براے تحقيق لفظ اسمعيليه و چراغ کش به دست آورده مطالعه نمود - همهٔ عقائد تشيع دارند - مگر در مسئلهٔ امامت که اسمعيل را امام سيزدهم مي دانند - و منکر متعه اند - بنابر آن فضلاے ايران شاه طاهر را نيز بدان مذهب مطعون و متهم ساخته به عرض شاه اسمعيل رسانده خواستند به او ضرر رسانند - و به خفت اخراج نمايند - شاه طاهر اطلاع يافته از کاشان

فرار نموده خود را به یکی از بنادر فرنگ رسانده ازانجا بر جهاز سوار شده به بندر چیول سر بر آورده ابتدا به بیجاپور رسید - چون اسمعیل عادل خان را سواے آنکه بحال سپاه پردازد - به فضلا و مستعدان توجه نه بود - باز ازآنجا به ارادهٔ بیت الله به بندر چیول و دابل که دران ایام به جاے بندر سورت معمور بودند - خود را رسانده از آنجا به‌کعبه رفته بعد طواف بیت‌الله و زیارت کربلاے معلی و نجف اشرف باز مراجعت نموده خود را به احمد آباد بیدر رسانده مدرسه به دست آورده شروع به درس گفتن نمود - خواجه جهان دکني اطلاع یافته به غمخواري او پرداخت - و دیگر امرا و فضلا بدو گرویده استفاده حاصل مي‌نمودند - و خدمت بجا مي‌آوردند - تا آنکه ملا پیر محمد شرواني که استاد برهان شاه و از فضلاے مشهور آن عهد بود به طریق رسالت از طرف برهان نظام شاه وارد بیدر گردید - و بر حقیقت شاه طاهر آگاهي یافته به خدمت او رسیده خود را مقابل آن بحر عمان مانند قطره یافته نزد او شروع به درس گفتن نمود - و به دل و جان از جملهٔ معتقدان و شاگردان او گردیده مدت یک سال توقف نمود - هرچند برهان نظام شاه براے طلب او مي نوشت - به حسن تدبیر و تقریب جواب نوشته نمي خواست از خدمت شاه طاهر جدا شود - و کتابے که از مدت آرزوے درس آن داشت - و استادے که درس آن تواند گفت بهم نمي رسید - استفادهٔ درس آن از خدمت آن سید حاصل نمود - بعده که خود را به خدمت برهان شاه رساند - و به سبب مکفت زیاده استفسار آن قدر از خوبي‌هاے کسبي و ذاتي و استعداد و فضیلت شاه طاهر ظاهر ساخت - که برهان شاه به حکم آنکه * بیت *

نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کین دولت از گفتار خیزد

از معتقـدان غائبانه و مشتاق ملاقات شاه طاهر گشته مکرر نوشته جات به اظهار کمال خواهش ملاقات مع خرچ و سواري روانه نموده این بیت در آن خط درج نمود * * بیت *

چو باد صبح گذر کن سوے صحیفهٔ اُنس
چو سرو بار قدم رنجـه کن بدین گلـزار

و همراه خط ملا پیر محمد شرواني را براے آوردن او روانه ساخته به خواجه جهان دکني نیز درین ماده براے سرانجام شاه طاهر نوشت - بعده که شاه طاهر در سنه ۹۲۸ نه صد و بیست و هشت نزدیک احمد نگر رسید - ارکان دولت را براے استقبال فرستاده به اعزاز تمام به شهر در آورد - و روز به روز در عقیدت سلطان و متوطنان آن دیار مي افزود - در اندک زماني از صاحبان مشیر و استاد مقرب سلطان گردید - و براے او خانقاه و مدرسهٔ عالي ساخته و در هفته دو روز درس مقرر نمود - و روز درس خود سلطان نیز رفتـه سامع درس دیگـران مي گردید - و تا اتمام مجلس به ادب مي نشست - و بعد مراجعت از نزد سلطان بهادر زیاده مرهون احسان و معتقد حسن تدبیر او در امور کارداني و مقدمات ملکي گردیده مکرر تکلیف وزارت درمیان آورد - شاه طاهر از قبول إبا نمود - چون برهان شاه دختر خود را به یکی از فضلاے مهدوي داده بود - چنانچه به ذکر در آمده به راهنمائي شاه طاهر طلاق ازو گرفته او را از شهر اخراج نموده و اکثر رواج مذهب مهدوي را شاه طاهر از قلمرو برهان نظام شاه بر انداخت - مگر علاج عقیدهٔ باطني را نه توانست نمود - اما مقدمهٔ بر گرداندن سلطان از راه حق و راهنمائي نمودن به راه باطل و رواج دادن مذهب تشیع که از شاه طاهر رو داده هرچند که قابل تحریر نیست و عقل از قبول صحت آن

که خلاف طریقه و عقیدهٔ مذاهب اربعه است - ابا دارد - و افسانهٔ محض می توان گفت - اما از آنکه محرر اوراق خوشه چینی تاریخ محمد قاسم فرشته نموده و مقدمهٔ عمدهٔ دینی است به طریق نقل کلمهٔ چند از آن به زبان قلم می دهد - باقي العهدة علی الراوي *

سلطان پسرے داشت عبد القادر نام خورد سال او را عارضه رو داد - و روز به روز مرض او می افزود - و چنان به امتداد کشید - که سلطان در تردد و تلاش تداوي او عقل و هوش باخته بعد جمع نمودن حکماے یونان و هند و فرنگ که همه دست از معالجه کشیدند رجوع بگسائین و سیورها آورد - و از راه اضطرار به گفتهٔ عورات به معبد خانه‌هاے کفار و فرنگ نذر و صدقه می فرستاد - و به اطبا می گفت : که اگر پارهٔ جگرم و لخت از دلم براے این پارهٔ جگرم به کار آید - آگاهي دهند - و در صورتی که دانم که جان من عوض جان او در درگاه الهي قبول خواهد افتاد - به دل و جان منت می دارم - و شب و روز آب از چشمهٔ چشم خون بار او جاري بود - و ترک خور و خواب نمود - و در خدمت شاه طاهر مکرر التماس دعا و فاتحه براے صحت فرزند دلبند خود به میان آورد .. روزے شاه طاهر در جواب سلطان گفت : که از دعا و فاتحهٔ من ناقص عیار چه خواهد شد - اما علاجے به خاطرم رسیده که زبان به اظهار آن نمي توانم کشود - هرچند که علاج و شفاے فرزند سلطان را منحصر بدان می دانم تا احتمال دارد - که چندان خلاف مرضي سلطان و ارکان سلطنت باشد - که قبل از آنکه کلمهٔ علاج آن از زبانم تمام بشنوند - حکم قتل فرمایند - و به علاج قطع ریشهٔ حیاتم پردازند -سلطان به الحاح تمام گفت : هیچ اندیشه بخاطر راه نداده به توضیح آن منت بر جانم گذار - و غنچهٔ دل پژمردهٔ خزان دیدهٔ مرا

چون گل بهاران خندان ساز - بعده شاه گفت : که اگر همین امشب حق سبحانه تعالی به تصدق رسالت پناه و سیزده فرزند او که دوازده امام و حضرت خیر النسا باشد - و آنها را چهارده معصوم خوانند - فرزند ترا شفاء عاجل کرامت فرمایند - مبلغ کذا به راه خدا و ائمهٔ هدی به مستحقین رسانی و مذهب تشیع اختیار نموده رواج دهی - چون اسم مذهب امامیه به گوش برهان نظام الملک نه خورده بود - به تفصیل استفسار نمود - شاه طاهر اسم به اسم به تعداد آن پرداخت - برهان شاه گفت : آری از زبان مادر خود در صغر سن نام دوازده امام شنیده بودم - اما از تعداد آن واقف نه بودم - باز شاه طاهر گفت که امشب وضو نموده دو رکعت نماز خوانده رو به قبله دست به دعا برداشته به درگاه الهی مناجات نما - که اگر به تصدق حضرت سرور کائنات و فرزندان او عبد القادر فرزند من شفا یابد - مذهب امامیه رواج دهم - بعده برهان نظام شاه با شاه طاهر عهد و پیمان نمود - که اگر فرزند من در یک شب شفا یابد - مذهب دوازده امام قبول نمایم - شاه طاهر به خانهٔ خود رفته شروع به مناجات به درگاه قاضی الحاجات برای شفای عبد القادر نمود - و برهان نظام شاه موافق فرمودهٔ شاه طاهر به عمل آورده با وضو پهلوی پسر خود که آن شب بحران و بیهوشی او نیز بود - خوابید - حضرت رسالت پناه را در خواب دید - که با دوازده فرزند خود نشسته می‌فرمایند - که برهان چون به راهنمائی طاهر فرزند ما مذهب فرزندان ما را اختیار نمودی - ما هم فرزند ترا شفا بخشیدیم - بعده برهان شاه از خواب بیدار گشته متوجه عبد القادر فرزند خود گردید - دست او را گرفته اثر عرق صحت یافت - شکر گویان از خوش وقتی در جامه نه گنجید - و همان

لمحه کسان براے طلب شاه طاهر فرستاد - شاه طاهر متوهم گردیده به خاطر آورد - که مبادا قضیه بر عکس گشته باشد - ترسان و لرزان به خدمت سلطان رسید - برهان شاه بر پاے شاه طاهر افتاده بعد تقدیم شکر به درگاه الهي گفت : الحال هدایت کن که چه باید کرد - بعده که صبح شد اول فرمود - که دروازهٔ قلعه را بسته به تجویز خطبه پردازند - و مردان یراق دار جنگي اندرون قلعه به شمار آرند - جمله سه هزار نفر به شمار آمدند - که از آن میان هزار و پانصد نفر قابل رفاقت و کارزار بودند - و همه آمده به شاه طاهر بیعت نمودند - و قسم عهد و پیمان به میان آوردند - که در خدمت برهان شاه و شاه طاهر تا دم واپسین جان فشاني نمایند - از اتفاق چون روز جمعه بود - خطبه بلا قید اسم خلفاء راشدین به دستور مذهب تشیع خواندند - ازین شهرت فضلا و علما و بعضی جماعه داران عمده جمع آمده به خانهٔ ملا پیر محمد شرواني آمدند و گفتند - این سید ساحر جادوگر را از کجا آوردي که خلل در دین ما انداخته - و قریب ده دوازده هزار سوار و چند هزار اهل کسب بازار فراهم آمده - ملا پیر محمد را سردار فوج ساختند - و بر سر دروازهٔ قلعه آمدند - شاه طاهر به برهان نظام شاه بجد شده ترغیب سوار شدن و بر آمدن مقابل فوج همراه ملا پیر محمد نمود - و خود هراول شده شمشیر برهنه در دست گرفته فرمود - که دروازه وا نمایند - و جنگ صعب به میان آمد - آخر برهان شاه غالب آمد - و ملا پیر محمد را زنده دستگیر نموده آوردند - و برهان شاه حکم کشتن او فرمود - شاه طاهر شفیع گردیده گفت : بدنامیٔ حرمت استاد را مرعي نه داشتن براے شما واقدام برقتل شاگرد نمودن براے من خواهد ماند - و ورد زبان مردم خاص و عام خواهد گردید - بعد از آن حکم حبس او نمود - سه

چهار سال در قید بود - بعده که شاه طاهر التماس نموده از حبس بر آورد -
ملا پیر محمد ترک وطن دکن نموده خود را نزد بیرم خان خانخانان رسانده
ابتدا داروغهٔ کتاب خانهٔ بیرم خان شده بعد از آن به مرور ایام به دستگیري
خانخانان ملازمت محمد اکبر پادشاه حاصل نموده سرفرازيِ منصب یافته
همدم محرم و استاد محمد اکبر پادشاه گردید - چنانچه آخر آنچه میان
ملا پیر محمد و بیرم خان گذشته در انتخاب ذکر عرش آشیاني درج است -
بعده برهان شاه به دلاسا و جذب قلوب علماء مذهب امام اعظم رحمه الله
و امام شافعي که در آن عهد فضلاے شافعي از حنفي زیاد بودند -
پرداخته منادي فرمود - که جهال از زبان کلمهٔ نا سزا بر نیارند - و لنگر
به نام چهارده معصوم مقرر کرده چند قریه وقف خرچ لنگر نمود - و علماے
مذهب امامیه را به جست و جو فراهم آورده خفیه و ظاهر از دادن نقد
و مقرر نمودن وظیفه خورسند مي ساخت - تا آنکه این خبر در بلاد برار
و بیجاپور و تلنگانه انتشار یافت - و باوجود منع برهان شاه زبان هرزه گویان
بے سر و پا مادهٔ مزید بدنامي گردید - و عادل شاه که از سابق عداوت
ملکي و سببي با برهان شاه داشت - باوجود اینکه فرمان روایان بیجا پور
نیز از مدت پیرو مذهب امامیه بودند - به قطب الملک که از ابتدا جد
و آباے او مذهب تشیع داشتند - باهم رفیق گشتند - که درین ماده با
برهان نظام الملک پرخاش نمایند - و به سلطان بهادر نیز درین باب نوشتند -
و سلطان بهادر از احمد آباد خیمه بیرون زدن فرموده بلا توقف خود را به
سرحد خاندیس رساند - و حاکم برار و آسیر نیز ازین خبر به حرکت آمدند -
برهان شاه مطلع شده حاجبان زبان دان سحر بیان با تحف و هدایاے
بیش قیمت نزد سلطان بهادر فرستاد - و التجاے محبت افزا به حاکم

برار و برهان پور نیز آورده نوشت - که از من تقصیرے که سر زده همین است - که در حرمت اهل بیت و فرزندان خیر البشر کوشیده ام - باقي در همه صورت بنده ام - بعده سلطان بهادر ازین ماجرا دست برداشت - و حاکم برار و برهان پور نیز تبعیت سلطان بهادر نمودند - اما عادل شاه به سبب عداوت قدیم لشکر کشي به برهانشاه نمود - و این گفتگوے عارضي حال را دست آویز برافراختن علم استحکام دین ساخته سعي رستمانه بنمود کار آورد - و دو سه جنگ قوي به میان آمد - و جمع کثیر از هردو طرف به کار آمدند - تا آنکه جنگ کنان نزدیک قلعهٔ شولا پور که اصل مادهٔ نزاع میان هردو سلطان همان قلعه بود رسیدند - شاه طاهر میان جي شده هردو طرف را فهمانده قرار صلح و دفع فساد لشکرکشي و آدم‌کشي بر آن دادند - که برهان نظام شاه دست از شولا پور بر دارد - مع پنج پیتهه نامي که محصول هر یکی از چهارده پانزده هون کم نه بود - به عادل شاهیه وا گذارد - و اراذل بازار و شرفا و نجباے هر محله و مجالس را قدغن و به تهدید حکم نماید - که هرکه از زبان ناسزا بر آرد - زبان او را چون کل زبان به قفا از قفا بر آرند

درین سال واقعهٔ سلطان[1] محمد قلي قطب الملک رو داد - و به‌جاے او جمشید پسر ناخلف او که پدر را مسموم ساخت - بر تخت جلوس نمود - برهان نظام شاه شاه طاهر را براے تهنیت و تعزیت نزد جمشید قطب الملک روانه ساخت - جمشید از شنیدن آن باوجود مانع آمدن جمعے از عمده هاى که به سبب اختلاف مذهب از برهان شاه آزرده شده

۱ - ن - اسم این پادشاه سلطان قلي و لقبش قطب الملک بود *

برخاسته آمده به جمشید پیوسته بودند - و راضي در احترام شاه طاهر نه بودند - از آنکه جمشید باوجود تشیع بودن در همهٔ مذاهب تشیع مشرب واقع شده بود - به شهرت شکار بر آمده عنان اسپ از شکارگاه طرف شاه طاهر معطوف داشته به اشتیاق تمام در خورده به اعزاز به شهر برده - بعد چند روز که در وفور تکلف ضیافت پرداخت - تحف و هدایا مع محبت نامه و ایلچي از طرف خود همراه شاه طاهر داده روانه ساخت - درین آوان خبر نزدیک رسیدن آقا سلطان فرستادهٔ شاه طهماسپ فرمان فرماے ایران براے نظام شاه رسید - صاحب مداران سلطنت را به استقبال فرستاده به اعزاز تمام به شهر در آوردند - و آقا سلطان نامهٔ شاه طهماسپ را مع پنج لعل که در وزن و قیمت اعتبار زیاد داشتند - با یک زمرد قیمتي کهنه که بر آن نام یکی از پادشاهان عباسیه کنده بودند - گذرانده موافق مضمون نامه زبان به پیغام مبارک باد اجراے مذهب تشیع کشود - و یک انگشتر عقیق بابت دست شاه که براے شاه طاهر ارسال داشته بودند - رسانید - اگرچه در ابتدا اعزاز و اکرام ایلچي بسیار نمود - اما آخر به سبب آنکه آقا سلطان اکثر پاس ادب سلطنت را در همکلامي مرعي نه داشت - و به دستور سلوک تربیت خان که در عهد حضرت خلد مکان به حجابت ایران رفته چنان سلوک و اداهاے خارج نمود - که رابطهٔ اتحاد و دوستي موروثي به مرتبه به عناد مبدل ساخت - که کار به فوج کشي هر دو طرف کشید - و هردو بادشاه از مکان خود به حرکت آمدند - و شاه عباس به خراسان نا رسیده فوت گردید - و از آن سال قطع حجابت ایران شد - سلوک مي نمود - چنانچه آخر میان برهان شاه و آقا سلطان کار به نزاع کشید - و ایلچي از برهان نظام شاه آزرده و بے دماغ گشته روانهٔ ایران گردید -

24.

و شاه طاهر به خدمت شاه ایران از طرف خود معذرت نامه نوشته با تحف و هدایاے هندوستان روانه نمود - بعد ازان محاربات صعب بر سر تسخیر قلعهٔ گلبرگه میان اسمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه به میان آمده - تفصیل شرح آن از احاطهٔ بیان بیرون است - و دو سه جنگ جهان آشوب که در هر جنگ قریب هزار آدم مع سرداران نامیِ هر دو طرف به زیر تیغ آمدند - و در مقابلهٔ دفعهٔ سوم هزیمت بر لشکر عادل شاهیه افتاد - و تمام فوج و لشکر مغلوب به غارت رفت - بعده اسمعیل عادل شاه وقت هزیمت با جمعی از خاصان خود را کنار کشیده باز لشکر هزیمت یافتهٔ متفرق گشته را فراهم آورده غافل بر سر برهان نظام شاه تاخت آورد - از آنکهٔ لشکر نظام شاهیه مست بادهٔ غرور فتح گشته بی خبر بودند این دفعه شکست فاحش بر فوج نظام شاهیه افتاد و تا احمد نگر بند نه گردیدند *

و در سنه ۹۵۶ نه صد و پنجاه و شش طائر روح شاه طاهر ازین قفس سه پنج سرای فانی به مکان اصلیِ خود پرواز نمود - و ازو چهار پسر ماند - از آن میان شاه حیدر که در عراق تولد یافته بود و فرزند ارشد گفته می شد سجاده نشین گردیده و در اندک مدت او نیز وفات یافت - بجای او پسرش سجاده نشین گردیده به مرتبه به دستور جد شهرت یافت که از اکثر بلاد ایران و حلب و مصر و توران خصوص از بخارا و سمرقند نذر و نیاز برای او می آمدند - جمله تالیفات شاه طاهر حاشیه که بر تفسیر بیضاوی نوشته و حاشیهٔ شرح اشارات و دیگر کتب معتبر در همه علم یادگار گذاشته و انشای که تالیف نموده بسیار مفید و به فهم مبتدی و منتهی نزدیک و دل چسپ واقع شده - برهان شاه که در سنه ۹۶۱ نه صد و شصت و یک لشکر زیاد فراهم آورده در تلافیِ

و انتقام با مصالح قلعه گیري خود را به پای قلعهٔ بیجاپور رساند - و در مقابل او عادل شاه بر نیامده محصور گردیده به محافظت برج و باره مي کوشید - درین آوان مرض اجل در قلعهٔ بدن برهان شاه تسلط تمام بهم رساند - و باوجود رجوع به حکمای یونان و فرنگ هر روز بر شدت بیماري او مي افزود - تا آنکه از پای قلعه برخاسته خود را به احمد نگر رساند و باوجود بودن فرزند از بطن خواهر اسمعیل شاه حسین نام را که از شکم امیدهٔ داشت ولي‌عهد نموده به مدار علیه سلطنت سپرده وصیت در امداد احوال او نموده ازین جهان بی مدار رخت هستي به دار القرار بر بست - چهل و هفت سال سلطنت نمود * * بیت *

فغان از سپــــهر شرارت اثر * کزو عالمی گشت زیر و زبر

چون درین سال شیر شاه و سلطان بهادر احمدآباد و برهان شاه ازین جهان بدان جهان رخت اقامت کشیدند - " زوال خسروان " تاریخ یافته اند *

ذکر سلطنت حسین شاه نظام الملک بحري واسطه سوم

بعد واقعهٔ برهان شاه قاسم بیگ حکیم که در آن ایام وکیل السلطنة شده بود و دیگر امرا موافق وصیت برهان شاه حسین نظام الملک را به سلطنت برداشتند - و شاه علي برادر حسین شاه نواسهٔ اسمعیل شاه مي شد - با برادر دیگر خود را در خدمت عادل شاه رساند که آخر شاه علي فقیر شده چندگاه منزوي گردید - و شاه حیدر پسر شاه طاهر که به سلطنت حسین شاه راضي نه بود به پرینده رفته با بعضی امرای بریدي اتفاق نموده علم بغي به ارادهٔ سلطنت احمد نگر بر افراشت -

و خواجه جهان دکني قلعه دار پرینده که خسر شاه حیدر مي شد - جمعیت مع سر انجام تجمل فراهم آورده خواست به مدد عادل شاه فوج کشي بر حسین شاه نماید - حسین شاه بر ارادهٔ او اطلاع یافته به حیل در آمده به اظهار اخلاص موروثي و وعدهای لطف آمیز برای تحقیق و دریافت استمزاج او خطوط پی هم مشتمل بر طلب او روانه نمود - او در جواب نوشت که چون مرا مردم در خدمت سلطان متهم ساخته اند فی الحال به آمدن حضور جرأت نمي نمایم - بعد خاطر جمعي خود را به خدمت سلطان خواهم رساند - حسین شاه بعد رسیدن جواب عذر آمیز خود متوجه پرینده گردیده - خواجه جهان متوهم گردیده نائب در قلعهٔ پرینده گذاشته همراه شاه حیدر خود را به خدمت ابراهیم عادل شاه که بعد اسمعیل عادل شاه فرمان فرمای بیجاپور گشته بود رساند - و حسین شاه به محاصرهٔ قلعه پرداخته بعد تلف و کشته شدن جمع کثیر قلعه را به تصرف در آورده قلعه دار گذاشته به احمد نگر مراجعت نمود - و ابراهیم عادل شاه شاه علي نواسهٔ خود را که نسبت حسین شاه و دیگران در وراثت ملک احق دانسته سر انجام چتر و لشکر و توپ خانه نموده خواجه جهان را با شاه حیدر و دیگر امرای احمد نگر که به سبب اختلال مذهب از پدر حسین شاه آزرده گشته به بیجاپور برخاسته آمده بودند به تیمار داري و دلبري آنها پرداخته همراه شاه علي داده خود نیز رفاقت نموده با لشکر عظیم متوجه شولاپور گردید - حسین شاه برین معني اطلاع یافته رفیع الدین نام پسر شاه طاهر را که رفاقت برادر خود نه نموده در خدمت حسین شاه مي بود - برای طلب کومک نزد عماد الملک روانهٔ برار نمود - از اتفاقات به مجرد رسیدن رفیع الدین در مجلس عماد الملک بر لوائي شوخ

طناز که در حسن سرمایهٔ ناز و آشوب جهان بود عاشق گردید - و عنان اختیار از دست او ربود - بدین سبب مطعون دوست و بیگانه گردید - و از نظر اعتبار عماد الملک و امرای دیگر افتاد - آری هرکه دل به محبوبان بازاري دهد از طاق دل مقبولان الهي و نظر بزرگان خود مي افتد - لهذا بی نیل مقصود مراجعت نمود - باز برهمن زبان دان دیگر برای طلب کومک نزد عماد الملک از نزد حسین شاه رسیده - عماد الملک هفت هزار سوار همراه آن برهمن داده روانه نمود - و حسین شاه به استظهار آن متوجه مقابلهٔ ابراهیم عادل شاه گردید - و مقابله و محاربهٔ عظیم رو داد - و غریب دار و گیر به میان آمد - و چهار پنج سردار عمدهٔ هر دو طرف با چند هزار سوار و پیاده از پا در آمدند - و عین الملک که سابق از امرای نظام شاه بود چون الحال هراول ابراهیم عادل شاه گشته در فوج حسین شاه حمله‌های صف ربا آورده فوج نظام شاهیه را چنان متفرق ساخت که هیچ نه مانده بود که هزیمت و شکست عظیم در لشکر نظام شاه راه یابد - حسین شاه به تسلي و دلبريِ سرداران فوج خود پرداخته چنان یورش و حمله‌های پیاپی نمود که نزدیک بود تزلزل تمام در لشکر عادل شاهیه افتد و چندین فیل کوه پیکر از حربهای بهادران فیل افگن از پا در آمدند - درین حالت عین الملک با صلابت خان و جمعی از همراهان جان نثار به دستور مبارزان جان‌باز از اسپ و فیل پیاده شده میان فوج نظام الملک چنان خوب را زدند که تا مدت از نظر مبارزان عادل شاهیه غائب بودند و خبر برای ابراهیم عادل شاه آوردند که عین الملک از لشکر برآمده خود را به فوج نظام شاهیه رسانده رفاقت آن طرف اختیار نمود - ابراهیم عادل شاه مقرون به صدق دانست - و از آنکه بر فوج و هراول لشکر عادل شاه همان

بود فرار او را یقین دانسته فرمود که خیمه و بازار او را تاراج نمایند - عین الملک که نزدیک هزیمت بر فوج نظام شاهیه راه یابد برین خبر اطلاع یافته متردد خاطر گشته باوجود برداشتن دو سه زخم کاری که فوارۀ خون از بدن او روان بود به اتفاق صلابت خان خود را کنار کشید - معهذا که میدانست از هر دو طرف مانده و رانده شده باز به اظهار رسوخیت خود را در خدمت ابراهیم عادل شاه رساند - اما نزد او هم راه نیافت لهذا رنجیده خاطر گشته باز پناه به حسین شاه آورده قول امان طلبیده - حسین شاه به تزویر و پیغام‌های دل پذیر نزد خود طلبید - بعد رسیدن آنها فرمود که دستگیر نموده بر فیل نشانده به طریق تشهیر در لشکر گردانده - بعده بالای فیل خفه نموده به زیر انداختند - قبول خان که از امرای شجاع و با تدبیر گفته مي شد چون با عین الملک رشتۀ اتحاد خاص داشت و وقت رسیدن قول حسین شاه عین الملک را مانع رفتن نزد او شده بود نظر بر شقاوت ذاتي حسین شاه از عین الملک جدا شده خود را به آردو رسانده بهیر و وابسته‌های عین الملک را به شهرت کوچ همراه گرفته جمعی از عورات را برقع پوش نموده و بسیاری را که مادر مردان و از شیر زیان نبرد جو گفته مي شدند یراق و لباس مردان پوشانده مردم بازار را نیز مدد اسلحه نموده فوج معقول مهیا ساخته از لشکر عادل شاه برآمده طرف و سمت بیجاپور را گذاشته راه گلکنده اختیار نموده به طریق ایلغار طي مسافت مي نمود - تا آنکه حسین شاه برین معني اطلاع یافته فوج برای تاراج بهیر عین الملک تعین نمود - سه منزل گلکنده فوجها بهم رسیدند - جنگ صعب به میان آمد - قبول خان غالب آمده فوج نظام شاهیه را به تاراج در آورد - و آنچه غنیمت و غارت فوج نظام شاه به دست آورده

بود مثل فیلان و مراتب تجمل همه به خدمت ابراهیم قطب شاه آورده مستوجب آفرین گردید - و بر مراتب او افزوده در جرگهٔ امرای عمدهٔ مقربان خود در آورد - بعد از آن قبول خان دوازده هزار سوار فراهم آورده قطب شاه را ترغیب مهم بر نظام شاه نمود - و ابراهیم عادل شاه نیز با لشکر جهان آشوب رفاقت نموده به قصد تادیب حسین شاه بر آمده قبول‌خان را هراول خود نمود - حسین شاه در خود طاقت مقابله نه دیده به طریق دفعیه و فرار خود را نزد عماد الملک رسانده به او وصلت و خواستگاري دختر او برای خود به میان آورده به امداد لشکر او به قصد تسخیر قلعه کالنه که در سرحد خاندیس واقع است و تا آن وقت در تصرف اني رای زمیندار بود و وجه پیشکشي که به جد و آبای بهمنیه و نظام شاهیه مي داد - به امداد و اعانت حاکم آسیر دست از ادای آن نیز کشیده بود - روانه گردید - بعد محاصرهٔ چند روز قلعه را تسخیر ساخته با هفت پرگنه تعلقهٔ آن قلعه به تصرف خود در آورد - و چند قلعهٔ دیگر آن ضلع نیز به تصرف نظام شاه در آمد - و تا زمان سلطنت فردوس نشان شاه جهان داخل ملک نظام شاهیه بود - دیگر اتفاق نمودن علي عادل شاه که بعد ابراهیم عادل شاه حاکم بیجاپور گردید با ابراهیم قطب الملک و به راجهٔ بیجانگر برای طلب فوج او نوشتند یک لک سوار و نه لک پیادهٔ بیجانگر به قصد احمد نگر آمدن و به اتفاق بیجاپوري و حیدرآبادي ملک حسین شاه را تاختن و پایمال ساختن - و بعده به محاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر پرداختن و محصور و مغلوب گشتن حسین شاه و عرصه برو تنگ ساختن - بعده اغماض نمودن قطب الملک به سبب هم چشمي عادل شاه و تن نه دادن برای تسخیر قلعه و خفیه فرستادن ذخیره

به قلعه و بعد افشای راز گله به میان آمدن از طرف عادل شاه و آزرده شدن و برخاسته رفتن قطب الملک و مدد خواستن نظام الملک از عماد الملک برار و مانع آمدن خواجه جهان برادر امیر برید و ضرر و خرابيِ بسیار از طرف راجه به ملک نظام الملک رسیدن و مساجد طویلهٔ اسپان کفار گردیدن و چندین هزار مسلمان به زیر تیغ آمدن و بعد این همه نادم گردیدن حسین شاه و به قبول چند شرط خفت آمیز پای صلح به میان آوردن و علي عادل شاه فوج راجه را برداشته روانهٔ پای تخت خود گردیدن در ذکر سلاطین عادل شاهیه مفصل به احاطهٔ بیان خواهد درآمد - چون از جملهٔ شروط مقرر شده بود که حسین شاه نزد راجه آمده پتّي پان امان جان و بحال ماندن ملک به گیرد - بعده که حسین شاه نزد آن کافر بدکیش آمد اصلا برای تعظیم حسین شاه حرکت نه نمود - ازین معني حسین شاه بر آشفته گشته کنج رفته نشست - طشت و آفتابه طلبیده به حضور او دست و رو شست - راجه این معني را فهمیده به تندي پیش آمده گفت چه کنم مهمان به خانهٔ ما آمدهٔ و الا چنان به سزا مي رساندم که یادگارت مي ماند - و ازین کلمات مادهٔ فساد در مجلس راجه آماده گردید - و هیچ نه مانده بود که حسین شاه کشته گردد - امرای هر دو طرف به میان آمده به دفع آن فتنه کوشیدند - و سلطان از خیمهٔ راجه بر آمده چون مادهٔ همه فساد و غرور راجه از طرف علي عادل شاه مي دانست - نزد او نه رفته به خیمهٔ خود رفت - و بعد مراجعت هریک، به دار الملک خود رفتند - و حسین شاه به احمد نگر رفته حصار احمد نگر که از خشت و گل بود فرمود شکسته در سنه ۹۶۸ نه صد و شصت و هشت وسعت زیاد داده از گچ و سنگ به سازند - و در همان

سال دریا خان عماد الملک برار فوت شد - و پسر او برهان عماد الملک در صغر سن قایم مقام گردید - و [1] عادل خان نام را رکن السلطنت خود بموجب وصیت پدر ساخت - و عادل خان چنان مستقل در وزارت و نسق سلطنت گشت که به دستور بریدي و بهمنیه بجز نام در سلطنت به برهان عماد الملک نه ماند - چون از قطب شاه در ایام محاصرهٔ احمد نگر عدم اعانت و اغماض به ظهور آمده بود ملا عنایت الله که از مجتهدان و پیشوایان گلکنده بود و با نظام شاه رابطهٔ اتحاد داشت به میان آمده هر دو سلطان را در سرحد کلیاني باهم ملاقات داده از سر نو عهد و پیمان موافقت و رفاقت بلا نفاق بر وقت نموده دختر حسین شاه را به عقد قطب الملک در آوردند - از آنکه حسین شاه وقت برداشتن محاصرهٔ راجه از اطراف احمد نگر کلیاني را تواضع راجه نموده بود - دریفولا که هردو باهم اتفاق نمودند برای تسخیر قلعهٔ کلیاني به محاصره پرداختند - و از راه خام خیالي چنان باهم قرار دادند که اگر باز راجه و عادل شاه برای تسخیر قلعه لشکر کشي نمایند قطب الملک به مقابلهٔ عادل شاه پردازد - و دفع لشکر راجه به عهدهٔ حسین شاه باشد - اگرچه وزرا و ارکان سلطنت شریک این مصلحت دور از عقل نه گردیدند - اما از جباري حسین شاه به منع آن هم نه توانستند پرداخت - و همین که بمحاصرهٔ کلیاني پرداختند و ایام محاصره آن قدر به امتداد کشید - که به راجه خبر رسید - و فوجهای راجه و علي عادل شاه چون بلای ناگهاني رسیده به مدد محصوران قلعه پرداخته با هر دو لشکر هنگامهٔ قتال و جدال به میان آوردند - و فوج برار

[1] - مورخین دیگر این وزیر را به تونال خان ملقب مینمایند *

نیز به مدد عادل شاه به دعوای خون خواجه جهان که باشارهٔ راجه به قتل رسانده بود رسید - درین ضمن روزی که از هر دو طرف مقابله و مقاتلهٔ صعب به میان آمد - باران بی هنگام به شدت بر لشکر حسین شاه که زمین آن سیاه بود بارید - و تیر و کمان و توپ خانه از کار تردد ماند - و عادل شاه قابو یافته به حمله‌های پی‌ا‌پی فوج نظام شاهیه را هزیمت داد - و تمام توپ‌خانه و کارخانه‌جات به دست مردم علي عادل شاه افتاد - و حسین شاه صرفه در جنگ و توقف نه دانسته پیغام صلح فرستاده تا رسیدن جواب از صدمات لشکر کفار به اضطرار تمام راه فرار اختیار نمود - و همه خیمه و خرگاه و مال و عیال لشکر به دست مردم فوج راجه و عادل شاهیه آمد - و حسین شاه از واهمهٔ غلبهٔ افواج خصم مصلحت در داخل شدن احمد نگر نه دانسته یکی از سرداران خود را به قلعه فرستاده صلاح کار دران دانست که خود را طرف قلعهٔ جنیر و گلشن‌آباد رسانده به خیال آنکه در صورتی که لشکر راجه به محاصرهٔ احمد نگر آمده پردازد حسین شاه فوج و مصالح جنگ تازه فراهم آورده به مدد محصوران تواند پرداخت - و لشکر راجه خرابيِ بسیار از تاخت قصبه‌جات آباد و اسیر نمودن رعایا و فرزندان هنود و مسلمین و بی‌ادبي که در مساجد نمودند به مرتبهٔ رساند که علي عادل شاه از رفاقت راجه نادم گشته ترک رفاقت نمود - اما افواج راجه بار دیگر آمده احمد نگر را محاصره نمودند - از اتفاقات در مکانی که لشکر فرود آمده بود باوجود نشان رسیدن سیل نه بود و ملاحظهٔ نزول باران به شدت در شروع ایام بارش نه داشتند - چنان باران به شدت سه شبانروز بارید که تمام لشکر راجه از رسیدن سیل های کوه ربای اطراف نحوه غرق بحر فنا گردید و کمتر کسی جان و مال به سلامت نه توانست

برآرد - و محصوران قلعه قابو یافته چون بلای آسمانی از قلعه برآمده هر طرف که مردم لشکر راجه سربر می‌آوردند زیر تیغ بی‌دریغ می‌آمدند - و هدف تیر و سنان می گردیدند - باقي برین قیاس باید نمود - و پسر راجه چار ناچار صلاح کار در کوچ و معاودت به ملک خود نموده دست از محاصره برداشت - و وقت رفتن چند پرگنهٔ سر راه قطب شاهیه و عادل شاهیه و حسین شاهیه را تاخت نمود *

درین ضمن سوانح دیگر که به میان آمد به تحریر تفصیل آن قلم را رنجه نه داشته به خلاصهٔ مطلب می پردازد که بعد محاربات بسیار که میان هر سه فرمانروا رو داد - و به خرابي ملک همدیگر کوشیدند - اسد خان لاري عادل شاهي که از امرای هوا خواه هر سه پادشاه گفته می شد و دیگر امرای خیر اندیش قرار مصلحت و صلاح کار در آن دانستند که باهم عهد اتفاق و پیمان عدم نفاق بسته و لشکر فراهم آورده باتفاق بی نفاق بر راجهٔ بیجا نگر لشکر کشي نمایند - و در تلافي مضرتی که ازو به مسلمانان ولایت هر سه پادشاه رسید - کمر انتقام قائم به بندند - و خود را در خرچ خزانه و کوشش جاني و مالي معاف ندارند - چنانچه برای رفع نفاق سابق چاند بي‌بي دختر حسین شاه را که در عقل و دانائي و حسن تدبیر از خوردسالي مشهور گشته بود - به عقد علي عادل شاه در آوردند - و هر سه پادشاه به امداد تقویت اسلام بر آن کافر بد فرجام فوج کشي نمودند - و بعد محاربات صف ربا که در ذکر سلطنت عادل شاهیه به زبان خامه خواهد داد - نسیم فتح و نصرت بر لشکر اسلام وزید - و چندگاه الکهٔ پر وسعت دکن از تاخت و تاراج لشکر کفار محفوظ ماند - و حسین شاه از آن سفر به همدمي و هم رکابی اجل خود را به احمد نگر

رساند - و بعد یازده روز از افراط شرب مدام و مباشرت محبوبان سیم اندام به دام موعود در آمد - سیزده سال علم جهان بانی بر افراشت * بیت *

درین دیر فانی که آرام دید　　که بود آنکه جاوید ازو کام دید

چهار پسر و چهار دختر ازو ماندند - از آن جمله مرتضی شاه و برهان شاه و نظام شاه و چاند بی‌بی از یک مادر اند که از نسل قرافوی ترکان و سلسلهٔ پادشاهان آذربائیجان خود را می گرفتند *

ذکر سلطنت سلطان مرتضی شاه نظام الملک بحری واسطهٔ چهارم

در سنه ۹۷۳ نه صد و هفتاد و سه مرتضی شاه نظام الملک که پدر ولی عهد ساخته بود بر تخت احمد نگر جلوس نمود - و به دستور جد و پدر خطبه موافق مذهب تشیع خواندن فرمود - و در احترام علما و فضلا و سادات می کوشید - خود کمتر در امور ملکی دخل می نمود - به قول محمد قاسم فرشته که ابتدای شباب نوکر مرتضی شاه نظام الملک بود همه بندوبست و نسق ملکی را به خونده [۱] همایون والدهٔ خود و قاسم بیگ حکیم امور ملکی را سر انجام می داد سپرده بود - تا آنکه به مرور ایام خونده همایون چون همه اقطاع خوب را به عین الملک و تاج خان وغیره برادران و خویشان و اعتبار نام خواجه سرای خود داده در تقویت آنها می کوشید - آنها دست تطاول به مال و حال رعایا - که فی الحقیقت مادهٔ شکست و خرابی ملک است دراز نمودند - و خلل در انتظام سلطنت راه یافت - و عادل شاه و دیگر مدعیان دولت طمع در تسخیر

---

۱ - ن - خونزه *

ملک نظام شاهیه نمودند - و بعد محاربات و خرابی زیاد که به ملک و مال رعایا رسید و به تحریر تفصیل آن سوانح نمي پردازد - مادر سلطان با عادل شاه صلح نموده باهم قرار دادند که به اتفاق ملک برار را که به سبب تسلط وزیر خلل تمام در تمام نسق سلطنت آنها راه یافته بود فتح نموده میان باهم قسمت نمایند - و ابتدا شروع به تاخت و تاراج اطراف نموده مراجعت نمودند *

درین ضمن چون تسلط منصوبان والدهٔ سلطان از حد گذشت و حال سپاه و رعایا تنگ گردید - و هیچ احدی را یارای عرض نه بود و اگر به عرض مي رساندند محمول به غرض و آن کس مغضوب مي گردید - تا آنکه بعضی مقربان سلطنت مثل قاسم بیگ حکیم و شاه جمال الدین و شاه احمد و مرتضی خان در خلوت به عرض مي رساندند که هر چند در حق والدهٔ سلطان حرف شکوه بر زبان آوردن از پاس ادب دور است - اما ملک از دست مي رود - و آخر کار از دست ندامت فائده نه دارد - سلطان گفت مرا چه یارا و چه مجال که با والدهٔ خود طرف توانم شد - مگر شما تمهید و تدبیری به کار برید - ارکان سلطنت گفتند که اگر خلاف مرضی سلطان نباشد ما علاج مي نمائیم که دست مادر سلطان را از امور ملکي کوتاه سازیم - و سلطان بدان مصلحت همداستان شد - و قرار دادند که فرهاد خان و حبش خان و اخلاص خان که هر سهٔ حبشي صاحب اقتدار بودند - و در خلوت اندرون و بیرون راه داشتند باتفاق بعضی خواجه سرا در محل در آمده خوندهٔ همایون را از محل بر آورده جای محفوظ نگاه دارند - و چوکي مردم خاص اطراف به نشانند - همین که به قصد آن تدبیر از خدمت سلطان مرخص شدند - و دو سه ساعت

نجومی نه گذشته بود که مادر سلطان مرتضی شاه را یاد نموده به تاکید طلبید - از ناکرده کاری چنان به خاطر رسید که از جای افشای راز شده و مادر مرا برای تهدید و مقید ساختن طلب داشته ترسان و لرزان و رنگ رو باخته داخل محل شد - و همین که با مادر چار چشم گردید عجز کنان به فریاد در آمد که مرا درین کار تقصیر نیست فلان فلان درین مصلحت اتفاق دارند - ازین کلمات و فحوای کلام و تغیر رنگ رو - مادر سلطان نظر بر تسلط خود و ناخوشي امرا دانست که در حق او تمهید به کار برده و کچهٔ همه گل کرد - بعده دیوان نموده عقب پرده نشسته حکم احضار امرا کرده اول فرمود - شاه جمال الدین را که باني فساد این کار او را مي دانست مقید ساخته جاگیر او را تغییر نمایند ازین شهرت هر یکی به فکر مآل کار خود افتاده به دفع الوقت پرداخته در دیوان آن روز حاضر نمي شدند - و چندی اتفاق نموده با فوج و علم نقاره کنان از شهر بر آمده مادهٔ فساد عدم اطاعت مادر سلطان گردیدند - خونده همایون متوهم گردیده به فکر اصلاح کار افتاده قاسم بیگ را به اظهار مهرباني و بی تقصیري او به تسلي تمام برای مصلحت کار نزد خود طلبید - و دیگران را نیز پیغام استمالت نمود - و قاسم بیگ حکیم خواست نزد مادر سلطان برود دیگران مانع آمده گفتند که تو مرد حکیم باشي بازي زنی خورده فریفتهٔ کلمات ابله فریب او گردي - فی الحال به تقاضای وقت این زن به استمالت ما مي کوشد - آخر در انتقام کشیدن تقصیر نه خواهد نمود - قاسم بیگ گفتهٔ آنها را قرین مصلحت دانسته به عذر وعده جواب داده فرزندان خود را مع تابعان دیگر از شهر بر آورد - دو سه صندوق مالیت را که از جواهر و مرصع آلات با حاصل ایام وزارت در آن

بود وقت شب بخانهٔ رفیع الدین پسر شاه طاهر فرستاد و هفت هشت امرا اتفاق نموده راه احمدآباد گجرات اختیار نمودند - خونده همایون چند نفر فهمیده کار و خواجه سرایان محرم را برای فهماندن و تسلي آن جماعه با پنجهٔ قول و عهد روانه نمود - اخلاص خان و حبش خان مراجعت نمودند - بعد نزدیک رسیدن به آب نربدا چند نفر دیگر نیز خود را به خدمت خونده همایون رساندند - الا قاسم بیگ حکیم *

گویند بعد رسیدن احمداباد کسان محرم را برای طلب صندوق‌ها از نزد رفیع الدین فرستاد - بعده که صندوق‌ها رسیدند مهر آن را ملاحظه نموده وا نمودند - همهٔ جنس برآمد الا صندوقچه و خریطهٔ جواهر و مروارید که دران نیافتند و دانستند که به تصرف امانت دار در آمده - اه کشید همان ساعت تپ کرده مریض گردیده در چند روز از آن غم هلاک گردید *

باز که تسلط مادر سلطان و خویشان از حد تجاوز نمود - واحدی را مجال حرف زدن نه ماند - سلطان که از خطای سابق مدام دست تاسف مي مالید اخر کار به وساطت حبشیان مادر خود را مقید نموده بی دخل ساخت *

از نقل‌های غریب آنکه کشور خان نام امیر صاحب فوج از مدت طریقهٔ بغي و سرکشي اختیار نموده قلعهٔ دهارور بنا گذاشته نظام شاهیه را ملجا و حاکم نشین خود ساخته پرگنات اطراف را تاخت مي نمود - و سلطان برو مهم نموده بعده که نزدیک قلعه رسید - هرکاره‌های کشور خان خط آن نمک بحرام آوردند - سلطان وا نموده همین که دو سه سطر ان خواند دانست که عبارت و مضمون نالائق و لغو نوشته باقي نوشته را ناخوانده پاره نمود - قسم شدید بر زبان آورد که تا قلعه را نه گیرم و کار این

نمک حرام را نه سازم از اسپ فرود نیایم و مقابل قلعه رسیده حکم محاصره و بستن مورچال نه فرموده دست به فاتحهٔ یورش برداشت - هرچند که امرا التماس نمودند که این طریقهٔ قلعه گیري نیست بلکه موافق عقل نسبت به سلاطین و همهٔ ذي عقول ناپسندیده و خلاف رای صائب است - در جواب گفت که من از طرف پادشاه بادشاهان ملهم و ماذون به یورش و فتح این قلعه شده‌ام و گوش به حرف هیچ کدام نه نموده حکم یورش نمود - تا آنکه مقربان به التماس تمام زره و جوشن پوشاندند - و فاتحه خوانده جلوریز مقابل دروازهٔ قلعه تاخت آوردند - و از بالای قلعه گوله توپ و تفنگ و سنگ و تیر چون قطرات مطرات و تگرگ و ژاله مي بارید - و اسپ و فیل و آدم ضائع مي گردیدند - و سلطان اصلا اندیشه نا نموده مردانه به اظهار جلادت تمام قدم پیش مي گذاشت - و همت بر تسخیر قلعه گذاشته مردم را در دل دهي ترغیب مي نمود - و گوله و سنگ به جوشن و پیراهن سلطان رسیده کارگر نمي‌گردید - تا آنکه به تفاوت چهل پنجاه قدم از دروازه رسیدند - درین ضمن یک بارگي صدای توپ و تفنگ و باریدن سنگ و آتش بالکل بر طرف شد - و مردم را گمان شد که محصوران فکر خواستن امان دارند - یا به فکر و تدبیر دیگر افتاده اند - آخر کار دیدند که اصلا صدای و ندای ظاهر نمي شود - و اثر حیات انسان پیدا نیست - دروازه به تدبیر وا نموده به خاطر جمعي به قلعه در آمدند - دیدند که تیری به کشور خان رسیده و مرده افتاده و هیچ احدی دیگر از زنده و مرده دران قلعه پیدا نیست - بر قبول این حکایت عقل را تردد است اگرچه کشته شدن کشور خان از رسیدن تیر اجل و بدر رفتن مردم دیگر تاویل مي توان نمود - اما گفتن سلطان که من

ملهم از جانب الهي شده‌ام و بدان جرأت يورش نمودن غرابت تمام دارد - آری *

* بيت *

سلاطين که کشور کشائي کنند ❊ به توفيق حق پادشاهي کنند
چو سازند اعلام همت بلند ❊ به بندند خلقی به خم کمند
بهر سو که تازند بهر ستيز ❊ بر آرند از عالمی رستخيز

بعد از فراغ تسخير قلعه خبر رسيد - که عادل شاه از شنيدن متوجه شدن مرتضی شاه به مهم تسخير قلعه ده دوازده هزار سوار به سرداري عين الملک برای تاخت و تاراج ملک نظام شاهيه تعين نمود - سلطان عجالتاً خواجه ميرک خافي را با فرهاد خان و اخلاص خان مع شش هزار سوار به طريق ايلغار برای مقابلهٔ عين الملک روانه ساخت و خود نيز از عقب روانه گرديد - بعده که مقابل عين الملک رسيدند کار او را ساختند - و سه امير همراه او دستگير گرديدند - و سلطان باز برای تدبير و تاديب عادل شاه مجلس کنکايش آراست - و هر يکی موافق عقل خود حرفی مي زد - و سلطان قبول نمي نمود - چون در همان ايام قطب الملک خود را به موجب طلب نظام الملک رسانده بود يکی از محرمان سلطان ظاهر ساخت که شاه ابو الحسن از امرای عادل شاهيه بدين درگاه رو آورده التماس دارد که من هم خود را از جملهٔ بندهای هوا خواه اين درگاه مي دانم - اميدوارم که از زمرهٔ دائرهٔ محرمان داخل کنکايش باشم - سلطان را التماس او پسند آمد - از روی لطف طلب فرموده حکم آمدن در خلوت و داخل مصلحت نمودند - ابو الحسن بعد دخيل گشتن در مصلحت به تمهيد کلام و حسن تقرير و تقريب سر رشتهٔ سخن را به جای رساند - که عداوت عادل شاه به مراتب به از محبت نفاق آميز قطب الملک

است و عادل شاه که هرچند که در ظاهر به سبب تقاضای امور ملکي و راه نمائي بدخواهان هر دو طرف عداوت مي ورزد - اما بر وقت آبروی خود و سلطان را جدا نمي داند - و خطی که قطب شاه در باب نظام شاه به عادل شاه نوشته بود - و همراه داشت بر آورده به دست سلطان داد - و گفت پدر شما تا روزی که با عادل شاه عناد به گفتۀ صاحب غرضان ورزید - خمار آن کشید - بعده که رابطۀ محبت و وداد به میان آورد آنچه در عالم دوستي و اتفاق در تنبیه راجۀ بیجا نگر خدمتی که ازو به ظهور آمده تا قیامت بر صفحۀ روزگار و در تواریخ یادگار خواهد ماند - و امرای دیگر ممد قول او گشته رای سلطان را چنان از طرف قطب شاه گردانیدند که همان روز حکم اخراج و غارت لشکر قطب شاه نمود - قطب الملک اطلاع یافته پاس آبروی خود در آن دانست - خود را با جان سلامت به پای تخت خویش رساند - و بلا توقف سوار شده بدون آنکه همدمان دیگر اطلاع دهد راه گلکنده اختیار نمود فوج نظام شاه تعاقب نموده بهیر و فیلان و خزانه هرچه به دست مي افتاد به غارت مي بردند - بعده که تعدي فوج نظام شاه از حد گذشت عبد القادر پسر قطب الملک که در شجاعت و تهوری شهرت تمام داشت - و بعضی ارکان دولت از طرف او قطب شاه را بد مظنه ساخته بودند - دریں وقت به عرض رساند - که بی اعتدالي فوج نظام شاهیه از حد گذشته - اگر حکم فرمایند آنها را گوشمال دهم - قطب الملک در آن وقت شنیده نا شنیده انگاشته جواب نه داد - اما بعده که به گلکنده رسید - پسر را در یکی از قلعه‌ها محبوس ساخت - تا آنکه در آنجا درگذشت و به روایتی مسموم گردانید - و در همین سال خبر فساد و مردم آزاري فرنگیان کنار ساحل ریودنده چیول

به عرض نظام شاه رسید - و به تجویز شاه جمال الدین انجو که در همان ایام خلعت وکالت سلطنت یافته بود شاه احمد و سید مرتضی خان و خواجه میرک وغیره با جمعی از سادات برای تنبیه کفار فرنگ و تسخیر قلعه‌جات آنها که از چهارده پانزده کروهي بقدر سورت تا یک صد و ده کروه طول واقعه ۱ بسئ و دمن وغیره پانزده شانزده قلعه دار در عرض همه از کنار دریا تا پای کوه بکلانه زیاده از یک کروه تا یک و نیم کروه مسافت ندارد روانه ساختند - بعده که فوج نظام شاهیه به پای قلعهٔ دمن رسید و کار محاصره بعد امتداد ایام بجای انجامید که فرنگي‌ها متوهم گشته به رساندن زر سید مرتضی خان را از خود ساخته با چند امیر نامي دیگر به دام طمع در آوردند و تمام روز از هردو طرف به زدن گوله توپ و تردد قلعه ستاني مي گذشت و شب از مورچال طرف بعضی امرا ذخیره بالای قلعه مي رسید - قضارا دو نفر نامي به اسم شمشیر خان و رستم خان که با فرنگ ساخت نه داشتند در طلایهٔ قلعه به دست مردم فرنگ افتادند و به اسیري بالای قلعه بردند - آنها فی الجمله زبان فرنگ مي دانستند خود را از هواخواهان وا نموده گاه گاه سنگ و بندوق از طرف مردم قلعه بر لشکر نظام شاهي مي انداختند - و شب همراه مجرائیان در مجلس فرنگي‌ها حاضر مي شدند - شبی ۲ کپتان به پیشکاران خود مي گفت که همه سرداران آن طرف را از خود راضي نمودیم مگر خواجه میرک که از طرف او وسواس باقي است خبر دار باید بود - هر دو جوان که زبان مي فهمیدند شنیده بر سر کار آگاهي

---

۱ - مراد مصنف از این لفظ واضح نیست یمکن که بمبئي یا بسین باشد *

۲ - ن - کبیتان *

یافتند - و حقیقت به پارچهٔ کاغذ نوشته طرف مورچال خواجه میرک رفته بر تیر بسته انداختند - و قصد فرود آمدن خود به تعین راه دران درج نموده طلب ریسمان و کمند نمودند - و وقت شب که مدد ریسمان و کمند ازان طرف هم شد فرود آمده به لشکر اسلام پیوستند - و آنها را برای ظاهر ساختن احوال مردم اندرون و بیرون قلعه نزد نظام الملک فرستادند - بعده که سلطان از زبان هر دو نفر بر حقیقت اطلاع یافت چون سلطان قبل از آن از شاه جمال الدین که اکثر کارها را به خواجه میرک وا گذاشته خود در عیش مشغول می بود خار خار سوء مزاج داشت - از آن روز زیاده دربارهٔ شاه جمال الدین این معنی را دریافته استعفای وکالت نموده بدون اطلاع سلطان روانهٔ احمد نگر گردید - نظام شاه نظر بر نفاق چاکران حکم ترک محاصرهٔ قلعه نموده روانهٔ احمد نگر گشت - بعد رسیدن آنجا منصب وکالت به خواجه میرک فرموده شاه جمال الدین را مع مال و عیال از شهر اخراج کرده روانهٔ برهان پور نمود - و خواجه میرک را مخاطب به جهانگیر خان مدار علیه سلطنت به استقلال ساخت - و از حسن تردد آن وزیر بی نظیر نسق تمام در امور ملکی و مزید آبادی رعایا پدید آمد - و بعد از قرار مصالحه به عادل شاه عهد و پیمان تازه به میان آمد - چون سیل تسخیر برار در دل نظام الملک جا گرفته بود و نیز انتشار یافت - که بعد وفات دریا عماد الملک که برهان و ابراهیم نام ازو دو پسر خورد سال مانده بودند و برهان را ولی‌عهد ساخته حوالهٔ تفال خان که وکالت سلطنت به او تعلق داشت نمود - و او برهان عماد الملک را در کنار بغل گرفته نشست و در اجرای ملکی می پرداخت - بعده که برهان عماد الملک به حد تمیز رسید باز تفال خان دست او از

اختیار سلطنت کشیده و در همهٔ امور کلي و جزئي سلطان برهان دخل نمي توانست نمود - لهذا این معني را مرتضی شاه دست آویز ساخته بعد فوج کشي طرف برار مصحوب ملا حیدر کاشي به تفال خان پیغام داد که اگر اختیار سلطنت به برهان عماد الملک وا گذاشته دست از دخل امور ملکي کوتاه نماید بهتر و الا ندامت خواهد کشید - بعده این پیغام که به تفال خان رسید و شمشیر خان پسر خود که در شجاعت و تهوري خود را رستم دستان مي دانست مصلحت نمود - او در جواب پدر گفت اصل مطلب نظام شاه - تسخیر ملک است این پیغام را دست آویز ساخته و ما از طرف لشکر و خزانه و شمشیر چه کمي داریم که مغلوب او گشته ملک به او بسپاریم - بعده که ملا حیدر با جواب عدم اطاعت مراجعت نمود از هر دو طرف کار به لشکرکشي منجر گردید - و چنان محاربات جهان آشوب مکرر به میان آمد - چند سردار نامي کشته شدند و چند هزار نفر از لشکر هردو طرف هدف تیر و سنان و علف تیغ گردیدند آخر هزیمت بر فوج برار افتاد و دو صد و هفتاد فیل با غنیمت بسیار دیگر به تصرف نظام الملک در آمد و مرتضی شاه به تعاقب فوج هزیمت خورده افتاد و به قصد دستگیر ساختن تفال خان پاشنه کوب مي رفت و بهیر و اسپه و شتر و گاو پر از بار بی شمار به دست مردم نظام شاهیه مي افتاد تا کار به جای رسید که نزدیک بود همه سرداران برار به تراکم اشجار دستگیر فوج نظام الملک گردند - درین ضمن میر موسی نام مازندراني که از سادات خاندان مشهور بود پیش سواري نظام شاه آمده گفت ۱ دراهي دوازده امام است که بدون آنکه دوازده هزار هون

---

۱ - ترا بدوازده امام قسم است *

براه ائمهٔ طاهرین به من دهي قدم پیش گذاري - سلطان به جهانگیر گفت که دوازده هزار هون حاضر سازند و فیل را استاده نمود - جهانگیر خان به عرض رساند که دوازده هزار هون در رکاب خرچ بهیاه حاضر نیست - هرچند ارکان دولت میر موسیٰ را فهماندند که تا فردا بلکه تا شام زر مطلوبهٔ ترا سرانجام مي دهم یا آنکه جواهر و فیل نزد او میگذاشتند اصلا قبول نمي‌نمود و سلطان ناچار از فیل فرود آمد و شکار مغلوب گشتهٔ او از دست رفت و شید تا که جواهر و فیلان و اسپان به قیمت خاطر خواه نه گرفت دست از متصدیان بر نداشت - بعده تفال خان خود را به پناه فرمان روای برهان پور رسانید و نظام شاه تعاقب کنان تا سرحد خاندیس خود را رسانده به محمد شاه حاکم آسیر نوشت که او را در ملک خود نزد خود جا نه دهند - بنابر آن تفال خان باز خود را به راه دیگر به برار رساند - قلعهٔ نرناله و کاویل که تا آن روز به تصرف مذهوبان او بود ملجا و پناه خود ساخته عرضه داشت به محمد اکبر پادشاه نموده در آن درج نمود که این بد مذهبان باهم اتفاق نموده به استیصال من کمر بسته اند - امیدوارم که لشکر برای خلاصي من از دست اینها تعین شود و مرا به جرگهٔ بندهای آن درگاه و ظل مرحمت خود در آرند تا رسیدن جواب تفال خان و شمشیر خان پسر او در نرناله و کاویل محصور بودند و نظام الملک در پای قلعه فرود آمده همت بر تسخیر هر دو گماشته یورش‌های صعب مي نمود - تا آنکه از نزد محمد اکبر مصحوب ایلچیي حکم رسید که تفال خان از بندهای درگاه ماست ملک برار تعلق به بندهای ما دارد متعارض احوال او نه شوند نظام الملک به مصلحت کارپردازان ایلچیي را به رعایت مهمان داري و رساندن نقد و جنس معقول راضي ساخته جواب

بنا صواب مشتمل بر این که من و تمام تعلقهٔ غلام تصدق و پایندااز بندهای آن جناب ام هر کرا تعیین فرمایند حواله نماید چون ایام محاصره به امتداد کشید - درین ضمن خبر تولد فرزند در خانهٔ نظام شاه رسید از آنکه از مدت سلطان در آرزو و انتظام مژدهٔ قدم فرزند می گذشت خواست بلا توقف روانهٔ احمد نگر گردد - جهانگیر خان مانع آمده التماس نمود که درین یک دو هفته اگر قلعه مفتوح نه شود سلطان مختار است و در همان هفته تدبیری به کار برده با جمعی تجار که در قلعه آمد و رفت داشتند به انواع وعده و قبول رعایت نقد و جنس ساخته معرفت آنها دروازه‌بانان را راضي نمود که روز یورش بر قابوی وقت دروازه وا نمودند و تفال خان را با برهان شاه و شمشیر خان به دست آورده به یکی از قلعه‌های تعلقهٔ خود فرستاده محبوس ساخت - از اتفاقات یا به اشارهٔ نظام الملک خانهٔ که دران محبوس ساخته بودند بر سر محبوسان فرود آمد و همه یک جا به خواب مرگ هم آغوش گردیدند - و نام و نشان بیشتری از سلسلهٔ عماد الملک به روی زمین نه ماند *

بعده متوجه تسخیر احمدآباد بیدر که در تصرف بریدي‌ها بود گردید - درین حالت خبر رسید که محمد شاه حاکم برهان‌پور یکی از پسران دایهٔ نظام الملک را به نام نواسه و نبیرهٔ عماد الملک شهرت داده به حجت وراثت ملک به سلطنت برداشته و فوج خود همراه کرده روانهٔ ایلچپور نمود - منصوبان نظام الملک عریضه مشتمل بر طلب نظام شاه نوشته این بیت در آن درج نمودند * * بیت *

سر فتـــنــه دارد دگـــر روزگار همین است او را شب و روزگار

نظام شاه متوجه برار گشته که فوج عماد الملک جعلي را شکست داده متوجه برهان‌پور گردید - محمد شاه اطلاع یافته خود را به قلعهٔ آسیر رساند و فوج نظام شاهیه در دامن کوه آسیر فرود آمد - هر روز لشکر فاروقي از قلعهٔ آسیر بر آمده بر سر فوج نظام شاه تاخت و تاراج مي آوردند و از هر دو طرف جمعي کشته و زخمي مي گردیدند - چنگیز خان نام که سپه سالار نظام الملک بود در مقابل فوج خاندیس تاخته ترددهای رستمانه مي نمود - و از تاخت‌های پیاپی که چندین معمورها را ویران مطلق نموده عرصه بر محمد شاه تنگ آورد و آخر مردم اعیان را درمیان انداخته ده لک مظفري که مراد از ده لک تنکه باشد و دوازده آنه هر تنکه مي شود قبول نموده نظام شاه را از الکهٔ خاندیس بر آورد - بعد رسیدن برار شاه میرزا اصفهاني از طرف عادل شاه با نامهٔ مبارک باد تسخیر برار و تولد فرزند رسید - میان او و صاحب خان که جوان امرد و مقبول و معشوق نظام شاه بود محبت تمام بهم رسید و از آنکه صاحب خان پسر مرغ فروش گفته مي شد و میان اجلاف نشسته شراب مي خورد و هرزه گردي مي‌کرد - و چنگیز خان به موجب اشارهٔ سلطان او را گوشمال زیاد مي داد - ازین ممر صاحب خان از چنگیز خان آزرده مي بود - در فکر آن افتاد سخنان عداوت آمیز در مادهٔ چنگیز خان به اتفاق شاه میرزا ایلچي در خدمت سلطان گفته او را از پایهٔ اعتبار اندازد - و شبها باهم نشسته شاه میرزا را از تواضع جواهر و دیگر تحف با خود رام مي ساخت و به تقریب مي گفت با این همه عنایات سلطان که در حق چنگیز خان مبذول مي‌گردد - آثار نمک حرامي ازو به ظهور مي آید و مي خواهد سلطان را روانهٔ بیدر و احمد نگر ساخته خود در برار مانده ملک را به تصرف

" خود در آرد - چنانچه آخر این مضمون به شهادت و اتفاق شاه میرزا گوش زد سلطان مکرر نموده توجهات نظام شاه را به کم توجهی مبدل ساخت - تا آنکه روزی سلطان به طریق تحقیق و دریافت استمزاج و مصلحت به چنگیز خان گفت - که دل ما ازین جا گرفته اگر شما را در برار گذاشته خود به پای تخت خود به رویم یا به قصد تسخیر بیدر پردازیم چه مصلحت می دهید - چنگیز خان در جواب التماس نمود "اگرچه برای بندوبست ملک تازه به تسخیر در آمده ماندن سلطان بهتر است اما مرضی پادشاه باشد این غلام را درین جا گذاشته خود بدولت تشریف برند - ازین جواب گفتهٔ شاه میرزا و صاحب خان نزد سلطان سکه زد شد - و روز به روز شعله افروزی صاحب خان زیاد می شد - تا آنکه چنگیز خان از غصه مریض گردید و در ایام مرض سلطان او را از فرستادن و خوراندن پیالهٔ زهر محکوم و مجبور ساخته مسموم نمود - و او بر پارچهٔ کاغذ حقیقت بی تقصیری و حسن عقیدت و فدویت خود و عناد صاحب خان و دم کشی شاه میرزا نوشته حوالهٔ یکی از مصاحبان و محرمان سلطان نمود - و سلطان را بی تقصیری او و عناد ورزیدن صاحب خان و شاه میرزا محقق گردید - و به خطای خود تاسف بسیار نمود - اما چون با صاحب خان محبت بافراط داشت - مادهٔ [1] بیشتر طرف شاه میرزا ریخت و فرمود او را از لشکر اخراج نمایند *

بعده به مرور ایام چنان تغیر در وضع سلطان از اثر جنون بهم رساند - که خود را به احمد نگر رسانده روزی مجمعی ساخته سید قاضی نام را وکیل السلطنة نموده به حضور ارکان دولت بسید قاضی گفت که دل من

---

[1] ن - فقط

از کار و بار دنیا بسیار گرفته و از من واقعي غور و اجرای امور سلطنت نمي شود - و عدل بجای ظلم و ظلم بجای عدل به ظهور مي آید و من مي خواهم بار دوش خود بر گردن سید قاضي انداخته خود منزوی بوده چند روز فارغ از کشالهٔ روزگار زندگاني نمایم - لهذا تمام اختیار و باز پرس روز جزا به عهدهٔ سید قاضي مي گذارم باید که همه اطاعت نمایند آنچه بسیار ضرور دانید به تحریر آن مرا آگاهي دهید - و دست سید قاضي گرفته گفت - ترا و کارهای ترا که در حق کافهٔ رعایا از تو بظهور آمد به خدا که باز گشت همه به اوست سپردم - و امین الملک میرزا محمد تقي و قاسم بیگ را که از حق پرستان نیک سرشت بوده اند در مصلحت امور سلطنت ممد و معاون سید قاضي ساخت و خود در قلعه جای خلوت اختیار نموده منزوي گردید - و چندگاه سوای صاحب خان و هدیه سلطان منکوحهٔ سلطان دیگران را در خلوت بار و راه نه بود - آخر هدیه سلطان را هم از آمدن در خلوت ممنوع ساخته از خود جدا گردانید - اما باوجود گذشت از حکمراني و امور جهان باني و همدم محرم جاني طاقت مفارقت صاحب خان بدمآل با آن همه که ازو به ظهور آمده بود نیاورده او را ماذون گردانید که هرگاه خواهد مي آمده باشد چون بغیر از صاحب خان بد اصل دیگری را بار در خلوت نه مانده بود و ازو بر مردم جور و تعدي بسیار به ظهور مي‌آمد کار به جای کشید که هر جا پسر و دختر مقبول مي شنید به ظلم و تعدي کشیده مي‌طلبید - محمد نصیر نشاوندي دختر جمیله داشت - و مهدي نام پسر ناخلف او از پدر آزرده شده آمده نزد صاحب خان نوکر و مصاحب گردید - روزی در خلوت آن قدر تعریف حسن و جمال خواهر خود مذکور نمود که صاحب خان

غائبانه مفتون آن دختر گردیده به پدر او برای خواستگاری آن پیغام فرستاد - آن سید نظر به بدنامي حسب و نسب و افعال سابق و لاحق او از قبول ابا نمود - و گفتگوی تعدي او به جای رسید که جمعی را همراه برادر آن دختر داده فرمود از خانهٔ او کشیده بیارند - پدر دختر به جنگ پیش آمده شهید گردید - و دیوار خانه شکسته دختر را کشیده به بی حرمتي آوردند - بعده به همین سبب با قوم غریب که مراد از قوم عرب و عجم باشند عداوت شدید بهم رساند *

چنانچه با حسیني نام مغل نزاع پرخاش آمیز به میان آمد - و گفتگو به قتال و تعین فوج بر حسیني کشید - از آنکه حسیني شجاع و تیر انداز بی بدل بود - چنان بر پیشانی فیل صاحب خان زد که به شقیقهٔ او رسیده تا سوفار غرق شد - و فیل بر گشت و همراه او تمام فوج رو به فرار نهاد - حسیني با جمعی که به او رفیق شده بودند تعاقب فوج صاحب خان نموده به خاص باغ رسانید صاحب خان از زبان سلطان حکم قتل عام غریبان به سردار آن لشکر رساند - از جملهٔ چند دفعه مغل کشي که در دکن شده یکی این دفعه بود - و همه دکني و حبشي که از مدت تشنهٔ خون غریبان بودند اتفاق نموده شروع به مغل کشي نمودند - سید مرتضی و میرزا محمد تقي و امین الملک نیشاپوري دو سه هزار سوار فراهم آورده سوار شده از ملاحظهٔ جان خود و قصد دفع مضرت قتل غریبان متوجه دکني‌ها گردیدند و شور و غلغلهٔ عظیم برپا شد به سلطان خبر رسید برای تحقیق سبب آن سراسیمه گشت - درین حالت صاحب‌خان رسیده ظاهر ساخت که غریبان به اتفاق مربي‌های خود فراهم آمده به قصد فاسد کمر بسته‌اند مي خواهند سلطان را دستگیر سازند و یکی از پادشاهزاده‌ها را از

قید بر آورده به سلطنت بردارند - از شنیدن این کلمات بر آشفته فرمود که بزنند آنهارا و از ملاحظهٔ جان خود فیل طلبیده از اعتکاف خانه بر آمده چتر بر سر گرفته سوار شده رو به میدان آورد و رستخیز عظیم برپا شد - سید قاضي به اتفاق دیگران به سرداران غریبان پیغام رساند که حقیقت را قسمی به خاطر نشان پادشاه نموده اند که پادشاه خود بر آمده فی الحال تقاضای وقت آن است مقابل پادشاه شمشیر نه کشیده به جای خود روید بعده که حقیقت خاطر نشان پادشاه شود تلافي خواهد شد - ازین پیغام مرتضی خان و دیگر امرا هریکی عنان اسپ گردانده به خانه‌های خود رفتند - و بعضی از اسپان فرودآمده آداب سلام بجاآوردند - اما صبح فاشده بسیاری که سرانجام باربرداري و سواري ناموس همراه گرفتن داشتند از شهر برآمده راه گلکنده و بیجاپور اختیار نمودند - و جمعی که سرانجام استطاعت برآمدن نه داشتند دل به قضا نهاده در گوشه و کنار پنهان مي شدند و صاحب خان برای جست و جو و پیدا نمودن و به زیر تیغ آوردن آنها منادي فرموده هر جا مي یافت به مرگ هم آغوش مي‌ساخت و زن و فرزند و مال آن جماعه به تصرف دکنیان و حبشیان مي آمد *

* شعر *

نه درخانه بودی کسی‌را قرار نه در کوچه دیدی طریق فرار
کس از خانه گر پا نهادی بدر نه دستار برجای ماندی نه سر

سید قاضي و سید مرتضی به صلابت خان که بر دولت خانهٔ پادشاه مقرر بود گفتند که اگر حقیقت را به عرض توانی رساند در دفع این فتنه که عرض و مال و ناموس و جان غریبان و مسلمانان در معرض خطر است کوشید اجر عظیم خواهد بود - و از طرف خود هم عریضه نوشته با التماس غریبان

۱۱ حوالهٔ صلابت خان نمودند - صلابت خان که او هم مامور و ماذون به رفتن اندرون نه بود قابو جسته وقتی که صاحب خان حاضر نه بود همراه طعام خاصه بی اذن خود را اندرون رساند به آواز بلند شروع به دعا و ثنا نمود - سلطان به انداز کلمه و کلام و خلاف دستور آمدن او دانست که حادثه و بلیهٔ عظیم رو داده و به استفسار احوال پرداخت - صلابت خان عرضي و التماس امرا و غریبان گذرانده زباني هم آنچه دانست گفت سلطان بعد اطلاع یافتن برین مقدمه بر آشفته همان صلابت خان را برای زجر و مانع آمدن آن بدرگ کم ظرف مامور نمود - صلابت خان وقتي رسید که صاحب خان در کوچه و بازار استاده در جست‌وجوی غریبان تاکید تهدید آمیز مي نمود - صلابت‌خان رسیده دست صاحب خان را به سختي و درشتي گرفته ابلاغ حکم نموده به زجر بر گرداند - بعد ازان [۱] عداوت شدید با صلابت خان بهم رسانده در فکر قطع شجر حیات او افتاد - از آنکه رشتهٔ محبت آن بد اصل در دل سلطان به مرتبهٔ قائم گشته بود که به هیچ وجه در طرف و مدعي شدن با او جان و آبروی دیگران بحال نمي‌ماند صلابت خان صرفه مآل کار در ماندن نه دانسته - فرار نموده راه بیجاپور اختیار نمود - سلطان خبر یافته اورا به دلاسا طلب داشته بر پایهٔ مراتب او افزوده سر نوبت ساخت که مراد از بخشي باشد - و جماعهٔ خاص خیل را نیز محکوم او گردانید تا صاحب خان بحال او مضرت نواند رساند *

درین اوان بعضی اهل غرض شکوهٔ خیانت سید قاضي و منصوبان او به آب و تاب خاطر نشان پادشاه نمودند - سید قاضي را معزول نموده به جای او اسد خان ترک را به صلاح و تجویز صلابت خان که در آن صلاح

---

[۱] ن - صاحب خان

صاحب خان نه بود مقرر نمود - چون برسید قاضي مردم بسیار استغاثه نموده مبلغ خطیر دعوی مي نمودند سلطان در منع غور آن پرداخته سید قاضي را با مال و عیال و آبرو به بندر چیول فرستاده حکم نمودند که ازانجا نیز برجهاز سوار نموده روانهٔ وطن سازند - صاحب خان همه تغییر و تبدیل از استقلال و تسلط صلابت خان دانسته با سلطان برهمزده به اظهار ناخوشي راه بیدر اختیار نمود - سلطان دانست که از گفتهٔ دیگران بر نه خواهد گشت بلکه کار به جنگ و قتال خواهد انجامید به جاذبهٔ محبت به حکم آنکه گفته اند :

* شعر *

رشتهٔ در گردنم افگنده دوست — مي برد هرجا که خاطر خواه اوست

خود از عقب او روانه گردید و بعده که صاحب خان نزدیک قلعهٔ بیدر رسید دروازه بروی او بسته به زدن گوله و انداختن سنگ پیش آمدند و جمعی از مردم صاحب خان کشته و زخمي گردیدند - درین ضمن خبر رسیدن سلطان رسید و بعد پیغام‌های ناز و نیاز و چندین ملک و مال فدای یک دم وصال دوست مي توان نمود - جواب داد به شرطی اطاعت امر پادشاه مي نمایم که اولا صلابت خان را از خدمت معزول و از شهر اخراج نماید دوم قلعه را مفتوح ساخته در تلافي خفتي که به من از مردم این قلعه رسیده بمن عطا فرماید سلطان که هردو شرط قبول نموده به جان منت داشت گفت :

مصرع

آرے به چشم هرچه تو گوئي همان کنم

بعده صلابت خان را از خدمات معزول ساخته فرمود که برسر اقطاع خود بیرون و خود با لشکر صاحب خان به فکر محاصره و تسخیر قلعهٔ بیدر افتاد نوعلي برید که کارفرمای قلعه بود فوج عادل شاه را برای مدد خود

" طلبید - و نظام الملک به قطب الملک رجوع آورده طلب استعانت نمود *
"

درین ضمن خبر رسید که شاهزاده برهان برادر سلطان نظام الملک که در یکی از قلعه‌ها با پسران خود محبوس بود به اغوای بعضی از امرا قابو یافته بر آمده خروج نموده متوجه احمدنگر شده - از شنیدن این خبر نظام شاه سراسیمه گشته میرزا یادگار را با لشکر قطب شاه برای مقابلهٔ فوج و تسخیر قلعه نگاهداشته خود متوجه احمدنگر گردید درین آوان فوج عادل شاهیه رسید - و امرای لشکر قطب شاه از رسیدن فوج بیجاپور و برخاسته رفتن نظام‌شاه دل باخته راه گلکنده اختیار نمودند و میرزا یادگار نیز استقامت نه توانست ورزید و خود را به خدمت نظام شاه رساند - چون برهان نظام شاه نزدیک احمدنگر رسید - دو سه هزار سوار مرتضی شاه با دو سه سردار نامي که از اطوار نا محمود صاحب خان آزرده بودند به برهان شاه پیوستند و نظام شاه ناچار صلابت خان را با دیگر امرای مغضوب تسلي نموده نزد خود طلبید - صاحب خان از رسیدن صلابت خان بار دیگر آشفته خاطر گشته متوجه طرف مونگي پٹن و پرگنه عنبر نواح دولت آباد گردید بعد مقابله و مقاتله میان هر دو برادر مرتضی نظام شاه ظفر یافت و برهان شاه طرف بیجاپور فرار اختیار نمود بعده که سلطان ظفر یافته داخل احمد نگر گردید - سید مرتضی را برای تسلي و آوردن صاحب خان روانه ساخت - از اتفاقات قبل از انکه سید مرتضی برسد - میان صاحب خان بد اصل و جاگیرداران عمده طرف پرگنهٔ عنبر نزاع به میان آمده بود - مجمل ازان مي نگارد - بحري خان نام که پرگنهٔ عنبر در اقطاع او بود خواهری داشت یگانهٔ دهر بود صاحب خان

به امید وصال او پیغام مناکحت او نمود - پدر او در جواب گفت ای پسر مرغ فروش ناپاک ترا چه یارا که با شرفا مذکور نسبت به میان آري - صاحب خان از شنیدن جواب درشت خواست برو لشکر کشي نماید - و شورش عظیم درمیان جاگیرداران افتاد - درین ضمن از نزد سلطان سید مرتضی نام برای فهماندن و بردن صاحب خان رسید - خدا بنده نام جاگیردار که در قوت و تنومندي از پهلوانان مشهور گفته مي شد - و با سید مرتضی رابطهٔ خاص داشت در خلوت به او گفت که من مي خواهم که کار این معطای بد اصل را به اتمام رسانم - از تو چشم آن دارم که نزد سلطان تو هم موافق قول من شهادت دهي تا داخل ثواب بر انداختن وجود ناپاک او گردي سید مرتضی گفت به جان منت دارم - تا آنکه خدابنده و سید مرتضی که برای فهماندن و راضي ساختن صاحب خان آمده بود - به اتفاق یک دو امیر همدم دیگر بر در خانهٔ صاحب خان رفتند صاحب خان خبر یافته اندورن طلبید بعد از آنکه خدا بنده خان برو سلام نموده دانست که او تعظیم نه خواهد نمود مطلق از جا نه جنبید - خدا بنده خان خنده کنان هر دو دست در بغل صاحب خان انداخته از جا برداشته چنان فشار داد که تمام اعضا و رگ‌های بدن اورا خبردار ساخت اگرچه صاحب خان در ظاهر بروی بزرگي خود نیاورد اما از حلقهٔ چشم او آب روان گردید بعده از زمین برداشته باز چنان بر زمین زد که استخوان‌های او درهم شکست و به جلدي تمام نوک خنجر اول بر بدن خود رسانده به فریاد آمد که مرا زخمي ساخت و خنجر دیگر بر پهلوے او زد که نفس ناکشیده جان به مالکان دوزخ داد - به شهرت آنکه در خنجر زدن او سبقت نمود به جلدي تمام همان خنجر

صاحب خان را بار دیگر برشکم او رساند به همراهان خود وا نمود که ابتدا
او جراءت زخم زدن نموده بود - و موافق همان مضمون همه به اتفاق
حقیقت به حضور معروض داشتند - و سید مرتضی خان بعد رسیدن نزد
سلطان در سبقت زخم رساندن و خواستگاري بیجا نمودن بر صاحب خان
تقصیر ثابت نموده به شرح و بسط عرض نمود - سلطان اگر چه مضمون
کلام ملالت انجام را دریافت اما چار ناچار رضا به قضا داده نظر بر مرضي
همه ارکان دولت که تشنهٔ خون او بودند در دل ماتم اورا داشته اغماض
نمود - بعد آن صلابت خان در اصلاح حال زیردستان و دفع شر زبردستان
و پرداخت امور ملکي چنان کوشید که همه ازو راضي و شاکر گردیدند -
و سلطان شکر این معني بجا آورد *

و درین ضمن خبر فوت ابراهیم قطب الملک و کشته شدن علي عادل
شاه از دست خواجه سرا که در ذکر عادل شاه مفصل به زبان قلم خواهد
داد معاً رسید - و به جای قطب شاه محمد قلي پسر او بر تخت
گلکنده جلوس نمود - و به جای علي عادل شاه برادر زاده او ابراهیم
قائم مقام گردید و نظام شاه به خیال خام فوجها برای تسخیر قلعهٔ
شاه درک تعین نمود - چند روز محاصره نموده دید که کار پیش نمي رود
بر خاسته به قصد تسخیر بیجاپور تضییع اوقات نمود چون آنجا هم پیش
رفت کار نه دید پای صلح به میان آورد - درین حال برهان شاه برادر
سلطان که درین مدت سنگ فلاخن روزگار بود به اتفاق بعضی امرا
خود را به لباس فقیر ساخته به تعلقهٔ احمد نگر در آمده شورش عظیم
برپا نمود - صلابت خان تردد نمایان نموده چنان در دفع آن فتنه کوشید که
بعد کوشش و کشش بسیار برهان شاه به همان لباسی که آمده بود جان

بدر بردن غنیمت دانست و از راه کونکن سر به فرنگستان بر آورده از آنجا خود به احمد آباد گجرات در ایامی که محمد اکبر پادشاه به طریق ایلغار مهم فرموده بود رسانده ملازمت عرش آشیاني نموده در جرگهٔ بندهای آن درگاه در آمد - باقي احوال او بر محل به ذکر خواهد در آمد *

چون چاند بي بي خواهر مرتضی نظام الملک که در عقد علي عادل شاه آمده بود - و شولا پور در جهیز او داده بودند و با وجود ناساز گاري شولا پور در تصرف عادل شاه بود - درین ولا بعد فوت علي عادل شاه نظام شاه به ارکان سلطنت عادل شاه پیغام داد الحال که چاند بي بي بیوه شده در خانهٔ برادر نشسته شولا پور که در جهیز او داده بودیم باید که باز حوالهٔ ما نمائید و کار پردازان عادل شاه از قبول آن ابا نموده بودند این معني مادهٔ شورش گردیده بود - درین ولا به تجدید مادهٔ فساد تازه به سبب نسبت دیگر به میان آمد مجمل از آن مي نگارد - که خواهر ابراهیم عادل شاه را در عالم مصالحه برای شاهزاده حسین پسر مرتضی شاه خواستگاري نموده به عقد در آورده به احمد نگر آوردند و قبل ازانکه جشن طوي و زفاف به عمل آید به سبب اداي خارجي که از شاهزاده حسین در عالم شروع شباب به ظهور آمد جنون نظام شاه برین داشت که آن تازه نهال سلطنت را از پا در آرد - امرا به التماس و الحاح شفیع قطع شجر حیات او گشته برای محبوس ساختن روانهٔ قلعهٔ دولت آباد نمودند - و جشن زفاف در عقد تعویق ماند و این دختر عادل شاه نیز کدخدا ناشده در پهلوی چاند بي بي نشست - و این معني مادهٔ فساد تازه میان نظام شاه و عادل شاه گردید - و مردم ابراهیم عادل شاه برای طلب عروس آمدند و نظام شاه در فرستادن او به جواب ناصواب درشت پیش

۱۱ آمد عجب حکمت الهي بود که هرگاه فرمان فرمایان دکن به قصد صلح به یک دیگر دختر داده وصلت به میان آوردند چون هیچ دختر در خانهٔ شوهر آرام نمي یافت و زیاده مادهٔ نزاع و شورش مي گردید *

درین آوان خبر رسیدن فوج محمد اکبر پادشاه به سرداري خان‌اعظم عرف میرزا عزیز کوکه برای تسخیر مالوا که درین ضمن به موجب نوشته و اشارهٔ والیان دکن مهم تسخیر احمدنگر و اطراف نیز منظور نظر بود انتشار یافت - و صلابت خان را با بیست هزار سوار آراسته به رفاقت میرزا محمد تقي برای احتیاط سد راه گردیدن فوج خان اعظم تعین نمودند - بعده صلابت خان به برهان پور رسیده به رفاقت حاکم خاندیس متوجه مقابلهٔ خان اعظم گردید و خان اعظم صرفه در جنگ و مقابله نه دیده به رهبري زمینداران کالي بهیت بالا بالا راه برار اختیار نموده تا رسیدن فوج دکن ایلچپور و دیگر معمور های مشهور برار را تاخته مصلحت در توقف نه دانسته باز از راه سلطان پور نندربار خود را به احمد آباد و مالوه رسانده تسخیر دکن را بر وقت دیگر موقوف داشت *

درین آوان تیر عشق تازه بر دل مرتضی شاه رسید که زیاده ایام محبت صاحب خان خود را باخت مجمل از آن مي نگارد - که چون سلطان بعد کشته شدن صاحب خان اکثر مغموم و آشفته خاطر مي بود - صلابت خان فتح شاهي نام لولی که سراپا حسن و ناز و کرشمه و عشوه و رعنائي بود بهم رسانده در خلوت سلطان فرستاد و صحبت او با سلطان موافق آمد و از سر نو عقل و هوشی که نمانده بود باخته بار دیگر در دام بلای محبت آن پري رخسار خانه برانداز گرفتار گردید - و روز به روز بر مراتب او مي افزود - و اقطاع سیر حاصل به او و خویشان او عطا

مي فرمود - و تمام اسباب تجمل که لازم ملزوم محل پادشاهان مي باشد براى او مقرر نمود و هر هفته و ماه جواهر وافر به انعام او مي داد تا آنکه دو تسبيح مرواريد و لعل و زمرد و ياقوت بی‌بها که قيمت آن از اندازهٔ عقل جوهريان بيرون بود به خراج ملکي مي‌ارزيد و بعد فتح و تسخير ملک رام راجه از جواهر خانهٔ خاص او به دست آمده بود - فتح شاهي تعريف آن شنيده درخواست آن به ميان آورد سلطان به حاضر ساختن آن هر دو تسبيح داروغه جواهرخانه را مامور ساخت - صلابت خان اطلاع يافته به عملهٔ جوهر خانه اشاره نمود که دفع الوقت نمايند - آخر نظر بر تاکيد سلطان و ابرام فتح شاهي از تسبيح هاى گران‌بهاى ديگر به نام همان تسبيح آورده حاضر ساختند و تواضع آن دلبر جفا پيشه نمود - بعد از چند روز فتح شاهي اطلاع يافت که آن تسبيح‌ها نيستند از راه ناز و زياده طلبي که شيوهٔ معشوق پيشگان زرپرست خانه ويران کن است واپس داد - سلطان بار ديگر تاکيد بليغ در حاضر ساختن آن هر دو تسبيح نمود - متصديان جواهرخانه باز موافق مرضي ارکان دولت در آوردن آن هر دو تسبيح اغماض نمودند تا آنکه سزاولان تعين نمود که تمام جواهرخانه را حاضر سازند - باز صلابت خان به داروغهٔ جواهر خانه اشاره نمود که آن هر دو تسبيح را بر آورده باقي جواهرخانه و مرصع آلات نزد سلطان آوردند - چون آن عقدهاى مرواريد و جواهر را دران ميان نه يافت جنون سلطان به همدمي عشق و ابرام آن لولي برين داشت که امراى مجلس را بدر نموده همه جواهر را يک جا جمع ساخته در فرش همان خانه پيچيده فرمود آتش زدند و خود بيرون آمده به طلب و احضار صلابت خان مردم تعين نمود صلابت خان اطلاع يافته با جمعي خود را

" برای فرو نشاندن شعلهٔ آتش اندرون خلوت خانه رسانده وقتی رسید که شعله‌های آتش همه مروارید را با زمرد بسیار خاکستر ساخته بود - پارهٔ الماس و یاقوت که درآن هم آتش اثر کرده بود یافتند و به خاموش نمودن آن پرداختند - و ازین افعال سلطان زیاده به جنون زبان زد گردید و مادهٔ شورش عظیم گشت - درین آوان فتح شاهي و همراهان او در خلوت به عرض رساندند که امرا باهم چنان مصلحت نمودند که چون "سلطان جنون بهم رسانده شاهزاده حسین را از دولت آباد طلبیده به سلطنت باید برداشت و سلطان را مقید ساخت - از شنیدن این خبر زیاده جنون سلطان طغیان نمود و عزم جزم نموده به فکر آن افتاد که پسر را از دولت آباد طلبیده زیر تیغ باید آورد - امرا که برین مطلع شدند هرچند سلطان مبالغه در طلب پسر مي نمود ارکان دولت اغماض به کار بردند - درین حالت پیغام عادل شاه رسید که عروس را با قلعهٔ او سه حوالهٔ کسان ما نمایند یا نزد شوهر او به فرستند و الا لشکر برای تسخیر اوسه رسیده دانند - چنانچه از شنیدن جواب ناصواب لشکر بیجاپور به قصد تسخیر او سه رسید - سلطان همه مادهٔ فساد بیجاپور و طلبیدن پسر از طرف صلابت خان دانسته روزی در خلوت طلبیده از روی اعتراض مخاطب به حرام‌خوار ساخت - صلابت خان در جواب گفت که اگر مرا حرام خوار مي‌داني چرا به قتل و حبس من حکم نمي نمائي سلطان گفت چه کنم قادر برین نیستم که مکافات اعمال ترا کنار تو نهم - صلابت خان به اظهار قسم‌های مشدد گفت که هر قلعه که مرکوز خاطر سلطان باشد خود را خود محبوس ساخته آنجا برسانم - سلطان گفت قلعهٔ دنده راجپوري که نصف آن در آب و نصف در خشکي است - صلابت خان همان روز از همه

عمدهای سپاه و ارکان دولت و وابستهها وداع حاصل نموده زنجیر در پای خود انداخته به قلعهٔ دنده راجپوري روانه شد و رسید - ازانجا به خدمت سلطان فرستاد گویند وقت زنجیر پوشیدن و به قلعه روانه شدن هرچند که همدمان و نوکران عمده گفتند که گرفتن و مقید ساختن پادشاه عقل و هوش باختهٔ جنوني چه قدر کار است ماها در یک لحظه فکر او مي نمائیم - صلابت خان آنها را فهماند که آقا هر چند به سبب تغیر وضع و ناقدرداني به چنین امر ناصواب راضي شده باشد ما را بر روی ولي‌نعمت شمشیر کشیدن خلاف طریقهٔ نمک حلالي است و بجز اطاعت امر چاره نیست بعده وزارت به میرزا محمد تقي و سپه‌سالاری به قاسم بیگ تفویض نموده مامور ساخت - که از جشن طوی فارغ گشته عروس را به دولت آباد نزد داماد روانه نمایند و جنگ و لشکرکشي عادل شاه به صلح مبدل سازند - چند روز که برین گذشت باز از اثر غلبهٔ جنون امرا را طلبیده گفت مرا اشتیاق دیدار فرزند زیاد شده و مردم کلمات دور از عقل بر زبان مي آرند زود شاهزاده حسین را به طلبند میرزا محمد تقي و دیگر ارکان سلطنت طوعاً و کرهاً پسر را از دولت آباد طلبیده حوالهٔ سلطان نمودند یک دو روز از روی شفقت و مهرباني پیش آمده حجرهٔ به طریق خلوت خانه برای ماندن پسر مقرر کرده عطریات و فواکه برای او فرستاد و روز سیوم چهارم به حجرهٔ پسر رفته به اتفاق یک دو غلام گرجي شاهزاده را گرفته به دست خود بر چهارپائي خوابانده به ریسمان بسته بالای او لحاف پنبه دار انداخته آتش زده از حجره بر آمده دروازهٔ حجره بر روی او بست پسر چون به قوت جواني دست و پای رهائي از آتش زد یک دو ریسمان را به زور بازو پاره کرد و یک دو گره از آتش سوخته

" با بدن نیم سوخته خود را به دروازهٔ حجره رساند دروازه بر روی خود بسته یافت - درین حالت فتح شاهي اولي که براے حیات پسر توجه باطني داشت - این خبر را شنیده بی‌تابانه خود را بر سر حجره رسانده زنجیر وا کرده شاهزاده را نیم سوخته بیرون آورده چنان گریزاند که هرچند سلطان به تحقیق پرداخت اطلاع بر ملجاء فرار او نه یافت - و میرزا محمد تقي و قاسم بیگ شباشب شاهزاده را بر پالکي نشانده روانهٔ دولت‌آباد ساختند - سلطان برین خبر مطلع گشته هر دو را طلبید - چون بعد استفسار سوای انکار جواب نه شنید فرمود که هر دو را از منصب و خدمت معزول نموده مقید سازند - بعده سلطان حسین بن سلطان حسن را که پسر عموي سلطان مي شد به میـرزا خان مخـاطب نموده رکن السلطنـت خود ساخت - باز او را تکلیف قتل شاهزاده نمود او نیز از قبول پهلو تهي ساخته نظر بر مآل‌کار خود و ترس روز باز خواست خفیـه به عادل شاه اشاره نوشت که جنون سلطان برین داشته که بهیچ وجه دست از قتل پسر بر نمي دارد - مصلحت کار درین است که درین وقت شما لشکرکشي بر نظام شاه نمائید - بعده من به مادهٔ علاج کار خواهم پرداخت - بعده که خبر رسیدن فوج عادل شاه انتشار یافت میرزا خان قسمی بنای مصلحت برای مقابلهٔ فوج عادل شاه گذاشت که خود بدان مهم مامور گردید و دو سه امیر را که مخل خود مي دانست برای رفع بدنامي مصلحتاً مقید ساخت وبعضی را همراز خود دانسته همراه گرفت و شهرت مقابلهٔ عادل شاه بر آمده همه فوج را معاون خود ساخته روانه دولت آباد شد که شاهزاده را بر آورده به سلطنت بر دارند - سلطان خبر یافته محمد قاسم مؤلف تاریخ فرشته را برای تحقیق خبر روانه نمود بعده که

محمد قاسم بر گشته آمده بر حقیقت واقعي اطلاع داد - سلطان دست و پا گم ساخته به فکر بندوبست برج و باره پرداخت و اکثر مردم قلعه که از برهم خوردن مزاج سلطان بهانه طلب این فساد بودند - خفیه و علانیه طرف شاهزاده حسین شدند - و تا سلطان خبردار شد - شاهزاده رسیده بدون جنگ تیر و سنان قلعه مفتوح ساخت - بعضی مردم به اتفاق محمد قاسم فرشته که دروازهٔ قلعه به او سپرده بودند به مقابله پرداخت دستگیر گردیدند و حکم قتل آنها نمودند مگر با محمد قاسم فرشته که استاد شاهزاده بود حرمت تمام نموده جان بخشي او فرمود - گویند در آن حالت سلطان صلابت خان را به صلاح محمد قاسم فرشته از دنده راجپوري طلبیده خواست چتر بر سر گرفته با مردم خاص خیل بر آمده خود را نزد صلابت خان رساند - فتح شاهي به گریه و عجز آمده گفت که همین که تو بر آمدي مردم خاص خیل ترا گرفته حوالهٔ پسر تو و میرزا خان خواهند نمود - و به روایت دیگر چون فتح شاهي هم از وضع سلطان متوهم و رنجیده خاطر مي بود - درین حالت ارکان دولت اورا نیز به طمع رساندن زر و جواهر با خود هم مصلحت نموده بودند - القصه پدر را گرفته به دست خود چند چوب و مشت و لگد برو زده و سرکار دو خنجر بر بدن او رساند بعده که نیم جان در بدن او مانده بود حکم نمود که حمام را خوب گرم نمایند و در تلافي آنکه پدر مي خواست پسر را به سوزد پدر را بسته در آن حمام انداخته دروازهٔ حمام را فرمود به خشت و گل به چینند * * فرد *

هر آنکه تخم بدي کشت و چشم نیکي داشت
دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست

بیست و دو سال سلطنت نمود *

ذکر سلطنت حسین شاه بن مرتضی شاه نظام الملک بحري واسطهٔ پنجم

در سنه ۹۹۵ نه صد و نود و پنج حسین شاه نظام الملک در شانزده سالگي به دستیاري میرزا خان صاحب مدار که رکن السلطنت گردیده بود بر تخت جلوس نموده چون اکثر واقع شده که هر امیری که سلاطین را در جلوس امداد و معاونت نماید به سبب چشم داشت زیاد خلاف ضابطهٔ طرفین میان سلطان وآن امیر موافقت نمي نماید و حسن عقیدت به عداوت منجر مي گردد - دیگر آنکه سلطان حسین از ابتدا طبع او به قهاري و سفاکي و اراذل پرستي میل داشت - خصوص که در ایام قید اکثر اتفاق صحبت با پسران دایه و اوباش وضعان ضائع روزگار مي افتاد از تاثیر همدمي آن جماعه افعال ناشایسته ازو سرزدن گرفت شبها مست و لایعقل شده تغییر وضع لباس نموده تیر و کمان در دست گرفته باچند نفر اوباش وضع از خانه بر مي آمد - هرکرا در راه مي دید به تیر و سنان زخمي و معیوب مي ساخت - میرزا خان نظر بر حسن خدمت خود و افعال ناشایستهٔ سلطان خواست سلطان حسین را از کار وبار سلطنت بی دخل نموده خود در امور ملکي به دستور وزرای صاحب تسلط مستقل باشد سلطان این معني را دریافته ازو رنجیده خاطر مي بود *

درین ضمن یکی از معاندان میرزا خان به گوش سلطان رساند که میرزا خان یکی از شاهزادها را به خانه آورده پنهان ساخته مي خواهد سلطان را مقید سازد و اورا به سلطنت بردارد - سلطان حسین میرزا خان را به اظهار مصلحت ملکي در خلوت طلبیده مقید ساخت و خانهٔ اورا ضبط نموده در تحقیق و جست و جوی خبر پنهان نمودن شاهزاده

پرداخت - چون اثر از صدق خبر مذکور ظاهر نه گردید باز میرزا خان را طلبیده مستمال نموده به دستور سابق در اجرای امور ملکي مستقل ساخت - و میرزا خان از راه حب ریاست و مزاج گوئي که عالمی برای آن آبرو و جان و ایمان به باد داده از روز جزا اصلا اندیشه به خاطر راه نمي دهند و به گمراهي نفس کافر کیش و اظهار خیر خواهي رهنمائي نموده که وارثان ملک و برادران و بني اعمام را نگاه داشتن خلاف رای صائب است *

* شعر *

سر وارث ملک تا بر تن است * تن ملک را فتنه پیراهن است

سلطان را این مصلحت موافق طبع قهاري او مستحسن افتاد و فرمود که شاهزادهٔ قاسم و شاه منصور وغیره که قریب چهارده نفر بودند به قتل رسانند و سوای شاهزاده اسمعیل و ابراهیم پسران برهان شاه احدی را از وارثان ملک نه گذاشتند - بعد اظهار این خیرخواهي که بر اعتبار و تسلط ظاهري میرزا خان افزود و تخم حسد آن در دلها کاشته گردید - و مکرر کوکه‌های سلطان به اتفاق جمعی که در خلوت راه داشتند در عالم نشاء شراب از ارادهای فاسد و خیانتهای ملکي و مالي میرزا خان آن قدر خاطر نشان کرد که رای و طبع سلطان را از طرف میرزا خان منحرف ساختند - و سلطان اکثر شمشیری که پیش خود داشت به دست گرفته مي گفت که به همین شمشیر سر اورا و هرکه با من مخالفت نماید خواهم برید و در پای فیل خواهم انداخت - تا آنکه اماماں صاحب غرض که حرفهای زبان سلطان را به میرزا خان و کلمات خشونت افزای میرزا خان را به سلطان مي‌رساندند کار به جای رسانیدند که هر دو از هم دیگر رنجیده خاطر گردیده در فکر مقید ساختن هم دیگر

افتادند و شاهزاده اسمعیل و ابراهیم شاه را از قلعهٔ دولت‌آباد به طریق
ایلغار طلب داشت - چون ابراهیم پسر کلان که از شکم حبشیه زبد
رویت واقع شده بود و اسمعیل در صورت و سیرت بر برادر کلان رجحان
و دوازده سال عمر داشت - خواست بر تخت نشاند - اکثر ارکان دولت
و صاحب مداران سلطنت و دانشمندان و تومنداران عرب و عجم
را جمع ساخته کنگایش به میان آورد - درین حالت غوغای عظیم بیرون
برخاست چون به تحقیق آن پرداختند ظاهر شد که جمال خان مولود
حبشي الاصل مهدوي جمعی از حبشیان و دکنیان را باخود فراهم آورده
و رفیق ساخته برای اخلاص نمودن حسین خان بر سر دروازهٔ قلعه آمده
آمادهٔ شورش و پرخاش اند و هر ساعت بر جمعیت آنها مي افزاید
میرزا خان اگر همان وقت به تدبیر دفع آنها مي پرداخت احتمال
مغلوب شدن آن جماعه بود از راه غرور که آخر آن بجز ندامت فائده
نمي دهد - پیش آمده پیغام داد که ما اختیار سلطنت داریم در آنچه
خیریت و رفاه حال سپاه و ملک و رعایا دانیم مقرر مي نمائیم شما را
که سپاهي و تابع حکم اید - به این مذکورات چه کار و الحال سلطان
ما و شما اسمعیل شاه است - از رسیدن این پیغام جمال زیاده به پرخاش
آمده در کوچه و بازار منادي فرمود که میرزا خان با جمعی از غریبان که
دشمن دکنیان اند در قلعه فراهم آمده پادشاه ما را مقید ساخته اند
مي خواهند اسمعیل را که پدر او باغي‌است به سلطنت بردارند
و خود حکم فرما باشند - باید که به اعانت هم دیگر دفع استیلای غریبان
فتنه‌جو نموده پادشاه خود را خلاص نمائیم - والا زن و فرزند مایان غلام
و کنیزان غریبان شده داخل سوغات ملکها خواهند گردید - ازین منادي
خورد و کلان مردم بازار و حبشي و دکني جوق جوق با اسلحهٔ سرانجام

جنگ رو به طرف قلعه آوردند و قریب شش هفت هزار سوار و پیاده از اعیان و مرد بازار و حبشي‌ها و دکني‌ها به اقسام حربهٔ آلات جنگ حاضر آمدند - میرزا خان چون دید که کار از دست رفته قریب دو صد سوار و پانصد پیاده همراه محمد سعید خان خالوی خود و کشور خان نام داده و به همهٔ همراهان رعایت مبلغ نقد نموده و آینده به وعده‌های ترقي امیدوار ساخته مقابل جمال خان رخصت نمود - کشور خان که مي دانست زر که گرفته خون بهای اوست از همه وداع حاصل نموده خود را بر آن انبوه زده در چشم بر هم‌زدن با جمعی کشته گردید و محمد سعید با چند نفر دیگر زخمي گشته گریخته به قلعه خود را رساند - بعده میرزا خان صلاح کار در آن دانست که سر حسین شاه را بریده بر نیزه کرده به مردم بیرون نمودند - معهذا جمال خان و دکني‌ها از پرخاش و یورش باز نیامده گفتند این سر پادشاه ما نیست و انکار از شناختن سر پادشاه خود نمودند - درین ضمن صد دو صد گاو پر از کاه و هیمه و کربي که از پیش قلعه مي گذشت بنظر جمال خان آمد فرمود همه را کشیده آوردند و سپرها برسر و پیش رو گرفته پشتارهای کاه و کربي را بر دروازهٔ قلعه رسانده آتش زدند دروازه سوخته گردید و تا دو پاس شب آتش چنان زبانه مي‌کشید که مردم اندرون و بیرون قلعه را تردد متعذر بود - بعده که آتش پاره فرونشست میرزا خان با جمعی از اعیان و نوکران جانباز بر اسپان نشسته با شمشیرها از غلاف کشیده خود را بر آن انبوه زده برق آسا بدر رفتند - و جمال خان جمعی را به تعاقب آنها مامور نمود و شمشیر کشي و آدم کشي از هر دو طرف به میان آمد و همراهان میرزا خان بیشتر کشته شدند و میرزا خان با معدودی چند خود را به پرگنهٔ جنیر رساند که آخر خون آن شاهزاده‌ها گریبان اورا گرفته حوالهٔ دکنیان که

تعاقب نموده در جست وجو بودند نمود و او را گرفته نزد جمال خان آوردند و جمال خان داخل قلعه گشته شروع به زدن و بستن و کشتن غریبان نمود و از قوم عرب و عجم و سید و فاضل هرکه به دم شمشیر آنها می آمد رهنورد بادیهٔ عدم می ساختند - چنانچه از جمله امرای نامی میرزا محمد تقی سپه‌سالار و میرزا محمد صادق و ملا نجم الدین ششتری و اعز الدین استرآبادی و دیگر اعزه که اکثر سید و فاضل بودند و در قرنها مثل آنها بعرصهٔ روزگار نمی آید با سی صد نفر غریب دیگر علف تیغ دکنی‌ها و حبشی‌ها گردیدند و جسد آنها را خاک روبان ریسمانها بر پا بسته از قلعه کشان برآورده در صحرا انداختند که کفن و دفن نصیب نه گردید بلکه طعمهٔ سگ و شغال گردیدند - و خانه و فرزندان و مال و عیال آنها به تاراج و غارت اوباشان در آمدند و زنان صاحب عصمت را موکشان در کوچه و بازار به خواری و زاری گردانده به دست هرکه آمد متصرف گردید - و عمارات و خانه‌ها را می سوختند - و میرزا خان را که روز چهارم دستگیر نموده آورده بودند اولا فرمود که بر خر سوار کرده تشهیر داده به حلق کشیدند - و جمشید خان شیرازی را با برادرش سید حسین و سید محمد پسرش و سید مرتضی که به رفاقت و مصاحبت میرزا خان شهرت داشتند نیز بعد فرار به دست آورده به قتل رساندند و جسد آنها را به دم توپ داده پراندند - و قاسم بیگ حکیم و محمد قاسم فرشته و سید شریف گیلانی و اعتماد خان ششتری و خواجه عبد السلام خراسانی چهار پنج نفر جای پنهان شدند که اصلا اثری از آنها معلوم نه گردید - و روز به روز هنگامهٔ مغل‌کشی زیاد می شد تا آنکه فرهاد خان حبشی که نسبت به دیگر هم قوم خود فی الجمله مغل دوست و تربیت کردهٔ غریبان بود از جاگیر خود رسیده در منع آن

ظلم و سیاست غریبان پرداخت - معهذا تا چند نفر دکنی را به سیاست نه کشت دست از آن ظلم و بیداد کوتاه نه شد غوغای این فتنه فرو نه نشست و بعضی غریبان گم‌نام بے سرو سامان که به گوشهٔ کنار خانهٔ آشنایان پنهان شده بودند جان‌بر و شهر روان گشتند - مدت سلطنت حسین شاه پدرکش دو ماه و سه روز بود *

فلک نیست یکسان در آغوش تو * طرازش دو رنگ است بر دوش تو
چه نیرنگ با بخردان باخته است * چه گردن کشان را بر انداخته است
پدر کش پادشاهي را نه شاید * اگر شاید بجز[۱] ده ماه نیاید

ذکر سلطنت سلطان اسمعیل شاه نظام الملک بحري واسطهٔ ششم

اسمعیل شاه نظام الملک در سنه ۹۹۶ نه صد و نود و شش به دست یاري جمال خان بر تخت احمد نگر جلوس نمود - جمال خان که مذهب مهدویه داشت و در ظاهر خود را حنفي مي گرفت - در منع رواج تشیع کوشیده خطبه به اسم خلفاء راشدین خواندن فرمود و به مرور اکثر مهدویه مذهبان که ملت خود را پوشیده مي داشتند - به آواز طبل و کرنای تقویت در مذهب خود مي کوشیدند - و گروه گروه و جوق جوق از آن قوم جمال خان را پیشوا و مروج ملت خود دانسته رجوع آورده از آنکه حطام دنیوي علاوهٔ آن گردیده بود از جمله مریدان خود را مي شمردند و صاحب ثروت و مکنت مي گردیدند - و اسمعیل شاه نظام الملک را نیز به تقاضای سن به ملت و آئین خود رهبري نموده به مذهب

---

۱ - ن - وگر شاید بجز دو ماه نپاید *

خود آورد - بعد انتشار این خبر صلابت خان که در قلعهٔ کهیرلهٔ برار محبوس گردیده بود به دستیاریي دیگر امرا خلاص شده خروج نموده متوجه احمد نگر گردید - جمال خان خبر یافته به استقبال او شتافت - و دلاور خان صاحب مدار بیجاپور نیز ابراهیم عادل شاه را ترغیب نموده با لشکر گران بر سر احمد نگر آورد - و جمال خان را با صلابت خان سروکار مقابله افتاد و بعد جنگ صعب که بسیاري از هر دو طرف کشته گردیدند - صلابت خان هزیمت یافته راه برهانپور اختیار نمود - و جمال خان چنان گرم و گیرا برای مقابلهٔ ابراهیم شاه اسمعیل شاه را همراه خود گرفته روانه شد - و در نواح سواد قصبهٔ آشتي هر دو لشکر به تفاوت دو سه کروه فرود آمده و تا پانزده روز هیچ کدام اقدام به مقابله و مقاتله نمي نمودند و پیغام‌های گاو تازي درمیان بود تا آنکه صلح برین شد که هفتاد هزار هون به طریق نعل‌بندي با پالکيِ زوجهٔ حسین شاه برای ابراهیم عادل شاه بفرستند - و جمال خان بعد سرانجام دادن و روانه ساختن زوجهٔ حسین شاه به احمد نگر آمده منادي و حکم فرمود که قوم غریب و غریب‌زاده‌ها در احمد نگر نه مانند و بعد سه روز هرجا بیابند به قتل رسانند و مال و عیال اورا به تصرف آرند سوای محمد قاسم فرشته و دو سه نفر معتبر و جمعی دیگر که جمله قریب سه صد نفر بودند - و سر وسامان بر آمدن نه داشتند - محمد قاسم فرشته غم خواريِ همه را به عهدهٔ خود گرفته روانهٔ بیجاپور گردید - بعد رسیدن به خدمت ابراهیم عادل شاه از جملهٔ نوکران مقرب گشته کم و بیش وسیلهٔ رزق و نوکريِ دیگر غریبان اخراجي نیز گردید و روز به روز بر اعتبار و آبروی محمد قاسم مي افزود - تا آنکه محمد قاسم کتابي در طب هندي به نام محمد ابراهیم شاه تالیف

نموده گذراند و ابراهیم عادل شاه تکلیف تاریخ و ضبط نمودن احوال سلاطین دکن بمیان آورد - محمد قاسم در جواب عذر خواست و گفت در خود قابلیت آن نمي بینم که به تحریر احوال سلاطین نامدار ذوی الاقتدار به توانم پرداخت - بعده که سلطان به جد گرفته مبالغه از حد گذراند محمد قاسم التماس نمود که اگر حکم فرمایند چند فقره از یک دو مقدمه نوشته از نظر سلطان بگذرانم - بعده که مرا قابل این کار دانسته ماذون سازند جراءت بر اقدام اتمام این امر خطیر مي توانم نمود - ذکر یک دو سوانح مشتمل بر اینکه پدر سلطان بر دو خواجه‌سرای بریدي عاشق شده به سماجت و ابرام تمام عوض آن خواجه ملکی را داده خواجه‌ها را به دست آورد - شب که با یکی از آنها تکلیف هم‌خوابي نمود - خواجه کارد خورد که در نیفهٔ پای‌جامه پنهان نموده برده بود وقت آن تکلیف فعل قبیح بر تهي‌گاه سلطان رسانده کشت - نوشته گذراند - ابراهیم عادل شاه از مضمون آن دانست که مراد محمد قاسم این است که اگر مرا ماذون سازند در نوشتن تاریخ سوانحی که مشتمل بر عیوب جد و آبای سلطان باشند در آن رعایت قلم نه خواهد آمد - سلطان تبسم کنان ماذون ساخت - چون برهم خوردن نسق نظام شاهیه و غریب‌کشي که در آغاز سلطنت اسمعیل بن برهان شاه به ظهور آمد به عرض محمد اکبر پادشاه رسید - برهان شاه را که در جرگهٔ بنده‌های پادشاهي در آمده طرف بنگش و کابل تعین گشته اقطاع یافته به حضور طلبیده فرمودند که سلطنت احمد نگر را که ارث تست و درین ایام به سبب عدم نسق پسر تو که فرمان‌روای بی اختیاري گردیده اختلال تمام راه یافته به تو ارزاني داشتیم - باید که لشکر و توپ‌خانه و آنچه مصالح و سر انجام ملک‌گیری مطلوب باشد باخود گرفته متوجه دکن گردي - برهان شاه عرض نمود

"که اگر ابتدا با لشکر پادشاهي رو به آن طرف آرم مردم دکن که خیره‌سر و معذور العقل‌اند این معني را دست‌آویز فساد تازه ساخته اغلب که کمتر رجوع آرند - اگر دست‌آویز تعلقه نزدیک آن ضلع مرحمت شود و حکم فرمایند با جمیعت خود آن طرف رفته اول به نامه و پیغام تومن داران آن نواح را با خود رام سازم باز هرگاه ضرور شود برای طلب مدد و کومک عرضه‌داشت نمایم - این مصلحت برهان شاه پسند محمد اکبر پادشاه و ارکان سلطنت آمد - و منصب اورا بحال داشته در صوبهٔ مالوا که تازه به تسخیر در آمده بود سرکار هاندیه را در اقطاع او مرحمت نموده برای امداد و کومک بر وقت سفارش به حاکم برهان پور و آسیر نوشتند - و برهان شاه به هاندیه که در آن وقت از توابع مالوا بود رسیده به بندوبست پرداخت - و بعد فراهم آوردن سر انجام و تهیهٔ ملک‌گیري استمالت نامه‌ها به زمینداران برار و نواح احمد نگر که بر وقت مدد نمایند نوشت - همه بدین مضمون جواب نوشتند * * شعر *

مژده دادند که بر ما گذرے خواهي کرد
نیت خیر مگردان که مبارک فالی است

بعده برهان شاه با جمعیت خود که در فرصت ایام معدود فراهم آورده‌بود داخل ملک برار که سر راه و داخل قلمرو نظام شاهیه است گردید - ابتدا جهانگیر خان حبشي که به او نیز بعد رسیدن مالوا استمالت نامه رفته بود و او به اظهار حسن عقیدت جواب نوشته به تاکید طلب داشت - موافق رویهٔ سرکشان دکن که معدن فساد است به عمل آورده به جای معاونت به مخاصمت پیش آمد - و جنگ نموده هزیمت داد - و در آن جنگ چغتای خان که از امرای متعینهٔ پادشاهي و بازوی برهان شاه

بود بکار آمد - و برهان شاه پریشان و بی سر انجام گشته طرف هاندیه معاودت نمود - بعده که رجوع به فرمانروای بیجاپور و برهان پور آوردند جمال خان بعد اطلاع یافتن از فراهم آوردن لشکر برهان شاه و روانه شدن ابراهیم عادل شاه از بیجاپور با ده هزار سوار که یک قلم از قوم مهدوي بودند و از دیگر قوم اصلا در آن دخل نه بود روانهٔ بیجاپور گردید - دلاور خان حبشي که از طرف عادل شاه نائب بود به مقابله بر آمد - و بعده مقاتلهٔ عظیم رو داد - جمال خان غالب آمد و دلاور خان هزیمت یافته تا اندرون قلعهٔ بیجاپور خود را رسانید - هیچ جا بند نه گردید و سیصد فیل با همه اسباب تجمل و کارخانه‌جات به دست جمال خان افتاد بعده متوجه مقابلهٔ برهان شاه گردید - چون نزدیک گهات روهنکهیر رسید خبر شنید که امرا و زمیندارن برار و خاندیس با برهان شاه رفیق گشته سر راه کومک‌ها گرفته با فوج عادل شاه و بریدي اتفاق نموده‌اند که اطراف فوج احمد نگر تاخته نه گذارند که رسد غله و گهي به لشکر جمال خان برسد - جمال خان سراسیمهٔ مآل کار گردیده براه دیگر که کتل قلب داشت و در راه قلت آب به مرتبه بود که مسافر جریدهٔ العطش گویان جان مي داد روانه شد - و به سبب شدت و حدت هوا و کمي آب آدم و چارپای بی شمار هلاک شدند - و باربردار و سوار بسیار از بالای کوه در بن غارها افتادند که نشان آنها نیافتند - بعده که به هزار جان کندن پائین کوه آدم‌کش رسیدند شنیدند که فوج برهان‌شاه رسیده جای که امید آب بود فرو گرفته به تصرف خود آورده‌اند - ناچار در صحرا و دامن کوه و دشتی که سوای سراب که از شدت آفتاب در نظرها موج مي‌زد اثر آب نه بود و نشان روز محشر مي‌داد فرودآمدند و روی باز گشت نه داشتند * * شعر *

زمینی ز گوگرد بی آب تر * هوائی ز دوزخ جگر تاب تر

راست گفته اند * * شعر *

کسی را که دولت بر افتد ز راه * به راهی شتابد که افتد به چاه

بعد تگ و دو بسیار که آدم و چارپای زیاده از شمار هلاک گردیدند گودال یافتند که قدرے آب گل آلود مستعمل به خس داشت که اگر از پارچه صاف می نمودند برای مردم عمده به جای جلاب خورده می شد - و باز مع رودها بر می‌گردید - بهر حال به قدر رمق فریاد رس مردم جان به لب رسیده گردید - بعده سرداران مهدویه باهم مصلحت نموده گفتند که فردا آن قدر هم آب یافت نه خواهدشد که دم آب به حلق تشنهٔ خاصان رسد تا به تشنه لبان جگر سوختهٔ دیگر چه رسد - پس بهتر آنست که به اتفاق جلوریز بر لشکر برهان شاه تازیم و روز دیگر طبل جنگ فرو کوفته مقابل فوج برهان شاه اسپان به جولان در آوردند - فوج برهان شاه نیز خبر یافته مستعد جنگ و کارزار گشته به محاربه پرداختند - و از هر دو طرف صدای دار و گیر قیامت آشوب برپا گردید - و هر جانب که نظر کار می‌کرد سوای سرهای به خون آغشتهٔ سران که گوی صفت زیر چوگان سم اسپان بهادران می‌غلطید در نظر جلوه گر نه بود * * شعر *

ز هردو طرف مردم تیز چنگ * به خون ریزئ هم دگر تیز چنگ

ز نوک سنان‌های زهر آبدار * نشاندند خار و گل آمد بهار

در گرمئ کارزار گولي تفنگ به دهن جمال‌خان رسید و به روایتی به ضرب بان از بالای زین به زمین نگون سار گردید - و در همان حالت که هنوز خبر جمال‌خان در لشکر زبان زد نه گردیده بود سه چهار سردار فوج اسمعیل شاه از پا در آمدند - و سهیل خان خواجه سرا که عمدهٔ سرداران لشکر و بالای فیل رفیق و ردیف اسمعیل شاه بود صرفه در توقف

نه دانسته اسمعیل شاه را با خود گرفته راه فرار اختیار نمودند - بعده که جمال خان با نیم جان به دست مردم برهان شاه افتاد و صدای شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید سهیل تیره اختر شنیده از بالای فیل جسته بر اسپ سوار شده راه فرار پیش گرفت - درین ضمن که مردم برهان شاه به تعاقب اسمعیل شاه و خواجه سهیل چهارطرف می‌تاختند به اسمعیل شاه رسیده دستگیر ساخته موافق فرمودهٔ برهان شاه به اعزاز نزد پدر آوردند - و برهان شاه به حکم بلند نمودن صدای شادیانه و تسلي پسر پرداخت - و روز دیگر مقام نموده به غمخواري و تیمارداري زخمیان و وارثان مقتول پرداخته در خدمت فرمان روایان خاندیس و بیجاپور عذر خواسته ، بر سر لشکران هر کدام خلعت و فیل و اسپ تواضع نموده مرخص ساخته خود متوجه احمد نگر گردید *

ذکر سلطنت سلطان برهان شاه نظام الملک بحري واسطه هفتم

بعده که سلطان برهان نظام الملک به فتح و نصرت داخل قلعهٔ احمدنگر گردیده به نسق و بندوبست سلطنت پرداخت اول بار حکم نمود که هرجا از قوم حبشي و مهدوي و دکني بیابند در انتقام خون غریبان به قتل رسانند و الا اخراج نمایند و مال و عیال آنها را به غارت دهند - و آنچه ظلم و فضیحتی که بر سر غریبان آورده بودند دو چند او بر سر فرزندان و ناموس جمال خان و حامیان و رفقای او آورد - آری این سه پنج سرا مکافات خانهٔ الهي است که کرد که نیافت * * شعر *

گر کسـي نیک میکند یا بد * بد و نیکي که مي کند یابـد

در اندک مدت از مهدویان نام و نشان نگذاشت و براے غریبان خصوص سادات و فضلا که به بلاد اطراف متفرق شده رو به فرار آورده بودند قول و خرج فرستاده طلبید - و مذهب تشیع باز رواج یافت - چون دیگر از اثر بزرگان دین یا خاصیت سر زمین باید که خورد و کلان و شاه و گدای الکهٔ دکن در عقل معاش و سلوک بهرهٔ از عاقبت بینی نه داشته باشند و از راه خفت عقل باعث برهم زدن ملک و مال و آبروی خود گردند - برهان شاه در تلافي امداد و معاونت که از ابراهیم عادل شاه به وقوع آمده بود انواع بد سلوکي ازو به ظهور آمد - و آنچه نتیجهٔ آن عائد حال او گردید مجمل از تفصیل آن به زبان خامهٔ صدق بیان مي‌دهد *

چون ابراهیم عادل شاه با دلاور خان حبشي به سبب تسلط و ظلم زیاد او غبار خاطر داشت و قابو طلب و بهانه جو برای تنبیه و استیصال او مي‌بود بعده که در وقت توجه عادل شاه به امداد برهان شاه دلاور خان با جمال خان مقابله و جنگ بی صرفه نموده سیصد فیل با دیگر اسباب تجمل به باد داد - ابراهیم عادل شاه شنیده بر خود پیچیده به دلاور خان درشتي‌ها نوشت و به فکر دستگیر نمودن او افتاد - چنانچه در ذکر سلطنت براهیم عادل شاه مفصل به زبان قلم خواهد داد - دلاور خان از کهن سالان تجربه‌کار بود دانست که الحال برهان شاه از دست گرفته‌های عادل شاه گشته خود را از چنگ عادل شاه رهائي داده به پناه برهان شاه باید رساند که مادهٔ عداوت مابین هر دو گردد - و یقین که سلاطین رعایت و جانب‌داري زنهاریانرا بر خاطرداري برادر و فرزند مقدم مي دارند - پس همین که عادل شاه به سرحد خود رسید - دلاور خان با مال و عیال برخاسته خود را به برهان شاه نظام الملک رساند - و نظام الملک متوجه تفقد حال او گشته

منصب و اقطاع لائق به او داد - این معني بر خاطر ابراهیم عادل شاه گراني نمو - و به برهان شاده نظام الملک نوشت که در مقابل دوستي و خدمتی که ازین برادر کهتر نسبت به آن برادر عزیز به ظهور آمده مناسب نه بود که غلام و نوکر قدیم حرام‌خوار ما را که به شما رجوع آورد اصلا در ملک خود جا دهید - تا به نوکر نمودن و به تفقد احوال او پرداختن چه رسد - بهتر آن است که الحال هم اورا از ملک خود اخراج نمایند - برهان شاه در جواب او آنچه خلاف داب بزرگان سلف است نوشت - و مقابل حسن خدمت عادل شاه به جای نهال محبت تخم عداوت کاشت - ابراهیم شاه باز نوشت که اگرچه از آن برادر این چشم نه داشتیم که خاطر داشت غلام سیاه رو را بر خاطر ما ترجیح دهند اما در صورتیکه چنین به خاطر رسید سیصد فیل که از بی غیرتي و بی وقوفي دلاور خان جمال خان برده و الحال در فیل خانهٔ شما موجود است حوالهٔ کسان ما نمائید - برهان شاه در جواب کلمات خشونت آمیز فساد انگیز نوشته به راه‌نمائي دلاور خان حکم پیش خانه بیرون زدن فرموده متوجه بیجا پور گردید - درین ضمن بیشتر از سپاه مهدویهٔ که به تاراج و اخراج در آمده بودند و جمعی از قومن‌داران که از عدم پرداخت و کم نمودن علوفه نسبت به شرح آن وقت دکن آزرده و بهانه طلب گشته بودند - از برهان شاه جدا گشته خود را به خدمت ابراهیم عادل شاه رسانیدند - برهان شاه بعده که به منگل بیره کنار آب بغانهوره برحقیقت کار و لشکر ابراهیم عادل شاه اطلاع یافت - و در خود طاقت مقابله نه یافت - به فکرهای دور از کار افتاده مقام نموده حکم خندق گرد لشکر کندن و بنای قلعچه کنار آب گذاشتن فرموده حقیقت به حاکم برهان پور نوشته طلب

"معاونت نمود - آخر از رسیدن ایام برشکال و شدت بارش و طغیان سیلاب‌های دامن کوه و غلبهٔ فوج بیجاپور که اطراف لشکر نظام الملک را می‌تاختند عرصه بر برهان شاه تنگ گردید - درین ضمن وکیل راجی علي خان آسیر با نامهٔ نصیحت آمیز برای هر دو پادشاه و پیغام التیام پذیر برای صلح به نام عادل شاه رسید - و در ابتدا ابراهیم عادل شاه از قبول ابا نمود - تا آنکه مکرر فرستاده‌های فاروقي به قبول منت صلح رسیده ابرام از حد گذراندند - بعد سه ماه عادل شاه راضي به صلح بدین شرط گردید که دلاور خان را از لشکر خود اخراج نموده قلعهٔ احداث کرده مسمار ساخته به احمد نگر مراجعت نماید * شعر *

هر چه دانا کند کند نادان * لیک بعد قبول رسوائي

بعد رسیدن احمدنگر هنوز جا گرم نه نموده بود که خبر فتور فرنگ کنار کونکن و قلعهٔ دمن رسید - مشتمل بر اینکه نصاری به استظهار توپخانهٔ جهازات فوج کشي طرف خشکي مي‌خواهند بندر چیول را که در آن ایام مقابل بندر سورت آباد بود شکسته بندر ریگ دنده و اطراف آن قلعه‌های متعدد آباد و بنا نمایند - برهان شاه از شنیدن آن لشکر برای گوش مال آن جماعه تعین نمود - بعده که لشکر اسلام برای آن گروه بد انجام رفته بعد محاربات صعب عرصه بر فرنگ تنگ آوردند آنها مصالح توپخانهای جهازات و قلعه‌جات فرود آورده و آدم بسیار فراهم کرده‌از بنادر دور و نزدیک خفیه و علانیه کومک طلبیده شبی غافل چنان تاخت و شب‌خون بر لشکر برهان شاه آوردند که اکثر سرداران با بیشتر فوج به درجهٔ شهادت رسیدند - و قریب سه هزار نفر به قتل آمدند اگرچه برهان شاه کشته شدن حبشي‌ها و دکني‌ها را که عدهٔ بیشتری از آن

قوم بر آن مهم تعین نموده بود مراد دل خود مي دانست - اما به حسب ظاهر چون باعث بدنامي غلبه نصاری گردید - متالم گشته از امرای نامدار مثل شجاع خان و فرهاد خان حبشي و دیگر دکنیان تهور پیشه برای تنبیه آن جماعه تعین فرمود - و این دفعه از امراے دکن تردد نمایان به ظهور آمد - و قریب سیصد نصراني با دو سه کپیتان آنها زیر تیغ آمدند - و زن و فرزند فرنگي بسیار اسیر گردیدند - و راه رسیدن آذوقه از راه خشکي بر آنها تنگ نمودند - چون این خبر به احمد نگر رسید برهان شاه جشن ملوکانه ترتیب داد و مجلس در کمال اسباب عشرت بیاراست *

درین ضمن خبر رسید که خانخانان پسر بیرم خان با فوج چغتیه تعین کردهٔ محمد اکبر پادشاه به قصد تسخیر دکن به مالوه رسیده از شنیدن آن اگرچه نظر بر الطاف و بنده پروري محمد اکبر در حق خود چندان خود را نه باخت - اما یکی از محرمان سخن‌دان را برای مصلحت سر انجام کار نزد راجي علي خان آسیر که ابتدای صدمه برو مي‌دانست فرستاد - و در همان ایام به گمراهي نفس کافر کیش و راه نمائي همدمان بد اندیش نظر بر بدمآل حال خویش که هرچه کاری همان آید پیش نه نموده بدین فکر افتاد که هر جا زن مقبول مي شنید خواه از امرا خواه از رعایای مسلمان و هنود اول به پیغام و عطای انعام زر وافر و الا به زور و تعدي کشیده مي طلبید - چنانچه از شنیدن تعریف حسن زن شجاع خان حبشي هر چند که اصلی نداشت و بر سر مهم نصاری جان فشاني مي نمود - زن اورا به عنف کشیده طلبید - اگرچه بعد آوردن پسند نه نموده بر خانهٔ او واپس فرستاد - اما شجاع خان از شنیدن خبر اول قبل از آنکه مرخص ساختن زن به او

به رسد از راه غیرت خود را مسموم ساخت - و از استماع و انتشار این خبر سرداران مهم فرنگ رنجیده خاطر گشته دست و دل از تردد کار کشیدند - و این معنی مادهٔ فتنهٔ عظیم بر پا گردید * * شعر *

چو تیره شود مرد را روزگار * همان او کند کش نباید بکار

نصرانیان خبر یافته در فکر تدارک و انتقام کشیدن افتاده زیاده از بار اول مردم جنگی بسیار از بنادر خود طلبیده ده دوازده هزار فرنگی که هر کدام سه چهار بندوق نزد خود نگاه می دارند فراهم آورده در یکی از شبهای تاریک که جاسوسان خبر غافل بودن فوج اسلام رساندند چنان شب خون و تاخت آوردند که مردم لشکر را هم آغوش مرگ خواب یافتند و چندین هزار نفر را قبل از آنکه سر از خواب بردارند به درجهٔ شهادت رساندند و بقیة السیف که از غلغلهٔ آشوب آن سراسیمه گشته از خواب جستند به مرتبهٔ خود را باختند که دست از پا نه شناخته تا بر خویش جنبیدند خود را به چنگ اجل گرفتار دیدند - و بعضی با فرنگیها مشت و گریبان گردیده به درجهٔ شهادت رسیدند بلکه هر فرنگی سه نفر چهار نفر را مانند گوسفند دست و پا بسته مذبوح می ساخت - آنچه در تاریخ فرشته درج است اگر اغراق نه باشد از جمله دوازده چهارده هزار سوار و پیاده سوای فرهاد خان حبشی منجملهٔ سرداران زخمی گشته دستگیر گردید - دیگر احدی جانبر نه گردید و حصار برج و بارهٔ که لشکر اسلام ملجاء خود ساخته بودند همه را مسمار نموده و سر همه را بریده از همان مصالح کله منار ساختند - آری از شامت نیت و افعال و کردار سردارهای بد عاقبت چنین خرابی بسیار بر ملک و رعایا رو داده *

دیگر از خام طمعی سلطان علاوه غم بالای غم گردید، آنکه درین اوآن خبر رسید - برادر ابراهیم عادل شاه که در قلعه مقید بود خلاص شده

خروج نموده و معاً نوشتهٔ او مصحوب یکی از محرمان هر دو طرف برای برهان شاه رسید که اگر امداد و رفاقت من نمائی بعد رسیدن به سلطنت نه لک هون در وجه مدد خرج سپاه با قلعهٔ شولاپور و دیگر هر قلعهٔ که خواهي تواضع پیشکش خواهم نمود - برهان شاه از راه خام خیالي لشکر آراسته متوجه مدد او گردید - و به پرینده نارسیده خبر رسید که برادر ابراهیم عادل شاه در مقابلهٔ فوج برار کشته گردیده - و شهرت بدنامي این زیاده مادهٔ گفتگوی خفت آمیز میان درست و بیگانه گشت - و به کمال خجالت و ندامت به احمد نگر مراجعت نمود - و ابراهیم عادل شاه که ازین کمال ظهور نفاق برهان شاه اطلاع یافت - رنجیده خاطر گردیده فوجها برای تاخت و تاراج ملک نظام شاه تعین نمود و به همهٔ تهانه‌داران و منصوبان سرحد نظام شاهي نوشت که به تاخت و غارت محصول مال و عیال پرگنات نظام شاه پردازند - ازین ممر از هرطرف فوجها خصوص فوج تعین کردهٔ زمیندارن بیجا نگر رو به تاخت و تاراج ملک برهان شاه آوردند - و برهان شاه بعد اطلاع مرتضی خان انجورا با اخلاص خان مولود و دیگر امرا مقابل فوج بیجاپور و بیجانگر تعین نموده مقرر فرمود که بعد صحت خود متوجه مقابله هر دو خصم گردد - اما هرطرف که فوج برهان شاه مي رفت نارسیده خبر شکست مي رسید - و مرض روحاني علاوهٔ مرض جسماني مي گردید * * شعر *

هرآنکه تخم بدي کشت و چشم نیکي داشت
دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست

و در عالم بی دماغي و امتداد مرض اسمعیل پسر خود را از قید بر آورده به سبب مهدویه بودن پیش از رسیدن نزد خود حکم کشتن فرمود -

" تا آنکه کار به ظاهر شدن علامت سفر آخرت کشید - و محمد ابراهیم نام پسر را ولي‌عهد ساخت - اخلاص خان که به سلطنت اسمعیل شاه راضي بود از ولي‌عهد گردیدن ابراهیم شاه آزرده خاطر گشته طبل مخالفت نواخته خیمه بیرون زد - و چون کشتن اسمعیل شاه را از طرف اشاره امرای عرب و عجم غریب مي دانست از سر نو بر استیصال آنها کمربسته لشکر فراهم آورده به اتفاق دیگر امرای دکن مادهٔ فتنه تازه گردید "درین اوان خبر فوت برهان شاه به غلط انتشار یافت - و در آن هنگام دکني‌ها هجوم آورده بر سر شیخ عبدالسلام عرب که مرد فاضل صالح بود ریخته به قتل رسانیدند - و بهادر خان گیلاني سراسیمه گشته روانهٔ بیجاپور گردید برهان شاه در عالم شدت مرض قریب به حال نزاع خیمه بیرون زده و به مقابل اخلاص خان سواري نمودن فرمود - و در مقابلهٔ اول آن نمک بحرام را هزیمت داد - روز دویم آن که سنه ۱۰۰۳ هزار و سه هجري باشد برهان شاه ازین جهان فاني رخت هستي بر بسته به دارالقرار شتافت چهار سال و چهار ماه در کمال اختلال سلطنت نمود * * شعر *

هیچ دیدي که درین بزم دمی خوش به نشست
که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست

ذکر سلطنت سلطان ابراهیم شاه نظام الملک بحري واسطه هشتم

ابراهیم نظام شاه را به وصیت برهان شاه میان منجو که کوکهٔ برهان شاه و مردکار آگاه تجربه‌کار بود به سلطنت برداشت و خود وکیل السلطنت گردید - اما امرای دیگر در اطاعت و رفاقت میان منجو گفتگو و اختلاف رای به میان آوردند - و اخلاص خان به وساطت دیگر

دکنیان نظر بر حرام‌خواري که ازو به عرصهٔ ظهور آمده بود قول و امان نامه طلبیده آمد و ابراهیم شاه را ملازمت نموده آداب مبارکباد بجا آورد - و سپاه دو فرقه شده جمعی به میان منجو پیوستند و بیشتر از دکنیان وحبشیان به اخلاص خان رابطه عهد رفاقت به میان آوردند - و هر یکی دم از انانیت خود زده سر به دیگر فرود نمي‌آورد - و بازار لاف و گذاف دکنیها رونق تازه یافت و انتظام سلطنت که از مدت برهم خورده اصلا نه ماند - و هر کدام به ادعای سر لشکري برای مقابلهٔ محمد اکبر پادشاه و مقاتله نمودن با فوج عادل شاه بر خلاف رای هم دیگر گفتگو به کلمات درشت رسانده تن به اطاعت و رفاقت دیگري نمي دادند ؛*

درین ضمن میر صفوي وکیل با وقار ابراهیم عادل شاه که با نامهٔ تعزیت و تهنیت نصائح آمیز رسیده بود با او برخلاف بزرگان به تندي و سختي و حرف‌های بی مزهٔ لا یعني زدن پیش آمدند - و وکیل آزرده گشته بدون حصول جواب نزد عادل شاه مراجعت نمود - و ابراهیم عادل شاه بر رویهٔ امرای نظام شاهیه اطلاع یافته به قصد تادیب آنها متوجهه شاه درگ گردید - بعد رسیدن خبر به احمد نگر که کنگایش به میان آمد در مصلحتها اختلاف و نزاع افتاد دکنیها و حبشیها اتفاق نمودند که سلطان را مقابل فوج بیجاپور باید برد و میان منجو درین باب خلاف رای صائب دانسته نظر بر عدم انتظام سلطنت و نفاق مصلحت نمي داد - و مي‌گفت ابتدا وکیل نزد عادل شاه فرستاده بنای دوستي را که در آن خلل پذیرفته و از چنین رای‌های فساد انگیز رخنه در آن راه یافته مستحکم باید نمود و باهم اتفاق بی نفاق نموده عهد و پیمان به کفالت کلام الهي به میان آورده به فکر مقابلهٔ فوج چنان پادشاه کشورستان باید پرداخت -

" اخلاص خان که سپاهي بهط از عقل معذور بود برای لشکرکشي طرف عادل شاه مبالغه مي نمود - ابراهیم شاه از راه مستيِ ایام شباب و شرب شراب به گفته و صلاح دنئیهای خانه برانداز هم راز گردید - میان منجو نیز ناچار بر آن قرار هم‌داستان گشت و فوج‌ها آراسته و فیل‌ها به آهن آرایش داده توپ‌خانهٔ آتش بارېا خود گرفته به هم‌قدمي اجل بر آمد - بعد رسیدن به سرحد میان منجو بازعمده های لشکر را جمع ساخته با بزرگان دکن کلمات حکیمانه در باب صلح با عادل شاه به میان آورده گفت جنگ دو سر دارد و وقت آن نه مانده که با وجود علم یقین فتح بنای دوستي و رفاقت را به عداوت منجر سازیم و تا که به اتفاق مقابل فوج دهلي کمر نه بندیم خلاف رای سلیم است فائده نه دارد - و ابراهیم نظام شاه به صلاح اخلاص خان هم داستان گردیده حکم کوچ به هم عنانيِ اجل موعود فرمود - بعده که فوجها به تفاوت سه کروه مقابل هم رسیدند - و حمید خان از طرف عادل شاه نقارهٔ جنگ فرو کوفت - میان منجو باز به عذر ایام حرام غرهٔ ذالحجه سعي‌ها نمود که آن روز حمید خان را فهمانده برگردانید - و باز وقت شب در خلوت چند کلمه دیگر به ابراهیم شاه و اخلاص خان فهماند مفید نیفتاد - روز دیگر قبل از آنکه علم زرفشان خاور سر از دریچهٔ مشرق بر آرد طبل مقابله از هر دوطرف فرو کوفتند و مبارزان تیز جاو پیش قدم اسپان به جولان در آوردند - و از غرش توپ و صدای تفنگ و نالهٔ دار و گیر دشت پر وسعت آن سر زمین به لرزه در آمد و به دست‌یاريِ نیزه و سنان بهادران جنگ جو صحن آن زمین ارغواني گردید *

سپاهی چو فیلان آشفته مست * همه نیزه و تیر و خنجر به دست
به نوک سنان و به تیر و خدنگ * ربودند از روی خورشید رنگ

درآن رزم عجب اتفاق افتاد که بهادران[1] نظام شاهیه فوج عادل شاهیه را از رو برو برداشته هزیمت داده دو سه کروه برده بسیاری را بر خاک هلاک انداختند - و به همین دستور دلاوران یمین عادل شاهیه میسرهٔ نظام شاهیه را هزیمت داده از قلب فوج گذراندند و از هر دوطرف نقارهٔ فتح نواختن شروع نمودند - درین که هر دو فوج به غارت و تاراج بهیر هم دیگر از شهرت آوازهٔ فتح لشکر خود پرداخته بودند و نظام شاه با معدود چند در قول مانده بود - سهیل خان با فوج خود رسیده حمله بر نظام شاه آورد و ابراهیم شاه به زخم سنان یکی از سپاه عادل شاهیه از اسپ افتاد و در همان آن واحد جان شیرین بباد داد - سهیل خان مطلع شده شادیانهٔ فتح را از سرنو بلند آوازه ساخته ابراهیم شاه را در پالکي انداخته به احمد نگر روانه ساخت - و تمام فیل‌خانه و اسباب تجمل فوج نظام شاه را به دست آورده به لشکر خود برد - میان منجو از شنیدن این خبر دست و دل باخته خودرا برای کفن و دفن ابراهیم شاه و تدبیر دیگر امور ملکي به احمد نگر رساند *

چون در سلسلهٔ نظام شاهیه سوای بهادر نام پسر ابراهیم شاه طفل شیر خواره که آن هم امید حیات او بسبب برآوردن آبلهٔ نه بود - دیگری نه مانده بود - احمد نام مجهول النسب از اولاد شاه طاهر که پدر او خود را از اولاد نظام شاهیه شهرت داده در قلعه محبوس گشته وفات یافته بود - و پنج برادر او به اسم خدا بنده و شاه علي و محمد باقر و عبدالقادر و شاه حیدر از ملاحظهٔ قهاري حسین شاه و مقتول و محبوس گردیدن از احمد نگر فرار نموده طرف بنگاله و اطراف دیگر جان بدر برده بودند - در اواخر عهد مرتضی شاه نظام الملک شخصی جمعی از اوباش فتنه جو فراهم

---

۱ - ن - بهادران میمنه *

" آورده خود را شاه طاهر بن خدا بنده بن برهان شاه که در بنگاله به رحمت ایزدي پیوسته بود شهرت داده زود به دست ارکان دولت گرفتار گردید هرچند که خروج و کلمه و کلام و فعل و قول هرزهٔ او قابل قتل و حبس نه بود اما برای دفع بدنامي شهرت در قلعه محبوس ساخته چیزهٔ برای او مقرر کرده بودند تا آنکه در گذشت - و ازو پسري مانده بود احمد نام میان منجو بنابر ضرور اورا وارث ملک قرار داده چتر بر سر او افراشت اخلاص خان از مصلحت میان منجو و اطاعت احمد شاه رو گردان شد - و میان اخلاص خان و میان منجو کار به قتال و جدال انجامید - چون غلبهٔ دکنیان زیاده بود - میان منجو با احمد شاه در قلعهٔ احمد نگر محصور گردید - و هر روز از هر دو طرف یورش و کشش به میان مي آمد - و آدم بسیار کشته مي گردیدند - و دکنیان علي رغم میان منجو بهادر نام پسر شیرخوارهٔ ابراهیم شاه را که در قلعهٔ دولت آباد بود برای برداشتن به سلطنت طلبیدند - قلعه‌دار بدون حکم میان منجو نمي گذاشت که از قلعه بر آرند دکنیان پسر دیگر مجهول النسب را بهم رسانده خواستند که نام سلطنت برو بگذارند - میان منجو بر آشفته چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر پادشاه به احاطهٔ بیان آمده عریضه به خدمت سلطان محمد مراد پسر محمد اکبر و خانخانان که به مهم دکن مامور گردیده بودند نوشته به تاکید و ترغیب برای تسخیر قلعهٔ احمد نگر طلب نمود درین ضمن میان دکنیان که هر کدام خود را صاحب مدار مستقل سلطنت مي گرفت بر سر اقطاع گفتگو به میان آمد و به فساد عظیم منجر گردید چنانچه از هر دو طرف هزارها به قتل رسیدند و بسیاري از اخلاص خان رنجیده به نامه و پیام به میان منجو پیوستند و لغایت آن روز که میان منجو في الحقیقت در

قلعه محصور و مجبور بود از قلعه احمد شاه را بر آورده مقابل اخلاص خان از سر نو صف کارزار آراستند و هر روز صف کشي به ميان مي آمد *

درين ضمن خبر رسيد که سلطان محمد مراد به رفاقت خان خانان و راجي عليخان برهان پور با فوج سي هزار سوار و توپخانهٔ جهان آشوب به سرحد دولت آباد رسيد - ميان منجو از طلبيدن فوج چغتيه پشيمان گشته به استظهار رفاقت بعضي دکنيها آذوقه و سر انجام جنگ در قلعه فراهم آورده محمد خان نام را که از کوکه‌زاده‌هاي مرتضي شاه بود قلعه‌دار ساخته مع چاند بي‌بي که ذکر اوصاف آن شيرزن سابق به زبان خامه داده در همان ايام از نزد عادل شاه براي بندوبست قلعه رسيده بود در قلعه گذاشته احمد شاه را با خود گرفته براي آوردن فوج کومک نزد عادل شاه و قطب الملک که هر دو از آوازهٔ فوج محمد اکبر پادشاه خود را باخته براي مصلحت به اوسه آمده مجلس کنکايش داشتند روانه شد وچاند بي‌بي بعد روانه شدن ميان منجو چون به سلطنت احمد جماي راضي نه بود و به اطاعت ميان منجو هم سر فرود نمي آورد محمد خان را به قتل رسانده بندوبست قلعهٔ احمد نگر را به اختيار خود گرفت و به تعمير برج و باره و فراهم آوردن ماکولات و سر انجام جنگ پرداخت - چون سلطان بهادر را از قلعهٔ دولت آباد طلبيده بود و قلعه‌دار نه گذاشت - غائبانه خطبه بنام سلطان بهادر شاه خوانده چند امير نامي شجاع رزم ديده را مثل شمشير خان حبشي که هفتاد نفر از فرزندان و برادران و خويشان تنومند داشت و هر کدام خود را رستم و سهراب وقت مي شمردند - ديگر بهادران کار طلب رزم آزما اندرون قلعه طلبيده رفيق خود ساخت و اوائل ربيع الثاني سنه ۱۰۰۴ هزار و چهار سلطان محمد مراد مع خان خانان و راجي عليخان آسير

و میرزا شاهرخ و شهباز خان کنبو و محمد صادق خان و سید مرتضی خان سبزواري و راجه جگناتهه و دیگر امرای چغتیه و راجپوتان تهور پیشه و افغانان جهالت کیش بالشکر سي چهل هزار سوار رسیده نزدیک کالي چبوتره ساختهٔ سلطان بهادر خیمه زده به فکر محاصره نمودن و مورچال بستن و نقب دواندن افتادند و قلعه را نگین وار درمیان گرفتند و صبح آن در شهر احمد نگر و برهان آباد نو آباد منادیِ امان و عهد و پیمان عدم مضرت به حال رعایا و اهل حرفه در داده جا به جا قدغنچیان برای نگاهباني و محافظت سکنه‌های شهر نشاندند - مردم شهر و بازار اعتماد بر منادیِ امان نموده جا به جا با مال و عیال قرار گرفته به فکر فرار نیفتادند - بعد دو سه روز شهباز خان که در مردم آزاري شهرت تمام داشت و مورچال او به نزدیک شهر واقع شده بود برای ملاحظهٔ قلعه و مقرر نمودن مورچال سوار شده وقت مراجعت و گذشتن از نزدیک آباديِ شهر سپاه خود را اشاره به غارت و تاراج نموده بازاری که به اسم محلهٔ لنگر دوازده امام آباد نموده آش پخته و خام به فقرا مي رساندند و دکانها از غله و انواع جنس مالا مال بود چنان به تاراج در آوردند که پارچهٔ ستر بر بدن مرد و زن نه گذاشتند خصوص به شهرت بازار روافض زیاده در خرابي بازارها و بر انداختن و سوختن عمارتها کوشیدند و فریاد و واویلای آن به گوش پادشاهزاده محمد مراد و خان خانان رسیده به زباني سزاولان شدید پیغام زجر آمیز برای منع آن به شهباز خان نمودند و فرمودند که هرجا تاراجیان به نظر آیند به سیاست رسانند و به زنند و به کشند - باوجود زجر و منع دو روز بازار غارت و تاراج گرم بود - و مردم را دیگر اعتماد بر قول و امان چغتیه نه مانده و هر کدام به فکر فرار افتاده جلای وطن گشته رو به اطراف

آوردند - اگرچه شاهزاده و خان خانان به مرتبه در زجر شهباز خان کوشیدند که آن تبه‌کار آزرده شده از لشکر بر آمد - اما از آن روز مردم دکن را که ابتدا با غریبان عداوت داشتند بر قول و پیمان چغتیه اعتماد نه ماند - و لغایت آن سال که عرب و عجم به لفظ غریب و غریبان زبان زد خاص و عام بودند به فوج مغل اشتهار یافت و امرای نظام شاهیه سه فرقه شده هر یکی برای خود پادشاهی قرار داده سه چهار جا علم بغي و مخالفت بر افراشتند - اول میان منجو که پادشاه خود احمد را قرار داده بود در سرحد عادل‌شاه رفته از شنیدن سلوک چاند بي‌بي که با قلعه دار نموده لنگر اقامت انداخته به امداد عادل شاه به فکر فراهم آوردن و جذب قلوب سپاه افتاد و اخلاص خان موتي نام را که سردار و پادشاه بی نام و نشان خود قرارداده بود در حوالي دولت آباد شش هزار سوار دکني و حبشي فراهم آورده طبل انا الملکي مي نواخت - سیوم اتک خان حبشي که او نیز از امرای با نام و نشان و قومن‌داران عظیم الشان گفته مي شد شاه علي نام را که از اولاد برهان شاه ترک علائق دنیا نموده به لباس فقیران تکیه در بیجاپور اختیار کرده در عالم فقر مرحلهٔ عمر به هفتاد سال رسانده بود اورا به چاپلوسي و دلبري تمام به دست آورده باوجود ابا نمودن مجبور ساخته چتر شاهي بر سر او افراخته شاهي فقر اورا به شاهي رسوائي مبدل ساختند - چهارم چاند بي‌بي که با اسباب تجمل سلطنت در قلعه به بندوبست و دفع ضرر اعدا پرداخته بود امرای دور و نزدیک را به اطاعت و استمالت بهادرشاه بن ابراهیم شاه در آورده به اخلاص خان استمالت نامه نوشته نزد خود طلبید و اخلاص خان از حوالي دولت آباد متوجه احمد نگر گردید - خان خانان اطلاع یافته دولت خان لودي را بر سر راه او فرستاده بعد مقابله

۱۱ سپاه دکن بیشتری کشته و زخمي گردیده هزیمت یافتند - و لشکر چغتیه را که به تعاقب اخلاص خان مي تاخت عبور به مونکیي پٹن که لکها مال تجار از انواع اقمشه موجود مي باشد افتاد و سپاه دست به غارت و تاراج آن دراز نموده تمام قصبه و بازار چنان دست بدست ربودند که ظرف گلي و پارچهٔ ستر عورتین بر بدن احدی نه گذاشتند - سپاهي نه بود که به دست او هزارها مال از جنس زري و ساده تقدمهٔ تجار ۱۱نیفتاده باشد - بعد از آن چاند بي‌بي استمالت نامهٔ لطف آمیز مصحوب یکی از محرمان چرب زبان نزد اتک خان برای طلب فرستاد و او با شاه علي پادشاه پنج روزهٔ مجبور از بیجاپور روانه شد بعده که به مسافت دو سه روز راه رسید - از تعین جاسوسان که طرفی از اطراف قلعه از تردد و خبرداري مردم چغتیه خالي خبر یافته بود ایلغار شب و روز نموده همین که نزدیک قلعه رسید قضا را خان خانان آخر شب همان سمت که فوج شاه علي ایلغار نموده بود برای ملاحظهٔ مورچال سوار شده آن طرف آمد - درین ضمن از صدای شیههٔ اسپان و آواز سم اسپ ستوران غلغلهٔ شب‌خون آوردن دکنیان در لشکر خان خانان افتاد - و مهتاب‌ها روشن شد و مبارزان جنگ جو اسپان به جولان در آوردند و کار به مقابله و مقاتله انجامید - از آنکه دکنیان کفن به دوش همه مستعد و آمادهٔ جنگ بودند محاربهٔ عظیم رو داد - و از بالای قلعه نیز گوله های جان ستان و اقسام آلات آدم کش باریدن گرفت جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند از دکني‌ها تردد نمایان به ظهور آمد - و اتک خان از راه غیرت تهوري را کار فرموده به اتفاق جمعی سپرها را پیش رو گرفته درمیان صف مبارزان چغتیه غوطه زده حمله کنان از میان بازار و خیمهٔ خان خانان گذشته نزدیک دروازهٔ قلعه که از بالای قلعه نیز کومک رسید خود را رسانده مامون گردید - و شاه علي

که پادشاه مجبور و مانند مرغ به قفس گرفتار آمده در فکر خلاصي ازین ورطهٔ بلا بود با قریب دو هزار سوار رو به فرار آورد که خود را زنده بازنده رساندن به تکیهٔ خود از فضل پادشاه حقیقي خود مي دانست - فوج چغتیه به تعاقب او تاخته همه جا پاشنه کوب مي رفتند تا آنکه بهم رسیدند و کارزار صعب رو داد اگرچه شاه علي با جمعی جان بدر برد - اما قریب هفت صد سوار و پیاده علف تیغ چغتیه گردید - بعده که خبر استیلای افواج محمد اکبر پادشاه و به تاراج و غارت رفتن ملک نظام شاه و محاصرهٔ نمودن اطراف احمد نگر انتشار یافت - عادل شاه و قطب الملک متزلزل خاطر گردیدند *

درین ضمن نوشته جات تضرع آمیز چاند بي‌بي مشتمل بر طلب کومک به عادل شاه رسید - ابراهیم عادل شاه خواجه سهیل را با بیست هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده روانهٔ شاه درگ ساخت که آنجا رسیده تا رسیدن فوج کومکي قطب الملک در گرد آوري سر انجام دیگر کوشد - و از عقب مهدي قلي خان از طرف قطب الملک با شش هزار سوار و اخلاص خان با چهار هزار سوار به او پیوست اگرچه شهرت پنجاه و شصت هزار سوار و لک پیاده برای مقابلهٔ فوج چغتیه همراه سهیل خان یافته بود اما از سي و پنج هزار سوار و چهل هزار پیاده کم فراهم نیامده بودند - از شهرت آمدن سهیل خان خان خانان و دیگر کارپردازان مورچال سعي موفور در پیش بردن مورچال و پر نمودن نقب به کار برده پنج نقب از باروت پر نموده در سنه ۱ غرهٔ رجب قرار آتش دادن یافت - درین ضمن محمد خان نام شیرازي از همراهان خان خانان آزرده گشته به تغییر وضع

۱ - تاریخ

" و ابلاس خود را به قلعهٔ احمد نگر نزد چاند بي‌بي رسانده حقیقت پر نمودن نقبها به تعین مکان و تاریخ آتش دادن اطلاع داد - و چاند بي‌بي رعایت زیاد به حال محمد خان نموده بر پیدا نمودن نقبها به اتفاق بیل داران چابک دست کمر همت بسته به قیاس طرف بیرون موافق اظهار محمد خان چندین جاراکنده بعد کنج و کاو زیاد و سعي و تلاش بسیار مکان دو نقب را یافته صبح روز جمع خریطه‌های باروت هردو نقب را دزدیده آب بسیار در آنجا ریخته از آن طرف اثر نم ظاهر گردید و کارپردازان طرف خان خانان باوجود قرار روز شنبه همان آخر روز جمعه هر سه نقب دیگر را آتش زدند - در حالتیکه سه صد چهار صد نفر از مردم چاند بي‌بي با دو صد بیل دار که در کندن سنگ و بیخ برج برای تحقیق نقبهای دیگر تردد مي نمودند برجها به زلزله آمده یک بار به صدای مهیب جهان آشوب که زمین و زمان را به تزلزل در آورد و بیشتر از متلاشیان را به خاک آن کل زمین برابر ساخت و برج مع پنجاه ذرعه دیوار پرید *

* شعر *

شد آن لحظه حول قیامت عیان * به گردون بر آمد نفیر و فغان
زمین گفتي از هم دگر بر درید * سرافیل صور قیامت دمید

اگرچه جمعی که مصالح کلنگ زدن و مشغول جست و جوی باروت نقب بودند نام و نشان آنها معلوم نه گردید - اما از سرداران اتک خان و شمشیر خان وغیره جمعی که از صاحب اهتمام و تردد دور بودند به بعضی زخم سنگ رسید و جان سلامت بدر بردند *

و آن زن شیر صولت از آن صدای جهان آشوب که همه را متوهم ساخته بود اصلا نه اندیشیده خود را نه باخته شمشیر بر کمر همت بسته برقع بر رو انداخته اسپ سواري طلبید - چون سواري خاص حاضر نه بود

پیادہ شمشیر برهنه در دست گرفته خود را بدان مکان رخنه رساند - و جمعی از هوا خواهان جان نثار که همراہ او رسیدند و دیگران که از هیبت آن زلزله دل باخته به گوشه وکنار پناہ جسته بودند از مشاهدہ جراءت و بحال ماندن حوصلهٔ آن شیرزن سر از قدم ساخته آفرین گویان سایه وار سر به قدم او گذاشتند و همه از راہ تسلي و دلبري که شرم همهٔ ما یکی است - فرمود که از تخته و چوب خورد و کلان و سنگ و لاش آدم و چهار پای مردہ و کاہ و هیمه هرچه بدست هر که آید به جلدي و چابکيِ تمام که در اهتمام آن پای چاند بي‌بي به زمین نمي رسید آوردہ سد راہ یورش سازند اگر قبل از آنکه حوصله و تدبیر چنین را به چنان جلدي کار فرماید سپاہ یورش مي نمود - و هیچ جا کسی مانع در آمدن فوج نمي شد - اما از آنکه کار فرمایان را در انتظار آتش گرفتن نقبهای دیگرو پراندن باقيِ دیوار جست و جوی سبب آتش نه گرفتن مکث واقع شد و به سبب پیچیدن دود و افتادن سنگهای سه مني و چهار مني که مرغ روح هر یکی در انداز پرواز بود و بعضی در خاطر جمعي از رخنهٔ دیوار تردد داشتند در یورش تاخیر رو داد - درین فرصت چندین زن و مرد از نه دہ ساله گرفته تا هشتاد نود ساله در فراهم آوردن مصالح و بند نمودن رخنه‌های راہ یورش کوشیدند - بعدہ که فوج چغتیه از آتش گرفتن نقبهای دیگر مایوس شدہ پرداختند راہ مسدود یافتند اگرچه آنچه شرط تردد جان بازي بود به کار بردند اما از غلبهٔ محصوران که گوله توپ و سنگ و آتش بازي مانند باران مي بارید فائدہ به روی کار نیامد تا آنکه سیه چادر شب میان هر دو فرقه حائل گردید و چاند بي‌بي چنان مسلح بر اسپ استادہ به اهتمام برداشتن دیوار از فراهم آوردن بیلداران و رساندن مصالح که بجای گل و سنگ از چوب و تخته و توپ شکسته و جسد آدم و لاش

" چهارپایان هرچه بی درنگ به دست برنایان چابک دست می آید پرداخت که خاطر جمعي از طرف استواريِ دیوار که از سر نو سد سکندر گردانید حاصل نمود - بعده مردم خبردار جا بجا بر مورچال گماشته نزدیک به صبح بجای خود آمد - هرچند که شاهزاده و خان خانان و دیگر جمعی که صاحب تردد بودند افسوس تمام از ضائع شدن محنت سه چهار ماه محاصره مي نمودند - اما از راه انصاف صد آفرین بر حوصله و شجاعت و تردد و تدبیر آن شیر زن مي گفتند بعده چاند بي‌بي به چاند سلطان در زبانها انتشار یافت - و چاند سلطان خطی به سهیل خان و دیگر سرداران که برای کومک فراهم آمده بود نوشت - و آن نوشته به دست هرکاره‌های پادشاهي افتاد و خطها را نزد خان خانان بردند خان خانان فرمود که خطی ازطرف ما هم مشتمل بر تاکید زود رسیدن و انتظار نه دادن نوشته به آن خطوط حوالهٔ جاسوسان نمود - اما چون در لشکر پادشاهي به سبب نه رسیدن رسد گراني و کم یابيِ غله و گاه عرصه بر سپاه تنگ گردید و اسپان را جز پوست و استخوان نه ماند چاند بي‌بي نیز از محاصرهٔ جنگ شب و روز به جان رسیده بود به امید آنکه شب حامله فردا چه زاید - بنای مصلحت میان هم برین گذاشتند که صوبهٔ برار و قلعه‌جات تعلقهٔ آن را به شاهزاده محمد مراد وا گذاشتند و تسخیر قلعهٔ احمد نگر بر تسخیر قلعهٔ آسیر موقوف دارند و عهد و تعهد نامه میان هم نوشته دادند - و فوج پادشاهي از پای قلعهٔ احمد نگر برخاست - گویند چون مصالح گوله و پول سیاه در قلعه تمام شده بود - چاند سلطان فرمود که چند روز از نقره گوله ساخته در توپ‌ها پر کرده به لشکر پادشاهي مي انداختند - بعد برخاسته رفتن فوج پادشاهي و رسیدن افواج کومکي و باهم پیوستن

میان منجو و چاند سلطان باز بر تعین سلطنت پرخاش به میان آمد - میان منجو دست از سلطنت احمد شاه بر نمي داشت - و مصلحت چاند سلطان به اتفاق جمعی بر سلطنت بهادر شاه قرار گرفت تا آنکه مصطفی خان که از امرای عمدهٔ قطب الملک بود او نیز به موجب نوشته و اشارهٔ چاند بي‌بي از گلکنده برای فهماندن میان منجو رسید آخر همه هم مصلحت گشته بر سلطنت بهادر شاه اتفاق نمودند *

ذکر سلطنت سلطان بهادر شاه نظام الملک بحري واسطهٔ نهم

چون چاند سلطان بهادر شاه را به حسن سعي خود به سلطنت نشانده خطبه بنام او خواند [۱] احمد خان را که دایه زادهٔ مرتضی شاه مي شد و در ایام محاصرهٔ قلعه ازو تردد به ظهور آمده بود دست بهادر شاه را گرفته با همه اعیان بدو سپرده مدار علیه سلطنت ساخت و محمد خان در اندک زمانی چنانچه رسم و طریقه و خاصیت سر زمین دکن است به دستور نمک حرامان وابسته های خود را پیش آورده با هواخواهان قدیمي چاند بي‌بي به پرخاش و بدسلوکي پیش آمد - و اتک خان و شمشیر خان را به حسن تدبیر گرفته مقید ساخت و امرای دیگر ازین شهرت ازو نفرت گرفته بهر بهانه از بهادر شاه جدا شدند و چاند سلطان بار دیگر به عادل شاه نوشت که باوجود غلبهٔ چنان خصم محمد خان و دیگر امرا باهم مخالفت نموده مي‌خواهند آنچه ملک نظام الملکي مانده در آن هم خلل اندازند - عادل شاه سهیل خان را که برای مقابلهٔ

---

۱ - ن - محمد خان

فوج چغتیه مستعد ساخته بود عجالتاً برای دفع شر و فهماندن امرای دکن روانه نمود - بعد رسیدن سهیل خان تا سه ماه محمد خان محصور مانده سهیل خان را اندرون قلعه راه نه داد تا به شنیدن حرف و تبعیت او چه رسد بلکه خطی به خان خانان مشتمل بر اشارهٔ طلب نوشته ترغیب تسخیر احمد نگر نمود و خط به دست هرکارهای چاند سلطان آمد - از شهرت این قصد نمک حرامی او خورد و کلان اندرون و بیرون قلعه اتفاق نموده به شورش آمده محمد خان را به دست آورده مقید ساختند - و چاند سلطان به جای محمد خان اتک خان حبشي را مدار علیه اجرای کار ملک گردانید و سهیل خان را مخلع نموده خواست نزد عادل شاه مرخص سازد *

درین ضمن خبر رسید که امرای چغتیه خلاف عهد نموده دست تصرف به پرگنات دیگر سرحدي برار دراز نموده قصبهٔ پاتهري را به دعوای کهنهٔ آنکه یک وقتی به برار تعلق داشت به تصرف در آوردند و در فکر پیش قدمي اند از شنیدن این خبر چاند سلطان سهیل خان را مانع رفتن بیجاپور گشته به عادل شاه درین ماده آنچه بایست نوشت - عادل شاه به فکر تهیهٔ فراهم آوردن سپاه افتاده از گلکنده نیز کومک طلبیده جمله شصت هزار سوار از تعلقهٔ هر سه پادشاه را که سردار فوج قطب الملک مهدي قلي خان مقرر نموده نزد سهیل خان روانه ساختند - و سهیل خان به دبدبه و آراستگي تمام مقابل فوج شاهزاده محمد مراد روانه گردید و کنار آب گنگ رسیده برای تهیه و سرانجام جنگ توقف نموده و خان خانان از رسیدن سهیل خان اطلاع یافته برای استقبال و مقابلهٔ او رخصت از پادشاهزاده محمد مراد حاصل کرده به اتفاق راجي علي خان

حاکم خاندیس و راجه جگناتهه و دیگر امرای جلادت کیش که مجموع بیست هزار سوار مي شدند بر آمده بعده که نزدیک آب گنگ به مفاصلهٔ چهار پنج کروه از لشکر دکن رسید تا پانزده روز برای مقابله توقف واقع شد و پیغام‌های شکوه آمیز که هر دو طرف تقصیر بر یک دیگر ثابت مي نمودند درمیان بود - درین مابین فوج دکن به دستور قزاقان چنانچه رویهٔ آن طائفه است اطراف فوج چغتیه مي تاختند و خان خانان گرد لشکر خود خندق کندن فرموده بود - و میان مردم طلایهٔ طرفین دست بردها رو مي‌داد - روز شانزدهم از هر دو طرف نقارهٔ جنگ فرو کوفتند چنانچه در ذکر سلطنت عرش آشیاني محمد اکبر مفصل به زبان قلم داده باز مجمل مي‌نگارد تمام روز بازار جنگ باهراول گرم بود - و فوج پادشاهي توپ خانه را طرف دست راست داده نزدیک به عصر چنان حمله آوردند که بسیاري از مردم دکن کشته گردیدند - و راجي علي خان و راجه جگناتهه که چنداول بودند چنان بر توپ خانه تاخت آوردند که دکنیان فرصت آتش دادن توپ‌خانه نه یافتند - و توپ‌خانه به دست مردم پادشاهي آمد - درین حالت سرداران دکن بر چنداول زور آورده چنین حمله‌های صف‌ربا به کار بردند که راجي علي خان برهان پور و راجه جگناتهه بعد تردد نمایان به کار آمدند - بعد شهرت کشته شدن هر دو سردار نامي فوج خان خانان رو به هزیمت آورد - و دکنیان به تاخت و تاراج مشغول گشتند و بسیاري گرانبار شده به پرگنات اطراف که خانه‌ها در آنجا داشتند روانه شدند و اکثر از فوج چغتیه تا شاه پور که بنگاه پادشاهزاده بود بند نه شدند - از اتفاقات چون روز به آخر رسید و جنگ روز به شب منجر گردید هر دو سردار که از احوال هم دیگر خبر نه داشتند به تفاوت گوله رس مقابل هم فرود آمدند -

۱۱ خان خانان را در مکانی که توپ خانهٔ سهیل خان بود اتفاق فرود آمدن افتاد باوجود که سوای چهل پنجاه مغل و نقارخانه همراه خان خانان نهٔ مانده بود بعده که نزدیک سهیل خان مشعل روشن شد خان خانان از فرود آمدن سهیل خان روبرو اطلاع یافت و از خالي و پر بودن چند توپ که خبر گرفتند توپ‌ها را پر از گوله و باروت یافتند خان خانان فرمود که دو سه توپ را طرف سهیل خان سوخته اختر مجري بسته آتش دهند - قضا را یک گوله در آن مجمع و انبوهی که اطراف سهیل خان فراهم آمده بودند رسیده یک دو نفر را هلاک ساخت - سهیل خان ازین آفت و بلای ناگهاني خود را باخته مشعل را خاموش کرده تبدیل مکان نمود و خان خانان نقارچي را فرمود که صدای شادیانه بلند سازند بعده که آوازهٔ نقارهٔ فتح اثر به گوش جمعی مغل‌ها که بعد هزیمت در مغاک و گودالها و پناه درختها برای بسر بردن تاریکي شب پنهان گشته بودند رسانیدند قوت تازه در دل آنها بهم رسید و به هوای اثر صدای نقاره دو صد سیصد نفر خود را نزد خان خانان رساندید و خان خانان باز اشارهٔ بلند ساختن آواز نقار خانه فرمود به همین دستور تا اثر صبح صادق یازده دفعه هربار آواز شادیانه در آن دشت و صحرا مي پیچید - و جوق جوق سوار و پیاده در خدمت آن سپه سالار با تدبیر فراهم مي آمدندتا آنکه قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده با خان خانان جمع آمدند و سهیل خان برین معني اطلاع یافته او هم فرمود که نقیبان درجست و جوی سپاه پراگندهٔ خود افتادند باوجود زیاده از پنج شش هزار سوار دکن نزد سهیل خان نیز فراهم آمدند - خان خانان مصلحت در آن دانست که قبل از آنکه تاریکي شب به روشنيِ صبح مبدل گردد نقارهٔ جنگ فرو کوفته بر آن

تیره‌بختان تاخت آورد و از سر نو محاربهٔ صعب رو داد و سهیل خان زخمی گشته از اسپ افتاد و فوج دکن هزیمت یافت و سهیل خان را هوا خواهان او دست به دست برداشته بردند و لشکر پادشاهی چند کروه تعاقب نموده در چند از آنچه روز گذشته غنیمت به دست مردم دکن افتاده بود به دست آوردند - و خان خانان به فتح و فیروزی خود را به خدمت پادشاهزاده محمد مراد رسانده مستوجب آفرین گردید - اما از آنکه میان صادق محمد خان و خان خانان از سابق بر سر تاراج احمد نگر سوی مزاج به میان آمده بود و از راه حسد روز به روز بر عداوت می افزود باز بر سر محصول بازار شاه پور که نو آباد کردهٔ خان خانان بود و مردم محمد صادق خان بنجاره و اهل سوق را طرف خود جبراً می‌کشیدند گفتگوی شدید به میان آمد و صادق محمد خان مزاج پادشاهزاده را هم از طرف خان خانان منحرف ساخت - و هر دو نفاق کرده به محمد اکبر پادشاه شکوهٔ خان خانان به آب و تاب نوشتند و خان خانان را طلب حضور نموده شیخ ابوالفضل را به رفاقت میر یوسف مشهدی که داماد میرزا عسکری می‌شد بر مهم دکن در خدمت شاهزاده مقرر نموده مرخص فرمودند و از انتشار نزاع سرداران جغتیه و روانه شدن خان خانان که به بندوبست و دبدبهٔ فوج پادشاهی بحال نه ماند - اتک خان با چاند سلطان عداوت ورزیده از اطاعت سر پیچیده و به فکر این افتاد که بهادر شاه را با چاند سلطان مقید سازد - چاند سلطان بر ارادهٔ نمک حرامی او اطلاع یافته به تدبیر اورا بیرون قلعه فرستاده دروازه قلعه بر روی او بست و کار به محاربه و محاصره انجامید - بعده که اتک خان دانست از محاصره قلعه مفتوح نمی گردد به تاخت و تصرف پرگنات پرداخت درین هنگامه

" و فساد که شیر خواجه از طرف شهزاده محمد مراد برای تسخیر و تصرف پرگنهٔ بیر و توابع آن رسیده به تصرف خود آورده بود - اتک خان بر سر او تاخت آورد و میان هر دو محاربهٔ عظیم رو داد - و شیر خواجه خود را اندرون قلعه بیر رسانده محصور گردید و هرچند به شیخ ابوالفضل برای کومک نوشته اثر معاونت ظاهر نه گردید - لهذا شیر خواجه حقیقت تسلط دکنیان و اغماز ابوالفضل وقت طلبیدن مدد به حضور پادشاه معروض داشت *

" درین ضمن خبر واقعهٔ شاهزاده محمد مراد که در عین نشو و نمای شباب آن نونهال گلشن مراد محمد اکبر پادشاه را سموم هموم ناگهانی اجل از پا در آورد به عرض رسید و جهان جهان غم در دل پادشاه راه یافت - و دانستند که بدون خان خانان بندوبست دکن صورت نه خواهد بست - بار دیگر خان خانان را همراه شاهزاده دانیال پسر خورد داده مرخص فرمودند - و خود نیز از شنیدن اخبار فساد دکن ناهنجاری و غرور سلطان بهادر حاکم آسیر که بر مکان مفصل به زبان قلم خواهد داد - در سنه ۱۰۰۷ یک هزار و هفت رایت توجه به قصد تسخیر قلعهٔ آسیر و تادیب دیگر سرکشان دکن طرف جنوب بر افراشتند و بعد عبور از نربدا به برهان پور شرف نزول فرموده در اندک فرصت شهر برهان پور را به تصرف در آورده به محاصرهٔ قلعهٔ آسیر پرداختند چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر پادشاه مفصل به احاطهٔ بیان در آمده شاهزادهٔ دنیال را با خان خانان و فوج عظیم و توپخانهٔ جهان آشوب برای تسخیر قلعهٔ احمد نگر تعین و مرخص فرمودند - اتک خان که چهارده پانزده هزار سوار فراهم آورده دم از انا الملکی می‌زد از راه خیره سری و کوته اندیشی مقابل فوج پادشاهی شتافت همین که گرد سپاه و آثار جاه و جلال اکبری فوج دریا موج شاهزادهٔ دنیال به نظر

آن تیرۀ روز جلوه‌گر گردید بی آنکه چاند سلطان را به نامه و پیغام خبر نماید و از امرای همتاش استمزاج حاصل کند خیمه را آتش زده راه فرار اختیار نموده خود را طرف جبال کونکن رساند - و پادشاهزاده و خان خانان با فوج عظیم بلا مخالفت و مزاحمت خصم به پای حصار احمد نگر رسیده به محاصرۀ قلعه پرداخته به پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه مشغول گردیدند - و چاند بي‌بي تا مقدور به نامه و پیغام التیام آمیز سلوک نموده تردد قلعه داري و شرط سرداري به رهنمونيِ رای صائب بجا آورده به دفع شر محاصره و یورش فوج چغتیه پرداخت - و آخرکار چون دانست کار به نزدیک تسخیر قلعه رسیده و در مقابل اقبال اکبري سعي در نگاه داشتن قلعه پیش نمي رود - سرداران دکن را جمع ساخته کنکایش سپردن قلعه و شکوۀ نفاق امرای حضور خصوص میرزا منو خان و فرار نمودن اتک خان بدون استمزاج دیگر صاحب مداران به میان آورد - از آن جماعه چیته خان خواجه سرا که مرضيِ چاند سلطان را بر سپردن قلعه و طلبیدن امان اطلاع یافت به فریاد و شورش آمده ندای عام نمود که چاند سلطان با سرداران چغتیه ساخته مي خواهد که قلعه را به منصوبان محمد اکبر به دهد و همه اتفاق نموده غرۀ محرم سنه ۱۰۰۹ هزار و نه با شمشیرهای برهنه به حرم سرای چاند بي‌بي در آمده به زخمهای پیاپی آن مظلومه را شربت شهادت چشاندند - و اینکه شهرت عام وارد و برالسنۀ مردم دکن جاري است که چاند بي‌بي خود را در باولي انداخته مفقودالاثر گردید خلاف مضمون تاریخ محمد قاسم فرشته و شهرت دادۀ دکنیها است - ازین قیاس نمایند که سرداران دکن همیشه چه قدر مایۀ فساد بودند و چه نمک حرامیها که نسبت به ولي‌نعمت خود ازان گروه سرزده *

القصه بعد از شهرت یافتن کشته شدن آن مظلومه که بهادر شاه طفل به دست آن جماعه ماند و هر کدام به ادعای سرداري سر به دیگری فرود نمي آورد نسق اندرون قلعه برهم خورد - و امرای چغتیه بر آن شورش اطلاع یافته زیاده در تسخیر قلعه ساعي گردیدند و به اندک فرصت نقبها در زیر حصار و برجها رسید و دیوار [1] را پرانده یورش نموده قلعه را به تسخیر در آوردند - و تمام محصوران مع طفلان و زنان به اسیری در آمدند چون خون آن مظلومه دامن‌گیر چیته خان خواجه سرا گردیده بود شاهزاده فرمود که آن بد بخت را با جمع کثیر دیگر واجب القتل زیر تیغ آرند - هرچند که چیته خان و دیگر امرای خون گرفته التماس نمودند که مارا امان دهید که خزانه‌های مدفون را به نمائیم گوش به حرف آنها نه داده در قصاص چاند بي‌بي به جزا و سزا رسانید - و به روایتی سوای بهادر شاه که طفل مقید ساخته نزد محمد اکبر پادشاه روانه نمودند دیگر احدی از سرداران جانبر نه گردید و در همان روزها قلعهٔ آسیر چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر به زبان خامه جاري گردیده به تسخیر در آمد - و در همین آوان پادشاهزاده محمد سلیم را که در دکن به مهم رانا مامور نموده گذاشته آمده بودند خبر سرکشي نمودن و بغي ورزیدن او به عرض محمد اکبر رسید و وکیل عادل شاه بیجاپور عرضه داشت درخواست امان به قبول پیشکش مع دختر برای شاهزاده دانیال به حضور رسیده ملازمت نمود - و التماس او در معرض قبول در آمد و در سنه ۱۰۱۰ هزار و ده محمد اکبر پادشاه روانهٔ دارالسلطنت گردید - سلطنت پر فساد بهادر شاه سه سال و چهار ماه بود *
مر اورا رسد کبریا و منی * که ملکش قدیم است و ذاتش غني

---

[1] ن - برج

ذکر سلطنت شاه علي نظام الملک بحري واسطهٔ دهم

بعده دکنیان شاه علي بن برهان شاه را که سابق ذکر او مجمل مکرر به زبان قلم داده از بیجا پور آورده به سلطنت برداشته به مرتضی شاهٔ نظام الملک ملقب ساخته قلعهٔ بیدر را چندگاه دار الحکومت خود ساختند و روز به روز هنگامهٔ فساد و عناد آن جماعه میان هم زیاد مي گردید - تا آنکه ملک عنبر نام که اصل غلام بیجا پوري بود با چند حبشي تهور پیشه دیگر خود را در جرگهٔ نظام شاهیه در آورده از جوهر ذاتي و شجاعت بر همه حبشیان و دکنیان غالب آمده پادشاه مجبور را به اختیار خود در آورده به تدبیر ملک داري پرداخته خود را وکیل السلطنه ساخته پادشاه را به قلعهٔ دولت آباد برده دار الامارت گردانید - و از سر نو بندوبست سلطنت پرداخت و در ایام فرصت بر افراشتن علم بغي پادشاهزاده سلیم شاه که بعد جلوس به جهانگیر پادشاه ملقب گردید و باز به میان آمدن آشوب یعني خسرو و مقید گردیدن او به تقاضای وقت عنبر سر به فساد برداشته چنانچه در جهانگیر نامه درج است تا کنار آب نربدا به تاخت و تاراج آورده به مرتبه علم بغي و شهرت سرکشي بر افراشت که شرفا و اعیان برهان پور استغاثهٔ تعدي او به مرتبه به جهانگیر پادشاه نوشتند که اگر فکر تنبیه و تادیب این سیاه غلام بد رگ نه نمودند ماها را ضرور خواهد گردید که به دستور راجپوتان با غیرت عیال و ناموس را زیر تیغ آورده به مقابل او پرداخته خود را به درجهٔ شهادت رسانیم و مکرر تهانهای امرای جهانگیر را از نواح ایلچپور برار و پرگنات صوبهٔ خاندیس برداشته به تصرف خود آورد -

" و راجو نام دکني که از امرای عمدهٔ نظام شاه گردیده بود و هم چشم عنبر گفته مي شد اگرچه در ظاهر هردو به نام آنکه از طرف نظام شاه در دفع غلبهٔ امرای چغتیه مي پرداختند باهم سلوک مرعي مي‌داشتند اما هردو در باطن در فکر استیلای هم دیگر بودند - چنانچه جنگ جهان آشوب میان میرزا ایرج پسر کلان خان خانان و عنبر در حوالئ قصبهٔ ناندیر و پای کتل بالا گهات رو داده و بعد کوشش و کشش بسیار نسیم فتح بر لشکر میرزا ایرج وزید و عنبر زخمي گردید و از میان معرکه دست به دست برداشته بردند در ذکر سلطنت جهانگیر پادشاه به شرح و بسط درج است و باز خان خانان مکرر برای تنبیه عنبر سوخته اختر تعین گردید و گاه غالب و گاه مغلوب مي گردید و آخر عنبر در باطن مطیع خان خانان گشته خفیه مکرر وقت شب آمده با خان خانان ملاقات مي‌نمود در ظاهر هم طریقهٔ سلوک مرعي داشته کومک از خان خانان گرفته به استیصال راجو و دیگر مخالفان و هم‌چشمان خود مي‌پرداخت - و پتنگ راو و خواجه صندل میان عنبر و نظام شاه برهم کار گشته و غمازي نموده ترغیب فوج کشي بر عنبر نمودند و بعد مقابله ملک عنبر غالب آمده با نظام شاه صلح بدین شرط نمودند که پتنگ راو خواجه صندل را گرفته مقید سازد - القصه ترددات نمایان که از عنبر در اواخر عهد محمد اکبر و سلطنت جهانگیر رو داده به تحریر آن قلم را رنجه داشتن به طول کلام منجر مي گردد - باوجود مهم فرمودن فردوس نشان شاه جهان در ایام شاهزادگي و منکوب و مغلوب ساختن تمام سرکشان دکن را فساد او تا او اخر عهد جهانگیر پادشاه باقي بود تا ازین جهان انتقال نمود - بعده فتح خان نام پسر عنبر صاحب مدار سلطنت گردید - افعالی که ازو در آقا کشي به

ظهور آمده و محارباتی که با فوج پادشاهي تا زمانی که قلعهٔ دولت آباد در عهد شاه جهان صاحب قران ثاني به تسخیر در آمد نموده و بعده نام و نشان نظام الملکي نه گذاشت در ذکر سلطنت فردوس نشان شاه جهان مفصل به احاطهٔ بیان در آمده از شروع ایام خروج و جلوس احمد نظام‌شاه بحري که در سال هشت صد و نود و پنج جلوس نمود لغایت تسخیر احمد نگر و عهد شاه علي نظام الملک که به ده واسطه سلطنت نظام شاهیه منجر گردید قریب یک صد و شانزده سال فرمان روائي نمودند و تا روزی که قلعه دولت آباد به تسخیر صاحب قران ثاني در آمد یک صد و چهل و پنج سال بود - دیگر هم عهد نظام شاهیه که به هم‌چشمي نظام الملک بحري سه امیر نامي بهمنیه علم سلطنت بر افراشته فرمان روائي دکن نمودند ثاني نظام الملک بحري سلسلهٔ عادل شاهیه است که به تذکار آن مي پردازد سوم اولاد محمد قلي ترک همداني است که از نوکران و امرای مستقل سلطان محمد شاه ثاني بهمني بود طرف بندر دابل به کار آمد و پسر او سلطان قلي مخاطب به قطب الملک گشته حاکم گلکنده و تلنگانه گردید - در عالم سلوک از ابتدای تا آخر همه سلاطین این طبقه طریقهٔ مدار با همهٔ ملوک از دست نمي دادند و هرسال پیشکش معین و مختلف به نظام الملک مي دادند و در سنه ۱۰۹۸ به تسخیر زبدهٔ دودمان امیر تیمور صاحب قران محمد اورنگ زیب در آمد - چهارم بریدي به تفصیلي که گذشت ولایت احمد آباد بیدر را که شرقي آن به سرحد بیجا پور و تلنگانه و شمالي به برار پیوسته است و جنوبي و مغربي به ملک نظام الملک متصل است سلطنت نمودند *

* شعر *

جهان خوابی است پیش چشم بیدار * به خوابی دل نه بندد مرد هشیار

ذکر سلطنت و سبب فرمان روائي یوسف عادلشاه و سلسلهٔ عادلشاهیه بیجاپور

چنین گوید آن پیر دیرینه سال * ز تاریخ شاهان پیشینـــه حال

یعنی از اخبار دیر کهن دکن به روایت تاریخ فرشته در ذکر سلطنت عادل شاهیه فرمان روایان سابق بیجاپور در انتخاب سوانح به شرح مختلف به تفاوت نسخه مشاهده شد از آن جمله در یکی از تاریخ فرشته چنین به نظر در آمده که یوسف عادل خان از خاندان سلاطین روم مشهور به آل عثمان ترک گفته مي شد - مجملی از تفصیل این مقال آنکه سلطان مراد در سنه ۸۵۴ هشت صد و پنجاه و چهار در روم از روی تخت به تختهٔ تابوت انتقال نمود - پسر بزرگ سلطان محمد بر تخت جلوس فرموده با ذوی الارحام و خاص و عام رعایت تمام مي نمود - یوسف نام برادری داشت خورد سال که در حسن و جمال یوسف ثاني گفته مي شد اورا به جای فرزند دوست مي داشت از حسن صورت و سیرت او امرا و خواقین زاده‌ها به او گرویدگي و الفت خاص بهم رساندند امیران هواخواه مکرر در خلوت به دلائل و براهین به زبان آوردند که با برادران و اخوان وارث ملک سلاطین را محبت ورزیدن بچهٔ مار در جیب پروریدن و بجز ولي‌عهد دیگری را نگاه داشتن به خون خود بازي کردن و باعث رخنهٔ سلطنت و خلل انتظام ملک و اختلال حال رعایا گردیدن است - آخر کار سلطان محمد به راهنمائي وزرا و ارکان دولت فرمود که به در حرم‌سرا رفته درین ماده مادر یوسف را فهمانده به رضامندي او آن یوسف صاحب جمال را به گرگ اجل سپارند اعیان سلطنت به در حرم‌سرا آمده به امرای که مامور بودند

به والدۀ سلطان یوسف به ابرام پیغام دادند - مادر آن معصوم از شنیدن آن به قلق و اضطراب در آمده هرچند در دفعیۀ آن به الحاح وزاري کوشید فائده نه بخشید آخر به رهنمونئ عقل موافق تقدیر تدبیری به خاطر او رسیده و به امرا قرار داد که امشب دیگر مرا مهلت دهید که دیدار واپسین فرزند دل‌بند خود دیده آخر شب اورا مسموم ساخته یا زنده حوالۀ شما نمایم امرا از شنیدن این کلمات مضائقه نه نموده به خانه‌هاي خود رفتند و آن عاقلۀ باهوش خواجه عمادالدین نام گرجستاني تاجر شهر ساوه را که اکثر از ایران غلامان ترکي نژاد مي آورد و سه غلام داشت که از آن جمله یک غلام با شاهزاده یوسف هم سال و پاره مشابه بود اورا خفیه در حرم‌سرا وقت شب تار طلبیده یوسف را با مبلغی نقد و جواهر حوالۀ او نمود - و آن غلام خورد سال را که با پادشاهزاده هم سال بود ازو خرید - و تاجر را محصلان داده با سرانجامی که ضرور بود همان شب بنر آورده از رساندن خرچ هر سال امیدوار ساخته چنان روانه نمود که احدی را بر آن اطلاع نه شد - و آن غلام بچه را قسمی مسموم ساخت که صورت او کبود گردید و صبح نا شده نوحه و زاري بلند گردانید - ارکان دولت خبر یافته شتافته به در حرم‌سرا آمدند و میت طفل را به آنها نموده به عزت و آئین شاهزاده‌ها به تکفین و تدفین او پرداخته و این خبر را در شهر بلند آواز ساخته به ماتم فرزند نشست - و سلطان محمد مراد و دیگر امرا به تسلي مادر یوسف آمده به لازمۀ ماتم داري او پرداختند - و خواجه عمادالدین به قابوی وقت شاهزاده را گرفته عازم ایران گردید - چون نذر نموده بود که اگر از افشای راز سالم به وطن رسد به مزار زبدۀ دودمان نبي و ولي حضرت شاه صفي رسیده نذر و نیاز بگذراند اول بر سر مرقد زبدۀ خاندان اصفیا شاه صفي رفته مبلغی به خدمۀ مزار آن بزرگوار داده شاهزاده یوسف را در جرگۀ مریدان

آن جناب در آورده بعده که به شهر ساوه رسید یوسف را که هفت ساله بود همراه فرزندان خود به مکتب سپرد و سال دیگر دو نفر از نزد والدهٔ شاهزاده یکی از محرمان حرم دیگری غلام محرم با مبلغ نقد و جواهر رسیده خبر سلامتیِ فرزند را مع کتابت به خط او گرفته غلام مراجعت نمود - و آن ضعیفه که به اسم دلشاد آغا و عمهٔ رضاعیِ یوسف بود نزد شاهزاده ماند و بعد رسیدن خبر سلامتي باز غضنفر آغا کوکه و دایهٔ مرضعهٔ اورا به شهرت زیارت کعبة الله نزد او با سوغات و تحف نقد و جنس روانه ساخت و به همین دستور هرگاه قافلهٔ کعبه روانه مي شد همراه زائران به شهرت بیت الله محرمان را هرسال روانه مي نمود - و به سبب شهرت یافتن در ساوه بعده که خواجه عماد الدین سفر تجارت رفته بود حاکم آنجا کاوش نموده مبلغ چهار صد تومان که دوازده هزار روپیه باشد جریمه از وابستگان خواجه تاجر گرفت - و سال دیگر در سن شانزده سالگيِ شاهزاده را با پسر زرگری نزاع به میان آمد و زخمی به او رسید حاکم ساوه که شنید چون چاشنه خور جریمه سابق شده بود و اسم شاهزادگي بر و انتشار یافت پرخاش و طمع زیاد به میان آورد - زن تاجر پادشاهزاده را مردم همراه داده از ساوه بر آورده به شهر قم گریزاند - بعد رسیدن آنجا که چند سال در صفاهان نیز سیر و تفرج نمود خبر فوت حاکم ساوه رسید خواست به ساوه مراجعت نماید شب در عالم رویا مشاهده نمود که شخصی به اظهار اسم خود به خواجه خضر مي گوید که فسخ عازم [1] ساوه نموده عازم هندوستان شو که شجر مراد تو از گلشن سلطنت آن دیار بارور خواهد گردید و بعد تعب و مشقت سفر به کام دل خواهي رسید - چنانچه گفته اند * * مصرع *

سفر مربیِ مرد است و اوستاد هنر

---

۱ - عزم

* شعر *

درخت اگر متحرک شدی ز جای به جای
نه جور اره کشیدی و نی جفای تبر

یوسف آن خواب را از همراهان پنهان ساخته به خواجه عماد الدین بجد گشته آرزوی سفر هند به میان آورد و دل از هر دو وطن کنده به همراهی خواجهٔ تاجر در سال ۸۶۴ هشت صد و شصت و چهار راکب جهاز هند گشته به بندر دابل که آن وقت بجای بندر سورت آباد و جاری بود رسید - بعد فرود آمدن از جهاز و سکونت اختیار نمودن در قصبهٔ خضر آباد که سابق به اسم دیگر مشهور بود و به همان سبب اسم با مسمی گردید - روزی کنار دریا در کمال هجوم موج غم و هم که تشنگی نیز برو اثر کرده بود تفرج می نمود ناگاه پیر مرد نورانی که آثار خیر و خوبی از جمال او چون شعاع آفتاب جهان تاب نمایان بود نمودار گشته جام آب به دست یوسف در کمال صفا و زلال داد بدان مژدهٔ سابق دوباره مبشر ساخته گفت خواب تو صادق است غم مخور - هنوز آن آب تمام نیاشامیده بود و جام مراد در دست داشت که آن خضر خجسته پی ناپدید گردید - یوسف که از آن نوید روح افزا مجدداً مشعوف گشت از خوش وقتی در جامه نه گنجید و از غائب شدن بشارت دهنده تاسف خورده به رفاقت خواجه تاجر روانهٔ احمدآباد بیدر گردید - در آن ایام خواجه گاوان گیلانی که آخر به خواجه جهان مخاطب شده وزیر مستقل گردیده به شهادت رسیده چنانچه به ذکر در آمده شروع نشو و نمای دولت او بود و اتحاد با ملکهٔ جهان داشت و خواجه عماد الدین را با او رابطهٔ هم جنسی و هم شهری گری که در آن ایام میان مردم ایران زیاده از قرابت قریبه اعتبار می نمودند و گرجستان با گیلان

۱۱ نسبت قرب جوار است درمیان بود - یوسف در آغاز بهار جوانی که
به یوسف ثانی اشتهار داشت روزی در نظر خواجه جهان به کمال آثار رشد
و حسن صورت و سیرت جلوه‌گر گردید و بعد از آمد و شد چند روز
به خواجه عماد الدین گفت که این جوان را میان غلامان ترک که میان
سلاطین قدیم رواج داشت بلکه تا عهد حال مستمر است که شرفای اکثر دیار
در جرگهٔ چیله‌های سرکاری پادشاهان منسلک گشته به حسب قسمت از
حسب و نسب گذشته کام روا می گردیدند - در آن - اگرچه خواجه تاجر ابتدا
باعث ننگ و عار دانسته ابا نمود آخر کار به الهام غیبی قبول این معنی
را سرمایهٔ ترقی یوسف دانسته چون درآن ایام غلامان ترک نژاد زود به پایهٔ
امرا در بلاد دکن می رسیدند در جرگهٔ چیله‌ها داخل ساخت - اگرچه
مورخان دیگر که از اصل حکایت مطلع نه بوده اند بدون تحقیق یوسف
عادل خان را غلام ترک نوشته و به اختلاف روایت دیگر نیز بزبان قلم
داده اند - اما محمد قاسم فرشته که در تحقیقات سلاطین هند خصوص فرمان
روایان دکن تقید زیاد به کاربرده اند آنچه نزد او بصحت رسید نقل نموده
لیکن از آنکه محمد قاسم نیز در بعضی نسخه یوسف را غلام ترک به فروخت
رسیده به زبان قلم داده نهایت غرابت دارد اگر به اختلاف روایت در نسخهٔ
واحد به تذکار می آورد محل تعجب نه بود *

القصه بعد در آمدن در جرگهٔ چیله‌های پادشاهی و مامور شدن
به خدمات که اول به خدمت داروغگی اصطبل مقرر گشت روز به روز
از حدت جوهر ذاتی بر آبرو و مراتب او می افزود و خواجه جهان گیلانی
متوجه پرداخت احوال او بود تا به پایهٔ امیران و سر لشکران سلطان محمود
رسید مخاطب به یوسف عادل خان بهمنی گردید - و آخر کار چنانچه
به زبان قلم داده علم سلطنت بیجاپور در سنه ۸۹۷ بر افراشت و در ابتدای

استحکام کامرانی سی هزار هون به عبد الله هروی که در ایام سفر کشتی رفیق او بود داده به ساوه فرستاده که ازان جمله نصف خرچ بنای مسجد عالی نموده آن مسجد را بمسجد غریبان مسمی ساختند - و باقی را برای وارثان و وابسته‌های خواجه عماد الدین ملک خریدند و نهری که درآن مسجد آورده میناری که از دور نمایان است متصل مسجد ساختند - دیگر در مکانی که حضرت خضر علیه السلام در خورده بود قصبه آباد نموده خضرآباد موسوم گردانید که الحال از فساد مقهوران دکن همهٔ آن ضلع خراب مطلق گشته اگرچه یوسف عادل خان رابا مخالفان دولت و کافران اطراف و اکناف و نصارای سمت گوره پیکارهای شدید رو داده که اگر به ذکر تفصیل آن پردازد جلد علحده مطلوب گردد - اما از جملهٔ مصاف‌های او که قابل یادگار بر صفحهٔ روزگار مانده جنگ تیمراج بیجانگر است که مجملی از آن به تحریر بیان می آرد *

چون سلطان را چند روز عارضهٔ بدنی از تردد سواری باز داشته بود و این خبر انتشار یافت تیمراج که همیشه با پادشاهان اسلام نزاع ملکی داشت - و میان هم لشکرکشی و محاربات می شد با هزار فیل کوه شکوه و لک سوار جرار و پیاده برقنداز و تبر دار بی شمار بعزم پیکار در تلافی انتقام به خون ریزی اسلام و انهدام مساجد کمر بسته از سرحد خود گذشته اکثر مکان را غارت و تاراج نموده بقعه و مساجد را خراب و مسمار ساخته مسلمانان بسیار را بقتل آورد - هرچند یوسف عادل خان به سبب قلت و کمی سپاه و ضعف بدن که هنوز طبع بحال نیامده بود در خود استعداد و قوت مقابل شدن به آن کافر خیره سر نمی دید اما به مدد غیرت اسلام و شجاعت ذاتی به همعنانی توکل و هم رکابی فتح و نصرت پا به رکاب آورد بقصد استقبال آن شقی بد خصال بر آمد بعد مقابله و مقاتله کارزار

صعب به میان آمد و از غرش فیلان مست و نعرهای دلیران فیل افگن زمین به جنبش در آمد و از هرطرف آدم بی شمار به قتل و درجهٔ شهادت رسید و پیکار به طول انجامید * * شعر *

زبس کشتگان کرد بر کرد راه چو بازار محشر شده حربگاه
ز افشانی تیغ گردن گذار بر آورد از جوی خون لاله زار

آخر هزیمت بر لشکر اسلام افتاد و کفار غلبه نموده یوسف عادل خان را شکست عظیم دادند و لشکر بعد غارت دادن مال و اسباب و متفرق شدن هر کدام گوشه و کفار فرار اختیار نمودند سلطان خود نیز با جمعی در بن غاری پناه برده فرود آمد که دمی بیاساید و لشکر تیمراج برای تاراج نمودن لشکر مغلوب فوج فوج هرطرف تعاقب نموده شتافتند در حالتی که با یوسف عادل خان فوج غم و هم لشکر زور آورده بود و به بحر فکر فرو رفته سر حیرت بر کاسهٔ زانو گذاشته بود یکی از ملازمان او رسیده ظاهر ساخت که من به قید کافران افتاده بودم نجات یافته آمدم و خبر داد که کفار از جبر فوج اسلام متفرق شده و خبر کشته شدن سلطان تیمراج را مست بادهٔ غرور ساخته و با جمعی از خاصان خود به جشن فتح و مجلس شراب پرداخته و با همراهان سر مست و بی خود گذشته و جمعی به خواب غفلت فرو رفته اند سلطان از شنیدن این خبر لشکر غم را وداع نموده به گرد آوری فوج پرداخته کمر همت بسته از سواران و همراهان جابجا برای طلب سپاه متفرقه دوانده قریب سه هزار سوار فراهم آورد - درین ضمن دو سه هزار تفنگچی با چند فیل جنگ جو که بقصد مدد در آن نزدیکی رسیده از شنیدن غلبهٔ کافران به هئیت مجموعی جای پناه جسته نشسته بودند به سلطان پیوستند وقوت دیگر بر دل سلطان و همراهان افزود - بعد انقضای دو پاس شب به راهنمائی همان ملازم خبر رسان سوار شده به هم رکابی توکل و هم عنانی

ظفر و نصرت به طریق ایلغار تاخته برآن خفتگان بادیهٔ غفلت بی خبر رسیده از چهار طرف در آمده بازار کارزار و کافر کشي را گرم ساختند باوجود که آنها را مهلت گرد آمدن نه دادند و اکثری در خواب مست بادهٔ ناب یافتند فرصت یراق بستن نیافتند صبح نا شده عنقریب هشت نه هزار سوار جرار اسلحه دار به مدد آنها رسیدند و به مقابله پرداختند سلطان به شجاعت موروثي جلو ریز بر آن مدبران مغرور بادهٔ نخوت تاخته صدای تکبیر و یا علي مدد بلند ساخته زلزلهٔ تمام برآن مدهوشان تیه ناکامي انداخت و به حملههای فیل افگن و صدمات صف شکن با دیگر جمع از هر طرف کشته و شهید گردیدند و از سر نو رستخیز عظیم خاست * *: نظم *

دو لشکـــر چو دریای آتش دمان کشـــادند بازار کیـــن از کمـــان
ز هندو به شب جوی خون ریختند گرفتنـــد و کشتنـــد و آویختنـــد

اگرچه بار دیگر هیچ نه مانده بود که چشم زخم دیگر به لشکر اسلام رسد اما محض از تفضل غالب کل مغلوب یک بار که هزیمت بر آن کافران آفتاد و آن دل باختگان بی دین دست از پا نه شناخته راه فرار اختیار نمودند - وفیلان بسیار مع هزار اسپ و خزانهٔ بی شمار و غنائم دیگر به دست بهادران اسلام افتاد به فتح و فیروزي به بیجاپور مراجعت نمودند - و دیگر از محاربهٔ مشهور یوسف عادل خان جنگ گوشمال بهادر خان گیلاني است که از امرای بغي پیشهٔ بهمنیه است و از نفاق دکنيها دوازده سال کوس مخالفت نواخته کنار جزائر دریا تا سرحد احمد آباد گجرات به تصرف خود آورد چندین جهاز و بندر را متصرف شده بود - و سلطان محمود گجراتي شکوهٔ اورا به سلطان محمود بهمني که اختیار قاسم برید بود نوشته خود هم فوج تعین نمود کاری نه توانست ساخت - و سلطان محمود

به یوسف عادل خان درین ماده نوشت و تکلیف استیصال او نمود و عادل شاه متوجه تنبیه او گردید آنچه کارزار و تردد نمایان درآن محاربه ازو به ظهور آمده برای اختصار کلام به تحریر تفصیل آن نمي پردازد - حاصل کلام آنکه در گلبرگه اتفاق مقابله افتاد و جنگ‌های صعب به میان آمد اورا بقتل رساند *

با وجود اینکه سلطنت او به مرور ایام استقلال گرفت و در ابتدا از طرف سلطان محمود به راه نمائي قاسم برید فوجها برو تعین گردید باز هرگاه سلطان محمود به او رجوع مدد زر و لشکر مي آورد چنانچه به تحریر بیان آمده خود را معاف نمي داشت و اکثر زر و جواهر برای سلطان محمود خفیه ارسال مي داشت - و سلطان محمود از ملاحظهٔ امیر برید که نزد او نمي گذاشت و سلطان محبوس و محکوم او بوده خفیه پیغام منع ارسال داشتن زر و تحف مي فرستاد و مي گفت که هرگاه به نزد من نه ماند و به کار عدوی من‌آید فائدهٔ فرستادن آن چیست - و بعد از فراغ تسخیر گلبرگه و دستگیر و قتل ساختن دستور دینار حارس گلبرگه که از سرکشان مشهور بود و اطاعت سلطان محمود نیز نمي نمود چنانچه به تحریر در آمده به بیجاپور مراجعت نمود *

روزی امرای با استقلال خود را جمع ساخته به طریق کنکایش به آنها مصلحت به میان آورد که چون من در صغر سن به مزار شاه صفي رسیدم و مرید آن جناب شدم با خود عهد نمودم که اگر حیات من وفا کند خود را از غلامان شاه ولایت بشمارم - و بعده که مرا حضرت خواجه خضر درباره مبشر به سلطنت ساخت به خاطر خود آورده نذر نمودم که اگر این بشارت پرتو ظهور یابد مذهب تشیع را رواج دهم - و باز در جنگ تیمراج که هزیمت

یافتم در دل خود عهد نمودم که اگر به آبرو به پای تخت خود رسم مروج طریقهٔ اثنا عشر گردم - الحال که شمایان بازوی سلطنت من اید چه مصلحت می دهید در همه صورت مرا به جناب اصحاب کبار صورت پرخاش نخواهد بود و به طریقه و ملت اهل سنت هرکه از شمایان به دستور سابق پیرو باشد اختیار خواهد داشت . احدی را هم منازعت و تعصب نه خواهد بود - پس از شنیدن آن کلمات دریا خان و فخر الملک ترک و مقصود خان و جمشید خان کرد و جوهر خان و شهباز خان و بلال خان حبشي و شجاعت خان و شرزه خان و کمال خان دکني که بعضی از آنها در باطن نیز میل به مذهب تشیع داشتند - و جمعی از راه مزاح گوئي که خود را از جمله صوفي لا مذهب مي گرفتند درین مصلحت رفیق بل ساعي گشتند - و برخی که در دین و ملت حنفي ثابت قدم بودند مثل عین الملک و اژدر خان گیلاني و آقا جمشید ترک و محمد سیستاني و دلاور خان حبشي و چندی از دکني الاصل به براهین و دلائل مبرهن بر ابطال مذهب روافض زبان کشادند و گفتند که هنوز سلطنت قائم نه گردیده و سلطان محمود که وارث ملک و حنفي مذهب است امیر برید مدعي ملک و ملت خواهند گردید - احمد نظام الملک بحري و عماد الملک نیز از اهل سنت و جماعت اند همه اتفاق نموده برای بر انداختن سلطنت تو دست آویز دین و ملت بهم خواهند رسانید - سلطان این همه گفته‌ها را شنیده نا شنید آنگاشت - در همان ایام خبر از ایران رسید که در بعضی بلاد ایران که به سبب خروج و تصرف امیر تیمور صاحب قران مذهب اهل سنت رواج یافته بود باز از سر نو خطبهٔ اثنا عشري خواندند و شاه اسمعیل صفوي درین مادهٔ تقید تمام ورزیده

لهذا روز جمعه تاریخ عید الضحی سال نه صد و یازده در مسجد جامع که آن روز عجب هنگامه درمیان خاص و عام در شهر و مسجد رو داد و مشائخ و علما و فضلا و شرفای هردو مذهب جمع شدند و درین مصلحت اکثر هم داستان گشتند و جمعی مدعي گشته گفتگوی رد مذهب تشیع نمودند - و آخر نصیب خان مدني که از سادات مشهور اهل سنت گفته مي شد بالای منبر بر آمده به دستور فقهای تشیع به جای خلفای راشدین و عشرهٔ مبشره رضوان الله اسم اثنا عشر داخل نموده خطبه خواند بعضی امرا و فضلا که از اهل سنت و جماعت پاک اعتقاد بودند آزرده خاطر گشته در مسجد نماز نه خوانده بر آمده به خانه‌ها رفتند و در فکر بر آمدن از شهر با مال و عیال گردیدند - سلطان آنها را طلبیده به تسلي تمام پیش آمد و امرای که مذهب امام اعظم رحمه الله و بیشتر از قوم نایته که آنها از شرفای عرب نو آمده بودند و به مذهب امام شافعي رحمه الله پیروي مي نمودند همه را به جاگیر واقطاع ایشان مرخص ساخته ماذون نمود که همانجا رفته به مانند - و خطبه و نماز به دستور مذهب خودها در آن محالات و قصبه‌جات بخوانند و هرگاه کار امور ملکي رو دهد به حضور آیند و نیز فرمود که در شهر منادي نمایند که هیچ احدی از زبان نسبت به اصحاب کبار و مذهب اربعه حرف لغو ولا یعني موافق رویهٔ جهال تشیع نیارد و موافق همان احکام به نام حکام همه جا نوشت که به حکم آیهٔ کریمه لکم دینکم ولي دیني کسی را به مذهب و ملت دیگری کار و ممانعت نه باشد و از زبان کلمهٔ نا سزا نسبت به هیچ احد الناس بر نیارند - و هر یکی اذان و صلوات و عبادت موافق رویهٔ خود نمایند - ازین حکم رفع فساد ظاهري شد و باعث تسلي اکثر مردم عمده و علمای صوفیه گردید - اما عین الملک که امیر نامي و سپه‌سالار بود آزرده گشته ترک منصب و اقطاع نموده

به اتفاق فضلای متشرع به احمد نظام الملک بحري احمد نگر و سلطان محمود و امیر برید احمدآباد برای اعانت دین نوشتند - و بعد انتشار این خبر اول از هر طرف نوشته‌جات و پیغام نصیحت آمیز به یوسف عادل خان فرستادند فائده نه داد - بعده قطب الملک را از گلکنده طلب داشته هر سه پادشاه لشکر آراسته چنانچه به تحریر در آمده بر سر عادل شاه لشکر کشي نمودند و یوسف عادل خان از بیجاپور بر آمده طاقت عرصه جنگ در خود ندیده روانهٔ برار گردید - و عماد الملک که به او محبت ته دلي داشت به تقاضای وقت و مصلحت اورا به برهان پور روانه ساخت از راه پخته کاري و اخلاصي که از قدیم با عادل شاه داشت به پسر و نائبان صاحت اختیار بیجاپور نوشت که تقاضای مصلحت درین است که خطبه بدستور سابق خوانده شهرت رواج مذهب سابق دهند - و نیز احمد نظام الملک بحري و قطب الملک را چنانچه به ذکر در آمده فهمانیده از سلطان محمود جدا نموده به تعلقهٔ خود آنها روانه ساخت و به سلطان محمود و امیر برید نیز نصیحت مراجعت نمودن به ملک خود نمود فائده نداد و آنها بر تاخت بیجا پور کمر بسته روانه شدند - و عماد الدوله سلطان عادل شاه را نزد خود طلبیده برای بحال داشتن خطبه به دستور سابق تا رفع فساد نموده همراه عادل خان اتفاق کرده بر احمدآباد سلطان محمود فوج کشي نمود - و اول عقب لشکر بهمنیه تاخته پارهٔ غنیمت به دست آورده متوجه احمد آباد شدند لهذا سلطان محمود و امیر برید را ضرور شد که به صلح پیش آمده به پای تخت خود مراجعت نمایند - و عماد الملک به برار معاودت نمود - و یوسف عادل شاه به بیجا پور رسیده به نسق ملک پر داخته چندگاه به دستور سابق خطبه خوانده باز موافق مذهب تشیع خطبه خواندن مقرر نمود اما فضلای

حنفي و شافعي و جعفري را باهم چون شیر و شکر آغشته ساخته روز جمعه هر هفته منادي مي فرمود که در طعن مذهب اهل سنت و اصحاب هر که زبان بر آرد به سزای اعمال خواهد رسید و چند نفر را به تنبیه رساند و جاسوسان درین باب جابجا تعین نموده گفتگوی تعصب را از میان برداشت *

بر محققان اخبار کهن ظاهر باد که اگرچه اول کسیکه از سلاطین هند و دکن از تغییر خطبه مروج مذهب امامیه شده عادل شاه بود اما درسلسلهٔ او باز اکثر تغییر و تبدیل اجرای مذهب حنفي و تشیع به میان آمد چنانچه به ذکر خواهد در آمد - و آخر از عهد ابراهیم عادل شاه ثاني باز به تجویز دلاور خان حبشي مذهب اهل سنت استحکام گرفت و تا زمان سکندر عادل شاه که بیجا پور در تصرف حضرت خلد مکان او رنگ زیب غازي در آمد خلل راه نیافت و بروایت بعضی مورخین و محمد قاسم فرشته چندگاه در احمد نگر از عهد برهان نظام الملک بحري به تجویز شاه طاهر دکني مذهب تشیع اشتهار یافت و تا آخر سلسله باقي ماند - و قطب الملک اگرچه در ابتدا امامیه مذهب و در فکر تبعیت عادل شاه بود اما چون در سلوک و زمانه سازي بی نظیر گفته مي شد مدت چندگاه سکه و خطبه بنام خود نه نمود بعده که خاطر از همه طرف جمع نمود موافق مذهب تشیع خواند - و اسم شاه ایران را بر اسم خود مقدم داشت - چنانچه تا سنه ۱۰۴۰ هزار و چهل عهد شاه جهان اسم شاه ایران را بر اسم خود در خطبه مقدم مي داشتند و خطبه به طور امامیه خوانده مي شد - بعده به حکم اعلی حضرت اسم اصحاب کبار و خلفاء راشدین داخل خطبه نمودند و اسم شاه ایران بر آورده به اسم شاه جهان خواندند - چنانچه در ذکر

سلطنت شاه جهان مفصل به احاطهٔ تحریر در آمده - القصه سید احمد هروي را با عریضه مشتمل بر رواج دادن مذهب اثنا عشر و تحف نزد شاه اسمعیل صفوي روانهٔ ایران ساخت *

بعده چون غلبه نمودن نصاری دربندر گووه و بر آوردن قلعه از تصرف مسلمانان رسید همان روز سوار شده با لشکر موجودي روانه گشته بی آنکه مخالفان را فرصت دهد خودرا به طریق ایلغار رسانده وقت شب نزدیک قلعه رسیده با جمعی از جوانان جانباز یکه تاز به تغییر وضع لباس مسافرین تاجر پیشه تاراج گشته از لشکر جدا شد صبح نا شده وقت مفتوح شدن دروازه‌ها خودرا غافل رسانده داخل قلعه شده دروازه بانان را بهٔ قتل رسانده به صدای نفیری لشکر عقب مانده را اندرون طلبیده نصارای بسیار را به جهنم واصل ساخت و اکثر فرصت یافته به جهاز و کشتي سوار شده خودها را بهٔ قلعهٔ اندرون دریا رساندند و سلطان در گووه توقف ورزیده به نسق نواح آن پرداخته قلعه را به مردم معتبر سپرده به بیجا پور مراجعت نمود - از آن سال نصاری و انگریز در همه مکان خودها که در کنار ساحل دریا و جزائر دارند و محرر اوراق آنجا رسیده چنان بندوبست نموده اند که مسافران را از دور مانع آمده نمي گذارند که اصلا یراق و اسلحه دار نزدیک دروازهٔ شهر و قلعه تواند رسید *

بعد انقضای بیست سال از سلطنت به مرض سؤ القنیه گرفتار شده علامت سفر آخرت در خود مشاهده نموده وصیت فرمود متصل قبر و مزار شیخ جلال الدین مشهور شیخ جنید که به او ارادت خاص داشت و امامیه مذهب بود مدفون سازند در سال نه صد و سیزده بقول مولف تاریخ طبقات اکبري و بروایت محمد قاسم فرشته در سنه ۹۱۶ نه صد و شانزده جهان را پدرود نمود - نماند شهنشاه عادل تاریخ وفات او یافته اند *

* نظم *

هزار قلعه کشودي به یک اشارهٔ دست
هزار فوج شکستي به یک فشـردن پای
چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نه کرد
بقا بقای خدایست ملک ملک خدای

عادل شاه یک پسر و سه دختر داشت با وجود اختلاف مذهب هر سه دختر را به پسرهای سلطان احمد بهمني و احمد نظام شاه و عماد الملک برار به عقد در آورده بود *

ذکر سلطنت سلطان اسمعیل عادل شاه واسطهٔ دویم عادل شاهیه

چون وقت ارتحال یوسف عادل شاه عمر اسمعیل عادل شاه از دوازده گذشته شروع سیزده بود - یوسف عادل شاه نظر بر صغر سن او در زمان حیات زمام اختیار سلطنت اسمعیل عادل شاه پسر خود به کمال خان دکني که از بندهای معتقد سلطان خود را مي گرفت سپرده اسمعیل شاه را نیز درباب تبعیت و رضا جوئي او سفارش و تاکید نمود - کمال خان بعد از ودیعت حیات یوسف شاه تاج شاهي بر سر و افسر سلطنت بر تارک اسمعیل عادل‌شاه گذاشته در ابتدا بر تخت نشانده بنده وار کمر خدمت بسته به نسق ملک پرداخت چون در زمان یوسف شاه طوعاً و کرهاً در رواج مذهب تشیع هم مصلحت شده بود و در دل ازآن طریق اکراه داشت بعده که اختیار فرمان روائي به دست او آمد و در عهد سلطان اسمعیل خطبه به دستور و ملت امام اعظم حنفي رحمة الله خوانده رواج تشیع را از میان برداشت به این سبب اکثر مردم دکني که هم جنسي علاوهٔ آن بود

و بعضی غریب زادهای ایران و توران و روم که از مذهب روافض کاره بودند به او گرویدند و چون آخر کار مرکوز خاطر او بر حرام نمکي و آقا کشي بود و در جذب قلوب امرای نظام شاهیه و متوسلان عماد الدوله (۱) و بریدیان به غایت مي کوشید - و روز به روز بر تقویت حشمت و دولت و تسلط او مي افزود *

چون یوسف عادل شاه بعد از تسخیر قلعه گووه را به یکی از امرای نا آزموده کار سپرده مراجعت نموده بود و در همان ایام فرنگیان به آن قلعه‌دار حرام خوار ساخته قلعه را به دستور سابق به تصرف خود آورده بودند - کمال خان در ابتدا دبدبه لشکر کشي بر آنها نموده آخر کار بر امید اعانت آئنده پای صلح به میان آورده عهد نامهٔ امان به نصاری نوشته داد - آنها بر استحکام برج و بارهٔ قلعه افزودند چنانچه لغایت حال آن قلعه در تصرف آن جماعه ماند - و هرسال چندین هزار مسلمان سید و برهمن و دیگر قوم از بندر دمن متصل سورت تا گووه که مداخل همه بنا در و مواضع کنار ساحل تعلقهٔ عیسائي مي باشد هرگاه یکی از باشندهای آنجا خواه از قوم هنود وخواه مسلمان مي رود و فرزند صغیر نابالغ ازو مي ماند او را مع مال متروکه داخل اموال خود نموده نصراني مي نمایند - و استقلال آنها ازآن گذشته که به استیصال آن حکام دکن توانند پرداخت *

القصه بعد انقضای دو سال به اتفاق فخر الملک و دو امیر دکني دیگر مقدمهٔ تمهیدات مافي الضمیر را پیش کرده بهر تقصیر و بهانه مردم غریب و غریب‌زاده‌ها را از نوکريِ پادشاه بر طرف و اخراج نمودن شروع کرده در اندک مدت نام و نشان غریب نه گذاشت و بر مراتب و منصب

---

(۱) عماد الملک *

دکنی‌ها افزوده و خیل سلطنت می‌گردانید - و چون اسپ کلاندران ایام
میان مرزبوم دکنی کمتر بهم می رسید حکم نمود که مردم دکن هرکه آنچه
از یابو و اسپ خورد و لاغر بیارند صحیح نمایند - و منادی فرمود که
از هفته زیاده هر غریب را که در قلعهٔ بیجاپور یابند خون او هدر و مال
و عیال او حلال دکنی‌ها باشد - و به امیر برید مصحوب محرمان راز دار
پیغام داد که هر دو باهم عهد موافقت و اخوت بسته سلطان محمود
و اسمعیل عادل شاه را معزول و محبوس ساخته شولاپور وغیره بعضی
محالات سرحدی را از تصرف نظام الملک بر آورده همراه باقی ملک
و مال میان هم برادرانه تصرف نمائیم - و با سرانجام تمام از بیجاپور برآمده
اسمعیل شاه را در قلعه به طریق نظر بندان حوالهٔ پسر خود دریا خان نموده
برای تسخیر حسن آباد و شولاپور به حشمت و شوکت تمام رفته بعد
از محاربات صعب که سه ماه مدت محاصره کشید شولاپور را به تصرف
خود در آورد و بر سر باقی محال و قلاع نزاع ملکی با نظام شاه درمیان
ماند - و این ابتدای بنای محاربه و خصومت است که برای شولاپور
میان عادل شاهیه و نظام شاهیه به میان آمد - و این مادهٔ نزاع در اولاد
و سلسلهٔ طرفین و بنای فساد گفتگو و لشکر کشی ماند - چنانچه انشاء الله تعالی
خواهد در آمد - بعد مراجعت به بیجاپور با همدمان هم راز
ر یافت که اول ربیع الاول سنه ۹۱۹ نه صد و نوزده
ساخته مقید سازند و کمال خان علم سلطنت برافرازد
که پونجو خاتون باشد بر این راز اطلاع یافته خود را
و شب و روز دراین فکر بودند که شب حامله فردا
فلک به روی کار آید - بعده که کمال خان از منجمان
ت استفسار نمود - اختر شناسان دقیقه سنج

از روی زائچه طالع آن برگشته طالع خبر دادند که دو سه هفته اختر طالع آن بد اختر در هبوط است باید که آفت جانی به سبب زخم نهانی به آن مدبر پرکین رسد - کمال خان از اطلاع این معنی جای محفوظ مامون اندرون قلعه بهم رسانده نشیمن خود ساخته بر سر دروازه مردم هواخواه گذاشته تاکید نمود که باد را هم بی حکم نه گذارند - و چشم بر راه انقضای ایام منحوس و رسیدن تاریخ جلوس بوده نمی دانست که تقدیرات الهی را به هیچ حیله دفع و چاره نتوان نمود و قضای آسمانی را تدبیر فائده نمی دهد - اسمعیل شاه که با والدهٔ خود از اندیشه ارادهٔ فاسد آن بدمآل شب را به هزاران تشویش به روز می آورد و روز را به کمال اضطرار به شب می رساند - به هدایت الهام غیبی یوسف نام غلام ترکی را که از عمر باختههای موروثی و پیر تنومند و شجاع تهور پیشه بود و همیشه اظهار فدویت و جان نثاری را ورد زبان داشت و کمال خان اورا خوار و بی اعتبار نگاه می داشت و گاه گاه رخصت کعبه به میان می آورد - پونجو خاتون در خلوت طلبیده گفت که بعد حیات هزار سال آخر فنا است و عمر چند روزهٔ تو که باقی مانده وفا و امید بقای آن معلوم اگر توانی در عالم نمک حلالی به قصد هلاک چنان دشمن از سر جان و حیات خود گذشته کار نمایان به سازی که در آن سرخ روئی ابد حاصل نمائی و اس
نمک حلالان جان باز تا باقی دوران بر صفحهٔ روزگار ثب
حق نمک بی جا نه خواهد بود - یوسف از شنیدن
در جواب گفت زهی سرمایه سعادت این بی بضاعت
من برای نثار قدم ولی‌نعمت به کار آید - اگر مو
توانید رساند چنان شرط جان نثاری بجا آرم و کا
دوست و بیگانه آفرین گویند - و می دانم که حی

ماندهٔ چنین جا صرف نمودن سرمایهٔ دولت نیک نامیِ هر دوجهان حاصل نمودن است - آخر آن بدمآل مرا خواهد کشت - پونجو خاتون گفت که من ترا به تدبیر معقول نزد آن سیه نامهٔ روز ازل مي رسانم - پس یکی از پیر زالان هوا خواه کمال خان را که نزد والدهٔ سلطان آمد و رفت داشت بخواند و گفت که یوسف از مدتی احرام حج بسته و همیشه مرا تنگ دارد که از نزد کمال خان رخصت مرا حاصل نمائید - خصوصاً درین روزها که شنیده قافلهٔ حاج روانه مي شود ترک خور و خواب نموده چه شود که او را نزد کمال خان برده از زبان مایان التماس پتّي پان رخصت به دستور بزرگان دکن بدهاني و به آبروی تمام آن غلام پیر موروثي را روانهٔ کعبه مقصود ساخته نزد هم چشمان قدیم و جدید او سرفراز گرداني - و چندهون به طریق انعام به دست او داده آئنده نیز امیدوار ساخت - پیرزال گفت به جان منت داشته این خدمت به تقدیم مي رسانم - پس پیرزال مادهٔ زوال آن بدسگال گردیده نزد کمال خان رفته بعد دمیدن چندین افسانه و افسون پیغام التماس پونجو خاتون رسانید - کمال خان که دران ایام رفع همه هوا خواهان آن خاندان را واجب مي دانست ماذون ساخته برای رخصت اندرون طلبید ‭*‬ ‭*‬ نظم ‭*‬

ز صد شمشیر زن رایِ قوي به ‭ ‭ ‭ ‭ ز صد افســـر کلاه خسروي به

...سف تیغه کتار خورد آبدار زیر چادری که دکنيها در عالم بیکاري وترک ...
... پوشند پنهان ساخته عجز کنان پیش کمال خان برای گرفتن ...
... او به دهد رفت و آن ترک جان باز ترک جان ...
...غهٔ کتار از زیر چادری که پوشیده بود در تلافيِ ...
... کمال خان رسانید که کار او تمام ساخت ...
... والدهٔ کمال خان دانست که به اشارهٔ ...

کیست - یوسف را که بعد قتل او زخمي شده دستگیر گشته بود فرمود که
به حضور او پاره پاره نمایند - و به غلامان و خادمان خود تاکید نمود که خبر
کشته شدن کمال خان از زبان بر نیاورده به فکر تلافي پنهان دارند - و به
صفدر خان نبیرهٔ خود و دیگر منسوبان آن خسران مآل که بر در بارگاه برای
سر انجام جلوس حاضر بودند از زباني کمال خان امر نمود که اول رفته
سلطان را با والده و طبقهٔ او مقید سازند و از قلعه بر آرند که ساعت جلوس
رسیده صفدر خان با جمعی از همراهان به قصد گرفتن سلطان مع تابعان
به اژدهام و غوغای تمام روانه شد - پونجو خاتون از شنیدن این خبر موحش
دانست که از دست یوسف کاری ساخته نه شد و به ارادهٔ او مطلع گشته
به قصد خون ریزيِ مایان امر نموده سراسیمه گشته تن به رضا و قضای
الهي داده در تدبیر به روی آن مفسدان بسته به دل گرمي و راه نمائي
دلشاد آغا که عمهٔ رضاعيِ سلطان اسمعیل مي شد هر دو دستار بر سر و شمشیر
انتقام بر کمر بسته و محصور گردیده به اتفاق سلطان و چند غلام ترک و هندي
و خواجه سرایان حرم و کنیزان محل که بر سر همه دستارها بستند - و سنگ
و کلوخ و خشت و بندوق و تیر و کمان و هرچه به دست آمد گرفتند و به
مدد هم دیگر همت مردانه بر دفع ضرر خصم گماشتند و یکی از خواجه
سرایان را ریسمان بر کمر بسته از عقب دیوار محل فرود آورده نزد مغلان
و غریب زادهای اخراجي فرستادند و پیغام طلب مدد دادند غریبان
با اسلحهٔ تیر و بندوق و هرچه عجالتاً یافتند به در دولت خانه
هر دو طرف صدای دار و گیر بلند گردید و دکني
هر ساعت حمله بر غریبان مي آوردند تا آنکه
شدند و غریبان باسر و صورت زخمي داد
را سپر بلای آن جماعه ساختند و جنگ

تیری بر چشم صفدر خان از بالای بام رسید - و او خود را زیر دیواری رساند
دلشاد آغا بر زخمي شدن و پناه بردن او زیر دیوار اطلاع یافته سنگ کلاني
به اتفاق سلطان از جای که قابو یافت برسر صفدر خان انداخت و کار او را
به ساخت با وجود آنکه دکنيها دست از کارزار و محاصره بر نمي داشتند
تا آنکه شاگرد پیشه از طرف دیگر به مدد سلطان خود را زیر دیوار محل
رساندند چون راه نمي یافتند و هجوم دکنيها سد راه بود دلشاد آغا فرمود
که ریسمان بر زینهها بسته از بالای دیوار فرود آورده به آن جماعه رساندند
و آنها به مدد زینه و کمندها که از دستار و کمربند بسته بودند بالا بر آمدند
وخشتهای دیوار را کنده حربهٔ خود ساخته سنگ باران نموده دکنيها
را بسیار هلاک ساخت و دلشاد آغا به لباس مردان چون ... زنان درآن
مجمع تردد نمایان و ترغیب دیگران مي نمود و مردم را امید ... داده
گرم تردد مي ساخت - با وجودی که دکنيها دو دروازهٔ قلعه را کشاده
... خته تا دروازهٔ محل خاص رسیده بودند و تا آخر روز جنگ قائم بود
... طرف ... کشته شدند نزدیک به مغرب خبر غروب آفتاب
... و شهرت کشته گردیدن صفدر خان به جدهٔ او رسید
... نوحه و نالهٔ ماتم بلند گردید و دکنيها دست وپا
... سرو نام غلام ترک چون دید که لاش صفدر خان را
... ره وا نموده خود را با جمعی رسانده بعد دست و پا
... غالب آمده سر او را بریده آورده زیر پای سلطان
... داخت بعد مغلوب شدن آن جماعهٔ بد خواه بر سر
... هجوم آورده اندرون در آمده سر کمال خان را بریده و مادر
... آنها را موکشان از خانه بر آورده به قلعه آوردند و فرمود
... بر نیزه کرده منادي زنان در کوچه و محله و بازار

...اده جار زدند *

* شعر *

هر آن کو بود دشمن شهریار　　بدین گونه باشد سر انجام کار

سر و لاش دیگر مقتولان آن جماعه را بر سر دروازه‌ها و محله‌ها آویختند - عین الملک پدر زن صفدر خان ورفقای کمال خان در آن هنگامه فرصت یافته آنچه توانستند عیال و ناموس خود را همراه گرفته بعضی سواره و جمعی پیاده وقت شب از بیجا پور بیرون رفتند - و جنازهٔ یوسف ترک را به اعزاز تمام نزد مزار شیخ جنید برده مدفون ساختند گنبد مزار او در بیجا پور مشهور است *

و روز دیگر اسمعیل عادل شاه دیوان عام نموده بار عام داده خاص
و عام را بـ... زر و خلعت کامیاب و خشنود گردانید و تصدق سلامتی
خود به مستحقان مبلغ خطیر رسانید - و امیر برید که به اشارت کمال خان
قلعه حسن‌آباد را محاصره داشت از شنیدن این خبر بر خاسته به احمدآ...
بیدر رفت - اما رای بیجا نگر که از شنیدن آن فتور خود را به قلعه رائ...
رسانده محاصره نموده بود چون اندرون قلعه از هو...
بعد از اشتهار کشته شدن کمال خان قلعه را برای...
و اسمعیل عادل شاه بعد از گذرانیدن این حادثه...
و فراهم آوردن مردم روم و عجم فرمود و قلم عفو
کمال خان و دیگر فرزندان اوکشیده زر خرچ راه داده از
و منجمی که حکم بر ایام منحوس آن خسران مآل...
و نقره وزن نموده به انعام او بخشید - و خسرو آقای لا...
خود را در جرگهٔ چیله‌های ترک نویسانیده بود و در...
...دد تمام به ظهور آمد به خطاب اسد خان و پایهٔ امارت
...وین دستور بر مراتب جمعی که در آن تردد حاضر...

// و بعضي غريب زاده‌ها كه به سبب خويشي كه با جماعهٔ دكني‌ها
نموده بودند ودرآن هنگامه شريك آن طرف گشتند آنها را نيز همراه دكني‌ها
و حبشي‌ها در زمرهٔ مغضوبان در آورده از نوكري بر طرف ساختند - و تا
دوازده سال جماعهٔ غريب زاده‌ها رَا نوكر نمي نمودند بعده بشفاعت
مغلان در جرگهٔ نوكران پادشاهي در آمدند - اما افغانان و دكنيان را تاسلطنت
ابراهيم عادل شاه نوكر نه نمودند - سرداران آن قوم نزد امير بريد و سلطان
محمود رفته اغوا نموده برين آوردند كه بعد از طلبيدن كومك از گلكنده
و احمد نگر لشكر عظيم فراهم آورده سلطان محمود با امير بريد عازم تسخير
بيجا پور گرديد - و هرچند كه فوج امير بريد تاراج كنان نزديك رسيد
اسمعيل عادل شاه اصلا ارادهٔ بر آمدن از بيجا پور به خاطر راه نمي داد
سه كروهي بيجا پور در مكان اله پور فوج‌ها رسيدند و ميان مردم لشكر
حمود شهرت بر مغلوب گرديدن و دل باختن اسمعيل عادل شاه
تردد اصلا از قلعه بر نمي خاست تا آنكه لشكر خصم
گرديد و اسمعيل عادل شاه با دوازده هزار سوار بر آمده
سلطان محمود زده جمع كثير را زير تيغ آورد و هزيمت
در افتاد و سلطان محمود زخمي گشته با احمد پسر خود
امير بريد راه فرار اختيار نموده خود را به احمدآباد بيدر
حمد نگر و گلكنده نيز خود را به تعلقهٔ ملك خويش
عادل شاه سلطان محمود را به خانه آورده چنانچه به ذكر
زاز و اكرام پيش آمده به معالجهٔ زخم ظاهر و باطن او پرداخته
گذرانده بي بي ستي خواهر خود را كه نامزد سلطان احمد بود
ملوكانه به عقد او در آورد - و پنج هزار سوار همراه داده روانهٔ

احمدباد بیدر ساخت - امیر برید از شنیدن رسیدن سلطان محمود با فوج استقلال باخته از شهر احمدآباد بر آمده مع خزانه و جواهری که توانست برداشته خود را به قلعه اوسه رساند - سلطان محمود که شهر را از دشمن خالي یافت شکر این عطیهٔ الهي بجا آورد و از راه هوا پرستي بی آنکه به نسق ملک پردازد و جاها را به مردم کار آزموده کار طلب سپارد به دستور سابق به عیش و عشرت می و مطرب و نظارهٔ مه جبینان هوش ربا مشغول گردید *

* شعر *

خوی بد در طبیعتی که نشست　　نه رود جز به وقت مرگ از دست

امیر برید که جاسوسان برای خبر تعین نموده بود چون شنید که باز سلطان در صحبت مسخرگان و رامشگران و مطربان و شرب خمر و مصاحبت اوباشان هرزه پیشه از خود بی خبر و از نسق ملک و مال فارغ بال است و فوج بدرقه بیجا پور معاودت نموده خود را به طریق ایلغار ص
وقت وا شدن دروازهٔ اندرون قلعه رساند - و سلطان که مست ولا ب
شب و ازخود بی خبر بود چون به هوش آمد به
گرفتار افعال ناصواب خود دریافت - سوای اطاعت
ایلچي شاه اسمعیل صفوی که نزد پادشاه دهلي آ
بر جهاز راکب گشته به سبب تباهي افتادن جهاز
احمدآباد بیدر گردیده توقع سرانجام نمودن و روانه ساخ
داشت امیر برید اصلا متوجه احوال پر اختلال او
بر آمدن او از احمدآباد بی حصول مطلب مانع گرد
ماجرا به خدمت اسمعیل عادل شاه نوشت و اسمعیل عاد
خطی از روی تهدید نوشته نزد خود طلبیده به اعزاز و اکرا
داده روانهٔ ایران ساخت - و عریضهٔ اخلاص آمیز مع تحف

سید احمد یکی از ملازمان سخن‌دان خود همراه ایلچي به خدمت شاه ایران فرستاد - شاه بعد رسیدن آنها بسیار مشغوف گردید و ابراهیم نام ترکمان را بطریق ایلچي گري مع اسپان و شمشیر و کمر مرصع و دیگر تحف روانه ساخت و نامهٔ که نوشت درآن به خط خود به القاب مجدد السلطنة و الحشمة والشوکة اسمعیل شاه یاد نمود - بعد رسیدن ایلچي - اسمعیل عادلشاه خود استقبال نموده ایلچي را به اعزاز و اکرام به شهر در آورد چون نامه را مطالعه نمود از لفظ شاه بر خود بالیده و فخر نموده شکر این عطیهٔ الهي بجا [illegible] جشن ملوکانه عالي نمود و ازآن تاریخ فرمود که همه لشکریان تاج دوازده ترک بر سر زنند و منادي کردند که هر که خلاف حکم به عمل آرد و بر سر او تاج دوازده ترک نیابند دوازده گوسفند در سرکار جریمه دهد *

دیگر از غرائب ذکر اطوار اسمعیل عادل شاه آنکه در ایامی که بر سر قلعهٔ رائچور میان تیمراج رای بیجانگر و اسمعیل عادل شاه لشکرکشي به میان آمد و تیمراج با فوج پنجاه هزار سوار و پیادهٔ بی شمار آن طرف آب کشنا آمده استقامت ورزید و اسمعیل عادل شاه با لشکر خود این طرف آب کشنا که در طغیان بود فرود آمد و حکم ساختن چند هزار سبد چرم به قصد عبور لشکر فرمود و خود طرح جشن و عیش انداخته کنار آب شب و روز مشغول تماشای رامشگران و پیمودن پیاله و نظارهٔ محبوبان گردید بعد از چند روز که هنوز سبدها ساخته و تیار نه شده بودند به شهرت سواري تفرج کنار آب دریا بر فیل سوار شد و حکم نمود که هر که فیل دارد مع همراهان و مصاحبان خود بر فیل سوار شود و فیلان سرکار را نیز برای سواري جوانان خاصه خیل که از آنها مکرر در کارزار جراءت و تهوري مشاهده نموده بود مقرر فرمود جمله صد و هفتاد فیل سوار همراه شدند هر چند مقربان که از امیران گستاخ بودند و دیگر نوکران مقرب سبب ارادهٔ سواري پرسیدند

جواب واقعي نه شنيدند و بعد سوار شدن همه جا کنار آب در عالم مستي شراب تفرج کنان مي رفت - همين که مقابل فوج غنيم رسيد که از مسافت يک فرسنغ خيمه‌هاى لشکر تيمراج نمودار گرديد نقيبان را فرمود که فيل سواران را سزاولي نموده از آب بگذرانند و سپاه را بگويند که هر که تواند و قادر باشد بر سبدها نشسته جلو اسپان را در دست گرفته يا بر اسپان دريا نورد سوار شده خود را به آب زنند و فيل خاصهٔ خود را بر آب زد چندانکه اميران التماس نمودند که اين جراءت خلاف عقل و علامت جنون است فائده نه داد - ناچار همهٔ فيل سواران و بعضى جان بازان اسپ و جمعى بر سبدها سوار شده جلو اسپان گرفته به هم عناني بيم ورجا شروع به گذشتن و عبور از آب نمودند هر که اجل او رسيده بود نصف و کنار دريا نا رسيده غرق بحر فنا گرديد و قريب دو هزار و پانصد نفر که بر فيل و اسپان خود را به آن طرف آب به هم رکابي اجل رساندند بر سر کافران بى خبر تاختند - تيمراج که اين معني به خيال او و هيچ احدى از لشکر طرفين نمي رسيد از جراءت دور از عقل سلطان تعجب نموده مستعد کارزار گشته به مقابله پرداختند و جنگ صعب در گرفت - جوانان و شجاعت پيشگان پيکار جو مستانه وار نعره زنان به سر بازي و جان سپاري مردانه صفت قدم جراءت پيش گذاشته چند هزار کافر را زير تيغ آوردند و تيروگوله تفنگ از هر دو طرف باريدن گرفت *

* شعر *

بر آمد خروش و ده و دارو‌گير   چو باران به باريد ژوبين و تير
بسى ســـروران را بر انداختند   بس آهن دلان را که بگداختند

آخر کار که چهل و پنجاه هزار سوار و دولک پياده و توپ خانه کفار لشکر اسلام را درميان گرفتند و از چهار طرف زور آوردند بعد کشته شدن قريب دوهزار سوار که با سرداران رزم طلب به درجهٔ شهادت رسيدند هزيمت

بر فوج اسمعیل عادل شاه افتاد و همه بقیه السیف رو به دریا آورده اکثر بازخم‌های کاري غرق دریای نیستي گردیدند و همه تاج پوشان تاج و جان به باد در راه ولي نعمت شرط جان نثاري به تقدیم رساندند * * شعر *

سخن گو سخن سخت پاییزه راند که مرگی به انبوه را جشن خواند

سلطان که بادو رفیق سر حوضهٔ فیل با سر و صورت زخمي و معدود که گرد فیل او مانده بودند مثل اسد خان و جهانگیر خان وغیره چهار امیر و شش هفت تاج پوش که جان به سلامت بدر بردند فیل سلطان را به زور از ناخوشي ازآن تهلکه نجات داده به آب زده برآورده در راه هیچ جا توقف نه کرده روزبعده به بیجا پور رساندند *

اسمعیل عادل شاه ازآن تاریخ قسم یاد نمود که تا تلافي این از تیمراج وا نه کشم گوش و چشم به ترانه و صورت مطربان و ساقیان مه سیما آشنا نه سازم و شب و روز در غم غصهٔ تلخ کامي ثمر تیز جلوی بیجا که بر خلاف فرمودهٔ عقلای کارآزما ازو به ظهور آمد مي گداخت بعده که اسد خان را که درآن روز و قبل از آن مکرر ازو طریقهٔ فدویت و جلالت به ظهور آمده بود مرتبهٔ سپه سالاري و رتبهٔ که در دکن ازآن دولت بالا تر نه باشد ارزاني داشته به مصلحت او خواست که برهان نظام الملک نسبت همشیرهٔ خود به میان آورده رابطهٔ محبت را استحکام داده به اتفاق و مدد هم دیگر بر تیمراج بهم نمایند - و سید احمد را که به ایلچي گري ایران رفته بود با نامهٔ محبت افزا و بعضی تحف روانه احمد نگر نمود - و سید احمد آنجا رسیده به استصواب شاه طاهر دکني که مصاحب و صاحب مدار سلطنت و افضل الفضلای آن عهد و از مجتهدان مذهب امامیه گفته مي شد با برهان نظام الملک ملاقات نمود و بعد مدارات

سید احمد و به میان آوردن عهد و پیمان قرار مصلحت بر آن یافت که هر دو سلطان در شولاپور که مکان مایهٔ نزاع ملکي طرفین بود آمده باهم ملاقات نموده بعد تقدیم ضیافت بالمشافه قول و قرار با قسم به میان آید *

در سنه ۹۳۳ نه صد و سي و سه هجري هر دو سلطان به مکان موعود رسیده به مدارات و تقدیم رسمیات هم دیگر پرداختند - برهان نظام الملک از مغنیان دل فریب و رقاصان جامه زیب و رامشگران حور لقا طابیده خواست بزم جشن آراسته نماید و به صدای رود سرود مجلس را آرائش دهد اسمعیل عادل شاه به عذر قسم راضي نشده ابا نمود و بعد ازان نسبت مریم سلطان همشیرهٔ اسمعیل عادل شاه با برهان نظام الملک به میان آمد بعد ایجاب و قبول شرعي و جشن طوي شاهانه که یک ماه مجلس نموده تواضع جواهر و فیلان و اسپان به میان آوردند قلعهٔ شولا پور و پنج پیته سیر حاصل در جهاز مریم سلطان مقرر گردید - و چون اسمعیل عادل شاه به بیجاپور مراجعت نمود در سپردن قلعهٔ شولا پور مع توابع پشیمان از قرار خود گشت و تمهیدی که برای محبت به کار رفته مادهٔ مزید نزاع سابق گردید آری برای شعله افروزي آتش عداوت میان دوستان جاني هیچ چیز زیاده ازآن نمي باشد که خلاف آنچه از زبان بر آرند به عمل آرند و بر خلاف عهد و پیمان کار بند گردند و این معنی روز به روز زیاده مادهٔ نزاع سابق ولاحق مي گردید تا کار به محاربه و کارزار انجامید و دوا به زهر منجر گردید و برهان نظام الملک با چهل هزار سوار به رفاقت لشکر برار و بیدر به قصد تسخیر شولاپور کمر بست و اسمعیل عادل شاه با ده دوازده هزار سوار خود را نزدیک نلدرک که لشکر احمد نگر رسیده بود رساند توقف نمود وبرهان نظام الملک نیز با وجود مسافت مابین در کروه لشکر اقامت انداخته

فرود آمد و چهل روز هردو لشکر مقابل هم نشستند و لشکر عادل شاه سر راه رسد غله گرفته نمي گذاشتند که به لشکر احمد نگر رسد به رسد تا آنکه خواجه جهان نظام شاهیهٔ تنگ آمده بی حکم برهان شاه با چهار هزار سوار مکمل و مسلح سوار شده یک پاس شب رفته که همه لشکر عادل شاهیه بعضی در فکر پختن و اکثر در تهیهٔ چیز خوردن بودند و جمعی طعام پخته تیار در دیگ داشتند خصوص دیگ‌های طعام پادشاهي پخته و موجود بر بار بود که لشکر خواجه جهان رسیده بی خبر بر سر اُردوی عادل شاه ریخت و شروع به کشتن و بستن نمودند اسمعیل عادل شاه که به تفاوت نیم ساعت نجومي از زبان جاسوسان خبر شنیده سواري تیار نموده بود بعد تحقیق رسیدن لشکر خصم به جلديِ تمام برخاسته با خواصان و لشکریان بر اسپ‌های زین شده و تیار و چار جامه و هرچه میسر آمد سوار شده از لشکر خود بر آمده دیگ‌های پر از طعام و طبق‌های پر از نعمت برای مهمان‌های ناخوانده گذاشته خودها را به گوشه و کنار کشیدند و قریب سه صد نفر عادل شاهیه کشته شدند دکني ها که بر سر خیمهٔ سلطان و امیران رسیده همه جا خوان نعمت گسترده و دیگ و قاب‌های الوان اطعمه موجود یافتند به خوردن و بر آوردن و تقسیم نمودن طعام مشغول گشتند - درین فرصت اسمعیل عادل شاه ناگهاني جلو ریز بر سر مهمانان خونریز رسیده چون اجل آسماني تاخته فرصت دست به لقمه بردن نه داده به زدن و کشتن و بستن پرداختند و قضیه واژگون گردید لشکر خواجه جهان که طعام ناخورده دهان آنها را سوخت اکثر بر سفرهٔ اطعمه و بعضی بر دیگ‌های طعام که بر سر تقسیم باهم نزع داشتند کشته گردیدند و جمعی که مال غارت فراهم آورده از سنگیني بار فرار نه توانستند نمود پی مال جان به باد دادند و بقیة السیف رو به فرار آوردند و دو سه زخم

وقت فرار به خواجه جهان نیز رسید و غریبان بیجا پور بر دکنیان احمد نگر غالب آمده تعاقب کنان تا بدولت خانهٔ برهان نظام الملک رساندند و ازین معنی رستخیز عظیم و غوغای سراپا بیم در اُردو افتاد و بازار و خیمه بسیار به تاراج حادثهٔ شبخون رفت - و تا طلوع آفتاب گرد خیمهٔ سلطان برهان و اکثر امیران محاصره داشتند و بعد اثر سفیدهٔ صبح که دوست از بیگانه ظاهر گردید خود اسمعیل عادل شاه با کوکبهٔ شاهي سوار شده به مدد فوج خود شتافت و بازار دار و گیر گرم تر از هنگامهٔ شب گردید و امیر بریـ خود با شش هفت هزار سوار به کومک نظام شاهیه رسید و از هر دو طرف حمله های صف شکن به ظهور آمده و برهان نظام شاه نیز سوار شده مقابل لشکر خصم آمد و کار به جنگ کوته یراق خنجر و کتار رسید و سرهای بسیار به خون آغشته شد و تن‌های‌بی سر زیاد از آنچه به شمار آید از زین به زمین غلطید * * بیت *

دو لشکر رو برو خنجر کشیدند جناح قلب را صف بر دریدند

و جنگ تا غروب آفتاب به امتداد کشید تا آنکه برهان نظام الملک از حدت هوای گرم که زره نیز در بر داشت ضعف نموده از بالای اسپ افتاد و غلامان او هجوم آورده باز سوار نموده از معرکهٔ جنگ بیرون بردند و هزیمت به لشکر احمد نگر و احمد آباد راه یافت و بنگاه و بازار و توپ خانه و فیلان و خزانه همه به غارت و تاراج رفت و دران جنگ نهنگ از دریای غیرت اسد خان تردد نمایان به ظهور آمد و چهل فیل و علم و نقارهٔ سواریِ نظام الملک به دست مردم اسد خان افتاد و سرداران بسیار آن طرف با سه چهار هزار سوار و پیاده کشته و زخمي گردیدند و این اول جنگ بود که بر شولا پور میان نظام الملک و عادل شاهیه به وقوع آمد و تا ایامی که

این قلعه به تصرف تیموریه آمد چندین دفعه هزار هندو و مسلمان بر سر
آن حصار بی سر و جان گشتند، و همیشه مادهٔ نزاع بود چنانچه به احاطهٔ
تحریر خواهد در آمد - اسمعیل عادل شاه بعد مراجعت بیجا پور و حاضر
آوردن غنیمت یازده فیل با اسباب زیاد دیگر به اسد خان بخشید - و در آن
روز به شکرانهٔ این فتح خزانه را کشوده آنچه موجود بود و آنچه محال
الصهٔ مقرری داشت همه را در انعام سپاه و امرا به صرف آورد و کار به
رسید که اقطاع خدمهٔ محل را نیز به غریبان تنخواه نمود و بار دیگر
شاه با لشکر برار بر بیجا پور لشکر کشي نمود - بعد مقابله و مقاتله
صعب به مرتبه هزیمت یافت که خواجه جهان دکني مع بیست فیل
به قید و تصرف فوج عادل شاهیه در آمد ازان جمله یک فیل سواري
خاصهٔ برهانشاه که الله بخش نام داشت برای خود نگاه داشته باقي را
به اسد خان بخشید - و اسد خان به حسن تدبیر و شجاعت همهٔ زمینداران
و سر کشان اطراف را مغلوب و منکوب ساخته با علاء الدین عماد الملک برار
که طرف داري نظام الملک داشت چنان رابطهٔ اتحاد را استحکام داد که
به دل و جان مطیع عادل شاه گردید و خدیجه سلطان همشیرهٔ اسمعیل عادل
شاه را به عقد علاء الدین در آوردند - اما هرچند خواست که با امیر برید
صلح واقعي به میان آید صورت نه گرفت - و مکرر صلح به لشکرکشي
و مردم کشي منجر گردید - و در یکی از جنگ ها دو امیر نامي که یکی از
آنها قوجي خان نام برادر زن امیر برید و از شجاعان مشهور گفته مي شد
و به دعوی از فوج خود با جمعی از بهادران بر آمده مقابل اسمعیل عادل شاه
حمله آور گردیده بودند - اسمعیل عادل شاه نیز به نفس ذات خویش
مقابل آنها خود را رساند و بعد به میان آمدن زد و خوردی که در فن

سپاه‌گري میان مبارزان نامي دکن مي باشد هر دو به جنگ اجل گرفتار آمده به قتل رسیدند - قرین این حال فوج قطب الملک به مدد امیر برید رسیدند و جنگ های عظیم به میان آمد و آدم بی شمار از هر دو طرف به معرض تلف در آمدند بعده که عرصه بر عادل شاه تنگ گردید با جمعی از خاصان از قلب گاه لشکر خود بر آمده بر فوج مقابل تاخته زخم برداشته افواج رو برو را هزیمت داد و امیر برید خود را به قلعهٔ احمد آباد بیدر رساند بعده که عرصه برو تنگ گشت محصور گردیده به علاء الدین برای رجوع آورده و علاء الدین برای مصالح خود را رساند و امیر برید صلح و پشت گرمي علاء الدین باز از قلعه بر آمده لشکر اقامت انداخت از آنکه لشکر بیجا پور به تفارت سه کروه از قلعه و لشکر بریدي فرود آمده به سبب میان جي شدن علاء الدین دست از محاربه کشیده بودند و اسد خان در عالم احتیاط شبها گرد لشکر خود به هشیاري تمام طلایه مي کرد و بریدي باوجود آنکه مرحلهٔ عمر او از هشتاد تجاوز نموده بود هیچ روز و شبی نه بود که بی شرب خمر به ماند خصوص از شهرت علاء الدین برای صلح غافل گشته شبي مجلس شراب آراسته خود با همه همدمان و هم زبان باده نوش چنان مدهوش و از خود بی خبر و بی هوش گردید که سوای دو مشعلچي که نزدیک خوابگاه و بیرون بارگاه او پارهٔ به هوش مانده بودند احدی نه بود که نشاء سر شار و غلبهٔ خواب بر آنها تاخت نیاورده باشد و تمام مجلس صورت میت و هم آغوش مرگ گشته بودند جاسوسان خبر کیفیت مجلس بریدي وقت طلایه به اسد خان رساندند و اسد خان با چند سوار معدود جان باز به تغییر وضع متفرق گردیده داخل لشکر بریدي شدند همه جا به اظهار مردم لشکر بریدي از بازار و میان جمعی که اطراف خیمهٔ بریدي بودند گذشته خود را با چهار پنج نفر اندرون خوابگاه

برید رساند و همه را مست و لا یعقل سر از پا نه شناخته یافت و به همراهان اشاره نمود که به چابکي هر دو مشعلچي را که نیم بیدار بودند چنان زیر تیغ آوردند که صدای نفس کشیدن آنها بر نیامد و به جلدي شال دوش خود را بالای پلنگ که برید همدم مرگ گشته بود انداخته چهار نفر پلنگ صع خود را آهسته به سبکي تمام برداشته از خیمه برآوردند و اصلا دست یای دیگر دراز نه نموده به بازار رسانده صدای کلمهٔ شهادت به گوش أردوی او رساندند بدین تدبیر از میان لشکر او بر آورده همین که نزدیک فوج خود رسید فرمود که صدای شادیانه بلند سازند و جمعی که پلنگ آن پیر عمر و عقل باخته را برداشته بودند بخواندن تشهد آواز بلند ساختند برید از آن صدا و ندا و حرکت پلنگ پاره به هوش آمده گمان برد که جنیان چهار پایهٔ او را مي برند لاحول گویان از خواب بر جست و شروع به خواندن ادعیه نمود - اسد خان این معني را در یافته گفت ای پیر جهان دیدهٔ عمر به فسق و فجور باخته ما جن نیستیم که به لاحول تورم به خوریم من اسد خان ام زهی دانائي تو که به این عمر و چنین وقت که فوجها گرد تو محاصره دارند چنان آلودهٔ فسق و غافل و مست ولا یعقل با توابع خود گردي - بعده که برید بران بلیه اطلاع یافته خود را باخت در عالم بی خودي به عجز و طلب قول امان جان پیش آمد - اسد خان به تسلي او پرداخته گفت تا مقدور در امان و آبروی رفتهٔ تو خواهم کوشید بعده که چهار پایهٔ او را نزد سلطان اسمعیل عادلشاه برده بران سر گذشت اطلاع داد - سلطان دو کلمه به او حرف زده فرمود که باز وقت دیوان حاضر سازند بعده که آفتاب جهان افروز سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و اسمعیل عادل شاه دیوان نموده حکم احضار آن پیر مبتلا به بلا فرمود دستهای امیر برید را عقب پشت او بسته آورده استاده نمودند از آنکه از اطوار نا هموار آن آبرو

به باد داده غبار زیاد در دل سلطان جا گرفته تا دو سه ساعت نجومی که عمداً متوجه او نه گشته به امور دیگر پرداخته بود برید با سر و پای برهنه در آفتاب تیر ماه الهی که زمین و زمان از شدت گرما می سوخت استاده بود - ازین حکایت شیرین و قصهٔ پر عجب که عقل در قبول آن تردد دارد ملاحظه نمایند که از شامت نفس کافر کیش و مداومت فسق بر س وارثان سکه و خطبه را اندرون خوابگاه بدان خفت و خواری بر آرند محض از اثر مکافات اعمال آن دائم مبتلا به فسق بود در هیچ در مادهٔ هیچ پادشاه چنین دیده و شنیده نه شد اگر راوی ای نقل محمد قاسم فرشته که در آن عهد میان مقدمات دخیل بود نمی بود محرر اوراق افترای محض دانسته به زبان قلم نمی داد - القصه سلطان اسمعیل فرمود به پاداش کردار او زیر تیغ آرند - اسد خان زبان به شفاعت جان بخشی او مطابق قولی که داده بود کشاد و برید نیز به عجز و الحاح در آمده گفت اگر دشمن کشی به خطا بخشی مبذول فرمایند قلعهٔ احمدآباد بیدر به بندگان عالی می سپارم - بعده که اسد خان مکرر شفیع او گردید و التماس بریدی به درجهٔ قبول در آمد به پسرهای خود که اندرون قلعه بودند پیغام بر آمدن و سپردن قلعه فرستاد پسران جواب دادند که پدر برگشته طالع پیر فرتوت عقل باخته شده که خود را در چنان وقت به چنین فضیحتی به دست دشمن داده و گرفتار بلا گردیده الحال خواهد برای ملاحظهٔ جان خود ناموس فرزندان را نیز به دشمن سپارد - و امیر علی برید پسر کلان بعد تقدیم آن جواب خفیه به پدر پیغام داد که عمر تو به آخر رسیده و آخر باید مرد تا مقدور سختی ایام بر خود قرار داده صبر نما تا از پردهٔ فلک بوقلمون چه نقش به عرصهٔ ظهور می آید - بعده

که دست و پای برید را بسته مقابل دروازهٔ قلعه آورده خواستند در پای فیل اندازند پسران به سپردن قلعه به شرط امان جان و آبروی خود و ناموس راضي گشته به اسد خان رجوع شدند و مقرر شد که عورات با رخت پوشیدني خود و زیوری که در بدن دارند از قلعه بر آیند احدی متعرض احوال آنها نه گردد - بعده که قلعه خالي شد سلطان به سیر و دیدن قلعه رفته دو رکعت شکرانه بجا آورد از جملهٔ جواهر و مرصع و طلا و آلات که آورده نزد سلطان جمع ساختند بیشتر به عماد الملک برار همانجا تواضع نمود از باقي اموال قدری جواهر با فیلان و اسپان به اسد خان و دیگر امیران بخشیده یک لک هون به مکهٔ متبرکه و مدینهٔ منوره و به روضهٔ امام رضا علیه السلام و مزار شاه صفي حصهٔ رسد روانه ساخته تتمه را برای سلاطین و صلحا و شعرای حضور اطراف به طریق هدیهٔ فتح فرستاد خود سوای یک عنبرچه الماس هیچ چیز نگاه داشت *

چون از ایامی که به اسمعیل عادل شاه به سبب تیز جلوي و اظهار تهوري که به زبان قلم داده صدمهٔ فوج تیمراج راجهٔ بیجانگر رسید و قلعهٔ رایچور و مدگل وغیره به تصرف کفار در آمد و مساجد طویلهٔ اسپان کفار گردید - اسمعیل عادل شاه ترک شنیدن نغمه و خوردن شراب نموده بود و قابوی وقت مي جست تا آنکه بعد انقضای پانزده سال از فضل الهي به رفاقت عماد الملک و اسد خان و مدد دیگر همدمان و هم عهدان که به تحریر تفصیل آن نمي پردازد لشکر زیاد با فیلان کوه تمثال فراهم آورده بدون آنکه شهرت مهم تسخیر رائچور بر زبانها در آید به نام شکار سیر کنان و صید افگنان خود را به پای رایچور رساند و در محاصرهٔ چندروز که مردم بی شمار در یورش های پی در پی از هر دو طرف کشته و شهید گردیدند

و نقب ها بپای حصار رسید قلعهٔ رایچور به تسخیر در آمد راجهٔ بیجانگر از شنیدن خبر حرکت و لشکرکشي اسمعیل عادل شاه با هفتاد هزار سوار و دو لک پیاده از پای قلعهٔ خود بر آمده به استعجال تمام خود را مقابل اسمعیل عادل شاه رساند و اسمعیل عادل شاه به تهیه و ترتیب فوج و مقابله پرداخته جابجا سرداران رزم دیده جنگ جو را به جذب قلوب و وعده وعید آینده جا داده صف آرا گردید و کرنای رزم به غرش در آمد و بهادران رزم آزما که از مدتها آرزوی کافرکشي داشتند اسپان به جولان در آوردند و چنان محاربهٔ عظیم و رستخیز جهان آشوب رو نهاده که بعد چندین هزار کافرکشي که جمعی از سرداران نامي آن گروه زیر تیغ غازیان در آمدند و بعد از حملههای صف ربا که هر بار نزدیک بود به لشکر اسلام چشم زخم رسد هزیمت بر لشکر کفار افتاد و در آن جنگ سلطان به ذات خود چندان شمشیر زده بود که جوی خون از تن مخالفان روان گردید چنان شمشیر زنان خود را به پسر راجه رسانید چون اجل او کوتاهي نمود افتان و خیزان جان بدر بردن غنیمت دانست و جمع کثیر از عیال و ناموس راجه و تمام بهیر و خزانه و فیلان زیاده از اندازهٔ شمار به تصرف اسمعیل شاه و غازیان لشکر اسلام در آمد - گویند در آن هزیمت زیاده از ده هزار زن و مرد و اطفال خورد سال کفار به اسیري در آمدند - بعد هزیمت و شکست کفار قلعهٔ مدگل و دیگر قلعه جات آن طرف کشنا نه به تصرف راجه رفته بودند به تسخیر اسمعیل عادل شاه در آمدند و بعد نسق و بندو بست قلعه جات خاص به فتح و فیروزي به بیجا پور مراجعت نمود - روزی عماد الملک و شاهزاده و اسد خان التماس نمودند که چند گاه ازین مکان حرکت نمودن مصلحت نیست - چون پادشاه نشاط را بر تسخیر رائچور و دیگر قلعهجات که به تصرف تیمراج رفته بود و تلافي انتقام غلبهٔ

کفار قرار داده بود الحمد لله که به حسب دل خواه میسر آمد الحال به عهد وفا باید نمود پس مجلس عیش و سرود و رود و رباب و شراب و مطربان حور لقا و ساقیان ماه سیما جمع آمدند - در آن بزم اول اسد خان برای خلاص نمودن کفار که از مدت گرفتار زندان مکافات بودند التماس نمود - سلطان قبول نمود و هزار و پانصد بندي را آزاد نموده همه را خلعت لات سرخ عنایت نمودند - اکثر ازانها خط عبودیت نوشته داده و اسلام ده در جرگهٔ بندها در آمدند و جمعی از آنها به جاذبهٔ حب وطن و زن و فرزند مرخص گشتند - چون بزم پیاله به گردش آمده بود و اسدخان و اسمعیل شاه و عماد الملک صاضر بودند - اسد خان برای برید هم التماس نمود که داخل مجلس گردد سلطان ماذون ساخته حاضر فرموده گفت که آرنی رابعهم کلبهم به عرصهٔ ظهور آرند - اسد خان و عماد الملک به خنده آمدند - برید اگرچه آن قدر ذکا نه داشت که بفهمد اما از انداز خنده هر دو همدم سلطان و اسد خان خجل گردید اسمعیل شاه برای رفع خجالت او و التماس اسد خان بشاشت تمام به مژدهٔ آنکه درین زودي بر سر ملک او مرحض سازند مبشر ساخت - برید در جواب این خواند *

* شعر *

برین مژده گر جان فشانم رواست   که این مژده آسایش جان ماست

اسمعیل شاه در برابر او خواند *

* مصرع *

مارا به این گیاه ضعیف این گمان نبود

و از خواندن آن شعر حسب حال سلطان را تعجب آمد - ازین ظاهر مي گردد که زهی سفله نوازيِ فلک که از خواندن این بیت کمال استعداد او ظاهر شود *

القصه قریب یک ماه در آن سر زمین به عیش و کامرانی بسر برده متوجه بیجاپور گردیدند و به موجب وعده باز احمد آباد بیدر به(۱) قاسم برید بخشید و قندهار و کلیانی را به طریق پیشکش در سرکار نگاه داشته خلعت و فیل داده مرخص ساختند - و مقرر نمود که هزار سوار(۲) قاسم برید وقت سفر مهم در رکاب حاضر گردد *

بعد از آن وقائع که میان نظام الملک و اسمعیل شاه رو دا[illegible] پای صلح به میان آمده باز به جنگ مبدل گردید و آخر به [illegible] شاه طاهر و فتح الملک دکنی پای صلح دائمی به میان آمد [illegible]همت بر تسخیر تلنگانه گماشته با سپاه آراسته متوجه گلکنده گردید چنانچه در ذکر نظام شاهیه نیز مجمل به زبان قلم جاری گشته و بعد رسیدن به قلعه گلکنده که قلعه را مرکز وار به میان گرفتند - سلطان قطب شاه محصور گردیده فوج را برای اطراف فوج عادل شاه به دستور قزاق پیشگان دکن تعین نمود و چند جنگ به میان آمد چنانچه بعضی محال تعلقهٔ قطب الملک به تصرف اسمعیل شاه در آمدند اگر به تحریر تفصیل آن پردازد از سرشتهٔ سخن باز می ماند *

دربن ضمن پیک اجل در رسیده ندای تسخیر ملک دار القرار در داد و انحراف مزاج اسمعیل عادل شاه هر روز زیاد می‌شد و مرض او به امتداد می کشید تا آنکه سفر آخرت ظاهر گردید - اسد خان را در خلوت طلبیده وصیت نمود که اگر چه می دانم ملو خان پسر کلان من که ولی عهد است او باش وضع عشرت دوست بر آمده و قابل سلطنت نیست و آخر ازو سرانجام امر خطیر سلطنت روش نخواهد یافت اما از راه الفت

---

(۱) امیر (۲) امیر

پدري که با او دارم او را بتو و ترا بخدا مي سپارم تا تواني او را قائم مقام من نموده در همه باب متکفل احوال او باش - و شانزدهم صفر سنه ٩٤١ نه صد و چهل و یک جهان را به جهان آفرین سپرد بیست و پنج سال سلطنت نمود * * شعر *

چرخ را جام نگون دان کز می عشرت تهي است
زده از جام نگون جستن نشان ابلهي است

از جملهٔ اوصاف اسمعیل شاه آنچه محمد قاسم فرشته به زبان قلم آورده مجمل آن نگاشته مي آید - اسمعیل عادل شاه طبع موزون داشت - و در سخاوت و شجاعت که لازم ملزوم هم اند نظیر نه داشت و در فن موسیقي موشکافي مي نمود به سرود هندي کمتر دل مي داد و ترکي و فارسي به فصاحت تمام گفتی و هرگز زبان خود را بدون امور ضروري به زبان هندي آشنا نمي ساخت و در مصوري و خاتم بندي و زره تراشي بی نظیر بود و غریبان را بسیار دوست مي داشت و دکني‌ها را هرگز بر آنها تسلط نداد و در وسعت خلق علم شهرت بر افراشته بود *

ذکر سلطنت ابراهیم عادل شاه واسطهٔ سیم

بعد از واقعهٔ اسمعیل عادل شاه اسد خان از ملاحظهٔ خیره شدن لشکر تلنگانه که همیشه اطراف فوج بیجاپور داشتند و به طریق قزاقان گوش و بیني مردم مي بریدند واقعهٔ اسمعیل شاه را پنهان داشته به مرتبهٔ اتم در اخفای آن کوشیده جسد میت را در محفه انداخته وقت شب در کمال اخفا روانهٔ بیجا پور ساخت - و از سلطان ببه پسر ماندند - ملوخان که ولي عهد بود - و سلطان ابراهیم - والغ خان و هر کدام چندی از امرای نامي را طرف خود کشیده مي خواستند با خود رام سازند - اسد خان به

اظهار موافقت هر دو را امید وار ساخته چوکي بر در خانهٔ هریک نشاند که مردم واقعه طلب فتنه جو را راه نه دهند و از آنجا کوچ نموده به حسن آباد گلبرگه آمده هر چند مي دانست که ملوخان قابل سلطنت نیست اما برای دفع بدنامي موافق وصیت به عمل آورده ابراهیم را غافل گرفته مقید ساخت و ملوخان را به سلطنت بر داشته آداب تهنیت و نثار جشن جلوس بجا آورد - بعد از رسیدن بیجا پور اسد خان که از مشاهدهٔ اوضاع اوباشانه که به سیه چاه زبان‌ها عالمی افتاده بود چندان نصیحت مي نمود فائده مرتب نمي گردید لهذا محمد ابراهیم را حوالهٔ پونجو خاتون جده اش نموده خود رخصت اقطاع خود حاصل نموده مع هذا ملوخان پنبهٔ غفلت از گوش پند نیوش بر نیاورده زیاده از سابق به رهنموني هوا پرستان به شرب خمر و انواع فسق و فجور خویش را مشهور و زبان زد برنا و پیر مي ساخت و اصلا به امور ملکي نمي پرداخت و مد با اهل نغمه و هرزه درایان و مسخره پیشگان مشغول گشته هرجا پسر مقبور مي شنید یا خبر دختر صاحب جمال به گوش او مي رسید به خوشي و خوشي مي طلبید تا آنکه به پسر یوسف ترک شحنه تعلق بهم رسانده حکم طلب او نمود بعده که یوسف از قبول ابا نمود فرمود کشیده بیارند و این معني در تمام شهر و کوچه و بازار مادهٔ فساد و آشوب عظیم گردید و کار به جای رسید که همه صاحب مداران سلطنت اتفاق نموده ملوخان را گرفته با الغ خان برادر اعیاني او مقید و مکحول ساختند و شاهزاده ابراهیم را به سلطنت برداشته مخاطب به ابراهیم عادل شاه نمودند - اول آغاز سلطنت از کیش جد و پدر اجتناب نموده مذهب امام اعظم رحمه الله را رواج داد - و سپاه که به تقلید قزلباش ایران تاج دوازده ترک بر سر مي گذاشتند ممنوع نموده فرمود که از مردم غریب زیاده ا چهار صد سوار در سرکار نگاه نه دارند و از

نوکران عمده مراتب چهار امیر که اسد خان لاري و شجاعت خان وغیره باشند منجمله امرای غریب بحال داشته باقي امرای عرب و عجم را از مراتب امارت معزول ساخت و بیشتر از مردم دکن و حبشي را پیش آورده دخیل سلطنت نمود و از جملهٔ مردم غریب که از نوکريِ ابراهیم عادل شاه بر طرف گشته رو به آن طرف آوردند و جمع کثیر نزد راجهٔ بیجانگر رفتند باوجود لشکر رای بیجا نگر سوای هنود دکن نه بود جمعی نه از بیجا پور رفته بودند همه را نوکر نموده به اعزاز تمام نگاه داشت و فرمود کرسي از نقره ساخته روز دیوان مقابل مسند او نگاه دارند و بالای کرسي کلام الله بگذارند از فرقهٔ مسلمانان نو ملازم بیجا پور هر که برای سلام و مجرا بیاید قرآن را سلام مي نموده باشد و ابراهیم عادل شاه دفتر فارسي که بجای دفتر هندوي جد و پدر او قرار داده بودند بر طرف نموده به دستور سابق هندوي مقرر نمود و مهمات مالي و ملکي را بیشتر به برهمنان وا گذاشت و به اسد خان نیز تاکید فرمود که از مردم غریب خصوص روافض سپاه کمتر نگاه دارند بیشتر از اهل سنت نوکر نمایند - اسد خان از جملهٔ هزار سوار عرب و عجم که نوکر داشت چهار صد سوار انتخابي نگاه داشته باقي مردم غریب را بر طرف نمود اما مذهب تشیع را ترک نه نموده در لشکر خود اذان و نماز به دستور سابق بحال داشت و ابراهیم شاه بجز تغافل چاره نه داشت سال دویم از جلوس طرف بیجا نگر لشکر کشي نمود و در آن مهم به تحریر تفصیل آن نمي پردازد - از امرای غریب خصوصا از اسد خان تردد و جان فشاني های نمایان به ظهور آمد و از آنجا به فتح و نصرت مراجعت نموده بر مراتب اسد خان افزود *

چون راجهٔ بیجانگر به اسم سیورای که هفت صد سال فرمان روایي آن دیار در سلسلهٔ جد و آبای او بود در سنه ماضیه در گذشت برادر کهتر او به جای او مقرر گردید هنوز حکومت او مزاج نه گرفته بود وارث ملک قرار داده تیمراج که مدار علیه موروثي سلطنت آن دیار گفته مي شد مدار ملک راني به قبضهٔ اقتدار خود بلا شرکت غیر به استقلال تمام گرفته از سنه ۸۹۶ هشت صد و نود و شش تا سال نه صد و پنج حکومت مي نمود - درین مابین هر گاه طفل وارث ملک به حد تمیز مي رسید مسموم ساخته دیگری را به سلطنت بر مي داشت - بعده که تیمراج به مکان اصل خود شتافت - و رام راجه نام بجای او علم شهرت بر افراشت به یکي از دخترهای اولاد سیورای تعلق بهم رسانده پاس ادب را رعایت نه نموده به عقد خود در آورده سال به سال استقلال زیاد بهم رسانده در هر سال و ماه یکی از امرای هم چشم را روانهٔ بادیهٔ عدم مي ساخت - تا آنکه این معني مادهٔ مزید فتنه و فساد سلطنت گردید و بهوج بیربل نام را که از طرف دختر وارث ملک قرار داده اسم سلطنت از صغر سن برو گذاشته بود بعده که او خود را شناخته بر وضع رامراج مطلع گردید از هر دو طرف لشکرکشي و خون ریزي زیاد به ظهور آمد - در ایامی که رامراج برای استیصال مفسدان سرحد بیجانگر رفته بود بهوج بیربل از عدم اختیار در ملک راني و استقلال زیاد رامراج بجان رنجیده خاطر مي بود چارهٔ کار درین دید که برای ابراهیم شاه خطی نوشته مع شش لک هون و دیگر تحف و هدایا همراه ایلچي زبان دان فهمیده کار خفیه روانه ساخته به مدد خود به قبول مبلغ کلي که در هر منزل پیشکش نماید طلبید - ابراهیم شاه به طمع مبلغ پیشکش و رسیدن زر نقد با لشکر آراسته بر آمد خبر حرکت لشکر بیجا پور که به رامراج رسید دانست که سبب بر آمدن ابراهیم شاه

چیست و کیست استمالت نامهٔ عذر آمیز از روی عجز و نیاز به بهوج بیربل متضمن بزین نوشت که اگر مراد از طلب لشکر دشمن موروثي برای استیصال من است از طریقهٔ ناصواب که داشتم نادم گشتم و عهد می نمایم که من بعد سوای اطاعت و فرمانبرداري از من به ظهور نیاید اما طلب لشکر اسلام که به دستور سلاطین بهمنیه تمام بت خانه ها را مسمار و مساجد خواهند نمود و لک ها زن و فرزند براهمه و دیگر رعایای مال گذار به اسیري خواهند در آمد و ملک ویران و رعیت خوار و زار خواهد شد - و تیر از کمان جسته باز نه خواهد گشت بهتر آن است که ازین فکر باز آئي و بر حال خود و ملک و رعایا رحم نمائي - بهوج بیربل اجل رسیده به تقاضای سن عقل باخته نوشتهٔ او را مقرون به صدق دانسته فریب خورده به ابراهیم عادل شاه معذرت نامه نوشته با چهل و چهار لک هون در پانصد بالکي کهار پر نموده شکرانهٔ قدم رنجه داشتن فرستاده التماس مراجعت نمود - ابراهیم شاه آن زر را غنیمت دانسته از راه برگشته به پای تخت خود رسید - رامراج بعد خاطر جمعي از طرف ابراهیم شاه به فکر تلافي و گوشمال بهوج بیربل افتاده بالشکر خود به طریق ایلغار راه بیجا نگر پیش گرفت و امرائی که رفیق بهوج بیربل بودند آنها را به پیغام و افسون انواع رعایت فریفته با خود رام ساخته نوشت که راجه را گرفته به وارثان دیگر رسانید و افشای راز این معني به میان آمد راجه اطلاع یافته از بازي خوردن خود پشیمان و نادم گشته هرچند به فکر دفع فساد پرداخت فائده نه داد و به مرتبه نسق سلطنت از اختیار او رفت که چارهٔ مآل کار بجز این ندانست که فرمود آنچه جواهر و مروارید موجود باشد از آسیا گذرانده و در آتش انداخته نابود و ضائع سازند و فیلان و اسپان خاصه کور نمایند و سوای آن آنچه از جنس قماش و دیگر تحف

بود همه را آتش زده بعد نزدیک رسیدن رامراج خود را نیز به خنجر آبدار به دارالبوار فرستاده آنچه از تعداد و تعیین و زن جواهر و مروارید مورخان صداقت بیان خصوص محمد قاسم فرشته که در آن عهد بود و خمیر او را از خاک دکن سرشته بودند نوشته هرچند عقل در قبول مبلغ خطیر تردد دارد نظر بر مزید صحت کلام نوشته مي شود - یاقوت هفت صد من الماس نه صد من زمرد و زبرجد پانصد من و مروارید هزار و شش صد من که هر من دوازده نیم آثار پخته یعني سوم حصه من شاه جهاني باشد به زبان قلم داده اند *

بعد رسیدن ابراهیم شاه به رایچور سرحد بیجا پور اسد خان را برای تسخیر قلعهٔ ادوني مرخص نمود بعد محاصرهٔ چند روز که عرصه بر محصوران تنگ گردید و قلعه نزدیک به مفتوح گردیدن رسید - خبر رسیدن سنکاریي برادر رامراج مع فوج سنگین انتشار یافت - اسد خان دست از محاصره برداشته مقابل فوج کفار شتافت - بعده که جنگ‌های صعب صف ربا و چپقلش‌های بهادرانه به عرصهٔ کارزار درآمد اسد خان غالب آمده فوج بیجانگر را هزیمت داد و اسیر زیاده و غنیمت بسیار با یک فیل سواري برادر رامراج به دست مردم اسد خان افتاد و اسد خان مظفر و منصور خود را مع غنیمت و اسیران به خدمت سلطان رساند و از رایچور به اتفاق کوچ نموده به بیجاپور رسیدند *

سرداران دکني از راه عداوت قدیم که با غریبان داشتند خفیه به عرض سلطان رساندند که اسد خان باوجود دستگیر شدن زن و فرزندان برادر رامراج مبلغ خطیر گرفته دست از آنها برداشت سلطان گوش به قول آن جماعه نه نمود و فیلی که اسد خان آورده با اسیران به خدمت ابراهیم عادل شاه

گذرانده بود - سلطان بعد از چند روز باز فیل را به اسد خان بخشید - یوسف شحنه که از مدت با اسد خان سوی مزاج داشت بدین مرتبه بر رشک و حسد او افزود که هیچ روز و شبی نه بود که به تقریب و تمهید تازه خبث و بدي اسد خان را به گوش سلطان نه رساند - بعده که دید اثری نمي بخشد روزی که اسد خان برای سیر باغ با جمعی از مردم خاص رفته بود و باقي مردم و سپاه متفرق بودند یوسف شحنه خود را با جمعی از اوباشان رسانده دست و پای لا حاصل زد - و اسد خان باوجود قلت جمعیت غالب آمد - سلطان شنیده یوسف را مغضوب و مقید ساخت اسد خان باز شفیع جرائم یوسف گشته خلاص نموده به خانهٔ خود برده خلعت و اسپ تواضع نمود - اما بعد آن اسد خان خانه نشین گشته باز رخصت اقطاع خود گرفته رفته چندگاه در آنجا بسر برد - و از شنیدن شهرت جنگي که یوسف را با اسد خان رو داد و اسد خان از آن روز خود را از خدمت سلطان کنار کشید و نیز میان مردم شهرت یافت که پرخاش وجراءت یوسف به اشارهٔ ابراهیم شاه است و از هر طرف مادهٔ فتنه و فساد آماده گردید - و برهان نظام شاه شنیده به تهیهٔ لشکرکشي پرداخته به اتفاق بریدیه بیجا پور رسید و خرابي زیاد به حال رعایا و ملک عادل شاهیه رسانید - اگرچه اسد خان نیز درین حال خود را به نظام شاه برای منع و نصیحت رساند اما فائدهٔ مرتب نه شد - و میان مردم واقع طلب ومدعیان اسد خان شهرت گرفت که اسد خان رفته به نظام شاه پیوست - و اسد خان معذرت این معنی را به خدمت ابراهیم شاه نوشت که اگرچه از من در همه صورت سوای نمک حلالي به ظهور نیامده اما اگر به گفتهٔ مدعیان صاحب غرض قسم دیگر دل نشین پادشاه گردیده باشد حکم شود که غلامی آمده سر مرا بریده به برد و الا امیدوارم که بر صفحهٔ

جرائم کرده و ناکردهٔ عاجز قلم عفو کشند - ابراهیم شاه بعد مطالعهٔ خط به اعزاز طلبیده در بغل گرفته معذرت خواست - درین آوان قاسم برید که از راه نمک حرامي باوجود احسان ابراهیم شاه رفاقت نظام شاه اختیار کرده بود در سنه ۹۴۹ نه صد و چهل و نه به اجل طبعي در گذشت - ازانکه روز به روز مادهٔ نزاع و فساد میان نظام شاه و ابراهیم شاه زیاده شعله‌ور مي گردید و از هر دو طرف فوج کشي به میان آمد شاه طاهر که رفیق و مشیر و همدم نظام شاه به میان آمده بنای مصالحه به شرط واپس دادن قلعهٔ شولاپور مع پیتهه‌های توابع که نظام شاه به غصب در تصرف خود داشت گذاشت بعد این صلح و مراجعت نظام شاه انتشار یافت که رامراج به اتفاق فوج جمشید قطب شاه و بریدیان که علي برید پسر محمد (۱) قاسم برید بجاي پدر فرمان فرمای بیدر احمد آباد گردید و بر سر ملک بیجاپور تاخت آورده معمورهای مشهور عادل شاهیه را تاخته و تاراج نموده به خاک برابر ساخته ویران مطلق مي نماید و گلبرگه را قطب شاه به تصرف خود آورده تهانه قائم نموده و خلل عظیم در ملک افتاده ازآنکه ابراهیم شاه نسبت به جد و پدر فتح نصیب کمتر بود و مکرر شکست‌های پی درپي به او مي رسید سراسیمه کاروبار خود گردیده نمي دانست مآل آن کار به کجا منجر خواهد شد - درین ضمن نظام شاه خفیه بلکه علانیه طبل مخالفت نواخته ممد و معاون مخالفان ابراهیم شاه گردید عماد الملک به میان آمده به اتفاق اسد خان به تقاضای وقت مصلحت دفع فساد در آن دانستند که باز از سرنو با نظام شاه صلح نموده قلعهٔ شولاپور و پیتهه‌های که به پنج و نیم پیتهه مشهور

(۱) امیر برید

بودند به نظام شاه تواضع باید نمود و به اتفاق نظام شاه رامراج را در فرستادن تحف و هدایا با خود رام باید ساخت و بعد دفع لشکرکشي بیجا نگر با جمشید قطب الملک فهمیده تلافي او باید کشید - ابراهیم شاه موافق صلاح همدمان به عمل آورده شر راجه و نظام شاه را از ملک خود برطرف نمود و بعد خاطر جمعي ازآن هر دو عدوی غالب فوج سنگین همراه اسد خان داده برای مقابلهٔ جمشید قطب الملک تعین فرمود و اسد خان بعد تردد نمایان فوج‌های قطب الملک که جابجا استقامت ورزیده بودند برداشته فوج مقابل را هزیمت داده به گلبرگه رسانید و دو سه قلعه که قطب شاه در سرحد بیجا پور تازه احداث نموده در پناه آن مستظهر گشته بر ملک عادل شاهیه تاخت مي آورد - همه را مفتوح ساخته مسمار نمود *

درین ضمن باز جمشید قطب شاه با فوج سنگین که به مدد زمینداران اطراف فراهم آورده بود مقابل اسد خان رسید - و بعد محاربات صعب که به شمار الوف از هر دو طرف علف تیغ و هدف تیر و بندوق گردیدند فتح نصیب اسد خان گردید گویند جنگ به مرتبه از هر دو طرف مغلوبه گردیده بود که هر دو سردار را بی آنکه هم دیگر را شناسند سروکار مقابله و مقاتله افتاد - و جمشید قطب شاه از دست مخالفان چنان زخم نمایان بر چهره برداشته جان بدر برد که تا زنده بود وقت طعام خوردن و آب آشامیدن تصدیع مي کشید - گویند وقت ارادهٔ سواري جمشید شاه یکی از رمالان مشهور که درین فن کامل بود . و در احکام کمتر خطا راه مي یافت ازو احوال مآل جنگ استفسار نموده بود او در جواب التماس نمود که مآل جنگ نیک به نظر نمي آید - سلطان بجد شده به سماجت تمام سبب آن پرسید . رمال گفت چنان مشاهده مي‌گردد که في الحال

بر من بگذرد بعده که جمشید شاه ابرام از حد گذراند ظاهر ساخت که آثار دور فلکي و اختر شناسي چنان معلوم مي شود که مآل این جنگ بعد کشته شدن جمع کثیر به هزیمت منجر شود - و خود سلطان را چنان زخم نمایان بر چهره به رسد که تمام رخساره گرفته تا لب و بیني معیوب گردد - از شنیدن آن سلطان بر آشفته گشته حکم بریدن گوش و بیني رمال فرمود *

بار دیگر نظام شاه به اثر عداوت کهنه و مدد خرچ رامراج به قصد تسخیر گلبرگه و خرابي دیگر پرگنات تعلقه عادل شاهیه لشکر کشي نمود - و ابراهیم شاه نیز از شنیدن حرکت نظام شاه با فوج سنگین از جای خود روانه گردید - و کنار اب نبا تهوره هر دو لشکر را باهم مقابله و محاربهٔ عظیم رو داد - و از اول روز تا سه پهر جنگ قائم بود و سوار و پیاده بی شمار با چند سردار نامي از هر دو طرف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردیدند و عادل شاه سه ترکش به ذات خود در آن جنگ خالي نمود - بعد کوشش و کشش بسیار فتح نصیب عادل شاه گردید و دو صد و سي و پنج فیل خالي و پر از مصالح جنگ و یک صد و بیست عرابهٔ توپخانه و دیگر اسباب تجمل به دست عادل شاه در آمد - و چنین فتح رو داد که در تمام سلطنت ابراهیم شاه چنان فتح نمایان نصیب نه شده بود *

اما ازآن سال در طریقهٔ سلوک ابراهیم شاه با خورد و کلان کافهٔ انام تفاوت تمام راه یافت و به مرتبه دل او به افعال شنیع و ظلم و خون ریزي و سیاست مائل گشت که بهر تقصیر و بهانه درقتل و خفت شرفا و نجبا و ضعفا اقدام مي نمود و بازار آدم کشي را به مرتبه رواج داده که جمع کثیر از هنود و مسلمین ترک وطن و خانمان نموده رو به اطراف آوردند روزی یک

صد و ده نفر را که بیشتر آن مسلمانان و از اعیان شهر بودند بهٔ گفتهٔ اهل غرض متهم ساخته حکم قتل آنها فرمود و زلزلهٔ عظیم در شهر و لشکر افتاد و امرا و ارکان دولت بجان آمده از ملاحظهٔ مآل کار خواستند که شاهزاده عبد الله را از قید بر آورده به سلطنت بر دارند و در فکر مقید ساختن ابراهیم عادل شاه افتادند و افشای این راز به میان آمد همین که شاهزاده عبد الله را از قید بر آوردند هنوز که در صدق و کذب آن خبر سخن بود نزد ابراهیم شاه به تحقیق منجر گردید و بر اتفاق امیران اطلاع یافت قبل از آنکه به فکر تلافيِ آن پردازد و شاهزادهٔ عبد الله متوهم گردیده جان سلامت بردن را غنیمت دانسته به اتفاق جمعی از امرا و همدمان به تغییر لباس فرار نموده خود را به بندر گووهٔ فرنگ رسانید - و ابراهیم شاه جمع کثیر که در این مصلحت شریک بودند وجمعی که بدان تقصیر گردیدند همه را زیر تیغ آورد و کوچهٔ بیجاپور ازآن خون رنگین گشت و عالمی به فغان آمد - اسد خان از آن مقدمه خبر نه داشت اما ازآنکه به گفتهٔ مدعیان داخل مغضوبان گردیده بود از آن مادهٔ فساد خبر یافته راه اقطاع خود اختیار نمود - و بعضی از وابستههای او را حکم حبس فرمودند بعد چند روز که سلطان بر بی تقصیريِ او اطلاع یافت نه فیل و نه اسپ مع دیگر تحف به خدمت سلطان فرستاده همراه آن عریضه مشتمل بر نظم و نثر برین مضمون مرسل داشت - سلیمان سریرا سکندر مسندا فریدون حشمتا * * شعر *

چه شد چه شد که بدین سان رمیدهٔ از من
چه کردهام چه شنیدي چه دیدهٔ از من
گر گناهی کردهام اینک سر و تیغ و کفن
ورنه بی موجب نه شاید دوست[1] آزردن

(۱) ن - دوستان آزردني *

هر چند تهمتی که ارباب غرض برای این فدوی آن درگاه بسته اند خبر ندارم یکی به صد اعتراف دارم و در همه حال افسوس بر مآل کار ولي نعمت مي نمایم - و در آخر نامه این دو بیت از زادهٔ طبع خود درج نمود * * شعر *

به یک ماه با تحفه و پیشکش بیایم بدان بارگه شاد وخوش
بیایم به بندم به خدمت کمر نهم چون قلم بر خط شاه سر

بعد رسیدن عریضه متعلقان اسد خان را که نظربند بودند نوازش نموده نزد اسد خان روانه نمود *

درین ضمن خبر رسید که لشکر نظام شاه و قطب شاه به اتفاق در بندر گووه جمع شده مي خواهند شاهزاده عبد الله را بسلطنت بردارند و برهمن معتبر زبان آور را نزد اسد خان برای تکلیف رفاقت فرستادند و در خط مبالغه به کار بردند که این معني باعث نجات عالمی از دست چنان ظالمی خواهد گردید اسد خان در جواب به تندي و سختي پیش آمده گفت اگر کشتن میانجي و ایلچي ممنوع نمي بود ترا به سیاست مي رساندم - برو بگو تا جان دارم سر از قدم ابراهیم شاه برنه خواهم داشت و ترک رفاقت او نه خواهم نمود - بعد مراجعت برهمن نصرانیان و نظام شاهیه و جمعی از دکني‌ها فراهم آمده شاهزادهٔ عبد الله را بر تخت نشاندند - از انتشار این خبر جوق جوق مردم اطراف بیجا پور به شاهزادهٔ عبد الله رو آوردند - درین مابین اسد خان که از مدت مریض بود خبر اثر سفر آخرت او انتشار یافت - نظام شاه از شنیدن آن همان برهمن را با هفتاد نفر انتخابي کار زار دیده به شهرت عیادت اسد خان روانه ساخت و خفیه ارشاد نمود که در همه صورت تا تواند مردم قلعه را که اسد خان در

آنجا مي ماند برساندن مبلغ زر نقد و وعده وعید با خود رام ساخته قلعه را به تصرف خود آرد - برهمن بعد رسیدن که اسدخان را درشدت مرض مشاهده نمود تا مقدور در جذب قلوب مردم قلعه و رسانیدن زر و وعدهای لطف آمیز کوشیده بعضی را به دام فریب در آورد - اما آخر کچهٔ او گل کرد و به ب انشای راز کاری نه توانست ساخت بلکه اسد خان برهمن را گرفته با بیشتری از همراهان او زیر تیغ آورد - درین ضمن شهرت یافت که سلطان ابراهیم به قصد عیادت اسد خان مي آید - عریضه مشتمل بر حقیقت رسیدن برهمن و به سزا پیوستن و اشارهٔ طلب ابراهیم شاه نوشته در آن این درج نمود * * بیت *

چون سرو ناز قدم رنجه کن بدین گلزار
چو باد صبح گذر کن سوی حدیقهٔ انس

تا جان نثار قدم گرامي نمایم - سلطان بعد رسیدن عریضهٔ اسد خان که در ماه محرم سنه ۹۵۶ نه صد و پنجاه و شش مرحله پیمای سفر آخرت گردید شنید بعد رسیدن به لوازم تقریب و دلداري فرزندان و وا بستههای او پرداخته همه را مخلع ساخته بر مواجب آنها افزود از جمله اموال او سه صد و بیست فیل و چهار صد اسپ به ضبط سرکار خود در آورد و باقي زر نقد و اجناس دیگر به فرزندان او گذاشت مدت چهل و پنج سال در خدمت دو پادشاه عمر صرف نموده از اثر شر و آفت حسد دکنیان و مدعیان محفوظ مانده به آبرو ازین جهان فاني به دارالبقا شتافت - گویند صد گوسفند و دو صد مرغ موافق همان برنج و دیگر مصالح در باورچي خانهٔ او صرف مي شد *

بعد از واقعهٔ اسد خان شاهزاده عبد الله مصلحت و صلاح کار در آن دانست که چند گاه در پناه نصرانیان گووه گذرانده بر وقت خروج نماید

و نظام شاه در همین آوان برای تسخیر قلعهٔ کلیاني که در تصرف بریدیان
بود و علي برید در اعانت و رفاقت عادل شاه مي کوشید خود را رسانده
به محاصره پرداخت - ابراهیم شاه اطلاع یافته خود را به مدد علي برید
رسانیده اطراف را فرو گرفت و از چار طرف راه رسد غله بر لشکر نظام [redacted]
چنان بند نمود که در لشکر گراني و کم یابي به مرتبهٔ اتم گردید - روز [redacted]
که عادل شاه در حمام بود گمان حرکت و شوخيِ زیاد لشکر نظام شاه
نه داشت نظام الملک به صلاح شاه جعفر برادر شاه طاهر که في الحقیقت
وزیر و مشیر نظام شاه بود چنان غافل بر سر لشکر ابراهیم عادل شاه تاخت
آورد که تا خبردار شدن عادل شاه و از حمام بر آمدن نصف لشکر و بیشتر
از کار خانه جات به تاراج رفت و جمع کثیر مع دو سه سردار نامي کشته
گردید - عادل شاه هوش باخته سوای آنکه خود را به بیجاپور رساند
چارهٔ کار نه دانست و قلعهٔ کلیاني به تصرف نظام شاهیه در آمد و وقت
هزیمت ابراهیم عادل شاه سي لک هون خزانهٔ نظام شاه مابین راه به او
در خورد آن را عوض پای دادن سر انجام سلطنت غنیمت دانسته
به تصرف خود آورد - مردم نظام شاه را که همراه خزانه بودند مغلوب ساخته
و مغلول نموده به یکی از قلعه‌های بیجاپور روانه ساخت و از آنجا بر سر
قلعهٔ پریندہ که سر راه بود تاخت آورد از آنکه مردم قلعه بی خبر بودند
و عادل شاه به شهرت فوج هزیمت خوردهٔ نظام شاهیه ناگهان بر دروازهٔ قلعه
رسید بدون اینکه کار به محاصره کشد قلعهٔ پریندہ به تصرف عادل شاه
در آمد و یک لک هون با دیگر جنس از جملهٔ سر انجام به ذخیرهٔ قلعه
و هرچه قابل همراه گرفتن و به سپاه قسمت نمودن بود برداشته قلعه
را حوالهٔ یکی از دکني‌های همراه خود نمود و قریب پنج لک هون دیگر

از جملهٔ محصول محال پرگنات از عمال و رعایا گرفته همه جا ملک نظام شاه
را خراب کنان تا رسیدن فوج خصم که تعاقب نموده بود خود را به بیجاپور
رساند و فوج نظام شاهیه که پاشنه کوب مي آمد به قلعهٔ پریندہ رسیده
به اندک تردد منصوب کردهٔ ابراهیم عادل شاه را بر آورد و قلعه دار دکني
که گریخته خود را نزد عادل شاه رسانده به سیاست رسید - بعده نظام شاه
به نامه و پیغام با رامراج همداستان شده به سرحد رایچور طلبیده خود نزد
رامراج رفته ملاقي گشته عهد و پیمان به میان آوردند که به اتفاق رائچور
را گرفته به مردم رامراج سپرده باز به مدد همدیگر شولاپور را از تصرف مردم
عادل شاه بر آورده به نظام شاه واگذارند بعده که خاطر خود را که به شرح
تفصیل آن نمي پردازد و در ذکر نظام شاهیه مجمل بر زبان قلم داده جمع
ساخت و رامراج در ملک خود معاودت نمود - برهان نظام شاه به احمد نگر
رفته بعد از چندگاه به منزل گاه دار القرار شتافت و حسین نظام شاه
قائم مقام او گردید و جمعی از هواخواهان هر دو طرف به میان آمده
هر دو والي ملک بیجاپور و احمد نگر را در سرحد باهم ملاقات دادند بعد
فراغ از تعزیت و تهنیت و تقدیم ضیافت عهد و پیمان موافقت و برداشتن
طریقه نزاع و عداوت به میان آورده از همدیگر مرخص شدند اما از آنکه
ملک دکن فتنه خیز و مردم آنجا دزهم انداز و مادهٔ فساد اند در اندک
مدت به سبب برخاسته آمدن خواجه جهان از نزد حسین شاه نزد
عادل شاه عهد و پیمان محبت به مخاصمت مبدل گردید و عادل شاه
از رامراج مدد خواسته برای استخلاص شولاپور لشکر کشي نمود و عین الملک
مدار علیه نظام الملک که درین ایام نزد عماد الملک برار رفته از نظام شاه
رو گردان شده بود ابراهیم شاه بهزاران آرزو و خواهش تمام پیغام وزارت

به میان آورده نزد خود طلبیده عوض اسد خان صاحب اختیار سلطنت و سر فوج خود ساخت و به خطاب معز الدولة القاهره عمدة الملک نواخت و بیست و پنج هزار هون که یک لک روپیه مي باشد نقد عنایت فرمود - و در همین آوان شاه علي برادر حسین شاه نظام الملک از احمد نگر برخاسته نزد ابراهیم شاه آمد و خان جهان دکني نیز از حسین شاه نظام الملک آزرده شده رفاقت شاه علي نموده خواستند به مدد ابراهیم شاه که جد مادري شاه علي مي شد او را به سلطنت احمد نگر بر دارند بعده به فکر تسخیر شولاپور پردازند - آخر پیش رفت کار نه شد چنانچه در ذکر سلطنت حسین شاه نیز بزبان قلم داده *

حاصل کلام ابراهیم شاه به استعداد تمام با لشکر و فیلان کوه پیکر صف ربا به اتفاق عین الملک به قصد تسخیر شولاپور روانه گردید و از آن طرف حسین شاه با لشکر آراسته به مقابل آمد و از هر دو طرف کوس و کرنای رزم و صفوف جنگ نواخته شد و چون در شروع جنگ غلبهٔ فوج نظام شاه ظاهر گردید عین الملک که از طرف عادل شاه هراول و سر فوج بود به اظهار حسن اخلاص و تهوري بی باکانه طرف فوج خصم تاخته اسپ برداشته از نظر لشکر ابراهیم عادل شاه غائب شد عادل شاه تیز جلوی عین الملک را مشاهده کرده پیغام نمود که از قول بدین تفاوت دور رفتن خلاف مصلحت است اگر خدا نه کرده قسم دیگر رو دهد ازین طرف مدد رسیدن دشوار خواهد گردید عین الملک جواب فرستاد الحال که چنین اتفاق افتاده بر گشتن من مناسب نیست از فضل الهي خصم مغلوب خواهد گردید و از حملهٔ عین الملک توپ خانه نظام شاه به تصرف او در آمد و فرمود که آتش خانه توپ را میخ آهن زدند و از آن طرف نیز فوج

نظام شاهیه با فیلان کوه پیکر جنگي چون سیل روان بر عین الملک حمله آوردند و جنگ عظیم در گرفت و از هر طرف پشته‌های کشته‌ها نمودار گردید بعده که فوج نظام شاه از چار طرف بر عین الملک زور آورد و از طرف ابراهیم عادل شاه مدد نه توانست رسید عین الملک موافق داب انتهای شجاعت و تهوري از اسپ پیاده شده با برادران و بهادران همدم بر قلب خصم حمله آورده دو زخم نمایان بر داشت و نزدیک بود که اثر هزیمت بر فوج نظام شاه ظاهر گردد - درین ضمن دو سه دکني و حبشي مقرب هم رکاب ابراهیم عادل شاه از راه عداوت ارثي که با غریبان داشتند به زبان آوردند که عین الملک یا از راه عجز مغلوب گردیده یا به ساخت و طمع وعدهٔ مبلغ خطیر خود را به نظام شاه رسانیده و اصلا به نظر نمي آید ابراهیم شاه عقل باخته حرف مدعیان عین الملک را مقرون به صدق دانسته از آنکه از ابتدای شروع جنگ به سبب دور رفتن عین الملک وسواس بد باطني که خاصه سودائي مزاجان بد مظنه است از طرف عین الملک بهم رسانده بود زیاده متوهم گشته مغلوب هراس گردیده به قصد فرار عنان اسپ را یک بارگي طرف بیجاپور معطوف داشت عین الملک که بر فرار ابراهیم شاه اطلاع یافت چون در همان حالت که به خود او دو زخم رسیده بود و خون سیلان مي نمود و صلابت خان همشیره زادهٔ او نیز زخم‌های کاري برداشته از اسپ افتاده بود از خبر فرار ابراهیم شاه خود را نه باخته صلابت خان را برداشته بر اسپ خود بسته به تردد پامردي از آن فوج خون خوار بر آمد از آنکه خیمه و بازار و همهٔ اسباب او به تاراج رفته بود از عقب ابراهیم شاه تاخته خود را نزدیک رسانده پیغام نمود که سبب فرار چه بود حالانکه چنین رو داده و خیمه و کل مایحتاج من به تاراج رفته

از طرف عطای زر نقد . و دیگر سر انجام پرداخت حال من ضرور است -
ابراهیم شاه که هزیمت یافتن خود از شومي و حرف نشنوئ عین الملک
مي دانست در جواب بر آشفته گفت که چنان نوکر حرف نشنو مرا
درکار نیست هر جا که خواهد برود - عین الملک ازین جواب به بحر حیرت
فرو رفته باز پیغام نمود که بغیر از سلطان کرا دارم و کجا روم * بیت *

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست .

ابراهیم شاه زیاده از سابق بی دماغ گشته گذرانندهٔ پیغام را به ضرب طپانچه
و سیلي و دشنام بر گرداند عین الملک نه دانست که چه کار سازد و کجا
رود ازین طرف رانده و ازان طرف مانده شده با همراهان مصلحت نمود
مرتضی خان انجو و میرزا بیگ سیستاني مصلحت دادند که الحال که
ما را بهر دو پادشاه جای رجوع نماند بهتر آنست که طرف نواح مرچ
که از سرکار سیر حاصل بیجاپور است و فصل خریف رسیده خود را رسانده
فکر قوت خود و اسپان نمائیم تا از پردهٔ غیب چه به ظهور آید بعده خود را
بدان طرف رسانده به سپاه تاکید نمود که سوای آنکه به گرد آوري
و محافظت محصول پردازند مضرت دیگر بحال رعایان نرسانند و در اندک
فرصت سپاه و چهار پا را آسوده ساخته به سرانجام مایحتاج خود پرداخت
ابراهیم شاه اطلاع یافته پنج هزار سوار به سرداري یکی از دکني‌ها برای
تنبیه و اخراج عین الملک تعین نمود صلابت خان مقابل فوج ابراهیم شاه
خود را رسانده بعد از مقابله غالب آمده فوج پادشاه را چون رمه گوسفند
پیش انداخته هزیمت داد - سلطان بر هزیمت فوج اطلاع یافته خود را
برای گوشمال عین الملک رساند بعد نزدیک رسیدن دلاور خان حبشي

را بادة هزار سوار برای مقابله عین الملک تعین نمود او نیز زخم کاری
برداشته هزیمت خوردة آمد - بعد از آن ابراهیم شاه به فکر سوار شدن خود
پرداخت - عین الملک تا دو سه صبحی سوار شدة از دور سیاهي فوج
خود نمودة طرح جنگ نه انداخته به طریق طلایه مراجعت مي نمود -
روز چهارم که لشکر ابراهیم شاه تا سه روز از ملاحظهٔ شهرت آمد آمد عین الملک
مستعد مقابله گشته تمام روز بر پشت اسبان انتظار کشیدة بر گشته مي رفتند
آن روز نیز بروزهای دیگر تصور نمودة به مرتبه سهل انگاري را کار فرمودند
که زین هم به پشت اسپان نه بستند - هرچند خبر مي رسد که عین الملک
رسید نا شنیدة انگاشته مي گفتند که تکتک پا مي نماید تا آنکه خبر غافل
بودن لشکر ابراهیم شاه به عین الملک رسید و خود را به سرعت تمام
مقابل فوج خصم رساندة فرصت زین بستن نه دادة به مرتبهٔ بی دست
و پا ساخت که همه در فکر فرار افتادند و ابراهیم شاه که استعمال گریز پائي
به کمال رساندة بود خود را به پشت اسپ رساندة با جمعی که توانست
رفاقت نمود تا بیجاپور بند نه گردید و همه اسباب تجمل و سلطنت
به دست عین الملک افتاد و فوج عین الملک از عقب تاخت آمدة
بیجاپور را محاصرة نمود و ابراهیم شاه محصور گشته به دفعیه پرداخت
عین الملک نواح بیجاپور را تاخته راه رسد شهر چنان بند نمود که در شهر
گراني به مرتبهٔ اتم رو داد و بر ابراهیم شاه عرصه چنان تنگ گردید که نا چار
هفت لک هون مع نامه و ایلچي نزد رامراجه روانه نمودة کومک طلبید
و رامراجه برادر خود را با فوج سنگین برای مدد ابراهیم شاه تعین نمود
بعد نزدیک رسیدن فوج رامراج عین الملک به تهیهٔ شبخون زدن پرداخته
دو هزار سوار انتخابي جانباز و چهار پنج هزار برق انداز جدا نمودة آخر

شب خود را به فوج رامراج رسانده شبخون نمود به مرتبهٔ کافر کشي را کار فرموده تزلزل تمام درمیان کفار انداخت اما از آنکه برادر رامراجه از زباني هرکاره‌ها بر شبخون آوردن عین الملک اطلاع یافته روشني مشعل و مهتاب زیاد نموده بود و غلغلهٔ رستخیز عظیم رو داد جمع کثیر از سوار و پیادهٔ عین الملک به کار آمدند - و ناچار عین الملک فرار نموده چون طرف اُردوی خود راه نیافته طرف دیگر افتاد و راه گم کرده سر از راه‌های ناهموار و تراکم اشجار خاردار بر آورد - درین ضمن خبر کشته شدن عین الملک زبان زد مردم لشکر گردید هرکدام راه فرار اختیار نمودند و فوج قلعه بر آمده به تاراج بهیر و بنگاه عین الملک پرداخت و عین الملک ناچار رو به طرف ملک نظام شاهیه گذاشت *

درین آوان ابراهیم عادل شاه از غصه ناموافقت ایام ناتوان شده بود و اثر جنون با دو سه عارضهٔ جسماني که علاوهٔ هم گردید بر سیاست و خون ریزي به مرتبه شقاوت قلب بهم رساند که چندین اطبا را که از علاج عاجز آمده بودند به گمان سوی بد به قتل رساند و در پای فیل انداخت - و شدت سیاست او به جای رسید که عطارها دکانها بسته جلای وطن اختیار نمودند و دو سال بدین بلا مبتلا بوده در سنه ۹۶۵ نه صد و شصت و پنج عقب مقتول‌های مظلوم شتافت ازو دو پسر ماند به اسم سلطان علي و (۱) طهماس و دو دختر یکی را به علي برید منسوب نموده بود و دوم را به مرتضی شاه وصلت کرده بودند بیست و چهار سال سلطنت نمود *

* بیت *

ز حادثات جهانم همي پسند آمد که زشت و خوب جهان (۲) درگذر دیدیم

(۱) طهماسب (۲) ن جمله

ذکر سلطنت علي عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه واسطهٔ چهارم

علي عادل شاه که بر تخت بیجاپور جلوس نمود اگرچه از اوان طفلي به حدت فهم و شوخيِ طبع موصوف بود اما به سبب استادی که داشت بعد رسیدن به حد تمیز به مذهب تشیع رغبت تمام بهم رسانده بود چنانچه روزی ابراهیم شاه در خلوت شکر این معنی بجا مي آورد که حق تعالی مرا توفیق مذهب جد و پدر نه داد و به راه راست هدایت نمود - علي عادل شاه که نزد پدر نشسته گوش مي کرد از روی گستاخي در جواب پدر گفت چون از طریقهٔ جد و پدر گذشتن رویهٔ محمود است ضرور گشت که فرزندان حضرت هم دین و آئین دیگر اختیار نمایند ازین حرف ابراهیم شاه بر آشفته بر پسر اعتراض نموده چند روز بار سلام نه داد و نه دانست که از صحبت استاد است - خواجه عنایت الله شیرازي را که استاد او بود معاتب و مقید نموده به صلاح فضلاء حنفي مذهب ملا فتح الله شیرازي را که به مذهب امام اعظم اشتهار داشت به معلمي شاهزاده مقرر نمود اتفاقاً ملا فتح الله نیز امامیه بود شاهزاده را بعد سیاست بسیار به علت آنکه میل به مذهب تشیع دارد و با پادشاهزاده عبد الله شریک مصلحت خروج بود با معلم او در قلعهٔ مرچ مقید ساخته به سکندر خان قلعه‌دار آنجا و کمال خان دکني که خواهر زادهٔ اسمعیل عادل شاه مي شد که روافض مذهب را نزد شاهزاده راه نه دهند اتفاقاً سکندر خان و کمال خان نیز خفیه مذهب تشیع داشتند در خدمت‌گاري شاهزاده خلاف مرضيِ ابراهیم شاه مي کوشیدند - این خبر که در ایام

امتداد مرض به ابراهیم شاه مي رسید چون مار بر خود مي پیچید و اراده نموده بود که پسر خورد طهماس نام را ولي‌عهد ساخته پسر کلان را مسموم سازد یا به قتل رساند یاران ستم ظریف رساندند که شاهزاده طهماس زیاده از برادر کلان طرف مذهب روافض میل دارد لهذا او را نیز در بیماري مقید ساخته مهمات سلطنت به خواست الهي وا گذاشت بعده که ایام رحلت ابراهیم شاه نزدیک رسید بعضی هواخواهان شاهزادهٔ طهماس خواستند که او را از قید بر آورده به سلطنت بردارند سکندر خان و کمال خان قلعه‌دار تهانه مرچ که علي عادل شاه به اختیار آنها محبوس بود زبان مبارک باد سلطنت کشوده از قلعه بر آورده بر تخت نشانده آداب تهنیت بجا آوردند و علي عادل شاه شروع به عطای اضافه و تبدیل خطاب نمود - از انتشار این خبر مردم بیجاپور نیز رجوع به آن طرف آوردند و در همان زودي ابراهیم شاه ازین جهان رخت هستي بر بست - و سلطان علي عادل شاه با دبدبهٔ سلطنت به اتفاق امرای هواخواه خود را به بیجاپور رسانده از سر نو جلوس نموده حکم فرمود که به دستور مذهب تشیع خطبه خوانند و متصل بیجاپور بنای آبادي گذاشته موسوم به شاه پور ساخت - و روز به روز در اجرای مذهب و ملت تشیع سعي مي نمود - مردم اعیان و علما و عوام ازین معني آزرده خاطر گشته خواستند ازدهام عام نمایند اما از آنکه سلطان رویهٔ عدالت و ترحم به حال رعایا و احسان و تفقد و زرپاشي به مستحقان و درماندگان به خلاف رویهٔ پدر اختیار نموده بود و جمعی از امرا که خفیه در عهد ابراهیم شاه مذهب تشیع داشتند نیز با سلطان هم داستان شدند نائرهٔ فتنهٔ اختلاف مذهب بلند گردید - آری برای پادشاهان عدالت و برای دیگر شجاعت همه عیوب ملکي و دیني را مي پوشد خصوص برای سلاطین که عدالت ضمیمه سخاوت و کرم گردد

جای حرف موافق و مخالف نمي ماند - و با زمیندارانِ نواح و سر کشان اطراف رامراج چنان بنای سلوک گذاشته که به استظهار و مدد آنها قلعهٔ شولاپور و رائچور و مدگل و کلیان وغیره که از تصرف عادل شاهیه بدر رفته بود بلا آفت خون ریزي به اندک تردد تدبیر آمیز به تصرف در آمد و قریب سه هزار سوار انتخابي از سادات و قوم غریب عرب و عجم نوکر نموده در جلو خاص مقرر نمود و نسبت به سپاه و سادات و فضلا و شعرا و شرفای محتاج دست همت کشوده زری که ابراهیم شاه به گرد آوري آن سعي‌ها نموده یک کرور و پنجاه لک هون فراهم آورده بود مثل ابر ایام بهار بر ارباب حاجت مي پاشید - از آنکه در ایام شاهزادگي از اکثر علوم صرف و نحو و منطق و کلام و حکمت بهرهٔ حاصل کرده بود و قدر علما مي دانست در ایام سلطنت نیز طبع او به تحصیل علم و صحبت فضلا مائل گردید و به مرتبه در راه سلوک قدم گذاشت که از نزد اکثر سلاطین نامدار و راجهای عالي‌تبار ایلچي مع تحف و هدایا و مبارک‌باد رسیدند مگر حسین نظام شاه که به سبب گرفتن شولاپور که همیشه مادهٔ نزاع و فساد مابین سلاطین نظام شاهیه و عادل شاهیه بوده و به تدبیری که ذکر آن به طول کلام منجر مي گردد به تصرف علي عادل شاه در آمد اصلا به نامه و پیام خود را آشنا نه ساخت و در فکر مکافات بود *

درین ضمن خبر رسید که پسر کلان رامراج فوت شد علي عادل شاه در عالم زمانه سازي و رهنموني عقل صائب جرأتی که نزد بعضی وسواس پیشگان خلاف رای صواب بود نموده با صد سوار که اکثر آن از مصاحبان عشرت پیشه و همدمان محرم تقوی شعار بودند به ماتم پرسي پسر رامراج رفته به شهرت بخار بغتتاً در مجلس رامراج خود را رساند و رامراج اطلاع

یافته به خوش وقتي و شعف تمام تا در خانه به استقبال شتافته به اعزاز تمام به خانه آورده بر مسند خود نشانده و خود به ادب نشسته عذر خواسته گفت چرا از تشریف آوردن خود اطلاع نه دادند که چند منزل سعادت استقبال حاصل مي نمود - سلطان گفت اگر در جشن شادي براى مبارکباد مي آمدم خبر نمودن لازم بود چون براى پرسهٔ (۱) ماتم آمده ام خبر کردن مناسب نه دانستم و بعد ماتم پرسي خلعت گران بها با اسباب دیگر که روز بر آوردن ماتم در آن دیار معمولي بود براى راجه و متعلقان زن و مرد و امرا تواضع نموده همه را مخلع ساخت و زن رامراجه را مادر خواند و او خلعت فرزندي به او تواضع نمود و رو ازو نه پوشید - هرچند رامراجه تکلیف ماندن زیاد نمود به عذر ماتم قبول نه کرده زیاده از سه روز نه مانده مرخص گردید اگرچه در همه باب تعظیم و تکریم راجه به ظهور آمد اما وقت روانه شدن به عذر ماتم مشایعت نه نموده یکی از برادران خود را بدین خدمت مامور نمود - و غبار آن در دل علي عادل شاه جا گرفت بعد رسیدن به بیجاپور که مکرر نامه و پیغام گله آمیز فساد انگیز از طرف حسین شاه به میان آمد کار به فوج کشي کشید - علي عادل شاه چتر و علم خود را که از قدیم زرد معمول بود به رنگ سبز که نشان سلطنت نظام شاهیه بود مبدل ساخته پیغام نمود که اگر مردي و مي تواني این علامات نشان خود را از من به ستان و الا آنچه از دستم بر آید مشاهده خواهي نمود - و در باب امداد به رامراجه خط نوشته کومک طلبید - رامراجه که در آرزوى تقدیم این خدمت انتظار مي کشید خود را به مدد رساند و به اتفاق لشکر بر احمد نگر کشیدند - نظام شاه در خود طاقت مقابله نه دیده محصور

---

(۱) پرسش

گردید و علي عادل شاه صرفه در محاصره نه دانسته تا دولت آباد و جفير و گلشن آباد بلکه تا کنار دریای شور تاخت و تاراج نموده اثری از آبادي نه گذاشتند و باوجود تاکید علي عادل شاه که بر زن و فرزند مسلمانان و مساجد ضرر نه رسانند - کافران دست تعدي به مال هندو و مسلمان دراز نموده ادب مسجد و خانقاه بر طاق بلند گذاشته مساجد را ویران و جای ستوران ساختند و بی آنکه به لشکر عادل شاه آفت جاني و مالي رسد حسین نظام شاه تنگ آمد چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه به زبان قلم داده و شاه جعفر برادر شاه طاهر را با دیگر فضلا به میان آورده قلعهٔ کلیاني را به علي عادل شاه تواضع نمود * * بیت *

هرچه دانا کند کند نادان لیک بعد (۱) از خرابيِ بسیار

بعد صلح و مراجعت لشکر حسین نظام شاه مصلحت در آن دید که صبیهٔ خود بي بي جمال را به ابراهیم قطب الملک عقد بسته از (۲) سر نو در فکر تلافي و خلاصي کلیاني پردازد و بار دیگر قطب الملک را به مدد طلبیده علي برید را هم با خود متفق ساخته و فوجها آراسته متوجه مقابلهٔ خصم گردید بعده که فوجها نزدیک هم رسیدند قطب الملک بی تکلفانه به اظهار محبت باطني برخاسته خود را نزد علي عادل شاه رساند و به نظام شاه پیغام داد که برای پارچه سنگ و حصار خون مسلمانان ریختن نه سزاست و حسین نظام شاه خجل گشته راه احمد نگر پیش گرفت - و فوج رامراجه تعاقب کنان تا احمد نگر شتافت و حسین نظام شاه

---

(۱) ن - بعد قبول رسوائي *

(۲) ن - به تهیهٔ تسخیر کلیاني پرداخت و علي عادل شاه نیز رامراج را بمدد طلبیده علي برید را *

محصور شدن مصلحت نه دانسته برای استحکام قلعه به منصوبان پیغام نمود چنانچه در ذکر سلطنت حسین نظام شاه به تذکار در آمده خود راه جنیر و دیگر قلعه جات کوکن اختیار نمود و کفار در خرابي شهر و بازار و سوختن مساجد و خانقاه و بستن اسپان در جامع مسجد تقصیر نه نمودند و چوب های عمارت که مبلغها بران خرچ شده بود بجای سرگین گاو سوختند *

* بیت *

همه شهر و بازار احمد نگر شد از صدمهٔ قهر زیر و زبر

اندرون قلعه بعد اتمام ذخیره‌ها تنگي غله به مرتبهٔ اتم رو داد قطب الملک خفیه و علانیه مدد رساندن رسد و ذخیره نموده بعد خرابي بسیار علي عادل شاه را فهمانده رامراجه را از محاصره برداشت و عادل شاه رامراجه را عذر خواسته طرف نلدرک برد - و در آن سر زمین به سبب ایام برشکال لنگر اقامت انداخته برای احداث قلعه مکان خوش نموده حصاری به کمال استواري از گچ و سنگ ساخته موسوم به شاه درک ساخت - از آنجا هر سه پادشاه از رامراجه جدا شده به تعلقهٔ خود شتافتند اما رامراجه بعد رسیدن ملک خود به سبب غرور آنکه هر بار پادشاهان اسلام به آن بد انجام رجوع مي آرند در طریقهٔ سلوکی که با وکلای هر پنج پادشاه که در پای تخت او حاضر مي بودند مهرباني مي نمود و در خلوت مي طلبید - تغییر وضع نموده گاه گاه سر دیوان که بار مي داد به اهانت و خفت جواب و سوال مي نمود و حکم نشستن بر خلاف دستور نمي نمود و در جلو حکم سوار شدن زود نمي فرمود و نظر بر ضعف و نزاع سلاطین اسلام که باهم داشتند در ارسال هدیه و جواب نامه و رسید هدایا تعلل زیاد مي نمود - و در همه باب وضع را مبدل ساخته بود و وقت در آمدن به ملک اسلام برای معاونت باوجود قرار و منع عادل شاه بی ادبي بسیار به مساجد

و اسیر نمودن زن و فرزند مسلمانان نموده وقت رفتن بردهٔ بی شمار گرفته می بردند - دیگر وقت مراجعت بر تعلقهٔ هر پادشاه اسلام که می رسید بعضی مکانها را تاراج نموده به تصرف خود آوردهٔ به منصوبان خود می سپرد - این همه ناپاکی و بی باکی او بر عادل شاه ظاهر گردید از غصه چون مار بر خود پیچید - ارکان دولت را برای مصلحت تدبیر کار در خلوت جمع ساخت بعد به میان آمدن کنکایش کشور خان لاري و شیخ ابو تراب شیرازي که از مقربان خیرخواه بودند به عرض رساندند که رامراج صاحب فوج و جاه و جلال است و ملک زر خیز و چهل پنجاه بندر که بیست کرور هون مداخل دارد و چندین کان طلا و الماس و یاقوت در تصرف اوست بدون اتفاق بی نفاق هر پنج پادشاه مغلوب ساختن او متعذر و پنجه به پنجهٔ او زدن پنجهٔ خود را رنجه داشتن است اول ابراهیم قطب الملک را که بغ آن عدالت پناه دوستي باطن و رای صائب و درد دینداري دارد شریک مصلحت و ممد و معاون باید ساخت - علي عادل شاه به رای او آفرین گفته رسل و رسائل و آن کار آزموده نزد ابراهیم شاه روانه نمود و آن قطب فلک مردمي که زیاده از همه سوختهٔ بی اعتدالي آن کافر و طالب چنین مصلحت مقرون به صلاح دولت هر پنج پادشاه بود دست به چشم گذاشته گفت که معقول نمودن حسین نظام شاه و گرفتن قلعهٔ شولاپور در کمال اتحاد و رفیق کارزار با کفار ساختن به عهدهٔ من است - پس مصطفی اردستاني را که سید سنجیده گفتار نیک اطوار بود نزد حسین نظام شاه فرستاده آنچه بایست به او تلقین و ارشاد نموده فرمود که اول نزد علي عادل شاه رفته ازو عهد و پیمان با قسم‌های مغلظ گرفته از همانجا به احمد نگر رفته با حسین نظام شاه بنای عهد و دوستي و موافقت استوار سازد مصطفی خان به بیجاپور آمد

و علي عادل شاه را عازم جازم در اتفاق یافته نزد حسین نظام شاه شتافته بعد رسیدن و تقدیم آداب رسالت خلوت نموده به اتفاق خیرخواهان بی نفاق بر سر اظهار مطلب آمده گفت که آن کافر حربي به سبب نفاق پادشاهان اسلام به چه مرتبه تسلط بهم رسانده و به چه حد خود را گم ساخته در خفت و انهدام بنای استقلال پادشاهان اسلام مي کوشد - سابق که سلاطین بهمنیه بلا شراکت غیر تمام دکن را داشتند چگونه جنگ‌های کافر کشي به میان مي آمد مع هذا هر دو طرف گاه غالب و گاه مغلوب مي گردید - و بعضي سلاطین سلسلهٔ بهمنیه به تقاضای وقت به آن کافر شدید العداوة کجدار و مریز سلوک مي نمودند الحال که چهار پنج فرمان فرمایان درین ملک کم وسعت بر سریر سلطنت قوام دارند به سبب عدم موافقت از یک کافر همه را خفت باید کشید و رعایا که ودیعت پادشاه حقیقي اند از تعدي کفار در آزار و به انواع ضرر جاني و مالي گرفتار بودند کار بجای رسید که عوض تلافي خراب ساختن بت‌خانه‌ها که بهمنیه نموده‌اند آنها مساجد را سوخته طویلهٔ چهار پای خود مي سازند و در خانقاه و معبدخانه‌ها بت‌ها را جا داده پرستش مي نمایند این بدنامي در اوراق تواریخ تا قیامت برای هر پنج پادشاه یادگار خواهد ماند - حمیت و غیرت دین و ملت را برای سلطنت و عمر چهار روزه از دست دادن خلاف عقل و شان سلاطین است * * بیت *

زیستن چون به کام خصم بود مردن از زیستن بسی بهتر

قول بزرگان را کار باید فرمود * * بیت *

دولت از اتفاق خیزد بی دولتي از نفاق خیزد

حسین نظام شاه از شنیدن این کلمات هوش افزا رقت نموده بر مصطفی خان صد هزار آفرین گفته گفت هرچه تو گوئي به جان منت داشته قبول

دارم پس به اتفاق امرای نظام شاهي بنای صلح و قرار استحکام برین یافت که چاند سلطان صبیهٔ حسین نظام شاه به علي عادل شاه منسوب گردد و شولاپور را در جهاز چاند بي بي به سپارند و خواهر علي عادل شاه به اسم بي بي هدیه به طریق هدیه به مناکحت شاهزاده مرتضی پسر بزرگ حسین نظام شاه برادر اعیاني چاند بي بي در آرند بعده به اتفاق بی نفاق بر سر آن کافر فاجر لشکر کشي نموده به انتقام ایام گذشته در انهدام تسلط سلطنت آن بد انجام به کوشند * مصراع *

آری به اتفاق جهان مي توان گرفت

پس ملا عنایت الله که از فضلای مشهور بود به وکالت و حجابت حسین نظام شاه همراه مصطفی خان به بیجاپور آمده لوازم عهد و پیمان ایمان ایزد منان به میان آورده بنای شادي طرفین گذاشته در زمانی که ماه زاید النور در خانهٔ ناهید جنگي به نظر سعد مشتري پرتو نور افگنده و زهرهٔ مسعود در وتد طالع به رامشگري در آمده به هم چشمي برجیس فخر مي نمود و نیر اصغر که در خانهٔ پنجم کسب نور از نیر اعظم نموده به نظر مودت سعدین فلک را به نظر نمي آورد و عطارد رقم سنج به قران هم خانگي سعد اکبر در اقران خود مباهات مي نمود به وکالت حسین نظام شاه مجلس عقد را منعقد ساخته اسباب نشاط را آماده ساختند

* بیت *

همه بوم و کشور ز شادي به جوش
مغني بر آورد هر سو خروش
همه مطربان و نوازنده ساز
ز آواز شان زهره در اهتزاز

آن قدر زیور و گوهر و زر و جواهر به خرج ارباب عشرت و صرف اهل حاجت

در آمد که بحر در جوش و کان در خروش الامان در آمدند * بیت *

زبس گوهر و زر که افشانده شد ز بر چیدنش دستها مانده شد

بعد اتمام مجلس عقد چنان مقرر شد که چاند بي‌بي سلطان چون قمر شب چهاردهم به بیت الشرف بیجاپور پرتو افروز گردد و بي‌بي هدیه سلطان به طریق هدیه و ارمغان سلاطین در ایوان سلطان نظام شاه رونق زیب و کار آرائش بخشد *

بعد از فراغ کار خیر طرفین علي عادل شاه حاجب مع نامه و پیغام ملالت انجام در باب مسترد ساختن قلعه رائچور و مدگل و ناکري وغیره که به تقاضای مصلحت وقت به تصرف کافران در آمده بود نزد رامراجه فرستادند کافر بد انجام از شنیدن آن پیام از جا در آمده تبسم کنان مضمون این بیت در جواب پیغام عطا نمود * * بیت *

مجنبان مرا تا نه جنبد زمین همین گویمت باز گویم همین

و بر پیغام رسان منت امان جان گذاشته اخراج فرمود بعد مراجعت ایلچي (۱) به امرای مقرب دیگر از روی درشتي بدر فرموده بود حسین نظام شاه و علي عادل شاه و ابراهیم قطب شاه و علي برید و شیخ برهان عماد الملک اتفاق نموده با افواج آراسته در سنه ۹۷۲ با فوج‌های جهان آشوب روانه شدند * * بیت *

سران سپه رایت افراختند روا رو به عالم در انداختند

چون بعد طی منازل به مقام تالي کوته کنار آب کشنا (۲) تعلقهٔ علي عادل شاه رسیدند ضیافت رنگین به فراوانيِ اقسام ماکولات و حلویات و فواکه

---

(۱) ن - که با وکلاي مقرب *

(۲) تلیکوته کنار رود دهون واقعست *

از طرف علي عادل شاه به روی کار آمد آن قدر الوان نعمت بر سفرهٔ اخلاص وسعت زمین چیده گشت که ذله‌ها برداشته شد و به قلمرو هر پنج پادشاه احکام صادر گردید که از هر طرف رسد و غله و دیگر مایحتاج لشکر پیهم به سزاولي اهتمام منسوبان آن کار به اُردو و لشکر هر پنج پادشاه برسد رامراج از شنیدن این خبر مضطر گشته به تهانه فراهم آوردن فوج و لشکر کشي پرداخته سه چهار فوج به سرداريِ سرداران مبارز پیشه کار زار دیده مقرر نمود اول تیمراج برادر خود را با بیست هزار سوار جرار و یک لک پیادهٔ برقنداز و تیر انداز و پانصد فیل کوه پیکر غرق آهن روانه ساخت و از عقب او برادر دویم به اسم سکنا (۱) نام را مضاعف آن سر انجام مع زمینداران نامیِ آن ضلع مرخص نموده فرمود که به تعجیل تمام خود را کنار آب کشنا رسانده معبرها را مسدود سازند و رامراجه خود با سپاه دریا موج و فیلان کوه شکوه از عقب سواري نمودند گویند جمله لک سوار و چهار پنج لک پیاده قدر انداز و دو هزار فیل عفریت شکوه با هر سه فوج موجود بودند و گذرهای آب را جا بجا مسدود ساختند چون لشکر اسلام نزدیک دریای کشنا رسیدند دانستند که گذرهای پایاب مشهور را از برداشتن دیوارها در درهای آب کن و چیدن توپ خانه مسدود نموده‌اند بعد کنگایش‌ها به تجویز امرای تجربه کار چنان مقرر شد که شهرت گذشتن از آب غیر معبرهای مقرري به زور شناوري مع اسپان دریا نورد میان خاص و عام داده و چندین هزار کدو و سبد و آلات شناوري موجود ساخته خیمه و خرگاه برای نمود بی بود در یکی از مکانها (۱) استاده نمودند و سپاهي جمعی از لشکریان مع باقي اهل حرفهٔ بازار را آن طرف جلوه‌گر ساختند و تمام فوج

---

(۱) ن - سنکا *

(۱) ن - مکانهاي کنار آب *

سنگین جنگی طرف معبری که مقابل خصم مرکوز خاطر بود رفت شب تار به فاصلهٔ که صدای شیههٔ اسبان نه رسد رفته منتظر قابو گردیدند لشکر راجه که از شنیدن آوازهٔ رسیدن لشکر طرف گذر متعارف مقابل سیاهي فوج اسلام جمع آمدند و تمام روز هنگامهٔ انداختن بان و توپ و تفنگ گرم داشته صبح ناشده لشکر مستعد در سیاهي شب از گذر که لشکر کفار سهل انگاري نموده غافل گشته بودند اسپان را جلوریز انداخته تا خبردار شدن و جنبیدن لشکر خصم برق کردار از آب گذشتند - هنوز خاور زرین کلاه سر از کنار بحر عمان بر نیاورده بود و پردگیان ستاره و ثابته در گنبد سبز فام روپوش شده بودند همه از آب گذشته همان دیوارها برداشتهٔ کفار را نام آرام گرفتن اسپان نفس چاق نمودن بهادران و رسیدن فیلان و توپ خانه مردم آردو مور چال خود ساختند - لشکر کفار تبه کار که برای نگاهباني معبرها مقرر بودند ناچار خود را نزد راجه رساندند و آن شب تمام شب از ملاحظهٔ شبخون لشکر اسلام در تزلزل گذراندند - و روز دیگر چون خسرو آفاق گیر طارم چارم ترکش لمعان بسته لشکر بی کران اختر را هزیمت داده سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و علي عادل شاه میمنه و علي برید و ابراهیم قطب شاه میسره و برهان عماد الملک هر اول و حسین نظام شاه قول شده توپ‌خانه را پیش رو داشته در هر فوجی دوازده علم که بر هر یکی آیهٔ نصر من الله و فتح قریب به اسم دوازده امام به خط جلي نوشته بودند بر افراشته فوجها چون کوه پیکر و صدای دار و گیر مبارزان صف شکن و جولان دادن اسپان بهادران فیل پیکار زمین و زمان به فریاد الامان در آمد - و رامراج که به ترتیب سپاه خود پرداخته عرصهٔ پهن آن دشت را از سیاهي لشکر و فیلان کوه پیکر پر ساخته بود هر دو برادر را مقابل فوج هر اول میسره داشته خود به مقابل قول فوج خصم معرکه آراسته به غرور آنکه این جنگ قابل آن

نیست که خودم را بر پشت اسپ سوار باید شد بر سنگهاسن نشسته خریطهای هون و کرههای مرصع به دستور دکن وقت تردد به یکه بهادران فوج برای دل خوشی هریک مي رساند - و از هر طرفی فریقي از ناریان و فریقی از غازیان به کارزار در آمدند - ناگاه فوج مشرکان از غایت جلادت خود را به سرداران اسلام مي رساندند و باز تاب نور(1) و بهادران نیاورده نا رسیده مانند گولهٔ توپ که به پارچهٔ کوه خورده بر گردد بر مي گشتند - و گاه یکه تازان میدان شجاعت و شهامت چون سیل اجل بر سر آن مدبران تاخته از کشتهها پشتهها مي ساختند * * بیت *

در آمد دو لشکر به جنبش چو کوه که از جنبش آمد زمین را ستوه

و برقندازان بی خطای هر دو طرف که به هوای صدا دیدهٔ مار در شب تار مي دوختند وذره مقابل شعاع آفتاب را به گوله بندوق مي ربودند صف آرا گشته در آن رستخیز چه سرهای سران را که از زین بر زمین نه رساندند و از جملهٔ بهادران مرد ربا و یکه تازي جوانان نبرد آزما چه سرخ روئي‌ها که بر صفحهٔ کارزار نیامد مکرر نزدیک به آن رسید که چشم زخم عظیم به لشکر اسلام رسد *

درین ضمن حسین نظام شاه در فوج دریای خون خود را زده صف هراول را از پیش رو برداشت و از صدمهٔ آن سالار صف شکن تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و رامراجه که از غرور بر سنگهاسن سوار بود سر حساب شده به تکلیف امرای خود بر اسپ سوار گردیده بالای سر خود شامیانهٔ زربفت طلائي که چهار چوب آن نمایان بود استاده نموده به سپاه زر ریزي و جواهر پاشي مي نمود که ناگاه غلام علي نام فیل مست جنگي حسین

---

(1) ن - نبرد *

نظام شاه برسر او رسیده شامیانهٔ او را درهم پیچیده خودش را به خرطوم گرفته برداشت - و به روایتی همچنان در سنگهاسن سوار بود تا یکی از بهادران جان باز خود را رسانده زخمي ساخته از سنگهاسن کشیده نزد رومي خان داروغهٔ توپ خانهٔ حسین نظام شاه رساند و رومي خان چنان زنده نزد حسین نظام شاه آورد و به فرمودهٔ حسین نظام شاه سر از تن او جدا کرده بر سر نیزه بسته پیش فوج خصم باز داشتند - چون کفار سر سردار خود بر سر دار مکافات سرفراز دیده مایوس گشته هزیمت خوردند و از معرکه رمیدند - و فوج هر پنج پادشاه چون سیل روان برای تاخت و تاراج آن خو گرفتگان هزیمت خورده روان گشتند و از هر طرف که می تاختند چندین هزار کشته بالای هم قطار بر قطار انداخته علف تیغ می ساختند تا دوازده کروه از رزم گاه کشته و زنده و نیم جان و زر و جواهر و خیمه و اسپ و فیل و شتر بی حساب افتاده فرش راه گشته بود * بیت *

ز هندو بسی جوی خون ریختند گرفتند و بستند و آویختند

و تاراجیان آن قدر غنیمت به دست آوردند که دیگر مستغني گشته از برداشتن آن تنگ آمدند به قول محمد قاسم فرشته که تا چند روز بشمار کشتگان محاسبان تیز قلم پرداختند قریب صد هزار نفر کشته و زخمي و اسیران به شمار در آمدند و تاراجیان تا بیجا نگر رسیده تا چند روز بازار و خانه‌ها غارت مي نمودند - القصه هر پنج فرمان فرما از فیلان و اسپان پیاده گشته سر نیاز به درگاه قاضي الحاجات برای ادای شکر بر زمین گذاشته منادي فرمودند که سوای فیل و توپ خانه در سرکار نه گیرند باقي هر که هرچه یابد به او گذارند - گویند تا مدت در لشکر اسلام جواهر اعتبار نه داشت و رشتهٔ فقر بی نوایان تا راجي بسیار به مایهٔ تجارت مبدل گردید و آنچه کفار با مساجد کرده بودند ده برابر آن بر بت خانه‌های آنها

فضیحتی آوردند و مذبله ساختند یک برادر رامراجه به اسم تیمراج که وقت هزیمت فرار نموده زنده جان بدر برده بود با یکی از بني اعمام به علي عادل شاه پیغام جان بخشي و عطای قول نموده آمده رجوع شده به یکی از گوشه‌های ملک قناعت نمود و هر پنج پادشاه به اتفاق به حد رائچور رسیده هر یکی با دبدبه و شان پادشاهي به فرخي و فیروزي به ملک خود رخصت و روانه شدند و از آن ایام که بیجانگر ویران شد باز آباد نه گردید و در آن سر زمین هر پارچهٔ زمین به دست هر زمیندار و نوکران رامراجه که آمد به مرور ایام منتقل گردید و در همان ایام بعد از مراجعت بیجا نگر حسین شاه ودیعت حیات نمود و بجای او مرتضی نظام الملک قائم مقام گردید - و میان مرتضی شاه و علي عادل شاه بر سر طرفداري وارثان رامراجه به خصومت و فوج کشي انجامید اگر به شرح تفصیل آن پردازد منافيِ اختصار کلام است - و در آن محاربات اکثر پرگنات از تسلط فرمان فرمای بیجاپور بیرون رفت و بسیاري از توابع بیجا نگر که الحال به ملک کرناتک بیجاپور زبان زد است به تصرف علي عادل شاه در آمد و در سلطنت خود مستقل گردید *

و در سنه ۹۸۱ نه صد و هشتاد و یک مصطفی خان اردستاني را وزیر ساخته ملقب به جملة الملک گردانید و از حسن تردد او اکثر از قلاع که به تصرف نظام الملک رفته بود باز به تصرف علي عادل شاه در آمد و پیشکش زیاده از اندازهٔ قیاس از زمینداران نواح و راني نه کنار ساحل دریا قلعهٔ مستحکم و ملک زرخیز تعلق به او دارد واصل خزانه گردید - و راني خود آمده با هفت لک هون ملازمت نمود و سه لک و پنجاه هزار هون پیشش هر سال مقرر نمود و وقت رخصت خواستند خلعت

و جواهر به دستور زنان به راني به دهند راني به اظهار شجاعت و غيرت گفت اگرچه به صورت زنم اما باج به مردان نامي اين نواح نمي دهم *

* بيت *

اگرچه زنم زن سير نيستم ز كار جهان بى خبر نيستم

گويند در آن ملك دستور است كه زنان وارث ملك و مردان به دستور امرا مطيع مي باشند و از جنس دارچيني و جوزبويه و باز باز و الاچي و قهوه و فلفل سياه آنچه در ملك فرنگ بهم مي رسد در آن ملك نيز پيدا مي شود و اصل مكان حاكم نشين به مليوار زبان زد است - بعده مصطفى خان را در بنكاپور صاحب اختيار آن حدود نموده فرمودند كه مهر خاص نيز نزد او باشد هر فرمان و كاغذ ملكي و مالي كه ضرور گردد نزد او برند اگر موافق صلاح دولت داند به مهر خاص برساند چندگاه برين نمط بود بعده مصطفى خان اين معنى را باعث تصديع خلق دانسته التماس نموده كه مهر خاص نزديكى از مقربان حضور به نيابت بنده باشد *

اما در اواخر سلطنت طبع پادشاه به سبب راهنمائي و همدمي مصاحبان بد عاقبت به فسق و امرد پرستي رغبت زياد بهم رساند و در گرد آوردن ساده رويان فكر ملك داري از خاطر او محو شد و تمام اختيار سلطنت به مصطفى خان و ديگر اركان دولت وا گذاشت و به سبب آنكه فرزند نه داشت - در سال نه صد و هشتاد و هفت شاهزاده محمد ابراهيم بن طهماس برادر زادهٔ خود را ولي عهد و صاحب اختيار ساخته خود مشغول عيش و عشرت مي بود - چون به گوش او رسيد كه علي بريد دو خواجه سراى صاحب جمال دارد كه يكى ازانها در صباحت و ديگرى در ملاحت طعن بر خور و مه مي زنند - از شنيدن آن خواهش تمام براى بدست آوردن آنها بهم رسانده پيغام طلب آنها فرستاده علي بريد اول به عذر پيش

آمده بعد گذشتن مدت تمام و حصول مطالب خود هردو را مقطع ساخته نزد علي عادل شاه فرستاد هر دو خواجه سرا که نزد علي عادل شاه رسیدند دانستند که آنها را برای چه کار به خواهش طلبیده - خواجهٔ کلان که به او رغبت زیاد بود کارد میان نیفهٔ پای جامه پنهان کرده انتظار فرصت مي کشید - تا آنکه وقت شب در خلوت طلبیده خواست با او هم بستر شود خواجه قابو یافته آن کارد را چنان بر تهي گاه او رساند که او را از آلودگي آن لذت عشق فسق آلود فارغ ساخت - و در سنه ۹۸۸ نه صد و هشتاد وهشت ازین جهان بی مدار به دارالقرار شتافت - و هر دو خواجه را به عوض قصاص یکی به قتل رساندند - و مدت سلطنت او (۱) سه سال بود *

* بیت *

این جهان در حلي و حلیه نهان
گنده پیری است زشت گنده دهان
سه طلاقش ده ار دلت بهش است
زانکه این گنده پیر شوی کش است

گویند سخاوت او به مرتبه به اسراف منجر گشته بود که روزی که بر تخت جلوس نمود چنانکه گذشته از یک کرور هون زیاده در خزانه موجود داشت - باز مثل ملک کرناتک زرخیز به احاطهٔ تصرف او در آمد در ایامی که بر روز نامهٔ عمر او خط فنا کشیده شده عین الملک نام ایلچي از نزد محمد اکبر پادشاه رسیده بود برای رخصت او آن قدر زر موجود نمي شد که مرخص سازد هنوز ایلچي در بیجاپور بود که این واقعه رو داد و ایلچي بی حصول جواب معاودت نمود *

---

(۱) بیست و سه سال*

ذکر سلطنت ابراهیم عادل شاه بن طهماس[1] شاه واسطهٔ پنجم

چون ابراهیم عادل شاه که مرحلهٔ عمر او به ده نه رسیده بوده که بر تخت جلوس نمود - باوجود صغر سن در جذب قلوب امرا و پرداخت حال رعایا چنان سعي جمیله به کار مي برد که همه مدح خوانان و ثناگوی عمر و سلطنت او گردیدند و چون مصطفی خان وکیل السلطنة در حضور نه بود کار و بار سلطنت به کمال خان دکني وزن عموی مهربان چاند بي‌بي سلطان وا گذاشته خود باوجود آنکه به شغل تحصیل علم و مشق خط و تصویر که شوق تمام بهم رسانده بود اوقات مخصوصه صرف مي نمود - از کار و بار سلطنت نیز غافل نه بوده ممد و معاون دستور دستوران بود - کمال خان دکني تا دو ماه به صلاح و صواب دید چاند بي‌بي که در کارداني و عقل وعفت یگانهٔ عصر گفته مي شد سرانجام مي داد - بعده به تقاضای آب و هوای دکن که همه دکنیان خانه برانداز و دشمن آقا و غریب کش و سفله پرور واقع شده‌اند با چاند بي‌بي سوی مزاج بهم رسانده به خاطر آورد که بلا سهیم و شریک صاحب مدار سلطنت باشد[2] وعده‌های خارج پیش نموده گوش به حرف و اطاعت چاند بي‌بي نمي نمودند و چاند بي‌بي این معنی را دریافته متحمل آن نه گردیده به کشور خان که از امرای مقرب و هم چشم کمال خان گفته مي شد در خلوت طلبیده گفت که اگر این دکني نمک به حرام را از میان برداري ترا بجای او

---

(۱) طهماسب *

(۲) ن و اداهاي *

صاحب مدار ملک گردانم کشور خان به هوس و آرزوی این مراد چهار صد سوار و پیادهٔ انتخابي کار آزموده را با خود گرفته وقتیکه کمال خان در خلوت خانه بود به قلعه در آمده اول دروازه‌ها را به قید مردم خود آورده قلعه‌دار را در دار و گیر اول مقید ساخته به قصد به دست آوردن کمال خان افتاد و کمال خان از شنیدن آن هنگامه سراسیمه گشته خواست که چاند سلطان پیغام داده یا خود را رسانده از شر او مامون گردد یکی از خواجه سرایان که بوی مادهٔ فتنه به مشام او رسیده بود سر به گوش او نموده گفت که به اشارهٔ چاند بي‌بي جرأت نموده و إلا او را چه مجال بود - کمال خان از شنیدن آن خود را باخته چون راه دروازه را بر روی خود بسته یافت بالای دیوار و بام عمارت بر آمده به خاطر آورد که در آب و آتش غریق و حریق گردیدن به ازآن است که به کام خصم ناکام کشته گردد - و خود را به آب خندق انداخت و به مدد شناوري ازآنجا بر آمده دستار و کمربند و رختی که در کمر داشت ریسمان کمند دستور ساخته بر سر دیوار قائم نمود و بالای حصار بر آمده از آنجا خود را پائین انداخته راه خانهٔ خویش که بیرون شهر داشت اختیار نموده از آنجا پارهٔ جواهر و هون برداشته با هفت هشت نفر روانهٔ احمد نگر گردید - کشور خان بعد جست وجوی بسیار که برین دلاوري و فرار او اطلاع یافت هر طرف مردم خود را که مستعد استیصال او بودند تعیین نمود - تا آنکه جمعی از سواران بر سر کمال خان رسیدند و بعد از دست و پا زدن اسیر و قتیل گردید سر او بریده نزد کشور خان آوردند - کشور خان صاحب اختیار سلطنت گردید *

درین ضمن خبر رسید که بهزاد سر فوج مرتضی نظام شاه با ده پانزده هزار سوار به قصد تاخت و خرابي ملک بیجاپور رسیده بعد عرض به

تجویز چاند بي‌بي عین الملک کنعاني را با چند امیر دیگر مقابل فوج نظام شاهي تعیین نمودند بعد مقابله جنگ عظیم رو داد - جمع کثیر از هر دو طرف اسیر و دستگیر پنجهٔ تقدیر گردیدند آخرکار فتح نصیب امرای عادل شاهیه گردید - چاند بي‌بي باوجود هزیمت فوج برادر اعیاني فرمود که سه روز شادیانه زدند و عرابه‌های پُر از شکر محله به محله گردانده صغیر و کبیر را به مژدهٔ فتح ابراهیم عادل شاه شیرین کام ساخت و خلعت و اضافه به امرا مرحمت فرمود *

چون بعضی امرا مصلحت در آن دیدند که برای کوتاه نمودن دست تسلط چاند بي‌بي از راه حسد مصطفی خان را از بنکاپور طلبیده به خدمت ماموره وکالت به دستور سابق در حضور مامور سازند - باوجود چاند بي‌بي درین مصلحت خود را شریک نه ساخت و از لا و نعم هیچ برزبان نیاورد - در السنهٔ عام شهرت یافت که برای بی اختیار نمودن کشور خان این مصلحت برانگیختهٔ چاند بي‌بي است و از چاند بي‌بي بد گمان شده در فکر استیصال مصطفی خان افتاد - و فرمان جعلي میرزا نورالدین محمد که از مصاحبان و دست گرفته‌های مصطفی خان گفته مي شد و نواح بنکاپور جاگیر داشت نوشت مشتمل بر این که مصطفی خان را به قتل رساني منصب و اقطاع او به تو عنایت خواهم نمود - چون حکم نزد آن حق ناشناس رسید پاس نمک واحسان مصطفی خان منظور نه داشته آن سید عالي نسب را به اتفاق جمعی که در قلعه مصاحب او بودند و وقت نماز صبح مشغول اوراد خواندن بود غافل بر سر او ریخته به قتل رسانده شهید ساختند چون این خبر در بیجاپور انتشار یافت و چاند بي‌بي برحقیقت مطلع گردید از آنکه نظر بر فدویت و کاردانيِ مصطفی خان

او را برادر خوانده بود از کشور خان به دل رنجیده تشنیع زیاد نموده کلمات درشت خفت آمیز به او گفته در فکر مکافات افتاد - کشور خان به خاطر آورد که قبل از آنکه چاند بی‌بي به فکر استیصال من پردازد مرا به چارهٔ کار او باید پرداخت - با خواجه سرایان که از چاند بی‌بي غبار خاطر داشتند و با سلطان مقرب بودند ساخته چاند بی‌بي را متهم به آن نمودند که به مرتضی نظام شاه برادر خود رسل و رسائل در باب اختلال ملک عادل شاهیه دارد و این معنی را مکرر به گوش پادشاه رساند و از انکه سلطان از صغر سن به اختیار خود نه بود و دوست و دشمن را فرق نمي‌توانست نمود حکم حبس چاند بی‌بي حاصل نموده از حرم سرا به خفت تمام کشیدهٔ بر آورده در پالکي نشانده به قلعهٔ ستارهٔ روانه ساخت - و خود در امور سلطنت استقلال تمام بهم رسانده حکم‌های جعلي برای قتل اخلاص خان وغیره سه امیر حبشي فرستاده در استیصال آنها کوشید اما پیش رفت نه گردید و آنها فرار نمودند و این معنی باعث شورش و خلل عظیم در سلطنت گردید و امرای دور و نزدیک به نامه و پیغام باهم اتفاق نموده در فکر دستگیر ساختن او گردیدند و از اثر خون‌های ناحق در نظر خاص و عام به مرتبه خوار و زار گردید که از هر کوچه و بازار که مي گذشت مردم بازاري و اطفال زبان به دشنام و نفرین او کشاده مي‌گفتند که این همان یزید متغلب است که باعث خون فرزند مصطفی یعنی مصطفی خان و دیگر امرای بی گناه گشته و ملک را به شورش آورده بر چاند بی‌بي والدهٔ پادشاه تهمت بسته مقید ساخته نزدیک بود که بر سر او هجوم عام آورده بی حکم پادشاه به سنگ و کلوخ او را به سزا رسانند - کشور خان متهم گشته خود را باخته نجات خود در گریختن از بیجاپور دانسته پادشاه را به بهانهٔ شکار بیرون برده وقت مراجعت

رخصت سیر باغات شاهپور گرفته با قدری جواهر و هون که از خزانهٔ پادشاه خود بر داشته بود راه احمدنگر گرفته به طریق ایلغار خود را به سرحد نظام شاه رسانید چون قبل از رسیدن او در شهر افعال او زبان زد اعلی وادنی گردیده بود و مردم آنجا با او عداوت قلبي بهم رسانده بودند همین که بر رسیدن او اطلاع یافتند زیاده از بیجاپور به فضیحتی او پرداختند و نزدیک بود سنگسارش نمایند - از آنجا ناچار به قطب شاهیه شتافت درآنجا نیز نارسیده به شهرت همان بدنامي سید کشي بلند آوازه گشته نزد پادشاه بار نیافته به دست یکی از مردم اردستان که از هواخواهان مصطفی خان بود به ضرب خنجر انتقام از پا در آمد - آری که کرد که نه یافت * بیت *

به کار آنچه داري ز گندم و جو　　که امروز کشت است فردا درو

واخلاص خان وجمشید خان ودلاور خان هر سه حبشي از شنیدن فرار او به حضور ملازمت نمودند و اخلاص خان به منصب وکالت سرفرازي یافت وچاند بي‌بي را به عزت و احترام تمام از قلعهٔ ستاره طلبیده به دستور سابق دخیل امور سلطنت ساختند - و چاند بي‌بي بار دیگر در امور ملکي استقلال بهم رسانده افضل خان شیرازي به خدمت دیواني پیشکاري خود که در عهد علي عادل شاه نیز داشت مقرر ساخت و آسوپندت را که از متوسلان افضل خان بود مستوفي خان نمود و در پرداخت مغلیه و غریبان عرب وعجم روز به روز زیاد مي کوشید - تا آنکه اخلاص خان از توهم پیش آمدن غریبان به دستور بد اصلان خطا کار بهر بهانه وتمهید افضل خان و آسوپندت را نزد پادشاه مغضوب ساخته چند روز محبوس نموده هر دو را به قتل رساند - و شاه فتح الله شیرازي و شاه ابو القاسم مدني و مرتضی

خان انجو را باجمعی دیگر که از شرفا وفضلای مشهور بودند اخراج نمودن فرمود - و هر سه حبشي مستقل گشته در سرانجام امور ملکي مي پرداختند *

درین آوان عین الملک را که از بیداد کشورخان خود را به جاگیر رسانده بود به حضور طلب داشتند - چون نزدیک رسید هر سه غلام پلشت با جمعیت قلیل در عالم عالي دماغي جریده که باقي فوج را فرمودند که از عقب به تفاوت بیایند به طریق استقبال عین الملک که در دل ارادهٔ دیگر داشتند بر آمدند وقت ملاقات عین الملک را چون نظر بر ایشان افتاد وبدان بد اصلان چار چشم گردید در عالم قیافه شناسي و غوردیدهٔ دل بر صافي الضمیر آنها اطلاع یافته به حکم آنکه دست پیشین زوال نه داد مردم خود را اشاره نمود که تا خبردار شدن هر سه حبشي را دستگیر ساخته زنجیر نمودند و عذر این معنی را به خدمت پادشاه برای در یافت مرضي به آئین شایسته نوشت - و دو روز در همان مکان توقف فرموده روز دویم کوچ نمود و حبشي‌ها را با زنجیر بر فیل سوار نموده به قصد ملازمت روانهٔ قلعه گردید - درین ضمن خبر رسید که بعضی غلامان حبشي و دکني که در قلعه بودند فراهم آمده دستور خان قلعه دار به گمان آنکه به عین الملک هم داستان است گرفته مقید نموده دروازهٔ ارک را مسدود ساخته اند عین الملک از شنیدن این هنگامه خود را باخته طرف جاگیر عنان را معطوف داشت و از طرف تقید هر سه حبشي سهل انکاري نموده به یکی از غلامان فرمود که فیل حبشي‌ها را از عقب بیارد جمعی از همدمان و نوکران اخلاص خان و دیگر همراهان او رسیده فیل سواريِ آنها را گردانده از بالای فیل هر سه حبشي را فرود آورده زنجیر برداشته نزد پادشاه بردند و فتنهٔ عظیم

در ملک عادل شاهیه بهم رسیده همهٔ امیران دست از اطاعت پادشاه کشیده به رفاقت همدیگر طبل مخالفت نواختند - و از اشتهار بر هم خوردن نسق بیجاپور پادشاهان اطراف را رگ طمع و فساد و تسخیر ملک بیجاپور به حرکت آمد و در همان سال نه صد و هشتاد و نه ابراهیم قطب شاه مرحله پیمای سفر آخرت گردید و محمد قلي قطب شاه در صغر سن بجای او جلوس نمود و به رهنمائي امیران با مرتضی نظام شاه طرح موافقت به میان آورده به نامه و پیغام عهد بستند که به اتفاق لشکر بر ابراهیم عادل شاه کشند و به رفاقت همدیگر قلعه شاه درک را مفتوح ساخته به تصرف نظام شاهیه در آرند بعد ازآن قلعهٔ گلبرگه را از تصرف عادل شاهیه بر آورده به امرای قطب شاهیه واگذارند - بدین اراده لشکر آراسته به سرداري بهزاد الملک که سوختهٔ تاراج فوج عادل شاهیه بود به محاصرهٔ شاه درک روانه ساختند و ایام محاصره به امتداد کشید - محمد آقا نام قلعه دار شرط اهتمام حراست قلعه چنانچه بایست به تقدیم رسانید و بعد چندین یورش جان‌بازان که کاری نه توانستند ساخت مکرر از قلعه بر آمده شب و روز خود را بر مورچال زده ترددهای رستمانه به ظهور مي‌آورد و چنان به رسوخیت به ولي نعمت خود قلعه داري مي نمود که باوجود جمعی از منسوبان و ناموس قلعه دار دستگیر نظام شاهیه گردیدند و آنها را به انواع سیاست و بی آبروئي به پای قلعه آورده پیغام سپردن قلعه به انواع تهدید و امیدواري‌ها از حطام دنیوی دادند آن نمک حلال در جواب گفت این چند نفر مخصوص ناموس من اند و قلعه جای ناموس پادشاهان مي باشد و ناموس چندین‌هزار نفر از شرفا و نجبا به قلعه تعلق دارد پس برای رعایت آبروی ناموس خود دست از پاس ناموس ولي‌نعمت و جمع کثیر دیگر برداشتن نه شرط دینداري و مروت است امید که

مرا معذور دارند چون چهار ماه در محاصرهٔ گذشت و دانستند در استقلال قلعه دار هر روز مي افزايد قرار مصلحت بران يافت که ديگر در محاصرهٔ شاه درگ آدم به کشتن دادن فعل عبث است بهتر آنست که درين وقت که پاي تخت بيجاپور که پر خلل است رفته به محاصرهٔ آن پردازيم پس ازآن جا برخاسته همه جا تاراج کنان مع چهل هزار سوار به ظاهر قلعهٔ بيجاپور رسيده محاصره نموده شروع مورچال بستن و نقب زدن نمودند و با خود در شهر بيجاپور همراه پادشاه زياده از سه چهار هزار سوار نه مانده بود حبشيان بر استحکام برج و باره پرداخته در انداختن توپ و بان و حقه آتشبازي خود را معاف نمي داشتند و عين الملک و انکس خان با جمعي ديگر از امرا از اقطاع خود رسيده طرف دروازهٔ آله‌پور فرود آمده در ظاهر به دفع افواج و مدد محصوران پرداختند و خفيه راهنمائي خصم مي نمودند و جمع کثير از هردو طرف کشته مي شدند - درين ضمن از شدت باران قريب بيست ذرعه ديوار قلعه افتاد و هر چند به عين الملک و انکس خان درآن وقت تکليف داخل شدن قلعه و از اندرون به‌اعانت پرداختن نمودند چون از طرف بد عهدي حبشيان مطمئن خاطر نه بودند گفتند ما شرط جان بازي از بيرون مي نمائيم از تکليف آمدن اندرون معذور داريد - و فوج قطب شاهيه و نظام شاهيه خواستند که از طرفي که ديوار افتاده بود يورش نمايند به سبب نفاق که ميان امراي دکن مي باشد آن روز ميسر نيامد و مردم قلعه فرصت غنيمت دانسته در فرصت شب و روز به تخته و سنگ و گل في الجمله سد راه تردد نمودند چون شرفا و امرا به وزارت و اختيار حبشي‌ها راضي نه بودند و از هر طرف لعن و طعن بر حبشي‌ها مي نمودند مي گفتند که همهٔ مادهٔ خلل از همت غلامان سياه زشت روست و فوج امراي بيرون به آمدن اندرون اعتماد نمي نمودند و حبشي‌ها نيز از

طعن چهار طرف به جان رسیده بودند نظر بر قابوی وقت نموده از ملاحظهٔ آنکه مبادا درین هرج و مرج چشم زخم جانی به آنها برسد و در همه صورت وبال حال عیال و مال آنها گردد همه جمع آمده به چاند بی‌بی پیغام دادند که ما غلام بد اصلیم به سبب ما ها خلل در سلطنت و بندوبست ملک افتاد بهتر آنست که اختیار ملکي و مالي به عهدهٔ مردم اشراف و نجیب نمایند - چاند بي‌بي که این معنی را از خدا مي خواست به صلاح دیگر هواخواهان شاه ابو الحسن پسر شاه طاهر را که در همه باب به کمالات صوري و معنوي آراسته بود دخیل امور سلطنت گردانید. و از شنیدن این خبر صغیر و کبیر اندرون و بیرون حصار رجوع آورده مبارک باد به همدیگر دادند و به اتفاق به مدافعهٔ خصم پرداختند - چون سید مرتضی قطب شاهي که از مریدان خاندان شاه طاهر بود شاه ابو الحسن به او خط نصیحت آمیز بدین مضمون نوشت و پیغام داد که فتح این کهنه عصار[1] متعذر و افواج عادل شاهیه از اطراف مي رسند خصوصاً که پای حبشي‌ها از میان بر خاسته جان و مال خود را نثار ولي نعمت خواهند ساخت و آخر به ندامت بر خاستن ضرور خواهد گردید بهتر آنست که منت این احسان برما و بر ارواح بزرگان ما داشته قطب الملک و بهزاد الملک را فهمانده از پای حصار بر خیزاند که روانهٔ اوطان خود شوند - سید مرتضی در ظاهر جواب عذر آمیز داده خفیه دست از تردد کشیده به عین الملک و انکس خان که به سبب آزرده خاطر بودن از طرف حبشیان اندرون نمي‌رفتند چند کلمهٔ نصیحت آمیز پیغام داده‌اندرون قلعه فرستادند امرای اطراف از خبر بی دخل گشتن حبشي‌ها شروع به آمدن و کومک نمودند و در مدت

---

(۱) ن حصار

یک و نیم ماه قریب بیست هزار سوار در بیجاپور موجود گردید و سید مرتضی که در محاصره سعي واقعي نمي نمود به قطب الملک و بهزاد الملک به دلائل معقول مي فهماند که سوای کشتن و کشته شدن مسلمانان فائده دیگر نخواهد شد و گرانئي غله و قلت کاه در لشکر بیرون و اندرون بهم رسید و مفسدان اطراف شبها اسپان بسیار به دزدي مي بردند و روزها برگهي(۱) مي تاختند تا آنکه از پای قلعهٔ بیجاپور بر خاسته هر یک راه خود گرفتند *

اما قطب الملک میر سید زنبیل استرآبادي را خطاب مصطفی خان داده با فوج آراسته برای خرابي و تسخیر بعضی ولایت ابراهیم عادل شاه رخصت داد - و خود به گلکنده رفته به عیش پرداخت و مصطفی خان طرف رائچور رفته پرگنات و محالات آن ضلع را به تصرف خود آورد و ابراهیم عادل شاه اطلاع یافته دلاور خان حبشي را به استصواب اخلاص خان سپه سالار ساخته با لشکر بسیار و فیلان شیر شکار برای مقابلهٔ مصطفی خان تعیین نمود و دلاور خان خود را به مصطفی خان رسانده بعد محاربه و مقاتلهٔ عظیم غالب آمده خیمه و خرگاه و کارخانه‌جات قطب الملک را به تاراج آورد - از انجمله یک صد و پانزده فیل روانهٔ بیجاپور نمود و از حسن تردد او ابراهیم عادل شاه از سر نو متوجه پرداخت حبشیان گردید آخر کار باز مدار سلطنت به اختیار حبشیان در آمد و دلاور خان قوت گرفته به مرور ایام انتقام از همهٔ امرای غریب و هم چشمان خود کشید بلکه اخلاص خان حبشي را که ابتدا مربي و آخر مدعي او گشته بود به اعانت دیگر حبشیان در جنگ دستگیر ساخت - و شاه ابو الحسن را مقید ساخته چند گاه در

(۱) ن برگي

قید نگاه داشته به درجهٔ شهادت رساند - و اکثر از امرای قدیم و جدید را مقید کرده چاند بي‌بي را نیز بی دخل و بی اعتبار نموده غالب خان تهانه‌دار ادهوني را که به اطاعت سر فرود نمي آورد به حیلة و تدبیر به دست آورده هر دو چشمش را از کاسهٔ سر بر آورده مقید گردانید و بعد خاطر جمعي از همه طرف درسنه ۹۹۱ نه صدو نود و یک مذهب تشیع را از میان برداشته دین و آئین امام اعظم را علیه الرحمة رواج داده تمام زمام سلطنت را به دست خود آورد و مدت هشت سال دور غلامان رونق تام داشت و کار به جای رسید که بدون اذن دلاور خان سلطان را سیر باغ و آمدن به دیوان و دادن پتي پان به یکی از خاصان و خواصان میسر نمي‌آمد - و بلبل خان حبشي که از هواخواهان و میر شمشیر دلاور خان بود برای تسخیر یکی از قلعه‌های تعلقه‌های راجه سنکر نایک سرحد بیجاپور تعیین نمود و بلبل خان که بعد از محاصره نمودن قلعه دستگیر گردید او را به قلعه برده زنجیر دو منی در پای او انداختند و مدتی در قید بود تا آنکه با کاه فروشان که به قلعه آمد و رفت داشتند ساخته درمیان پشتارهٔ که کاه فروش بر سرگرفته بر مي آمدند باز خود را نزد دلاور خان رسانید و آخر برای دفع فساد چنان مقرر شد که همشیرهٔ ابراهیم عادل شاه مسمی به خدیجه سلطان برای حسین شاه پسر مرتضی نظام شاه خواستگاري به میان آید و همشیرهٔ محمد قلي قطب شاه مسمی به چاند سلطان برای ابراهیم عادل شاه عقد نمایند - و بعد روانه شدن همشیرهٔ ابراهیم عادل شاه با لوازمهٔ جهاز و به میان آمدن عقد به سبب جنون مرتضی شاه و فساد امرای نظام شاهیه کار بجای رسید که عروس هنوز به خانهٔ شوهر نه رسیده بود که مرتضی شاه پسر خود را مقید ساخته روانه قلعه دولت آباد نمود - چنانچه در ذکر سلطنت مرتضی شاه مفصل به زبان قلم داده و مصطفی خان استر

آبادي با لوازمهٔ جهيز همشيرهٔ قطب الملک را به بيجاپور رسانيد بعد تقديم جشن و يافتن انعامات به گلکنده مراجعت نمود *

درين آوان از نزد برهان نظام شاه پسر حسين نظام الملک برادر مرتضی نظام شاه که از قيد برادر به تحريک امرا خلاص شده بود بعد يک دو جنگ و تردد نمايان رو به دار الخلافهٔ دهلي آورده در جرگهٔ بندهای محمد اکبر پادشاه منسلک گرديده بود - بعد از رسيدن خبر انتقال برادر که اسمعيل شاه نام پسر برهان شاه فرمان روای احمدنگر گرديد - چنانچه تفصيل اين اجمال در ذکر سلطنت نظام شاهيه به زبان قلم داده به رخصت و اعانت عرش آشياني محمد اکبر به سرحد خانديس و برار رسيده بود نوشته جات مشتمل بر طلب کومک به ابراهيم عادل شاه رسيد - و ابراهيم شاه به صلاح محمد قاسم فرشته و رهنمونيء دلاور خان آنچه شرط سلاطين با نام و نشان مي باشد به عمل آورده خود به نفس نفيس لشکر گران و توپ خانهٔ عظيم به مدد برهان شاه روانه گرديد به حاکم برهان پور و برار نيز آنچه بايست برای امداد معاونت نظام شاه نوشته بود جنگ صعب با لشکر اسمعيل شاه که به قوت و رهنمائي جمال خان مهدوي به مقابله و مقاتله پدر تا بالاگهات روهنکهيره رفته بود چنانچه بر محل مفصل به ذکر در آمده فتح يافته جمال خان را کشته اسمعيل شاه را مقيد ساخته به فرخي و فيروزي برهان نظام شاه به احمدنگر رسيده ابراهيم عادل شاه را مرخص ساخت - بعد معاودت ابراهيم شاه به بيجاپور و استقلال گرفتن برهان شاه در مقابل احسان ابراهيم شاه چندين ادای خارج از برهان نظام شاه به ظهور آمد - اولا چون جمال خان صاحب اختيار اسمعيل نظام شاه از شنيدن خبر روانه شدن ابراهيم عادل شاه به مدد برهان شاه بر دلاور

خان که ابراهیم شاه در بیجاپور گذاشته رفته بود لشکر کشي نموده سه صد فیل به تصرف آورده داخل فیل خانهٔ نظام شاهیه ساخته بود - بعد فتح برهان شاه طلبید چنانچه در ذکر سلطنت برهان نظام شاه مفصل به گذارش آمده برهان نظام شاه در واپس دادن فیلان عذرهای دور از حساب به میان آورده ابراهیم شاه را از خود آزرده ساخت و درهمان ایام حق سبحانه تعالی در خانهٔ ابراهیم شاه از بطن دختر قطب الملک فرزندی کرامت نموده بود که جشن آن به آئین پادشاهان گرفته شد و از همه جا نوشته‌جات مبارک باد مع رسمیات رسید - و برهان نظام شاه اصلا برای او تهنیت نامه و پیام نه فرستاده با زور آن زودي واقعهٔ آن نونهال حدیقهٔ آرزو رو داده و باز تعزیت نامه از طرف نظام شاه نه رسید و ازین مقولهٔ خلاف دستور به ظهور آمدن روز به روز زیاده مادهٔ نزاع مي گردید *

درین ضمن چون دلاور خان در سن هفتاد سالگي بر دختریکی از امرای محکوم خود عاشق شده به زور به تصرف خود آورد وتسلط ومردم آزاري او بجای رسید که بلیل خان را که فرزند خواندهٔ او گفته مي شد و به مدد دستگیري او بدین مرتبه رسیده بود محض آنکه در معاملات مالي ازو برای مقدمه سهل مالي رنجید بدون تحقیق به حیل و تدبیر دستگیر ساخته به قلعه فرستاد - و اخلاص خان را که بر اخلاص او اعتماد تمام بود به همین معامله مغضوب و معدوم البصر ساخته حبس فرمود - و فریاد این ظلم‌ها که ازو خلاف مرضي سلطان به ظهور مي آمد از حد گذشت - ابراهیم عادل شاه بدین فکر افتاد که بتدبیر و تمهید دلاور خان را به دست آورده به سزا رسانده مقید سازد - در سنه ۹۹۸ نه صد و نود و هشت منصوبهٔ که تفصیل آن طول دارد به کار برد - اما دلاور خان به سبب نامي

مقربان سلطان خبر یافته بعد کشته شدن یک پسر او از نزد ابراهیم عادل شاه گریخته خود را نزد برهان شاه رساند - و ابراهیم عادل شاه برای طلب او و مواخذهٔ حساب سلطنت چند ساله نامه و پیغام فرستاد مؤثر نه گردید بلکه کار به لشکر کشیدن به سرحد بیجاپور کشید - عادل شاه شنیده اصلا از جای خود حرکت نه نمود - برهان نظام شاه در ذکر سلطنت او به زبان قلم داده قلعه در سرحد بیجاپور کنار دریا احداث نمود که آخر فائده به حال او نه داد بلکه بعد از خرابي بسیار که به او رسید تا قلعه را به دست خود مسمار نه نمود صلح از طرف عادل شاه میسر نیامد - چون عادل شاه اصلا متوجه برهان شاه نمي گردید برهان شاه و امرای او هر یکی به اندازهٔ فهم و حوصلهٔ خود حرفی از بی رشدیٔ عادل شاه بر زبان مي آورد - دلاور خان نیز در آن نصیحت موشک دواني نموده کلمات لغو نسبت به ولي نعمت قدیم مي گفت - بعده که مقدمهٔ برهان شاه به خفّت و ندامت منجر گردید چنانچه در ذکرِ سلطنتِ او به احاطهٔ تحریر در آمده دلاور خان نظر بر مآلِ کارِ خود مصحوب یکی از محرمان نزد عادل شاه پیغام فرستاد که اگر چه از درهم اندازي امرای صاحب غرض و ملاحظهٔ جان و آبروی خود را اینجا رسانده ام اما امیدوارم که اگر قولِ امانِ جان و مال یابم و قلم عفو بر جریدهٔ اعمال من کشیده گردد خود را به خدمتِ عالي رسانم - عادل شاه از شنیدنِ این پیغام در جواب گفت که اگرچه فی الواقع از غمازي امرای ناکارهٔ دیگر قدر ترا نه دانستیم و آنچه نه بایست از تقدیراتِ الٰهي به عمل آمد الحال که بدون تو کارهای سلطنت رونق نه دارد باید که به خاطر جمعي خود را به رساني آنچه از طرف تو خلاف مرضئ ما به ظهور آمده از صفحهٔ دل ما شسته گردید - باید که تو هم از طرف ما هیچ وسواس در دل خود راه نه داده باز این

سلطنت را از خود دانسته آمده چنانچه بودي در کارها سرگرم گشته مرا از تشویش نجات دهي - دلاور خان از شنیدن این کلمات رگ طمع او به حرکت آمد و عهد نامهٔ امان جان و مال طلبید سلطان فرمود که به حسب طلب او عهد و پیمان امان جان و مال او به دهند و باز به اشتیاق تمام برای طلب او مبالغه نمود *

* بیت *

بدوزد طمع دیدهٔ هوشمند در آرد طمع مرغ و ماهي به بند

دلاور خان به جاذبهٔ حب ریاست خود را به خدمت ابراهیم عادل شاه رساند بعد رسیدن دلاور خان پادشاه عدالت اساس به الیاس خان که از امرای مقرب و پیش آورده های دلاور خان بود فرمود که دلاور خان را به خلوت خانه آورده مقید سازند بعده حکم نمود که شخصي را که دلاور خان برای بر آوردن چشمان مظلومان و مصاحبان جانيِ خود درین فن استاد تیز چنگال ساخته بود حاضر سازند و صنعتي که ازو به فرمودهٔ دلاور خان بے رضا و اختیار سلطان در حق دیگران به ظهور مي آمد دربارهٔ او نیز به عمل آرند - چون الیاس خان استاد پیشهٔ این کار را نزد دلاور خان برد به عجز و زاري در آمده گفت مرا مهلت دادهٔ پیغام من به رسانید که خلاف عهد و پیمان از سلاطین اگرچه در حق کافر حربي باشد نا مبارک گفته اند - ابراهیم عادل شاه در جواب گفت که حاشا از من خلاف عهد و پیمان به ظهور آید من از طرف مال و جان تو که قول و پیمان آن به میان آمده متعرض حال تو نمي گردم و از مال تو یک پرکاه توقع نه دارم در مکافات اعمال تو که در درگاه منتقم حقیقي عدالت محض است به حکم آنکه گفته اند *

* بیت *

از دور نیفتد قدح تلخ مکافات زهریکه چشیدن نتواني نه چشاني

در عوض قصاص چندین مظلومان که چشم آنها نزد آنها از چشم تو عزیز تر بود حکم فرموده ام - بعد رسیدن جواب آنکه به کندن چشم آن خیره چشم مامور گردیده بود موافق حکم به عمل آورد بعد از آن فرمودند که او را با مال و عیال به قلعهٔ ستارهٔ به فرستند و در آنجا چندگاه گذرانده جان به مالکان دوزخ داد * * بیت *

شاخی چنان نشان که سعادت دهد ثمر
تخمی چنان به کار که بتوانیش درود

درین ضمن که خبر انتقال برهان شاه نظام الملک و قائم مقام او گردیدن ابراهیم نظام الملک انتشار یافت - و در همین آوان تزلزل روانه شدن افواج محمد اکبر پادشاه به سرداري سلطان مراد و خان خانان ادر دکن زبان زد خاص و عام گردید - از آنکه اختلال تمام میان امرای نظام شاهیه رو داده بود سلطان ابراهیم عادل شاه میر صفوي نام را که از صاحب کمالان با وقار بود با نامهٔ تعزیت و تهنیت نصائح آمیز نزد ابراهیم نظام الملک روانه نمود - بعد رسیدن میر صفوي سلطان ابراهیم نظام الملک برخلاف روایهٔ بزرگان به حاجب مذکور پیش آمده به حرف هاے تند و تلخ بے مزه لا یعني به مرتبه آزرده ساخت که بدون حصول جواب نزد عادل شاه مراجعت نمود و آخرکار میان هر دو پادشاه کار به فوج کشي کشید و از طرف ابراهیم عادل شاه حمید خان و سهیل خان با فوج گران به مقابله ابراهیم نظام الملک پرداختند و ابراهیم نظام الملک کشته گردید و تمام کارخانه جات و فیلان و اسپان تجمل فوج نظام شاه به دست تصرف سرداران ابراهیم عادل شاه در آمد ازآنکه در اولاد نظام شاهیه سوای بهادر نام طفلی نه مانده بود و به سبب اختلاف امرای احمد نگر خطر عظیم

در ملک نظام شاهیه رو داد و خبر آمدن محمد اکبر بادشاه براے تسخیر قلعه احمد نگر زیاده مادهٔ تزلزل دل سرکشان دکن گردیده بود - ابراهیم عادل شاه چاند بي بي را که وارث ملک سلسلهٔ نظام شاهیه و عورت باغیرت و حمیت صاحب نسق گفته مي شد به تقاضاى مصلحت با دو سه امیر نامي و فوج شایستهٔ انتخابي براى بندوبست ملک و قلعهٔ احمد نگر روانه ساخت چنانچه آنچه شرط قلعه داري و تردد در ایام محاصره دو بار در مقابل افواج دریا موج محمد اکبر پادشاه از آن زن شیر نبرد نیک سیر به ظهور آمده و آخر در محاصرهٔ ثاني از دست امراے خود به درجهٔ شهادت رسید در ذکر سلطنت محمد اکبر پادشاه و محاصره و تسخیر قلعهٔ احمد نگر مفصل به گذارش آمده اگرچه مسود اوراق را بر باقي ذکر سلطنت دو سه واسطهٔ عادل شاهیه اطلاع واقعي به تعین ایام فرمانروائي حاصل نه شده اما مجملي به زبان قلم مي دهد - ابراهیم عادل شاه در اواخر عشر سنه ۱۰۱۰ هزار و ده جهان را پدرود نمود * بیت *

جهان اے برادر نه ماند به کس دل اندر جهان آفرین بند و بس

ذکر سلطنت محمد عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه ثاني واسطهٔ ششم

بعده که سلطان محمد عادل شاه بر تخت بیجا پور جلوس نمود در همه باب نسبت به بزرگان خود با امرا و هم چشمان به آئین بخردان سلوک مي نمود و در امداد چاند بي بي تا ایام محاصرهٔ احمد نگر از تعین لشکر و فرستادن خزانه خفیه و علانیه مي کوشید بعده که احمد نگر به تسخیر شاهزادهٔ دانیال در آمد در خدمت محمد اکبر پادشاه از روانه

نمودن عرائض مع تحف و هدایا به اظهار عجز و اطاعت و قبول دختر به پادشاهزاده دانیال در ایام محاصرهٔ برهانپور چنانچه بر محل به زبان قلم داده از خود راضي ساخت - و در عهد جهانگیر پادشاه اگرچه با لشکر گران صاحبقران ثاني در ایام پادشاهزادگي که برای بندوبست دکن آمده بود مکرر بعد تعین افواج به مدد نظام الملکي دست بازي رو داد اما آخر به صلح و فرستادن مبالغ نقد و جنس به طریق پیشکش و اظهار اطاعت پیش آمده (۱) نه گذاشت که آفت فوج چغتیه به ملک او رسد و به مرتبهٔ بنای صلح و اطاعت را با پادشاهزاده محمد خرم استحکام داد که جهانگیر پادشاه سلطان محمد عادل شاه را فرزند خوانده به دستخط خاص این بیت زادهٔ طبع خود در فرمان تسلي او درج نمود * بیت *

شدي از التماس شاه خورم به فــرزندي ما مشهور عالم

و چند سال معدود فرمان روائي به نیکنامي نموده جان را به جهان آفرین سپرد * بیت *

جهان و کار جهان جملـه هیچ در هیچ است
هـزار بـــار من این نکتـــه کرده ام تحقیق

ذکــر سلطنت علي عادل شاه ثاني بن سلطان محمد عــادل شاه واسطهٔ هفتم

بعد از آنکه اواخر عهد جهانگیر پادشاه سلطنت بیجا پور به علي عادل شاه ثاني قرار گرفت پادشاهی بود با هوش سپاه دوست و در سخاوت و شجاعت و وسعت خلق مشهور فضلا و صلحا را دوست داشتي

(۱) ن رابطهٔ محبت (را) پادشاه زاده محمد خورم چنان استحکام یافت

و شاعران را حرمت نمودي خصوص در حق شاعران هندي زيادة مراعات مي فرمود - در عهد او ترجمهٔ يوسف و زليخا تاليف ملا جامي و ترجمهٔ روضه الشهدا و قصهٔ منوهر و مدمالت که عاقل خان خوافي به نظم در آورده ملا نصرتي و ديگر شاعران بيجا پور به زبان دکني تاليف نموده از نقد و جنس صلهٔ وافر در خور سلاطين يافتند و از جمله شعراى بيجا پور در آن عهد ميرزا تخلص شاعرى بود که زبان خود را وقف حمد و نعت سيد المرسلين و منقبت ائمهٔ طاهرين نموده هرگز براى احدى از شاه و گدا شعر نه گفت و مرثيه بے شمار که در ماتم شهداے کربلا گفته زبان زد خاص و عام مردم دکن و ديگر بلاد گرديده روزى علي عادل شاه ميرزا را به حضور خود طلبيده بعد عنايات بے پايان تکليف نمود که در مدح پادشاه زبان آشنا سازد در جواب التماس نمود زبانى که براى حمد و نعت و منقبت وقف گرديده به حکم من نه مانده بعده که مکرر سلطان تکليف نمود يک دو مرثيه از زبان سلطان به جاى اسم خود تخلص علي عادل شاه قسمى داخل نمود که ذو معنيين واقع شده اما فوج کشي هاى که در عهد او مقابل افواج پادشاه دهلي رو داده و در ذکر انتخاب شاهجهان نامه به احاطهٔ تحرير در آمده باعث ويراني ملک و خرابي بيجا پور گشته خصوص در ايام پادشاهزادگي شاه جهان جنگ هاى که رو داده و بعد جلوس که صاحبقران ثاني خود براى تنبيه خان جهان لودي و فوج نظام شاهيه متوجه دکن گرديدند و فوجے که به سرداريِ آصف خان براى تسخير بيجا پور مامور گرديد و کارى نه ساخت و ديگر فوج کشي ها و جنگ ها که ميان آمـــده خصوصاً در ايام تسخير قلعـــهٔ دولت آباد که افواج بيجا پـــور براى مدد و کومک پسر ملک عنبـــر نظام شاهي وسيله بود و جنگ هاى قيامت انگيز رو داد و در ايامى

که شجاع برای بندوبست دکن و تسخیر قلعهٔ دهارور تعین گردید و آدم بسیار و چهار پای بے شمار در ایام محاصره تلف شدند و آخر از غلبهٔ فوج بیجا پور پادشاهزاده مراجعت نموده طلب حضور گردید و باز که اعلی حضرت دفعـهٔ ثاني برای بندوبست دکن تشریف آوردند باوجود مکرمت خان حاجب را مع فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر ذکر رجا و بیم نزد علي عادل شاه فرستادند متنبه نه گردید بعده که فوج های بحر امواج برای تاخت و تاراج ملک بیجا پور تعین فرمودند و کرورها مال تجار و رعایا مع ناموس و محصول ملک به باد فنا رفت و لک ها از صغیر و کبیر هنود و مسلمین دستگیر گردیدند و بیشتر از معمور های تعلقهٔ علي عادل شاه پامال سم ستوران افواج گردید و آبادي نه ماند که به خاک برابر نه گردید بعد خرابي بصره از خواب غفلت به هوش آمده ایلچي مع عرضداشت مشتمل بر عجز و ندامت و التماس عفو تقصیرات فرستاده دفع شر خرابي ملک خود نمود - اعلی حضرت از راه فضل و کرم نظر بر قبح افعال او نه نموده قلم عفو بر جریده اعمال او کشیده فوجهارا طلب حضور نموده عوض بعضے پرگنات تعلقهٔ بیجا پور که در تصرف بنده هاے پادشاهي در آمده بود ملک نو مفتوح گشتهٔ نظام شاهي کونکن طرف دریای شور را با چند پرگنهٔ دیگر از ملک قدیم خود به علي عادل شاه عنایت فرمودند و به سبب خرابي و ویراني ملک او به تخفیف پیشکش و قول امان نامه بر لوح طلا و مهر خاص و پنجهٔ دست مبارک نوشته مع فیل سواري خاصه و خلعت روانه فرمودند ازانکه همه مذکورات بر محل به ذکر در آمده مکرر به تحریر تفصیل آن نمي پردازد - چون به جز ذات پاک ذوالجلال هیچ ذي حیات را بقای

نیست در سنه ۱۰٦۰ هزار و شصت (۱) ازین جهان فاني به دارالقرار شتافت * * بیت *

بسا مرغ کامد درین بوستان که ناگاه بر خاک افتاد و مرد

ذکر سلطنت سکندر عادل شاه واسطه هشتم

اگرچه به قول مشهور از علي عادل شاه اولادی که وارث ملک تواند شد نه مانده بود اما سکندر نام متبنای علي عادل شاه را که به فرزندي برداشته بود در صغرسن خواص خان وزیر و بهلول خان افغان که صاحب فوج و سر لشکر و صاحب مدار ملک گفته مي شدند به سلطنت برداشتند و در اندک فرصت چنانچه طریقهٔ امرا و صاحب مداران دکن است میان خواص خان و بهلول خان بر سر اقطاع و اختیار ملک که هر یکے طرف خود مي کشید نزاع و مخاصمت ملکي به میان آمد و باز بهلول خان عداوت خواص خان را به محبت و اخلاص ظاهري مبدل ساخته به حیله و تزویز خواص خان را به ضیافت طلبیده غافل گرفته مقید ساخته به قطع شجر حیات او پرداخت و ازین شهرت نسبت به ایام سابق زیاده اختلال و فساد در ملک و سلطنت بیجاپور بهم رسید و سکندر خان ناچار مجبور در اطاعت بهلول گردید و بهلول اکثر پرگنات سیر حاصل را در اقطاع و تصرف خویش و همراهان خود در آورد و مسعود خان حبشي که صاحب فوج و صاحب مدار توابع قلعهٔ ادوني بود از شنیدن تسلط و استقلال بهلول خان خود را به اتفاق دیگر هوا خواهان دور و نزدیک به مدد و اعانت پادشاه رسانده بعده که خبر اختلال و نفاق عادل شاهیه بعرض صاحبقران شاه جهان پادشاه رسید

(۱) علي عادل شاه ثاني در سنه ۱۰۸۳ هجري وفات یافت

باوجود در همان عهد و پیمان امان به میان آمده بود به حجت آنکه سکندر وارث ملک نیست حکم تسخیر بیجا پور بنام پادشاهزاده محمد اورنگ زیب که در آن ایام از مهم حیدر آباد فارغ شده به خجسته بنیاد مراجعت نموده بود صادر گردید - و پادشاهزاده با فوج گران و توپ خانهٔ جهان آشوب از خجسته بنیاد بر آمده ابتدا به تسخیر احمد آباد بیدر و توابع آن پرداخته در محاصرهٔ ایام معدود قلعهٔ بیدر را به تصرف در آورده احمد آباد را مسمی به ظفر آباد که آخر به محمد آباد در زبانها انتشار یافت ساخته یکی از همراهان و منسوبان خود در آنجا گذاشته متوجه تسخیر بیجاپور گشت و بعد محاصرهٔ چند ماه که آدم بسیار از هر دو طرف کشته شدند و خرابي زیاد به ملک عادل شاهیه رسید عرصه بر محصوران تنگ گردید - و سرداران بیجاپور از راه عجز پیغام به قبول پیشکش کرور روپیه به میان آوردند پادشاهزاده از قبول ابا مي نمود - درین حالت خبر شدت عارضهٔ بدنیِ حضرت شاه جهان پادشاه و بر هم خوردن نسق ملک و تعین گشتن فوج دارا شکوه بر شجاع که سکه و خطبه در ملک بنگاله بنام خود نموده بود - و طلب سرداران همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب انتشار یافت و ناچار به قبول پیشکش تن داده و دار و مدار نموده از پای قلعهٔ بیجاپور برخاست چنانچه در انتخاب اواخر ذکر سلطنت شاه جهان به احاطهٔ بیان در آمده و باز که در سنه هشت یا نه عالمگیر پادشاه به حجت آنکه وصول زر پیشکش افواج به سرداريِ راجه جی سنگه و دلیر خان و سیوای جهنمي نیز در آن ایام حلقهٔ اطاعت به گوش کشیده با فوج خود رفیق راجه گشته بود - و در فن قلعه گیري شهرت تام داشت - برای تسخیر قلعه جات تعلقهٔ بیجاپور و تاخت و تاراج و خرابيِ آن مرز و بوم تعین گردید - و بعد

خراب نمودن ملک و تاخت چندین پرگنات سیر حاصل و بی چراغ ساختن معمورهای مشهور بسیار که درین مابین مقابله و جنگ های عظیم با فوج های بیجا پور رو مي داد بعد تسخیر و تصرف آوردن چند قلعهٔ نامي و تعین قلعه داران به پای قلعهٔ بیجاپور رسیده به محاصره پرداختند و چنان جنگ های قیامت آشوب به میان آمد که هر روز به شمار الوف سوار و پیاده از هر دو طرف عاف تیغ و هدف تیر و سنان مي گردیدند و به موجب درخواست سکندر هفت هشت هزار سوار عبد الله قطب الملک به سرداری نیکنام خان به مدد بیجاپور رسیدند - و سرداران هر دو طرف در آن مابین ایام محاصره به کار آمدند - چون در انتخاب ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل به زبان قلم داد مکرر به تحریر تفصیل آن نمي پردازد - آخر که فوج های هر دو طرف عاجز شدند و دم شمشیر ها ریخت و کمانها از چله افتاد و هفتاد و هشتاد کروه اطراف بیجاپور اثر آبادي نه ماند از طرفین به دارو مدار صلح منجر گردید و حکم ترک محاصره رسید *

باز در (۱) عشر ثاني جلوس عالمگیر که افواج بحر امواج به سرداري دلیر خان که میان افغانان با نام و نشان از دلاوران و مبارز پیشگان مشهور هندوستان گفته مي شد و جمعی از امرای صاحب فوج همراه او تعین گشته بودند خصوص اسلام خان رومي پاشاه بصره که در آن ایام با پادشاه روم و هم چشمان برهم زده به شهر بصره آتش داده آمده وارد هندوستان گشته بے آنکه ملازمت نماید به منصب پنج هزاري چهار هزار سوار و عطای نقاره و جاگیر سرفرازي یافته مع افراسیاب خان برادر و علي خان

---

(۱) ن در سنه وسط عشر ثاني

وغیره پسران که هر یکی در شجاعت و تهوري تهمتن روزگار گفته
مي شدند و همه به منصب سرفرازي یافته بودند سر فوج علحده گشته به
رفافت دلیر خان مامور به مهم تسخیر و تاخت و تاراج بیجا پور گردیده
بود تعین فرمودند - از شنیدن این خبر سکندر نیز امرای نهور پیشهٔ رزم آزما
مقابل فوج خلد مکان روانه نمود - بعده که فوجها مقابل هم رسیدند
و محاربهٔ عظیم (ن) رو داد - دلیر خان غالب گشته فوج دکن را از پیش
رو برداشته پاشنه کوب مي رفت - تا آنکه بهلول خان لودي که از
مبارزان نامي صاحب فوج و سرداران صف شکن بیجا پور گفته مي شد
با جمعی از امرای با نام و نشان و توپ خانهٔ جهان آشوب که سي هزار
سوار و سه صد فیل کوه شکوه غرق آهن با او بود مقابل دلیر خان رسید
نزدیک ملکهیر هفت منزلي بیجا پور مابین هر دو سردار نامي مقابله
واقع شدو محاربهٔ جهان آشوب عظیم رو داد - در آن جنگ آنچه از
راویان ثقه مسموع گردیده چنان محاربه کمتر در عرصهٔ زمین فراخ دامن
شنیده و دیده شده تا دو سه کروه خرطوم فیل و سر آدم چوگان و گوی
گردیده بود - و اسپان با ساز طلا و نقره مع مرده بے شمار افتاده بودند -
درین هنگامه حشر و نشر در پای فیل سوارئ اسلام خان رومي در
حالتیکه باروت بخش مي کردند آتش در باروت افتاد واز صدمهٔ آن
فیلبان پرید - و به فیل و خود اسلام خان چنان آفت آتش رسید که فیل
سوارئ او سراسیمه گشته اسلام خان را که علي خان نام پسر او با او ردیف
بود برداشته به لشکر بهلول خان برد - ودکنیي ها از چهار طرف فیل در آمده
اسلام خان و پسر او رابا نیم جانی نه مانده بود فرود آورده ذبح نمودند و در

(ن) مکرر

مکانات آنچه با مردم بصرة وقت بر آمدن و سوختن محالات و خرابي بسیار به مردم اعیان ازو به ظهور آمده بود به مراد دل نه رسیده سوختهٔ آتش بیداد خود گردید - بعد از آن چنان فوج دکن بر دلیر خان غالب آمد ده اگرچه دلیر خان از جراءت و تهوري که داشت پشت به لشکر خصم نه داده ننگ فرار بر خود هموار نه نمود - اما راهی که در یک دو هفته شمشیر زنان طی نموده سر بسیاری از اسیران را به خاک خون میدان آغشته بود بر مضاعف و سه چند ایام قدم شمرده عقب مي آمد تا فوج دکن از تعاقب او دست برداشت بعده که در سنه بست و پنج جلوس عالمگیر پادشاه به قصد تنبیه سنبهای جهنمي و گوشمال دیگر مفسدان و سرکشان داخل ملک دکن گردید - در سنه بیست و هشت فوج های عالم آشوب به سرداري اعظم شاه برای تسخیر بیجاپور تعین نمود - و تا یک سال اعظم شاه با امرای نامي دیگر در تردد و محاصره و ملک گیري بسر برد و به سبب فوج کشي ها زراعت کمتر به عمل آمد کمي باران و آفت طاعون و وبا علاوهٔ آن گردید - قحط عظیم در نواح بیجاپور خصوص در لشکر پادشاهي افتاد و عرصه بر فوج اعظم شاه نهایت تنگ گشت - و قریب چهل پنجاه هزار سوار امرای بیجاپور و مرهتّه که به مدد بیجاپور رسیده بودند فوج پادشاهي و اعظم شاه را حلقه وار به میان گرفتند و راه رسد غله از چهار طرف مسدود ساختند - و از غلبهٔ فوج دکن کار به جای کشید که جاني بیگم محل اعظم شاه خود را از حوضهٔ فیل مي زد و به تسلیِ امرا مي کوشد و قحط چنان افتاده که نام و نشان غله نایاب گردید و نانے به جانے بهم نمي رسید - درین ضمن شهاب الدین خان بهادر با مجاهد خان و حامد خان با برادران خود

به موجب حکم حضرت خلد مکان رسد غله همراه گرفته نزدیک رسید - فوج دکن و مرهتهٔ نابکار که اعظم شاه را نگینه وار درمیان داشتند چند سردار را اطراف فوج پادشاهي نگاه داشته باقي افواج دکن مقابل فوج رسد رسیده چنان اطراف فوج شهاب الدین خان را فرو گرفتند که تا نظر کار مي کرد چنان نیزه و بهاله برق مي زد و فوج همراه شهاب الدین خان دهم حصهٔ فوج دکن به نظر نمي آمد چنانچه در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل به گذارش آمده شهاب الدین خان بهادر از بسیاري فوج خصم نه اندیشیده خدا را به عظمت یاد نموده به اتفاق برادران تهور نشان و دیگر سرداران توران فاتحه خوانده به مقابلهٔ فوج دکن پرداخت - و بهادران یکه تاز توران به حلقه هاي کمان در آمدند و شکست عظیم بر فوج دکن افتاد - و شهاب الدین خان بهادر رسد به سلامت به لشکر اعظم شاه رسانده ملازمت اعظم شاه نمود - و اعظم شاه آفرین گویان شهاب الدین خان را در بغل گرفته نیمهٔ آستین که در بدن داشت بدو پوشاند - بعده که خبر به حضرت خلد مکان رسید بلا اختیار به زبان آن بادشاه قدردان جاري گردید که چنانچه شهاب الدین شرم و آبروی تیموریه را نگاه داشت حق سبحانه تعالی آبروی اولاد اورا تا قیامت نگاه دارد - و مخاطب به غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ ساخت آخر کار مهم تسخیر بیجاپور به جای رسید که بعد مکرر تعین نمودن فوج خود پادشاه عالم ستان حضرت خلد مکان در سنه بست و نه جلوس متوجه تسخیر بیجاپور گردید - و در ماه ذي قعده اوائل سال مذکور بیجاپور به تسخیر در آمد - و سکندر استقلال باخته از قلعه بر آمده ملازمت حضرت خلد مکان نمود مقید ساخته روانه قلعهٔ دولت آباد نمودند

و مدت در آنجا محبوس بوده ره نورد سفر آخرت گشت - و سلسلهٔ عادل شاهیه تمام گردید * * بیت *

هیچ دیدي که درین بزم دمی خوش بنشست
که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست

ذکر سلطنت سلسلهٔ قطب شاهیه که از ابتدای سنه ۸۰۸ هجري لغایت سنه ۱۰۹۸ به هشت واسطه فرمانروائي تلنگانه نمودند قریب یک صد و هفتاد و هفت سال در خاندان آنها سلطنت بود

سلطان قلي قطب شاه از ترکان بهارلواست - مولود وطن اصل او همدان است - در اواخر عهد سلطان محمد شاه ثاني (۱) بهمني در عنفوان جواني همراه پدر از ولایت به دکن آمده نوکري سلطان محمد شاه اختیار نمود - و پدر او در مهم کونکن کشته گردید - چون نزد فرمان فرمایان دکن قوم ترک خصوص غلامان ترکي اعتبار زیاد داشتند و زود ترقي مي نمودند خود را در زمرهٔ چیله‌های ترکي داخل نموده تعیناتِ حرم سرا گردید - از آنکه در فن حساب و سیاق داني و سلوک ممتاز بود و دو سه خط قدیم و نواحداث خوب مي نوشت و رویهٔ کار طلبي به دیانت و امانت اختیار نموده بود در کارها دخیل گردید - و به اندک فرصت نزد صاحب مداران دربار و متصدیان حرم سرا روز به روز براعتبار و عزت و مراتب

(۱) محمد شاه ثالث

او مي افزود - و در آن ايام كه اقطاع اهل حرم بر ملک تازه مفتوح گشتهٔ تلنگانه مقرر شده بود هر عامل و حاكم كه آنجا از طرف اهل حرم مي رفت دخل نمي يافت و زميندارات مفسد و دزدان متمرد كه تا حال در آن سر زمين نسبت به ديگر مكانها زياده رويهٔ تمرد دارند به شوخي پيش مي آمدند و تن به اداى مال واجبي نمي دادند و مدام فرياد آنها به حضور مي رسيد - سلطان محمد شاه خواست فوج معقول با يكى از سرداران صاحب استقلال بر آن ناحيه تعين نمايد - سلطان قلي مردم محل را وسيله و واسطه ساخته به عرض رسانيد كه اگر مرا براى بندوبست مالي و ملكي تلنگانه مقرر نمايند بدون مدد خرج زياد لشكر به آن حدود رفته از اقبال پادشاهي در دفع فتنهٔ مفسدان آن سر زمين ميتوانم كوشيد - محمد شاه قبول و منظور نموده بدان خدمت اورا مقرر و مامور ساخته مرحض فرمود - و او خود را با جمعى از تركان جان باز و همدمان سپاهي منش آنجا رساند و بسيارى از امراى ديگر هم كه در آن سمت تنخواه يافته بودند محال خود را به او سپردند و از حسن تردد و كار داني و شجاعت او كه در تنبيه زميندارات زور طلب و زبردستان مفسد و رعايت زير دستان مغلوب مي كوشيد - و به شرح تفصيل آن نمي پردازد - روز به روز استقلال مي پذيرفت و مفسدان و متمردان به سزا و جزاى اعمال خود مي رسيدند - و بر محصول ارباب تيول مي افزود تا آنكه در عهد سلطان محمود بهمني به مرتبهٔ امارت رسيد و به خطاب قطب الملک صاحب السيف و القلم ميان هم چشمان ممتاز گرديد و سپه سالار و صاحب مدار مالي و ملكي آن حدود گشت - بعده كه به سبب شهادت خواجه جهان گاوان فساد سركشي و خروج احمد نظام الملک بحري در احمد آباد در سنه ۸۹۵ هشت صد و نود و پنج بهم رسيد -

و سلطنت بهمنیه چنانچه به ذکر در آمده در دکن به ملوک الطوائف منجر گردید - و حسب التکلیف و اشارهٔ احمد نظام الملک یوسف عادل خان در بیجا پور و عماد الملک در برار علم مخالفت با سلاطین بهمینه بر افراشته خطبهٔ سلطنت به نام خود خواندند - سلطان قلي چند گاه خود را ازین بدنامي باز داشت و در فرستادن زر محصول و اطاعت امر و نهي به کجدار و مریز سلوک نموده یک رو نمي نمود - بعده که سلطنت احمد نظام الملک و یوسف عادل شاه در بیجا پور و عماد الملک در برار مـزاج گرفت .- و یوسف عادل خان در بیجا پور مروج مذهب تشیع گردید از آنکه همهٔ ترکان ایران خود را از معتقدان و مریدان جان نثار خاندان شاه صفي مي گیرند و در همان ایام خبر رسید که شاه اسمعیل صفوي که فرمان رواي ایران گردیده بود مذهب تشیع را در قلمرو ایران رواج داد - سلطان قلي اسم شاه اسمعیل را مقدم بر اسم خود داخل خطبه نمود موافق اعتقاد تشیع خطبه خواند و خود را ملقب به قطب شاه گردانید مع هذا تا بقاي حیات در اطاعت و رضا جوئي بهمنیه چنان مي کوشید که بعده که به سلطان محمود بهمني و محمد قاسم برید خبر رسید که یوسف عادل خان در بیجا پور اسم خلفاي راشدین را از خطبه بر آورده بر یوسف عادل خان فوج کشي نموده به سلطان قلي براي رفاقت خود نوشتند - سلطان قلي بلا توقف اطاعت حکم سلطان محمود نموده با فوج خود روانهٔ محمد آباد بیدر گردید - چنانچه در ذکر سلطنت یوسف عادل خان اختتام کلام آن مفصل به زبان خامه داده به همین دستور سلطان قلي قطب شاه بعد استقلال پذیرفتن سلطنت با همه فرمان فرمایان دکن ا طریقهٔ رفق و مدارا پیش گرفته سلوک برادرانه مي نمود

و نمي خواست که از طرف او بر خاطر هیچ کدام از هم چشمان غبار ملال نشیند - مگر در ایامی که سلطان بهادر گجراتي به موجب نوشتهٔ عماد الملک برار که برای گوشمال برهان نظام الملک به التماس و الحاح تمام رجوع آورده متوجه دکن گردیده خرابيِ زیاد به پرگنات تعلقهٔ نظام شاه تا نواح قلعهٔ دولت آباد و احمد نگر رساند و برهان نظام شاه که از قطب الملک چشم اعانت داشت بر خلاف آن به عمل آورده با سلطان بهادر گجراتي به کمال اظهار اخلاص و یک جهتي به وساطت نامه و پیام پیش آمده خواست با او دم موافقت زند و در شکست برهان شاه کوشد چنانچه بر محل به احاطهٔ بیان در آمده لهذا بعده که میان برهان شاه و سلطان بهادر فوج کشي و عداوت به صلح و اخلاص منجر گردید - و سلطان بهادر بعد نسق دکن به تعلقهٔ خود مراجعت نمود برهان شاه درپی انتقام و تلافيِ بد مدديِ قطب الملک شده خواست به اتفاق اسمعیل عادل شاه در خرابيِ ملک قطب الملک کوشد هر چند سلطان قلي در دفع و اصلاح این فساد کوشید فائده نه بخشید و کار به آنجا کشید که اسمعیل شاه به اشارهٔ برهان نظام شاه فوج کشي بر ملک قطب شاه نموده در سنه ۹۴۰ نه صد و چهل قلعهٔ کلیاني را که در سرحد نظام شاهیه و بهمنیه واقع است محاصره نمود و قطب الملک قادر بر دفع شر فوج اسمعیل عادل شاه نه گردید - بعده میان نظام شاه و عادل شاه قرار بر آن یافته بود که به امداد همدیگر ملک تلنگانه را متصرف گشته میان هم برادرانه قسمت نمایند - درین ضمن اجل عادل شاه در رسید ودیعت حیات نمود - بعد ازانکه شاه طاهر واسطهٔ صلح میان برهان شاه و قطب شاه گردیده در دفع کدورت طرفین کوشید - میان هم به ارسال

تحف و هدایا گرم جوشي مي نمودند - بعده که عمر سلطان قلي از هشتاد و پنج تجاوز نمود - جمشيد نام پسر کلان سلطان قلي که در آرزوی سلطنت و انتظار مرگ پدر ریش خود سفید نموده بود آخر که جاذبهٔ حب ریاست بر ملاحظهٔ عقوبت و سیاست آخرت غالب آمد حوصله تنگي نمود از طول عمر پدر تنگ آمده از راه بد بختي به روایت بعضے مورخان پدر را مسموم ساخت و به قول محمد قاسم فرشته یکی از غلامان ترک محرم را اشاره نمود که در سنه ۹۵۰ نه صد و پنجاه که سلطان قلي کنار آب خلوت نموده صندوقچهٔ جواهر وا کرده مي دید آن غلام بد عاقبت فرصت یافته خود را رسانده به ضرب خنجر هلاک ساخت ؛ و غلام از ملاحظه و ترس آنکه مبادا وارثان دیگر به پاداش آن عملش او به سزا رسانند خود را نزد جمشيد رسانده در مقابل آن حسن خدمت که چشم آفرین و صلهٔ آن داشت جمشيد از توهم بدنامي که مبادا از زبان او سر فاش گردد آن غلام بد انجام را فرصت حرف زدن نه داده به قتل رساند - مدت سلطنت سلطان قلي که در تلنگانه به بری ملک موسوم و زبان زد گردیده بود سوای ایام حکومت سي و سه سال محسوب گردید *

گرفتي تو عالم به مردي و زور * و لیکن نه بردي تو آخر به گور

ذکر سلطنت جمشيد قطب الملک ولد سلطان قلي در سنه ۹۵۱ نه صد و پنجاه و یک

جمشيد ولد سلطان قلي در اوائل سنه ۹۵۱ نه صد و پنجاه و یک به جای پدر قائم مقام گردید - برهان شاه از شنیدن این واقعه تعزیت

و تهنیت نامه نوشته به اظهار کمال اخلاص مصحوب شاه طاهر روانه نموده بعده که خبر رسیدن شاه طاهر به چهار پنج کروهي گولکنده رسید - جمشید قطب الملک به شهرت شکار بر آمده با شاه طاهر ملاقات نموده در پالکي خود نشانده به اعزاز تمام در شهر آورد - و شاه طاهر به آئین شایسته آداب رسالت و تعزیت و تهنیت به تقدیم رسانده چند کلمه از راه اظهار محبت باطني از طرف نظام شاه به زبان اخلاص بیان در مقدمات امور ملکي و عهد و پیمان یک جهتي و اتفاق با برهان شاه به میان آورد چند روز مانده به اعزاز تمام نزد برهان شاه مراجعت نمود *

چون در همان ایام سلطنت بیجا پور از انتقال اسمعیل عادل شاه به سلطان ابراهیم عادل شاه رسیده بود و میان جمشید قطب الملک و ابراهیم عادل شاه به سبب مقدمات ملکي نزاع به میان آمد و نظام الملک را نیز با ابراهیم عادلشاه مخالفت رو داد - درین ضمن عداوت فوج کشي ابراهیم عادلشاه به اتفاق فوج رامراج علاوهٔ آشوب برهم زدگي ملک گردید - جمشید قطب الملک به اشارهٔ نظام شاه فرصت وقت را غنیمت دانسته به گرد آوري فوج پرداخته خود را به یکی از پرگنات سرحد عادل شاه رساند اول در آنجا قلعه احداث کرده به خرج مبلغ خطیر و مدد معماران جلد دست و گرد آوري مصالح در سه چهار ماه به اتمام رساند - و ابراهیم عادل شاه به سبب آنکه به مخالفان دولت به دفع آن نه توانست پرداخت تا آنکه جمشید شاه بعد اتمام قلعه و نشاندن تهانه مع جمعیت معقول به قصد تسخیر قلعه و پرگنات سیر حاصل بیجاپور قدم پیش گذاشته و در همان ایام که نظام شاه نیز به اشارهٔ جمشید قطب الملک و امداد و معاونت

او بر خرابيِ ملک و مقابلۀ عادل شاه کمر بسته تا حدود برگنات بیجا پور رسیده بود - ابراهیم عادل شاه رسولان چرب زبان فرستاده هر قسمی که دانست با نظام شاه صلح نموده طرف احمد نگر بر گردانید و با فوج رامراج نیز با دار و مدار پیش آمده دفع شر او از ملک خود نموده فوج سنگین به سرداريِ اسد خان لاري برای مقابله جمشید شاه تعین نمود ۰ جمشید شاه بر مراجعت نظام شاه اطلاع یافته گلۀ این معني را زباني معتمدان خاص به اظهار اخلاص به نظام شاه پیغام نمود نظام شاه در جواب گفت چون مرا امور ضروريِ ملکي پیش آمده بود صلاح در آن دانستیم که به تعلقۀ خود مراجعت نمائیم باید که شما در محافظت قلعه و سر انجام ذخیره و سپردن به مردم معتبر کوشیده در آن ضلع معرکه آرا باشید و بعد انقضای ایام برشکال مرا به آنطرف رسیده دانید انشاء الله تعالی به اتفاق در تسخیر ملک عادلشاهیه کوشیده باهم برادرانه قسمت خواهیم نمود - و قطب شاه با وجود مي دانست که برهان شاه صاحب غرض و محیل است دست از دست اندازيِ ملک بیجا پور و استقامت ورزیدن در آن حدود و محافظت قلعه بر نه داشت - تا آنکه اسد خان با فوج بیجا پور رسیده قلعۀ نو احداث جمشید شاه را محاصره نموده در مدت سه ماه به تصرف در آورده منصوبان قطب الملک را که در قلعه گذاشته بود به تمامه وزیر تیغ کشید - و از آنجا با فوج آراسته متوجه مقابلۀ فوج خصم گردید - قطب شاه تاب مقابلۀ اسد خان نیاورده طرف گولکنده مراجعت نمود - اسد خان به تعاقب پرداخت و دو سه دفعه میان اسد خان و قطب شاه مقابله و مقاتلۀ عظیم رو داد و هر بار اسد خان غالب آمد - و در جنگ

آخر که کار به هزیمت فوج جمشید شاه کشید از دست خرد اسد خان چنان زخم نمایان به رخسارهٔ جمشید شاه رسید که از بیني تا لب چندین معیوب گردید که تا باقي حیات در خوردن و آشامیدن طعام و آب تصدیع به حضور مردم خجالت مي کشید و دستار از سرش افتاد و رو به گریز نهاد - گویند وقت روانه شدن جمشید قطب الملک به قصد این مهم از ملا محمود گیلاني که نوکر موروثي او بود و در علم رمالي دست تام داشت و حکم او کم خطا مي نمود چنانچه سابق نیز به زبان قلم داده سوال مآل آن مهم نمود - او در جواب التماس کرد که این سفر بر پادشاه مبارک به نظر نمي آید سلطان از استفسار تفصیل آن مبالغه نمود - ملا محمود گفت مي ترسم آنچه در حق سلطان از احکام رمل ظاهر مي گردد در اظهار آن همان حادثه بر من بگذرد - و آخر مجبور گردیده ظاهر ساخت که از گردش افلاک و سبعه سیاره و احکام خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمن است چنان معلوم مي گردد که مآل این سفر نهایت ندامت آرد و کار به هزیمت و به باد دادن نصف رخساره کشد و آسیب زخم به بیني تالب پادشاه رسد - جمشید که در قهاري و سفاکي و بی رحمي سر آمد روزگار بود فرمود که بیني ملا را بریده از قلمرو تلنگانه اخراج فرمایند - بعده که جمشید شاه با سر و صورت خون چکان بدان حال بد که تمام کار خانه جات او به باد فنا رفته بود به مکان خود رسید - آدم و نوشته مشتمل بر معذرت مع خرچ نزد ملا محمود که به پرگنهٔ جنیر تعلقهٔ نظام الملک رفته بود فرستاد - ملا قبول نه نموده جواب داد که هرگاه بیني دیگر بهم رسانم خود را به خدمت پادشاه مي توانم رساند - بعده جمشید قطب الملک با ابراهیم عادل شاه به صلح و معذرت پیش آمده فرستادن هدایا را وسیلهٔ عفو تقصیر خود ساخته براى تسخیر کنجي کوتهه که در

تصرف زمیندار عمدۀ بود مدد خواسته به تصرف خود آورد - بعدۀ به مرور ایام در مکافات اعمال خود که نسبت به پدر ازو به ظهور آمدۀ بود به انواع مرض گرفتار گردید و آخر منجر به دق گشت بهر چند حکما به علاج مي کوشیدند فائدۀ نمي بخشید - و روز به روز بر مرض او مي افزود و به سبب آزار دق مي کاهید - درین مابین نسبت به سابق زیادۀ بد خلق گردیدۀ با خلق الله جباري را کار فرمودۀ به اندک تقصیر مي کشت تا جمعی را با دو معالج خود به قتل رساند * * بیت *

نه کند از درندگي توبه * گرگ تا نشکنند دندانش
نه کند مار ترک زخم زدن * تا نه کوبند سر به سندانش

و در فکر آن شد که هردو برادر خود را مقتول یا مکحول سازد و پسر شیرخوارۀ خود را ولی عهد و قائم مقام خود گرداند - حیدر قلي و ابراهیم هردو برادر برین ارادۀ مطلع گشته قابو یافته گریخته خود را به احمد آباد بیدر رساندند - و در آنجا حیدر قلي به اجل طبیعي درگذشت - و ابراهیم خود را نزد رامراجه رسانید - و جمشید به همان آزار دق در سنه ۹۵۷ نه صد و پنجاه و هفت ازین سراے پر بلا به دار الجزا شتافت - مدت هفت سال و کسرے سلطنت نمود * * بیت *

به بال و پر مرو از رهکه تیر پرتابي
هوا گرفت زمانے ولی به خاک نشست

ذکر سلطنت ابراهیم قطب الملک برادر جمشید قطب الملک

بعد وفات جمشید شاه ارکان دولت اتفاق نمودۀ پسر دو سالۀ جمشید را به پادشاهي بر داشتند - اما میان امراے غریب و دکنیان

که بعضی به سلطنت پسر جمشید شاه راضي نه بودند و مصطفی خان اردستاني و صلابت خان مازندراني به اتفاق جمعی بدین فکر افتادند که شاهزادهٔ ابراهیم را از نزد راجه بیجا نگر طلبیده به سلطنت بر دارند و سرداران دکني الاصل بدین مصلحت راضي نه گشته خواستند مادهٔ فساد گردند *

شمه از حقیقت سلطان ابراهیم مي نگارد که بعده که خود را نزد راجهٔ بیجا نگر رساند رامراجه طریقهٔ مهرباني و مهمان نوازي را کار فرموده عجالتاً وظیفه برای خرچ و مکان با فضا به جهت بودن سلطان ابراهیم مقرر کرد و بعد چند روز اقطاع عنبر خان نام حبشي را که دران ایام مغضوب راجه بود به نام شاهزاده ابراهیم حکم نمود - عنبر خان شنیده به پرخاش و سرکشي پیش آمد و با شاهزاده ابراهیم کار به نزاع و گفتگو انجامید سابق در دکن دستور بود که یک محال را به دو کس سه کس تنخواه مي نمودند و بعد گفتگوی فساد آمیز هر که غالب مي آمد جاگیر را متصرف مي شد عنبر خان مستعد جنگ گردیده قابو مي جست - روزی که شاهزاده ابراهیم نزد رامراجه مي رفت عنبر خان سر راه برو گرفته گفت ما و تو جنگ یک یکي مي نمائیم هر که غالب آید جاگیر ازو باشد - سلطان ابراهیم گفت درین باب اختیار رامراجه است بهر که خواهد بدهد اختیار ملک خود دارند از هر که خواهند بگیرند و بهر که دانند به بخشند من مهمانم آخر میان هر دو کار به جنگ یک یکي یعني در دکن دو کس تنها باهم جنگ نمودن را کمال فخر مي دانستند رواج داشت کشید - و عنبر خان از دست ابراهیم کشته گردید بعده برادر عنبر خان به دعوي خون برادر مقابل سلطان ابراهیم آمد و او نیز به برادر

خود رسید - و بیرق هر دو حبشي که هم رنگ چهرهٔ آنها به رنگ کبود بود گرفته به منزل خود شتافت - راجه شنیده آفرین گفت *

درین ضمن نوشته‌جات مصطفی خان و صلابت خان مشتمل بر التماس طلب سلطان ابراهیم رسید - با وجود در آن ایام سلطان ابراهیم برزن یکی از همدمان مقرب راجه عاشق شده گاه گاه خود را به او مي رساند و طشت بدنامي آن از بام افتاده گوش خاص و عام را پر ساخته بود - و راجه بر آن مطلع شده در صدد فکر آن گردید که سلطان ابراهیم را بے آبرو نموده اخراج بلکه به قتل رساند - زن رامراجه که سلطان ابراهیم را پسر خوانده بود بسیار دوست مي داشت - شفیع او گردیده مرخص ساخت - چون ابراهیم از دریای کشنا گذشته به سرحد تلنگانه رسید - مصطفی خان با جمعیت خود استقبال نموده خلعت وزارت یافته دو لک هون از تجار گرفته به سر انجام سلطنت پرداخت - اعیان و تمن داران گلکنده که بیشتری از قوم غریب در آن میان به مصطفي خان متوسل و از پسر جمشید شاکي بودند با وجود مانع آمدن و هجوم آوردن دکنیان به اتفاق صلابت خان که مجموع سه چهار هزار سوار فراهم آمدند خود را نزد ابراهیم شاه رساندند تا روزی که داخل گلکنده گردید هفت هزار سوار به ابراهیم قطب شاه پیوستند و ابراهیم شاه نشان کبودي که با خود داشت به طریق شگون پیش رو داشته به تزک تمام داخل دار الملک پدر و برادر گردید و همان روز به مصطفی خان فرمود که دو لک هون به مستحقان و شرفا و نجبا و مزار بزرگان نواح و تکیه رسانند و همشیرهٔ خود را به عقد مصطفی خان در آورده صاحب مدار سلطنت گردانید *

ابراهیم قطب الملک اگرچه پادشاه بود عادل و باذل و شجاع و ضابط و مدبر لیکن استقامت مزاج نه داشت و طبع او به ظلم و قهاري غالب بود - و به اندک تقصیری در قطع شجر حیات مردم مي کوشید - و در مقابل تقصیر بسیار و کم مي فرمود که هر چهار دست و پای مظلومان بسته آن قدر چوب مي زدند که تمام ناخنها از سر انگشتان جدا نموده نزد او مي آوردند و در وفور و تکلف طعام مي کوشید - و به مطالعه و شنیدن تاریخ شوق زیاد داشت - و از قطع شجر حیات دزدان و مفسدان چنان نسق نمود که مسافرین و مترددین بدون بدرقه و قافله به خاطر جمعي تردد مي نمودند - و بعد مزاج گرفتن سلطنت به صلاح صوابدید مصطفی خان با حسین نظام شاه که هم عهد او بود به ارسال تحف و هدایا رشتهٔ دوستي را مستحکم ساخته به نامه و پیغام چنان مقرر نمود که به اتفاق در تسخیر قلاع و محال سیر حاصل بیجا پور کمر همت بسته به تصرف خود در آورده میان هم قسمت نمایند و در سنه ۹۶۵ نه صد و شصت و پنج هر دو از تعلقه خود به حرکت آمده خود را برای محاصرهٔ قلعهٔ گلبرگه رساندند و چند روز باهم در خلا و ملا مي جوشیدند آخر از نخوت و بعضی اطوار دیگر حسین شاه رنجیده بدون آنکه از مقربان خود و دیگری مصلحت پرسد یا از ارادهٔ خود اطلاع دهد نیم شب کوچ کرده راه گلکنده اختیار نمود - بعده حسین شاه هم در خود طاقت استقامت نه دیده برخاسته به احمد نگر رفت و میان هر دو موافقت به مخالفت مبدل گردید - بعد از چند گاه که عادل شاه و رامراجه و امیر برید اتفاق نموده بر حسین شاه نظام الملک مهم مي نمودند به ابراهیم قطب شاه پیغام و تکلیف رفاقت به میان آورد - ابراهیم شاه طرف غالب اختیار نموده خود را

رسانده در محاصرهٔ احمد نگر موافقت نمود بعده که عرصه بر حسین شاه تنگ گردید و کار به مفتوح گشتن قلعه به صبح و شام رسید ابراهیم شاه به دستور سابق دست از همه کارخانه جات خود برداشته نصف شب جریده کوچ کرده به طریق ایلغار خود را به گلبرگه رسانید بعد از آنکه عادل شاه و پسر رامراجه چنانچه بر محل به احاطهٔ بیان در آمده از پای قلعه احمد نگر برخاستند - ابراهیم به وسیلهٔ رسل و رسائل و اقسام حیل از سر نو با حسین شاه طرح دوستي به میان آورده دختر او را مسماة بي بي جمال خاتون برای خود خواستگاري نمود - حسین شاه به این شرط تن به قبول نسبت داد که با حسین شاه رفاقت نموده قلعهٔ کلیاني را از تصرف عادل شاه بر آورده و در سنه ۹۷۱ نه صد و هفتاد و یک هر دو اتفاق نموده به پای قلعهٔ کلیاني رسیده اول به جشن طوي که مقرر شده بود پرداختند - چون این خبر به عادل شاه و رامراجه رسید به اتفاق فوج کشي بر حسین شاه نموده امیر برید و تفال خان برار را با خود رفیق ساختند و باز ابراهیم شاه و حسین شاه از شهرت آمد آمد افواج مذکوره از پای قلعه برخاسته به تعلقهٔ خود شتافتند - و فوج عادل شاه و رامراجه چنانچه بر محل مفصل به ذکر در آمده دست از تعاقب بر نه داشته پاشنه کوب خود را به نواح احمد نگر رسانده تا توانستند در خرابي پرگنات حوالي احمد نگر کوشیدند و کفار مساجد را طویلهٔ اسپان ساختند و عمارت های عالي را سوخته خاکستر آن را به باد فنا دادند باز که از آنجا کوچ نمودند عادل شاه در تعلقه تلنگانه آمده دائره نموده شش ماه به تاخت و تاراج پرداخته اسیری بے شمار به دست آورد - آخر قطب الملک به انواع تدبیر و تملق با عادل شاه صلح کرده به دفع شر بلای ملک خود پرداخت و هر یکی به مکان خود رفتند - بعد

از آن در سنه ۹۷۲ نه صد و هفتاد و دو که بر محل مفصل به گذارش آمده هر پنج پادشاه برای مهم و مقابله رامراجه اتفاق نموده در دفع بلا از الکۀ پر شور دکن کوشیدند - از قطب شاه تردد نمایان به ظهور آمد و بعد مراجعت که از آن مهم به فتح و نصرت به حوالي رائچور رسیده از همدیگر مرخص شدند - مصطفی خان اردستاني که در مدت تقدیم خدمت وزارت از بد خلقي و آتش غضب ابراهیم شاه به جان رنجیده همیشه هراسان و متزلزل خاطر مي بود به نام ارادۀ طواف بیت الله رخصت حاصل نموده خود را به علي عادل شاه رسانده نوکري او اختیار نمود - بعده در عهد مرتضی شاه نظام الملک که خونرۀ همایون والدۀ او تسلط تمام بهم رسانده ملک را به شورش آورده بود چنانچه بر محل مفصل به ذکر در آمده به مصاحت امرا والدۀ خود را محبوس ساخته بر کشور خان لاري که سپه سالار عادل شاه گفته مي شد در سرحد نظام شاه قلعۀ دهارور بنا گذاشته ملک نظام شاهیه را تاخت مي نمود - مرتضی شاه برو مهم نموده ابراهیم قطب الملک را به رفاقت خود خواند - تا رسیدن قطب الملک مرتضی شاه از مهم و کشتن کشور خان چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاه به گذارش در آمده فارغ شده به قلمرو بیجا پور قدم گذاشته برای تاخت و تاراج ملک عادل شاه مي کوشید - درین ضمن ابراهیم شاه به قصد معاونت مرتضی شاه رسیده پهلوی لشکر نظام شاه دائره فرمود - چند روز که بر آن گذشت روزی به حضور مرتضی شاه که جمعی از هوا خواهان در خلوت حاضر مي بودند ابوالحسن ولد شاه طاهر و ملا حسین نام آن قدر از قبائح و بدي های ابراهیم قطب الملک نسبت به بنده های خدا خصوص در حق نظام الملک به دلیل و برهان و شهادت همدیگر بر زبان آوردند که

مزاج نظام الملک را از طرف قطب الملک منحرف ساختند و خطی که ابراهیم قطب الملک در مادهٔ مرتضی شاه به علي عادل شاه به عبارت نا لائق نوشته بود و به اشارهٔ علي عادل شاه در دست داشتند نموده بدین مرتبه خاطر نشان نمودند که نظام الملک بر آشفته همان امحه حکم نمود که ابراهیم شاه را به خفت و خواري از لشکر ما بر آرند و خیمه و کار خانه جات او تاراج نمایند - ابراهیم قطب الملک بر آن اطلاع یافته بلا توقف خود را به پشت اسپ رسانده با عبد القادر نام پسر و جمعی که رفاقت توانستند نمود رو به گلکنده گذاشت و فوج نظام شاه بعد تاخت و تاراج خیمه و اسباب تجمل او به تعاقب پرداخت و همه جا پاشنه کوب مي آمد - و ابراهیم قطب الملک هیچ جا آرام نه گرفت تا آنکه باوجود نزدیک رسیدن سرحد تلنگانه فوج نظام الملک دست از تعاقب بر نه داشته بر جمعی که دست مي توان یافت مي کشتند و غارت مي نمودند - عبد القادر پسر ابراهیم قطب الملک که در شجاعت و تنو مندي و حسن صورت و سیرت و دیگر کمالات آراسته بود به خدمت پدر مکرر التماس نمود که فوج نظام الملک بسیار بے اعتدالي مي نماید اگر حکم شود به اتفاق جمعی به تنبیه آنها پردازم - سلطان ابراهیم را ازین معني نه پسر را صاحب داعیه مي دانست خوش نیامد و در راه ملتفت جواب او نه گردید و بعد رسیدن به گلکنده پسر را به یکی از قلاع فرستاده محبوس ساخت - و بعد چند گاه اشاره فرمود که مسموم سازند - ازین مقوله دیگر کارها ازو سر زده که قابل تحریر نیست تا آنکه در سنه ۹۷۹ نه صد و هفتاد و نه به اجل طبعي در گذشت به دار الجزا شتافت مدت سي و دو سال بدان فضیحتي و بدنامي سلطنت نمود *

* بیت *

نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش
نه عمر نوح به ماند نه ملک اسکندر

ذکر سلطنت محمد قلي قطب الملک ولد ابراهیم قطب الملک گلکنده

از ابراهیم قطب الملک سه پسر ماندند محمد قلي و خدا بنده و قطب الدین محمد قلي که پسر کلان بود در سن دوازده سالگي قائم مقام پدر گردید - شاه میرزای اصفهاني را که از سادات طباطبا و از مستعدان روزگار شهرت داشت و از مدت به پایهٔ امارت و وزارت رسیده بود به دستور سابق صاحب مدار سلطنت ساخته دختر او را به عقد خود در آورد - چون محمد قلي پادشاهي بود رحیم دل با برادران کمال شفقت کار فرمودی و به اعزاز تمام مطلق العنان داشتی و اقطاع معقول برای آنها مقرر کرد - و هر دو برادر او نیز بے نفاق در خدمت برادر زندگاني مي نمودند و در خلا و ملا مشیر سلطنت بودند - اما شاه میرزا را که همدم و محرم صاحب مدار ساخته بود به گفتهٔ غمازان نمام پیشه بدون آنکه تقصیر برو ثابت گردد مغضوب ساخته چند گاه مقید گردانید و بعده از قید بر آورده مع اسباب و دولت او بر کشتيِ مچهلي بندر سوار کرده به اصفهان که وطن او بود روانه ساخت - چون اجل موعود سید در کشتي رسید بیمار شده و ودیعت حیات نمود و میر محمد مومن استر آبادي را که از صاحب کمالان مشهور بود و طبع موزون داشت به جای شاه میرزا صاحب مدار سلطنت ساخت -

بر طالبان اخبار امصار و بلاد هر دیار مخفي نه ماند در (۱) عهد سنه عشر محمد قلي قطب الملک مکان بودند(۲) حکام و فرمان روایان صوبهٔ تلنگانه اندرون حصار قلعه گلکنده بود از وسعت آن بدین مرتبه نقل مي نمایند که تا چهل هزار سوار اندرون حصار مي گنجید و عمارت های عالي دلنشین با فضا داشت در عهد قطب شاهیه تا زمان محمد قلي بر تعمیر اندرون و بیرون آن دو بار افزوده اند *

بعده در عهد محمد قلي قطب الملک از بسیاري آبادي و کثرت ازدهام آدم و چهار پا به مرتبه تغییر در هوا راه یافت که از اثر تعفن مردم به انواع مرض مبتلا مي گردیدند - محمد قلي خواست به تفاوت سه چهار کروه از قلعه کنار رود خانه که مسمی به موسی است شهری به نام خود آباد نماید درین ضمن بهاگ رتي (۳) نام از قوم طوائف که معشوقهٔ قطب الملک بود و محمد قلي به او تعلق سرشار بهم رسانده هزار سوار همراه او مقرر کرده بود که هرگاه به دربار مي آمد با او مي آمدند تکلیف این معني به میان آورد که آن شهر به نام او موسوم گردد - بعده به تجویز اختر شناسان هند و فرس در شروع عشر ثاني جلوس خود فرمود که بنای شهری بنام بهاگ نگر که هر دو طرف شمالي و غروب آن آب روان دارد و رسته‌های وسیع با فضا و عمارات با رفعت ساخته شده گذاشتند و در وسط شهر فرمود عمارتی مسمی به چار مینار که منار های آن به آسمان دعوای هم سري دارند ساختند - و بعد از چند بهاگ رتي فوت شد و قبح اسم بهاگ نگر خاطر نشین محمد قلي قطب الملک گردید - اسم شهر را مبدل به حیدر آباد ساخت لیکن

---

(۱) ن عشر ثاني عهد * (۲) این لفظ زاید است * (۳) ن بهاگ متي *

تا حال مردم عام دور دست بهاگ نگر مي نامند - اما تا زمان محمد شاه پادشاه تیموریه شهر مذکور حصار پخته نه داشت بدین سبب در ایام شورش غنیم و محاصرهٔ کفار هرج تمام بر خلق و ساکنان شهر مي گذشت بعده مبارز خان که قریب یازده سال صوبه داري حیدر آباد نمود - در اواخر صوبه داري به فکر ساختن حصار پرداخته ثلث اطراف شهر که پنج کروه دورهٔ آنست ساخته بود - درین ضمن درجنگ نظام الملک بهادر آصف جاه کشته گردید - بعده که آصف جاه صاحب مدار به استقلال شش صوبهٔ دکن گشت فرمود که باقي حصار شهر پناه را که زیاده از دو حصه مانده بود از سنگ و خشت و چونه در کمال استحکام به اتمام رسانند *

دیگر از جملهٔ مهمی که محمد قلي قطب شاه را ضرورةً اتفاق افتاد این است که حسب التکلیف و رضا جوئي مرتضی نظام شاه که سید مرتضی سبزواري را برای تسخیر قلعهٔ شاه درک و دیگر تعلقهٔ عادل شاه روانه نمود به محمد قلي قطب الملک برای امداد و معاونت آن مهم نوشت و محمد قلي با لشکر خود و سر انجام قلعه گیري عازم رفاقت سید مرتضی گردید - بعده که به پای قلعه شاه درک رسیده به محاصره پرداختند - محمد آقاي ترکمان که قلعه دار شاه درک بود محصور گردیده چنان داد مردانگي داد و شرط قلعه داري به تقدیم رساند که جای صد آفرین داشت - سوای آنکه جمع کثیر را به ضرب گوله و انداختن سنگ و اقسام آتش بازي ضائع مي ساخت و گاه گاه از قلعه بر آمده خود را به فوج خصم مي زد - و مردم بی شمار نظام شاه و قطب الملک را علف تیغ و هدف تیر و سنان مي گردانید و هر چند تدبیر پیش بردن مورچال و یورش مي نمودند

فائده نمي بخشيد - آخر از زدن گهي و گراني غله چنان عرصه بر هر دو فوج تنگ گرديد که باهم کنگایش نمودند که به پای این قلعه مردم را ضائع ساختن خلاف رای صائب است بهتر آنست که به پای قلعهٔ بیجا پور شتافته سعيِ تسخیر اصل مکان عادل شاه نمانیم بدانجا رسیده انچه شرط تردد و محاصره نمودن و دواندن مورچال و ساختن دمدمهٔ آسمان رفعت و کندن نقب بود نمودند - سوای آنکه جمع کثیر به دم گوله و توپ مي دادند و از شبخون نمودن مردم بی شمار تلف مي گرديدند فائده مرتب نمي شد آخر همراهان فرصت وقت یافته به محمد قلي رساندند که قاعدهٔ سلاطین دکن آن است که هرگاه یکی از فرمان روایان طرفی به ذات خود مهم فرماید و دیگری را تکلیف رفاقت نماید باید که از راه مروت در امداد آن خود را معاف نه دارند - اما خلاف شان سلاطین است که به رفاقت یکی از امرای دیگر خود را در چنین تهلکه اندازند - قطب الملک را این سخن مؤثر افتاد و خواست از پای قلعهٔ بیجا پور برخاسته به گلکنده مراجعت نماید - سید مرتضی برین خبر اطلاع یافته او نیز ترک محاصره نمود و به اتفاق هر کدام برخاسته به تعلقهٔ خود شتافتند - و بعد آن میان قطب الملک و عادل شاه مکرر کار به فوج کشي کشید و آخر کار به جای رسید که در نواح گلبرگه جنگ عظیم واقع شد و چنان شکست بر فوج قطب شاه افتاد که یک صد و بیست فیل باتمام اسباب دیگر به تصرف عادل شاه در آمد و به غارت رفت از آن تاریخ باز گفتگوی منازعت را از میان برداشتند و به نامه و پیغام پای صلح به میان آورده چنان رابطهٔ محبت را استحکام دادند که خواجه علي سبزواري مخاطب به ملک التجار با جمعی از اعیان بیجا پور برای

خواستگاري خواهر اعياني محمد قلي قطب الملک به گلکنده آمده برای ابراهیم عادل شاه عقد بسته بردند باز تا آخر عهد سلطنت طرفین ابواب خصومت بسته گردید دیگر حادثهٔ غریب کشي که مکرر در سلطنت نظام شاهیه و عادل شاهیه رو داد و در تعلقهٔ قطب الملک به ظهور نیامده بود - و در عهد محمد قلي قطب الملک بلا اختیار گفتگوی بدنامیِ غریب کشي زبان زد خاص و عام گردید مجملی از آن مي نگارد *

که قطب الملک باغی نزدیک شهر برای سیر و تفرج خود احداث نموده گاه گاه با معشوقهٔ دلخواه و اسباب عیش آنجا مي رفت و الا دروازه مقفل مي بود قضارا شبی از شب های مهتاب جمعی از غریبان تجار و غریب زاده های مادر آزار پدر بیزار و جوانان جهالت کیش با ساز رباب و چنگ و مردنگ و دیگر لوازم بزم بر سر دروازهٔ باغ رسیده هر چند به تملق پیش آمدند و به الحاح و دادن زر کوشیدند دروازه بانان در بی روئي بر آنها بسته راضي به وا نمودن دروازه نه گشتند - غریبان بی آزرم قفل دروازه را با سر و پای دروازه بانان شکسته اندرون باغ در آمدند باز دروازه بانان به منت و الحاح پیش آمده گفتند که از باغ بر آیند گوش به حرف آنها نه دادند - داروغهٔ باغ با دروازه بانان به در دولت خانه آمده شوخيِ غریبان را ظاهر ساخت یکی از امرای دکن که با مردم غریب عداوت جانيِ موروثي دارند - حقیقت تعديِ مغلان از زبانيِ دربانان در حالتیکه مزاج سلطان بحال نه بود به آب و تاب تمام بعرض رسانید از زبان سلطان بر آمد که به زنید و به کشید و از شهر بر آرید این حکم که به کوتوال و محل دران که در آنجا بیشتر از قوم غریب سکني داشتند رسید - ناگاه صدای بکش بکش از چار طرف بلند گردید و شروع به کشتن سادات و شرفا

نمودند و کار بجای رسید که خانه های غریبان را آتش زدند و زن و فرزند جمع کثیر را موکشان از خانۀ ایشان بر آوردند و در طرفة العین چندان آدم به قتل رسید که صد نفر از مردم اعیان و صلحا و فضلا به شمار آمدند - در آن حالت میر محمد مومن استرآبادي که از مقربان محمد قلي بود خود را به پادشاه وقتی رساند که قطب الملک در خواب بود چنان لکد بر دروازه زد که محمد قلي سراسیمه از خواب جسته از روی بی دماغي سبب آن گستاخي را استفسار نمود میر محمد مومن هم بی دماغانه جواب داده حقیقت مفصل ظاهر ساخت و سلطان خود سر از دریچه بر آورده شعله های آتش سر به فلک کشیده را ملاحظه نمود و شعلۀ همان آتش در سینۀ پُرکینه محمد قلي اثر کرد که از هوش رفت و دست افسوس بهم سائیده حکم احضار کوتوال و دکني‌ها و جمعیکه درین فساد کوشیده بودند فرموده در منع آن سزاوار شدید پیهم دوانید و حکم قتل کوتوال و چند نفر دکني به انداختن پای فیل فرموده آن آتش فتنه را فرو نشانید در سنه ۱۰۱۲ یک هزار و دوازده آغرلو سلطان نام ایلچي از نزد شاه عباس فرمان روای ایران مع تحف و هدایای بیش بها که از آن جمله یک تاج مرصع از لآلي آب دار و خنجر مزین از اقسام جواهر و چهل اسپ عربي و عراقي و پانصد پارچۀ زر بفت و مخمل کاشاني و اطلس فرنگي و مشجر و دوازده جفت قالي کرماني و جوش قالي دوازده زرعي مع دیگر جنسها که قابل یاد بود سلاطین مي باشد رسید بعد یافتن خبر او به بندر گووۀ فرنگ میر ضیاء الدین نیشا بوري به طریق مهماندار مع اقسام حلویات و عطریات و فواکه وغیره جنسهای لائق مهمانداري روانه نمودند - بعد نزدیک رسیدن ایلچي محمد قلي قطب الملک خود به استقبال بر آمده به اعزاز تمام

نزدیک کالي چبوترة فرود آوردند و نامه که سراپا انشای آن مملو از عبارت اظهار اشتیاق بود مع هدایای مرسوله به مطالعۀ نظر اخلاص اثر در آمد و شش هفت سال به سبب موانع و حوادث روزگار ماندن آغرلو سلطان نزد قطب الملک اتفاق افتاد - و قریب پنجاه هزار روپیه سالیانه سوای انعامات از جواهر آلات وغیرة و تواضعات ایام عید به مهمان مي رساند - و قبل از رخصت نمودن ایلچي حاجي قنبرعلي را که از معتمدان قطب الملک بود با تحف و هدایای بیش بها از جواهر آبدار و امتعۀ بنادر هند به جهت استحکام مراسم اخلاص روانه نمود - و وقت رخصت نمودن مهدي قلي سلطان را از طرف خود مع هدایای بیش بها از مرصع آلات و اقمشه های تقدمه مونگي پهتن و احمد آباد و کشمیر روانه نمود - و اکثر عمارات سر به فلک کشیدة مثل داد محل و باغات فرح بخش بنا کردۀ اوست و در اواخر عهد محمد قلي یکی از معتمدان شاه عباس برای درخواست صبیۀ محمد قلي که در ازدواج و همسريِ یکی از اولاد خود بفرستادن نامه و هدیه روانه نمودة بود رسید و محمد قلي قطب الملک در قبول آن منت بجان داشته دختر را با جهازی که در خور سلاطین باشد از جنس کاني و انواع اقمشه بیش بهای هندوستان و تحف اطراف بلاد و بنادر روانه ساخت - تا آنکه پیک اجل در رسید و ازین جهان فاني به دار القرار انتقال نمود قریب سي و پنج سال سلطنت او بود (۱) *

* بیت *

نه دارد کار دنیا اعتباری　　اگر دارد دو روزی یا چهاری

---

(۱) محمد قلي قطب شاة بتاریخ ۱۷ ماة ذی القعدة سنه ۱۰۲۰ عشرین و الف انتقال نمود *

ذکر سلطنت محمد[1] ولد محمد قلي قطب الملک

بعد واقعهٔ محمد قلي قطب الملک از یک پسر ماند به اسم سلطان محمد و دو فرزند خورد سال خدا بنده که برادر زاده های محمد قلي مي شدند و آنها را سلطان محمد زیاده از فرزندان خود دوست مي داشت مانده بودند اگرچه بر حقیقت سوانح ایام سلطنت سلطان محمد اطلاع واقعي حاصل نه شده و ازینجا سر رشتهٔ انتخاب تاریخ فرشته به اتمام رسید اما آنچه از زبان مردم ثقه مسموع شده و از حوادث کون و فساد به دیدهٔ عبرت بین مشاهده کرده به زبان قلم مي دهد اگر کم و زیاد آن از روی تاریخ دیگر یا زباني راوي صحیح القول ظاهر گردد برین هیچ مدان خورده نه گیرند بعده که سلطان محمد قائم مقام پدر گردید - نسبت به جد و آبا در اکثر امور ملکي و مالي رویهٔ محمود اختیار نمود و با سلاطین دیگر دکن نا ممکن به رفق و مدارا سلوک مي نمود و مردم غریب و فضلا و صلحا را دوست مي داشت - و با جهانگیر پادشاه رو به اطاعت آورده به قبول پیشکش و فرستادن فیلان و جواهر اختیار نموده دفع فساد مهم سلسلهٔ تیموریه مي نمود - و عمارت داد محل را اگرچه سلطان محمد شروع به ساختن نموده بود اما اجل امان نه داد و عبد الله شاه به اتمام رساند - و سلطان محمد قریب هفده هجده سال سلطنت نمود - بعده که ایام اجل موعود او رسید از آنکه روزی خدای تعالی قبل از ایام جلوس او در شروع نشو و نمای جواني فرزندی کرامت نموده بود نام او عبد الله گذاشته بودند بعده که منجمان احکام طالع او نوشته آوردند در آن درج نموده بودند

---

(۱) محمد شاه فی الواقع برادر زاده و داماد محمد قلي شاه بود و از محمد قلي پسری نماند *

که هرگاه عمر او به دوازده رسد بر پدر سنگین و ناسازگار گردد همین که یازده سال از مرحلهٔ عمر شاهزاده عبد الله گذشت سلطان محمد قطب الملک به مرض چنگ اجل گرفتار گردید و آزار او چنان به امتداد کشید که حکما دست ازو کشیدند لهذا چون اثر صدق گفتهٔ منجمان در حق پسر مشاهده نمود - در بارهٔ او بسیار نا مهربان و کم توجه گردید و از رو برو آمدن ممنوع فرمود مگر بعده که ایام سفر آخرت او نزدیک رسید - حیات ما مادر عبد الله به الحاح و زاري تمام سلطان محمد را راضي ساخت که برای سلام پسر را رو برو بیارند بعده که به حضور او آوردند طرف او لمحه نگاه غضب آلود نموده باز اشک ریزان مرخص بساخت - و برای سلطنت پسر کلان خدا بنده را ولي عهد نموده ازین جهان فاني به دار القرار انتقال نمود - ایام سلطنت او به اختلاف قول به نوزده سال نمي رسید[۱] * * مصرع *

هرکه آمد به جهان نقش خرابي دارد

ذکر سلطنت سلطان عبد الله قطب الملک بن سلطان محمد

بعده که از کفن و دفن سلطان محمد فارغ گردیدند امرای دکن بدین فکر افتادند که پسر کلان خدا بنده را که سلطان ولي عهد نموده بود به سلطنت بر دارند و مادر شاهزاده عبد الله جمعی از امرای غریب و غلامان ترکي را که چندی از حبشیان صاحب تومن نیز طرف سلطان عبد الله اتفاق نمودند و برای سلطنت عبد الله شاه ممد و معاون خود ساخته قبل از آنکه

---

(۱) محمد قطبشاه بتاریخ ۱۳ ماه جمادي الاولی سنه ۱۰۳۵ هزار و سي و پنج انتقال نمود *

دکني ها به لوازم سلطنت پسر خدا بنده پردازند سلطان عبد الله را از خانهٔ نا امیدي بر آورده به جلوس سلطنت بشارت داده چنان به جلدي به لوازم سلطنت او پرداختند که تا پسر خدا بنده را مقطع و مخلع ساخته از خانه بر آرند عبد الله شاه را در قلعه برده به سلطنت برداشتند و همهٔ ارکان سلطنت آداب تهنیت بجا آوردند و فرمود که مجری توپ های قلعه طرف سواریِ پسر خدا بنده بستند بعده که همراهان پسر خدا بنده دیدند که کار از دست رفته ناچار به والدهٔ عبد الله قطب الملک رجوع آورده جمعی از اعیان مملکت را شفیع خود ساختند - و والدهٔ عبد الله شاه که در کل امور ملکي و مالي دخیل مستقل گردیده بود فرمود که در قلعه جای تنگ تاریک پسران خدا بنده را مقید سازند و چنان جیرهٔ خوراکی برای آنها مقرر نمود که خوردن آن بر آنها دشوار مي گردید قضا را روزی عبور سواریِ عبد الله شاه نزدیک مکانیکه پسران خدا بنده در قید بودند اتفاق افتاد پسران خدا بنده به فریاد و فغان آمده ظاهر ساختند که یا برای خدا رحمی بر حال ما نمائید یا حکم قتل ما فرمائید اگر در سایهٔ لطف خود ما را بجای غلامان پرورش دهند یک روز جان برای نثار قدم سلطان به کار خواهد آمد - چنانچه آخر به عمل آمد که در ایامی که محمد اورنگ زیب آمده قلعهٔ گلکنده را محاصره نمود و متعاقب بر محل به ذکر خواهد در آمد هر دو برادر شرط جان فشاني به ظهور آوردند - بعده عبد الله شاه که بر فیل سوار بود فرمود فیل را استاده نمایند و پسران خدا بنده را به حضور خود طلبیده به اظهار کمال تپاک و شفقت احوال پرسي نموده خواجه سرای که عقب فیل نشسته بود و به حکم مادر عبد الله شاه اتالیقي مي نمود به تندیِ نصیحت آمیز مانع متوجه شدن عبد الله شاه گردید - عبد الله در جواب خواجه تند گشته پسران خدا بنده را حوالهٔ یکی از هم رکابان نمود

که تا مراجعت سلطان مکان مرغوب وسیع خوش عمارت که در آن اسپ سوار و سیر توان نمود برای ماندن آنها مقرر نمایند - و از طعام های لذیذ با لوازم برای هر دو برادر مقرر ساخت - و نسبت به جد و آبای خود در کمال استقلال و رفاه حال بلا درد سر سلطنت مي نمود تا آنکه در عهد شاه جهان صاحب قران از زبان اخبار نویسان دکن بعرض رسید که فرمان فرمایان حیدرآباد به دستور ایران خطبه مي خوانند و اسم خلفای راشدین را در خطبه داخل نمي سازند و نام شاه ایران را مقدم بر اسم خود داخل خطبه مي نمایند بعده که شاه جهان در سنه ۱۰۴۴ هزار و چهل و چهار دفعه ثاني متوجه دکن گردیده به برهان پور رسید - میر عبد اللطیف نام را با فرمان تهدید نصیحت آمیز مشتمل بر وعده و وعید آنکه خطبه را به دستور اهل سنت و جماعت ناجي بخوانند و اسم شاه ایران را از خطبه بر آورده نام نامي ما را داخل خطبه نمایند و سکه به اسم ما زده با باقي پیشکش و حال مع فیلان و جواهر روانهٔ حضور سازند و الا افواج جهان آشوب برای خرابي ملک رسیده دانند - و در همان ایام فرمان شاه جهان پادشاه به نام عادل شاه بیجا پور متضمن بر تاکید اطاعت و ادای پیشکش مصحوب مکرمت خان رسید - عادل شاه بیجا پور در ظاهر با حاجب به دار و مدار پیش آمده در باطن به فکر شکستن تالاب و خرابي نواح بیجا پور که کاه و غله برای لشکر پادشاهي بهم نه رسد کوشید لهذا آنچه برو از خرابي ملک به سبب تعین فوجها گذشت در انتخاب شاه جهان نامه به شرح و بسط به زبان خامه داده و بعد خرابي ملک بیجا پور که لک ها آدم به اسیري در آمده به فروخت رسیدند و کرورها مال تجار و رعایای مال گذار به غارت رفت عادل شاه به اطاعت امر کوشید - اما بر خلاف آن عبد الله قطب شاه که بعد رسیدن میر عبد اللطیف به تفاوت یک دو روز که روز جمعه رسید

قطب الملک خود سوار شده به جامع مسجد شهر آمده اسم شاه جهان صاحب قران ثاني را داخل خطبه نمود و به داخل نمودن اسم خلفاء راشدین علیه الرحمه خطبه را مزین ساخت و اشرفي و روپیه بنام شاه جهان مسکوک نموده مع جواهر و فیل‌های کوه شکوه روانهٔ حضور نمود و عهد نامهٔ که شاه جهان بر لوح طلا ثبت نموده متضمن برین که ما و اولاد ما بطناً بعد بطنٍ با عبد الله قطب شاه و اولاد او مزاحمت نه رسانند و عبد الله شاه تعهد مشتمل برین که خطبه به دستور اهل سنت بخواند و در خطبه اسم پادشاه دهلي داخل نماید و از خواندن اسم پادشاه ایران در خطبه احتراز کند به خدمت شاه جهان فرستاده به دفع شر فوج کشي پرداخت شرح مضمون تعهد نامه و قول شاه جهان نوشته داده در انتخاب شاه جهان نامه بلا کم و زیاد به زبان خامه جاري گشته بعده از آن تاریخ میان عبد الله شاه و صاحب قران ثاني هرگز کار به نزاع و گفتگو نه کشید مگر در اواخر سلطنت شاه جهان تقصیری که بر عبد الله شاه لازم نموده مهم فرمودند در منتخب شاه جهان نامه مفصل درج است باز مجملی به احاطهٔ بیان مي آرد که میر جمله و پسر او محمد امین خان که از طرف عبد الله شاه به دولت عظیم رسیده بودند و میر جمله به کنجي کوتهه رفته بعضی تعلقهٔ ملک آنجا را که به ضبط نیامده بود به ضرب شمشیر و تدبیر صائب مفتوح ساخته مبلغ‌های خطیر بیرون از احاطهٔ شمار به تصرف خود آورده استقلال تمام بهم رسانیده سر از اطاعت مي پیچید - و محمد امین خان که در حضور عبد الله شاه بود از غرور بادهٔ نخوت که مستيِ دولت سرشار و ایام جواني باهم علاوه گشتند بسیار از راه بی ادبي خلاف ضابطهٔ نوکران سلوک مي نمود چنانچه مکرر در عالم نشاء شراب بر مسند عبد الله شاه به خواب رفته در حالت بی خودي استفراغ نموده از منع دیگران ممنوع نمي گردید -

و عبد الله شاه شنیده نا شنیده می انگاشت آخر کار بجای رسید که کار
به خفت محمد امین خان کشید - و میان قطب الملک و میر جمله
مخالفت تمام به میان آمد و میر جمله و محمد امین خان خواستند
خود را نزد حضرت شاه جهان رسانند عبد الله قطب الملک شنیده مانع
آمد و میر جمله که در کنجی کوتهه بود از شنیدن مخالفت محمد امین
خان همان جا لنگر اقامت انداخته هرچند قطب الملک می طلبید
نمی آمد - تا آنکه میر جمله و محمد امین خان به خدمت صاحب قران
مکرر استغاثه نوشته التماس طلب خود به تعین گرز بردار نمودند و دو دفعه
گرز برداران مع فرمان مشتمل بر نصائح روانه نمودن پدر و پسر رسیدند
و عبد الله شاه قطب الملک به دفع الوقت پرداخت - آخر شاه جهان
به پادشاه زاده محمد اورنگ زیب که در خجسته بنیاد تشریف داشتند درین
باب از روی تاکید فرمان صادر فرمودند که میر جمله را با محمد امین خان از
نزد عبد الله شاه طلبیده به حضور روانه نماید و فرمان دیگر مصحوب عزیز بیگ
گرز بردار درین ماده بنام عبد الله قطب الملک صادر گردید اما مؤثر نه گردید
تا آنکه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب به شهرت فرستادن پسر خود سلطان
محمد برای کدخدائی نزد شجاع به بنگاله مع فوج به طریق هراول مرخص
ساخته خود از عقب به بهانهٔ شکار برآمد و عبد الله قطب الملک از شهرت
رفتن سلطان محمد نزد شجاع اطلاع یافته در هر منزل انواع فواکه و حلویات
و تحف و هدایای دیگر می فرستاد بعده سلطان محمد که ده کروهی
حیدر آباد به منزل میدچل که در انعام میر جمله بود رسید - و خبر رسیدن
محمد اورنگ زیب از عقب نیز انتشار یافت و آثار مهم و دست اندازی
بر ملک تحقیق قطب الملک گردید عبد الله شاه سراسیمه گشته هوش

باخته به فکر خالي نمودن شهر افتاد و خود را مع تجار و بازار صرافان به قلعهٔ گلکنده رساند و غلغله و آشوب قیامت انگیز اندرون و بیرون قلعهٔ گلکنده بر پا گردید - بعده که خبر نزدیک رسیدن فوج هراول با مصالح جنگ و قلعه گیري سه کروهي که کنار تالاب حسین ساغر[1] نزول لشکر پادشاهزاده مقرر شد به صحت پیوست قطب الملک سوای اطاعت فائده مآل کار نه دانسته محمد امین خان را با والدهٔ او و بعضی اشیای میر جمله که به ضبط و تصرف قطب الملک آمده بود فرستاده محمد امین خان بعد رسیدن به خدمت پادشاهزاده نالش و شکوهٔ زیاد نمود و متواتر خبر پایمال شدن و به غارت رفتن محصول بعضی محال و به غارت آمدن مآل تجار پرگنات که فرصت بردن به قلعه جات نواح نه یافتند و لک‌ها مال مردم با ناموس ضعفا که قادر به رفتن قلعه ها نه گردیدند به باد فنا رفت به عبد الله شاه مي رسید - درین ضمن خبر رسید که خیمهٔ پادشاهزاده نزدیک تالاب حسین ساغر شد و روز دیگر شاهزاده سلطان محمد خود سوار شده نزدیک قلعه رسیده اهتمام دواندن مورچال و کندن نقب مي نماید جمشید وغیره هر دو پسر خدا بنده که عمو زاده عبد الله شاه مي شدند و در قید بودند به رخصت قطب الملک از قلعه بر آمده با جمعی از محصوران و حبشیان رزم جو خود را بر فوج پادشاهزاده زده تردد بهادرانه نموده موافق وعده که با عبد الله شاه نمودند هر دو برادر شرط جان نثاري به تقدیم رساندند و بسیاری از مردم پادشاهزاده ٠در آن روز به کار آمدند و زخم برداشتند و تا وقت غروب جنگ قائم بود و پادشاهزاده نماز عشا در خانه آمده ادا نمود - و باز روز دیگر بهادران کار طلب به تدبیر کندن نقب و دواندن مورچال و بستن دمدمهٔ آسمان رفعت پرداختند - قطب الملک نظر بر عاقبت اندیشي

---

(۱) یعني حسین ساگر *

نموده خود را از زدن گولهٔ توپ و بندوق و انداختن سنگ مانع آمده میر فصیح نام را با چهار صندوقچهٔ جواهر و دیگر مرصع آلات و سه زنجیر فیل نامي و نه اسپ با ساز مرصع و طلا و اشیای دیگر فرستاده معروض داشت که برای معذرت و التماس عفو جرائم مادر خود را مع پیشکش مي فرستم - اگرچه بعد رسیدن میر فصیح مردم پادشاهي از دواندن مورچال و زدن توپ ممنوع ساختند اما میر فصیح را بار ملازمت نه داده اشیای مرسوله را قبول نه فرموده - روز دوم آن جبار بیگ خراساني با نوکران عمدهٔ دیگر و حبشیان تهور پیشه از قلعه بر آمده طرف مورچال میرزا خان نمودار گشتند - مردم پادشاهزاده خبردار شدند مالوجي نام دکني به مدد میرزا خان خود را رساند و زد و خورد نمایان از طرفین به ظهور آمد و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند - و یک زنجیر فیل با دو نوکر نامي قطب الملک که دستگیر مردم پادشاهي شده بودند نزد پادشاهزاده آوردند و میر عبد اللطیف را با دو هزار سوار برای آوردن میر جمله که در کرناتک بود پادشاهزاده تعین نمود سیوم محاصره هفت هشت هزار سوار و قریب بیست هزار پیادهٔ برقنداز کرناتکي از طرف جنوب رو مقابل لشکر پادشاهزاده قدم جرأت پیش گذاشتند پادشاهزاده خود سوار شده مقابل فوج دکن متوجه شدند و از هر دو طرف بالای قلعه به زدن توپ و بندوق و انداختن سنگ و بان و دیگر آتش بازي پرداختند درین جنگ شیخ میر که از نوکران مقرب پادشاهزاده و محمد بیگ که از سرداران نامي بود زخمي گشتند و جمع کثیر دیگر کشته و زخمي گردیدند و از آن طرف سید مظفر و جبار بیگ و شرزه خان زخم برداشته روبه فرار آوردند و پادشاهزاده مردم کار طلب برای تردد مورچال و سد راه آنها گردیدن گذاشته خود به دیره مراجعت نمودند - و درین مابین شایسته خان و افتخار خان و نصیر خان که از طرف شاه جهان

پادشاه برای رسیدن به کومک پادشاهزاده تعین و مامور گردیده بودند با فوج شایسته به خدمت پادشاهزاده رسیدند و زمیندار چانده نیز با سه هزار سوار رسیده با فوج پادشاهزاده ملحق گردید - درین ضمن از نزد حضرت شاه جهان خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع برای پادشاهزاده و منصب هفت هزاري دو هزار سوار برای سلطان محمد که تا آن روز منصب نیافته بود و فرمان عنایت عنوان بنام عبد الله قطب الملک در جواب عرضداشت او مشتمل بر عفو تقصیرات و خطا بخشي نزد پادشاهزاده رسید اما پادشاهزاده شهرت فرمان قطب شاه نه داده تا انفصال مقدمه پنهان داشته در افشای عام مصلحت نه دانست بعده عبد الله شاه میرزا احمد را که دختر کلان به او منسوب بود و کار و بار وزارت نیز به او تعلق داشت مع جواهر و فیلان کوه شکوه و اسپان باد رفتار نزد پادشاهزاده فرستاد و التماس قبول دختر و ارادهٔ آمدن والدهٔ قطب شاه مع لوازم نسبت به میان آورد - اگرچه میرزا احمد و میر فصیح شرف ملازمت دریافتند اما از قبول جواهر و فیلان که سابق و حال همراه میرزا احمد مرسول بود ابا نموده تا انفصال مقدمه موقوف داشتند - و والدهٔ قطب شاه را برای آمدن ماذون ساخته میر ابو الفضل معموري را همراه میرزا احمد داده به استقبال والدهٔ قطب الملک فرستادند - حاصل کلام چنانچه در ذکر سلطنت حضرت شاه جهان مفصل به گذارش آمده بعد رسیدن والدهٔ قطب الملک هزار مهر و پنج زنجیر فیل و پنج اسپ مع ساز مرصع و طلا و نقره پیشکش قبول افتاد و والدهٔ قطب الملک به آئین شایسته گفتگوی وصلت به قبول یک کرور روپیه نقد و جنس پیشکش حال و باقي که در مدت دو سال ادا نمایند و تعین تاریخ نسبت مقرر نمود و از شهرت مصالحه مردم مورچال از مکان خود بر آمده به خاطر جمعي تردد می نمودند - درین ولا میر اسد الله

بخاري عرف میر میران که از نوکران مقرب پادشاهزاده بود خالي از وسواس برآمده بجای ضرور رفته بود - درین ضمن گولهٔ زنبورک ناگهاني به او رسید در آن واحد کار او ساخته شد و علاوهٔ آن جمع کثیر که از اطراف برای مدد قطب الملک فراهم آمده بودند بافواج عادل شاه که برای آوردن کومک کوتوال گلکنده به بیجا پور رفته بود و وقت مراجعت از صلح خبر نه داشتند بر سر گهي پادشاهزاده رسیده دست به غارت و قتل مردم گهي دراز نمودند و نائرهٔ قتال و جدال بلند گردید و کار بجای رسید که لشکر شایسته خان و دیگر امرا بی آنکه به پادشاهزاده عرض نمایند قریب شش هفت هزار سوار و پیادهٔ بی شمار به قصد پیکار و مردم گهي رسیدند و به همین دستور دکني‌های جهالت کیش بدون آنکه به قطب الملک اطلاع دهند خود را به کومک فوج عادل شاه رساندند و هر ساعت شعلهٔ دار و گیر اشتعال مي گرفت - هرچند سرداران هر دو طرف در منع و دفع آن فساد کوشیدند فائده نه بخشید تا آخر روز جنگ قائم بود و از هر دو طرف جمع کثیر کشته و زخمي گردیدند و تمام شب بر فیلان و اسپان مستعد کار زار بوده از دور تفنگ بر همدیگر مي زدند و صبح نا شده باز کار پیکار گرم گردید و پیهم مردم قطب الملک و از طرف شاهزاده شتر سوار و اسپ سوار برای دفع فتنه مي رسید اما ممنوع نمي گردیدند و هر بار دکني‌های جاهل مغلوب گردیده رو به فرار آورده باز فراهم آمده مستعد کارزار مي گشتند به همین دستور تا دو روز شب و روز هنگامهٔ جنگ شعله ور بود مردم بسیار از طرف پادشاهزاده به کار آمدند و جمع کثیر از طرف دکني‌ها کشته و زخمي گردیدند و روز سیوم جا بجا متفرق شدند - درین حالت خبر رسیدن میر جمله که میر عبد اللطیف برای طلب او رفته بود انتشار یافت - و قاضي عارف به موجب حکم پادشاهزاده فرمان و خلعت که از حضور برای میر جمله آمده بود به طریق

استقبال همراه برده آداب تسلیمات و ملازمت پادشاهزاده را رهنموني نمود - میرجمله استقبال کرده موافق دستور هندوستان فرمان گرفته و خلعت پوشیده به خیمهٔ خود مراجعت کرد بعده پادشاهزاده نصیر خان و میر شمس الدین و مالوجي را به استقبال میرجمله فرستاده طلب حضور نمودند سه هزار ابراهیمي طلا با دیگر تحف نثار و نذر گذراند خلعت و چغه و جمدهر مرصع با دو فیل و دو اسپ مع ساز طلا و نقره عطا نموده حکم نشستن فرمودند - روز دیگر حکم نمودند که مورچال از پای حصار قلعه بردارند و قاضي و میر عدل را همراه شیخ نظام که برای عقد وکیل مقرر شده بود به قلعه فرستاده چغه و تسبیح مروارید و دو فیل بایراق و جل و زربفت برای قطب الملک و لوازم ساچق حوالهٔ شیخ نظام نمودند و قطب الملک تا دروازه استقبال نموده فرستاده هاي پادشاهزاده را در مکان مناسب فرود آورده آنچه رسمیات شادي عروسي بود بجا آورد - روز دیگر بعد فراغ عقد چهارده لک روپیه نقد و جواهر همراه عروس با لوازم دیگر نموده سرکار رام گیر که به سرحد برار و بیدر پیوسته است نیز در جهاز دختر دادند بعده که معرکه آرائي رزم به مجلس بزم مبدل گردید بعد فراغ شادي و انعام امرای همرکاب فرمان عطوفت آمیز شاه جهان را برای قطب الملک فرستادند و او استقبال نموده شرط آداب بجا آورده گرفت بعد آن پادشاهزاده به خانهٔ میرجمله تشریف بردند و او یک قطعه الماس نا تراشیده و دو لعل و نه زمرد و شصت دانه مروارید و یک نیلم و شش فیل نر و ماده با زین طلا و یراق نقره و پنج اسپ برای پادشاهزاده گذراند و سوای آنکه به سلطان محمد از جواهر و فیل و اسپ پیشکش نمود سابق بگذارش آمده بعده به اتفاق میرجمله از آنجا کوچ نمودند *

دیگر از جملهٔ تقصیرات خلاف عهد امان نامه که مابین شاه جهان پادشاه و عبد الله شاه در سنه ۱۰۴۴ هزار و چهل و چهار به میان آمده و به قید قسم بر لوح طلا نوشته داده بودند و عهد شکنی به اعتقاد تیموریه به ابتدا از قطب شاه به ظهور آمد به تحریر می آرد که قطع نظر از مقدمهٔ میرجمله در ایامی که دلیر خان و راجه جی سنگه به موجب حکم حضرت خلد مکان در سنه اواخر عشر اولی جلوس به محاصرهٔ بیجا پور پرداختند و جنگ های عظیم چنانچه بر محل به احاطهٔ بیان در آمده رو داد و نزدیک بود که بیجا پور مفتوح گردد در آن حالت نیک نام خان که واقعی از امرای نیک نام و صاحب کمالان ایران و در فیض و کرم و در صلاح و تقوی از مشهوران روزگار بود با هفت هشت هزار سوار کومکی قطب الملک رسید و باعث تقویت بیجا پور گردید چراکه در عهد نامه از جملهٔ شروط عمده همین بود که هیچ کدام از حکام دکن کومک مخالفان تیموریه نه نمایند *

تقصیر دیگر که بر عبد الله شاه می گیرند این است که در سنه ۱۱ یازده سیوای جهنمی از حضور حضرت خلد مکان قابو یافته به عیاری و تغییر لباس گریخت و جا بجا در شش صوبهٔ دکن حکم رفت که از هر جا سر برآرد اسیر نمایند یا به قتل رسانند - و حال آنکه سیوا بعد از غسل بنارس به لباس فقیران سیاحی نموده خود را نزد قطب شاه رسانده طلب مدد برای قلعه گیری تعلقه بیجا پوری و نظام الملکی نمود - اگر قطب شاه را گرفتن و قید نمودن مهمان و به دشمن سپردن خلاف مروت بود اما اگر او را نزد خود و در ملک خود راه نمی داد و مدد زر و لشکر برای گرفتن قلعه جات نمی نمود شرعاً و عقلاً و عرفاً مطعون نمی گردید - باوجود آنکه عبد الله شاه با کمال زیرکی و دانائی عقل معاش سلوک را به مرتبهٔ اتم داشت

چگونه راضي شد که به آن همه عهد و قرار مبلغ کلي از نقد و جنس خفیه و علانیه به آن کافر مردود رسانده شب ها باهم نشسته گرم جوشي نموده او را برای تسخیر قلعه جات روانه ساخت - و آن بدبخت مکار پرکار عبد الله شاه را باغ سبز نموده عهد و پیمان به میان آورد که از جملهٔ قلعه جات عادل شاهیه و آنچه به تصرف بنده های عالمگیر در آمده در اندک فرصت به تسخیر آورده حوالهٔ نوکران سرکار خواهم نمود بعده آن عیار بد عیار فوج و اسباب تجمل قطب الملک را که پیشتر خفیه در فرستادن آن مي کوشید همراه گرفته رفته از آنکه در تسخیر قلعه جات ید بیضا داشت هر قلعه که مي گرفت قلعه داري آن در ظاهر بنام یکی از نوکران قطب الملک مقرر نمود آنچه از آن قلعه به دست مي آمد سوای مصالح قلعه و نقد به آن نوکر قطب الملک بخشیده زیر بار منت و احسان آورده یکی از همراهان جان نثار خود را نائب او قرار داده در قلعه مي گذاشت و آن قلعه دار بی اختیار را همراه خود مي گرفت چون مذکور قلعه گیري سیوای رجیم به بیان آمده دو سه کلمه از یک دو قلعه گرفتن او نزد آن شقي تسخیر قلعه نمودن بسی آسان به زبان قلم مي دهد بعده که به پای قلعهٔ ستاره رسیده محاصره نمود در زیر پارچه کوهي که یک گنج قلعه به او چسپیده بود و پراندن او به باروت هیچ فائده و ضرر بحال مردم قلعه نه داشت نقب کندن و فرش باروت نمودن فرمود بعد از آنکه کار نقب به اتمام رسید با یکی از قوم دهیرها که در قلعه خدمت مي نمایند برساند مبلغی چنان قرار داد که بالای همان پارچه سنگ که زیر او باروت فرش نموده بود آمده فریاد زند که غنیم کمند بسته بالا مي آید و خود زیر آن پارچه کوه شروع به تردد و فریاد یورش و هنگامهٔ بالا بر آمدن نمود و قلعه دار از شنیدن آن خبر سراسیمه گشته با بیشتری از رفقا و سپاه خود را

به بالای آن پارچهٔ کوه رساند در آن حالت سیوای مردود فرمود که باروت خانهٔ زیر آن کوه را آتش زنند و همه بالا نشینان و متردداں همراه آن پارچهٔ کوه کبوتروار به پرواز آمدند بعده به اندک تردد آن قلعه را به تصرف خود در آورد و قلعهٔ دیگررا بدین غدر و تدبیر متصرف گردید که سه چهار نفر جان باز تهور پیشه را به طریق استغاثیان نزد قلعه دار آنجا فرستاد که آن جماعه بی یراق خود را اندرون قلعه رسانده نزد قلعه دار استغاثه نمودند و چند روز باهم گفتگو و مناقشه کنان نزد قلعه دار می آمدند آخریکی از آنها قابو یافته به جلدي و چابکي تمام خود را به قلعه دار رسانده به حربهٔ همان قلعه دار کار او را با پیشکار او باتمام رساند و اکثر قلعه های عادل شاهي و نظام شاهي را به تصرف خود در آورد و دو سه قلعهٔ ناکاره را حوالهٔ مردم عبد الله شاه نمود - باقي مردم را مخلع ساخته رخصت فرمود - سر رشتهٔ سخن از کجا به کجا کشید *

اما اطاعت و حکم برداري و سلوکی که از عبد الله شاه در مقدمات دیگر نسبت به صاحب قران ثاني و حضرت خلد مکان به ظهور آمده جای صد آفرین و تحسین دارد - چون مذکور وصلت همشیرهٔ عبد الله شاه به علي عادل شاه به میان آمد علي عادل شاه مراري پندت را که از مقربان و سپه سالار علي عادل شاه گفته می شد و از بسیاری رجوع دولت و کم ظرفي او تعین زیاده بهم رسانده خود را باخته بود برای خواستگاري همشیرهٔ عبد الله شاه روانه ساخت - بعده که نزدیک عبد الله شاه رسید روز ملازمت برای سلام از راه تبختر سر فرود نیاورد هرچند که مقربان عبد الله شاه به او نصیحت نمودند که پاس آداب را بجا آرد - به سرکشي پیش آمده نشنید - بعده حبشیان عبد الله شاه به سرزنش و توبیخ خفّت آمیز او را به راه آوردند - بعده عبد الله شاه به وکالت یکی از فضلا که همراه

مراري آمده بود عقد بسته فوج خود همراه داده عروس را با مراري پندت روانه نمود - آن کافر بدکیش مابین راه از راه شرارت به تعین و سختي با همراهان عروس سلوک مي نمود و با خود عروس نيز اکثر در راه رفتن خلاف دابی که با شاهزاده ها سلوک مي نمايند ازو به ظهور مي آمد اگر به منع او مي پرداختند کلمات درشت و هرزه در حق خاندان قطب الملک برزبان مي آورد و ممنوع نمي گرديد و هرگاه از طرف عروس ميوه و پان عنايت مي شد آدابی که ميان مردم هندوستان و دکن رسم است ازو اصلاً به ظهور نمي آمد تا آنکه سواريِ عروس نزديک به بيجا پور رسيد و خويش و تبار قوم مادري و پدريِ عادل شاه که به استقبال عروس برآمدند هرچند با عروس اظهار خوش وقتي و گرم جوشي نمودند از طرف عروس اصلاً اثر خوش دلي ظاهر نه گرديد بلکه بعد از داخل شدن در قلعهٔ بيجا پور ترک ماليدن خوشبوی و خوراکی و تغيير لباس فاخره نموده هميشه با چشم گريه آلود و دل خسته مغموم مي بود تا آنکه از زبان همراهان دمساز و همراز عروس ظاهر شد که از سبب مکروهاتی که از طرف مراري پندت ديده و کشيده به صورت نقش ديوار گشته هرگز لب و زبان به تبسم و حرف زدن نمي کشايد و ظاهر ساخت که يا مرا به گلکنده نزد برادرم مرخص سازيد و يا آن کافر فاجر بی ادب را به سزا رسانيد و اِلا خود را مسموم وضائع خواهم ساخت - بعده که حقيقت مراري مفصل به علي عادل شاه ظاهر گرديد به تسلي و دل جوئي عروس کوشيده آن کافر بد فرجام را بی منصب ساخته خانهٔ او را ضبط نموده فرمود به همراهان عروس تواضع نمايند - و نيز حکم نمود که سبد و جاروب به دستور خاک روبان در دست مراري پندت داده و محصل برو

گماشته مقرر نمایند که تا سه روز گرد دولت خانه و کوچه ها جاروب کشي نماید *

گویند عبد الله شاه محصول نمک را به اجاره داده بود لهذا نمک در قلمرو قطب الملک اعتبار و قیمت زیاد بهم رسانده فریاد بدنامي آن تا بیجا پور در زبانها انتشار یافت - و کار بجای کشید که در بعضی ایام نمک هم وزن نقره به فروخت رسید - همشیرهٔ عبد الله شاه که به علي عادل شاه منسوب بود بر قلت و کم یابي نمک اطلاع یافته به برادر پیغام نمود که مگر گرد آوري خزانه و فراهم آوردن اسباب سلطنت بر اجاره دادن نمک موقوف بود که بی بضاعتان محتاج از خوردن نمک محروم ساخته اند از باز پرس روز جزا اندیشه باید نمود - قطب الملک ازین پیغام ملالت اثر متنبه گردیده فرمود که اجارهٔ نمک را بر طرف نموده محصول آن را در قلمرو او یک قلم معاف شناسند - از آن تاریخ تا زمان بقای حیات عبد الله شاه محصول نمک معاف بود - چون سوانح قریب مدت پنجاه سال سلطنت عبد الله شاه قطب الملک و جنگ های که باهم چشمان نموده احدی از مورخان قلم بند نه نموده که به نظر محرر اوراق آمده باشد و آنچه از زبان مردم ثقه شنیده اگر ملاحظهٔ صدق و کذب آن به خاطر راه نه داده به تحریر آن پردازد به اطناب کلام ملالت انجام مي کشد لهذا کوتاهي قلم را کار فرموده به اختتام ما حصل سوانح سلطنت عبد الله شاه مي پردازد - که *

چون حق سبحانه تعالی به عبد الله شاه سوای سه دختر پسر ارزاني نه فرموده بود و دختر کلان خود را که به بري صاحبني زبان زد بود به میرزا احمد که از سادات صحیح النسب عربستان گفته مي شد منسوب

ساخته اختیار کار و بار سلطنت به قبضهٔ اقتدار او در آورده بود - بعد از چندگاه سید سلطان نام که او نیز از اکابران و اعیان عربستان بود به حیدرآباد رسیده به اعزاز تمام در مجلس قطب الملک راه آمد و شد بهم رساند بعده قطب الملک به او پیغام نسبت داده لوازم شربت خوری به میان آورد - روزی قطب الملک از سید سلطان در خلوت استفسار نمود که شما میرزا احمد را در وطن می شناختید و از خاندان ایشان اطلاع دارید - او در جواب گفت ایشان فضیلت موروثی دارند و استاد زادهٔ ما می شوند - یاران نمام پیشه که سخن چینی و غمازی را شعار خود ساخته بودند مضمون این سوال و جواب را به میرزا احمد به آب و تاب رساندند - و برطبع میرزا احمد بسیار گرانی نمود و گفت مگر پدر من برای درس دادن سید سلطان نوکر بود - بعد از آن مادهٔ رنجش روز به روز زیاد می گردید و تخم عداوت در مزرعهٔ دل‌های طرفین کاشته می گردید - به آبیاری شیطان صفتان غماز پیشه نشو و نمای یافت - تا آنکه تاریخ کدخدائی و شروع جشن مقرر گردید - میرزا احمد که به این نسبت راضی نه بود چون مار برخود می پیچید - و مکرر به عبد الله قطب الملک پیغام نمود که اگر به این سید نسبت می نمایند مرا آزاد و رخصت فرمایند که خود را به خدمت حضرت عالم گیر پادشاه رسانده فکر نوکری نمایم - و هرچند سروما و دیگر خدمهٔ محل در اصلاح آن می کوشیدند فائده نمی بخشید - تا آنکه شب عقد و زفاف رسید میرزا احمد فیلان و شتران بار نموده و سواری خدمهٔ محل را تیار کرده مستعد روانه شدن نزد حضرت خلد مکان گردید و کار بجای رسید که از عورات محل و خواجه سرا هرکه از طرف عبد الله شاه برای فهماندن و نصیحت می آمد خفیف شده بر می گشت بعده همهٔ خدمهٔ اندرون محل و مقربان بیرون

قطب الملک را فهماندند که برای عرب تازه آمدهٔ داماد کلان مزاج گرفته را که تمام زمام اختیار سلطنت به دست او داده اند از خود بدین مرتبه شاکي ساختن خلاف رای صائب است اگر برخاسته خود را نزد عالمگیر پادشاه برساند قطع نظر از آنکه بدنامي آن در سیه چاه زبان ها افتد احتمال مادهٔ فساد دیگر که اولاد تیموریه بر سر بهانه و پرخاش اند داده بعده قطب الملک در عالم کنگایش به همدمان و مقربان گفت که بدنامي برهم خوردن نسبت را چه کنم که هرگاه کار بدین جا رسیده باشد بلای خانه را بر سر که بندم - آخر مصلحت و رای ها قرار برین یافت که ابو الحسن نام را که از طرف ما در سلسلهٔ او به قطب شاهیه مي رسید و از بعضی اطوار او رنجیده خاطر گشته او را از نظر انداخته بود و او دست ارادت به سید راجو که اولاد حضرت سید محمد گیسو دراز بنده نواز علیه الرحمه و از سادات مشهور حیدر آباد گفته مي شد داده در خانقاه او به لباس قلندران زندگاني مي نمود و از طرف عبد الله شاه وظیفهٔ وجه معاش که داشت به فقرا مي خوراند - طلبیده به حمام فرستاده مقطع و مخلع به لباس دامادي نموده آن حجله نشین سراچهٔ عصمت را به حبالهٔ عقد او در آورد - سید سلطان که برین قضیهٔ جانکاه اطلاع یافت اسپان خود را مذبوح ساخته بسیاري اثاث البیت خانه آتش زده به لباس فقیران بر آمده خود را نزد محمد امین خان رسانده به دستگیري او در جرگهٔ نوکران حضرت خلد مکان در آمد - و آخر دختر محمد امین خان به اشرف خان که پسر سید سلطان مي شد منسوب گردید - از آنکه میرزا احمد تند مزاج واقع شده بود و با اکثر امرا از روی تبختر سلوک مي نمود و ابو الحسن چون شکنجهٔ روزگار کشیده پانزده شانزده سال در لباس فقیري بسر برده سخت و سست جهان را تماشا نموده بود با اکثر

امرای قطب الملک بزبان خوش و سلوک برادرانه زیست می نمود و بیشتری از امرا به او گرویده بودند - خصوص سید مظفر که از امرای مقرب صاحب فوج بود و خود را از سلسلهٔ خلیفهٔ سلطان پادشاهزادهٔ مازندران می گرفت و موسی خان محل دار که از خراصان خاص قدیم قطب شاهیه گفته می شد و از راه سلوک بندوبست او اندرون و بیرون محل خوب بود به ابو الحسن گرویدگی خاص داشتند - تا آنکه ایام سفر آخرت عبد الله قطب الملک رسید و مرض به امتداد و کار به وصیت و ولي عهد نمودن کشید - جمعی به ولي عهد نمودن میرزا احمد به براهین راهنموني نمودند - و برخی مثل سید مظفر که از جملهٔ مقربان و از امرای عمدهٔ عبد الله شاه و هوا خواهان ابو الحسن بود و موسی خان محل دار و دیگر چندی به اظهار اخلاق حمیدهٔ ابو الحسن در عالم سلوک با کافهٔ انام ترغیب قائم مقام نمودن ابو الحسن به میان می آوردند - تا روزی از شدت مرض عبد الله قطب الملک را غش رو داد و در تمام شهر خبر واقعهٔ ناگزیر عبد الله شاه زبان زد مردم گردید از شنیدن آن ابو الحسن بر اسپ سوار شده خود را تا مکانیکه عبد الله شاه بود رساند - بعضی مقربان عبد الله قطب الملک و هوا داران میرزا احمد مانع آمده به اظهار آنکه هنوز پادشاه زنده است به این همه گستاخي و شوخي آمدن مناسب نیست - کار بجای رساندند که به ضرب چوب و اهتمام اسپ سواري او را بر گردانیدند - و بر کفل اسپ از ضرب دست میر عبد الله نام چنان شمشیری رسید که ابو الحسن به تصدیع تمام خود را نزد سید مظفر رسانده گریه کنان بیهوش گشته افتاد سید مظفر از راه غمخواري و نصیحت به تندي پیش آمده گفت که این همه گریه از چه راهست شما را تخت یا تختهٔ تابوت گفته اند - درین ضمن چون

بار دیگر قطب الملک را بیهوشي رو داد و سید مظفر ابو الحسن را همراه گرفته همه جا بند و بست نموده به اتفاق موسی خان محلدار در نسق استقلال ابو الحسن کوشید و در همان حالت عبد الله شاه جهان را به جهان آفرین سپرد قریب پنجاه سال به نیک نامي سلطنت نمود(۱) *

* بیت *

نه ماند کسی در جهان برقرار   به جز ذات پاک خداوندگار

ذکر سلطنت ابو الحسن قطب الملک

بعده که ابو الحسن قطب الملک در اوائل عشر ثاني عهد حضرت خلد مکان عالمگیر پادشاه غازي قائم مقام عبد الله شاه گردید - در زبان عوام به تاني شاه انتشار یافت - سید مظفر را وزیر مستقل و صاحب مدار سلطنت ساخت - و در عیش و کامراني از هم بزمي رقاصان دلکش و پري رخساران حوروش بروی مراد خود که از مدت آرزوی این دولت خدا داد داشت کشود - اما از آنکه از امیران صاحب حشم و صاحب مداران محتشم هرکه در خدمتگاري و جان فشاني و اعانت جلوس پادشاهان مي کوشد اغلب که منت زیاد بر پادشاهان مي گذارد - و طبع سلاطین را طاقت برداشت ناز و منت نوکران نمي باشد البته مخالفت به میان مي آید و کار به فساد و بدنامي طرفین مي کشد - و ابو الحسن که خزانهٔ وافر فراهم آوردهٔ عهد عبد الله شاه به دست او آمده بود لک‌ها در انعام بی جا و عشرت و سیر چراغان و آتش بازي صرف

(۱) سلطان عبد الله قطب شاه بتاریخ ۳ محرم سنه ۱۰۸۳ هزار و هشتاد و سه هجري وفات یافت *

مي نمود - سيد مظفر مانع مي آمد و مي گفت که بند و بست سلطنت به وجود تقويت لشکر وابسته است و فراهم آمدن سپاه بدون خزانه متعذر *

* بيت *

ابلهـــى کو روز روشن شمـــع کافوري نهـــد
زود بيني کش به شب روغن نه باشد در چراغ

تا آنکه ميان پادشاه و سيد مظفر موافقت به مخالفت مبدل گرديد و روز به روز هنگامۀ نزاع زياد مي شد و ابو الحسن نظر بر استقلال سيد مظفر که از سابق امير عمدۀ عبد الله شاه و صاحب فوج بود در ظاهر با او برهم زدن نمي توانست هرچند تدبير و منصوبه مي نمود فکر او بجاى نمي رسيد - تا آنکه مادنا و اکنا که هر دو برادر از پيشکاران قديم و تربيت کردۀ سيد مظفر بودند خفيه با ابو الحسن ساخته التماس نمودند که اگر ما را خلعت وزارت سرفرازي بخشند - سيد مظفر را به تدبير شايسته چنان بى پر و بال سازيم که کار به فوج کشي نه کشد - بعده که ميان ابو الحسن و مادنا عهد و قرار به ميان آمد جماعه داران عمدۀ نامي را و نوکران بيش قرار صاحب تومن را جا بجا به پرگنات و خدمات بيرون‌هاى دور دست روانه ساخته به ابو الحسن اشاره نمود که الحال قلمدان وزارت از سيد مظفر طلبيده به گيرند - چنانچه ابو الحسن قطب الملک به همان منصوبه دست سيد مظفر را از اختيار امور ملکي کوتاه نمود پيغام نمود که چون شما را در کار و بار ملکي پرداختن خالي از تصديع نيست جاگير و اقطاع شما را بحال داشتيم و براى تخفيف درد سر لا حاصل شما کار و بار ديواني را به ديگرى مقرر فرموديم - سيد مظفر چار ناچار تن به رضاى قضا در داد - و ابو الحسن چند روز براى دفع بدنامي مادنا وزارت به اسم امنا سور راو مقرر کرده باز او را به تقصيرى متهم ساخته خلعت وزارت به مادنا داده

صاحب مدار سلطنت نمود - و آن کافر بد فرجام به مرور ایام به رهنمائي نفس نا فرجام و غرور مستي بادهٔ ریاست و حکم راني چنان خود را باخت که به قول مشهور سیدی را مغضوب و متهم به تقصیر تغلب مال پادشاه ساخته حکم دست بریدن او فرمود ازین مقول نقول تعدي و ظلم هر دو برادر مادنا و اکنا که نقل نقل هر مجلس برنا و پیر گردیده بود بسیار مسموع گردیده که در کذب و صدق آن سخن مي رود *

از جملهٔ افعال شنیع او که به اعتقاد باطل ملت خود عبادت مي دانست نقل نمایند که چون در کتب فقه براهمه که افضل الفضلای دهر پرست بودند نوشته که اگر شخصی از اهل دول باشد و هر روز بعد غسل نمودن و قبل از چیز خوردن دخترهٔ جمیلهٔ باکرهٔ بالغه که کدخدایش نه کرده باشند او را عریان مادر زاد نموده رو برو استاده نماید و با دل پاک و صاف از غبار آلایش نظر اثر شهوهٔ چشم محبت فرزندي بر اندام نهاني او انداخته خرج کدخدائي او را که میان پنج شش قوم انجب کفره و دختری که به حد بلوغ رسیده باشد و کدخدا نه نموده باشند در زمان سابق به طریق ندرت بهم مي رسید - از طرف خود سر انجام نموده کدخدا نماید عبادت زیاده از آن نزد گمراهان روز ازل نمي باشد - هر روز برای مادنا دختری بدان صفت آورده عریان نموده رو بروی آن صورت پرست دی سیرت حاضر مي ساختند و سر انجام کدخدائي او نموده با یکی از کافران هم قوم پیوند وصلت مي داد - و از رواج وفور مسکرات و خرابات خانه‌های خانه بر انداز و هجوم فواحش چه نویسم که بر عالمی ظاهر است *

بعده پادشاه عالم ستان حضرت خلد مکان به دکن تشریف آورده به احمد نگر شرف نزول فرمودند - میر محمد هاشم والد سید مظفر که سوختهٔ

بیداد ابو الحسن و مادنا بود قابو یافته از حیدرآباد برآمده خود را به رکاب حضرت خلد مکان رسانده شکوهٔ بعضی اطوار ناهموار ابو الحسن و تعدي و سختي مادنای بد نهاد بعرض رساند و رهنموني مهم حیدرآباد نمود - و نیز به عرض رسید که ابو الحسن خفیه با سفیهای مردود رسل و رسائل به مدد فرستادن مبلغهای خطیر دارد و رابطهٔ اخلاص را روز به روز استحکام مي دهد - و ایضاً ظاهر گردید که پرگنهٔ کوهیر و سیرم وغیره را که تعلق به سرکار ناندیر است به تصرف منصوبان ابو الحسن در آمد - آتش غضب سلطاني شعله ور گردید و فرمان نصائح آمیز مصحوب میرزا محمد مشرف غسل خانه که از خانه زادان چرب زبان سخن فهم بود صادر فرمودند - و چون بعرض رسیده بود که ابو الحسن الماس بیش بها به وزن صد و پنجاه سرخ دارد که چنان الماس درسلسلهٔ قطب شاهیه از کان بر نیامده برای طلب آن حکم عالي شرف نفاذ یافت و در خلوت به میرزا محمد ارشاد فرمودند که ما را مطلب از آن پارچهٔ سنگ نیست اصل غرض و صرف همت ما آن است که بهر وجه تقصیر بر آن گمراه بد عاقبت ثابت گردد - ترا خانه زاد نمک حلال دانسته برای آن نمي فرستیم که مثل دیگران زر جمع نمائي و به چاپلوسي و مزاج گوئي پردازي باید که وقت کلمه و کلام به کلمات درشت به او هم زباني نمائي و تا تواني به درشتي پیش آئي که اگر از راه خفت عقل با تو به پرخاش پیش آید برای ما دست آویز مهم فرمودن باشد از آنکه محرر اوراق در خدمت محمد مراد خان که برادر کلان میرزا محمد مي باشد از مدت مدید رفاقت تعیناتي به عقیدت و بندگي و ارادت خاص داشت و محمد مراد خان را که در آن ایام مخاطب به سعادت خان نموده بودند مدت دو سه سال حجابت حیدرآباد داشت و این عاجز را زیاده از فرزندان خود مي خواست لهذا برین

سرگذشت اطلاع واقعي دارد آنچه بلا واسطه از زبان هردو برادر مسموع گشته بلا کم و زیاد به زبان قلم مي دهد *

بعده که میرزا محمد نزد ابو الحسن رسیده از طرف تحقیقات و طلب الماس سوال و جواب نمود هر مذکوری که به میان مي آمد از روی گستاخي بی مهابا پیش آمده اصلاً پاس ادب منظور نمي داشت تا آنکه روزی به تقریب مذکورات کلمهٔ شکوه آمیز روزگار از زبان ابو الحسن برآمد که آخر ما هم پادشاه این ضلع گفته مي شویم - میرزا محمد گفت چنین کلمات که بعرض پادشاه عالم پناه خلاف مرضي به ظهور مي آید - شما را نمي رسد که مقابل پادشاه عالم گیر خود را پادشاه بنامید - ابو الحسن در جواب گفت میرزا محمد چنین مگوئید تا که ما پادشاه گفته نه شویم عالم گیر پادشاه را پادشاه پادشاهان نه خواهند گفت - مکرر از زبان میرزا محمد مسموع گردیده که مي گفت به موجب ارشاد و حکم پادشاه در هم کلامي ابو الحسن اصلاً پاس ادب منظور نه داشته به تندي پیش مي آمدم الا جواب این فقره نه توانستم داد *

القصه قبل از رخصت پادشاهزاده محمد معظم خان جهان بهادر کوکلتاش را مع همت خان پسر خان جهان بهادر که در تهوري و سپه سالاري زیاده از پدر علم شهرت بر افراشته بود با جمعی از امرای کار زار دیده مرخص فرمودند بعده که پادشاهزاده محمد معظم را با صفدر خان و اعتقاد خان پسر جملة الملک اسد خان و سید عبد الله خان بارهه و ملتفت خان خوافي و راجه مان سنگه و سمندر بیگ و خواجه ابو المکارم با دیگر جمعی از امرای مبارز پیشهٔ کار زار دیده که مجموع سي و پنج هزار سوار طومار فوج بندي شد برای تاخت و تاراج ملک تلنگانه مرخص فرمودند پادشاهزاده

همین که از آب گنگا عبور نمود - خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم و رستم راو پسر عموی مادنا و شیخ منهاج وغیره سرداران دکنی با فوج چهل هزار سوار منصوب کردهٔ ابو الحسن قطب الملک مقابل پادشاهزاده نمودار شدند - اگرچه جنگ های صف ربا و کار زارهای جهان آشوب که در آن مهم از پادشاهزاده به ظهور آمده در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل به زبان قلم داده اما باز مجملی به احاطهٔ بیان می آرد که مقابل شدن فوج‌ها که از سرداران ابو الحسن ترددهای مرد ربا به ظهور آمد آخر هزیمت به فوج دکن افتاد پادشاهزاده شادیانهٔ فتح نواخته و تعاقب فوج دکن نه نموده در همان مکان حرب گاه فرود آمد - چون این خبر به حضرت خلد مکان رسید از آنکه در آن ایام پادشاه را از طرف پادشاهزاده قدری ملال خاطر بود - و خان جهان بهادر را نیز از مدت مغضوب ساخته برو کم توجه بودند - بعد عرض رسیدن بر پادشاهزاده و خان جهان اعتراض فرمودند که چرا بعد هزیمت فوج دکن تعاقب نه نمودند - و به خان جهان بهادر نوشتند *

* مصرع *

ای باد صبـــا این همـــه آوردهٔ تست

بعده پادشاهزاده از رسیدن فرمان اعتراض آمیز مغموم گشته روز دیگر دیوان نموده امرای رکاب را جمع ساخته برای مصلحت کنگایش به میان آوردند چون سرداران دکن از راه حیله سازی پیغام‌های صلح آمیز به میان داشتند و پادشاهزاده نمي خواست تا مقدور مسلمانان کشته شوند و خان جهان بهادر نیز به مرتبه افسرده خاطر بود که اصلاً تن به جنگ نمي داد سه چهار روز در کنگایش گذشت روزی عبد الله خان بارهه در خدمت بادشاه زاده از غضب پادشاه حرف به میان آورده ترغیب تنبیه فوج دکن نموده گفت اگر خان جهان بهادر هراولی قبول مي نماید مرا چنداول مقرر فرمایند

و اگر خان جهان بهادر چنداول مي شود . مرا در خدمت شاهزاده معز الدين هراول نمايند و راجه‌ها نيز برين مشورت هم داستان شدند - بعد پادشاهزاده به محمد ابراهيم سر فوج ابو الحسن پيغام داد که باوجود بسبب اغماض و رعايتی که دربارۂ شما به عمل مي آيد مغضوب حضرت پادشاه گشته ايم باز نظر بر اصلاح کار که خون ريزئ مسلمانان نه شود و ملک و آبروی ابو الحسن بحال بماند خيريت شما درين مي دانيم که اگر شما دست از پرگنه کوهير و گدهي سيرم که پرگنات سرحدئ صوبۂ بيدر اند برداريد و تهانۂ پادشاهي قائم گردد اين معني را وسيلۂ دست آويز التماس عفو تقصيرات ابو الحسن ساخته به حضور معروض دارد - خليل الله خان که ازين پيام نيم راضي گرديده کنگايش اين پيغام صلح انجام با امرای ديگر دکن به ميان آورد - شيخ منهاج و رستم راو و ديگر جهالت کيشان متفق اللفظ گشته گفتند که پرگنات کوهير و سيرم بر سر نيزه و نوک شمشير و سرماها وابسته است و به جنگ آماده ايم و آن روز در انداختن بان و نمودار شدن جوق جوق فوج به مرتبه شوخي نمودند که وقت آوردن خوان خاصه در محل بر سر يکی از اورد بيگي‌های کشميري بان رسيد و مغز سر او پاشيد - و چون همان روز فوج تازه با توپ‌های کلان نامي به مدد سرداران ابو الحسن رسيد دکني‌ها زياده مغرور گشته توپ‌های خالي از گوله بسيار آتش داده صدای شلک را به گوش مبارزان پادشاهزاده رساندند و دست اندازي برکهي فوج پادشاهي نموده شتر و گاو بسيار به تاراج بردند - ازين شوخي فوج دکن رگ غيرت پادشاهزاده به حرکت آمد و به فوج بندي پرداخته پادشاهزاده معز الدين را با خان جهان بهادر به دستور سابق هراول نمودند و به ترتيب فوج جرنغار و برنغار پرداختند - سيد عبد الله خان با چند سردار رزم آزما چنداول نموده ملتفت خان را با راجه مان سنگه و سمندر بيگ و خواجه

ابو المکارم را در قول با خود همراه گرفته معرکهٔ کار زار آراست - سرداران ابو الحسن توپ‌های کلان را در مغاک انداخته و چند توپ را زیر خاک نموده بهیر را به دستور فوج دکن روانه ساخته سه فوج نموده یک فوج سنگین همراه رستم راو مقابل هراول نمودار کردند و یک فوج برای دست اندازي بر چنداول که در جنگ دکن بیشتر غلو بر چنداول مي باشد مقرر ساختند - و یک فوج همراه خلیل الله خان قرار داده یکبارگي جوشان و خروشان مقابل افواج پادشاهزاده معرکه آرا گشتند - و از هر دو طرف بهادران رزم جو چپقلش‌های رستمانه و کوشش و کشش‌های بهادرانه بروی کار آوردند و صدای زهره شگاف در آن مصاف به چرخ برین رسید * بیت *

ز آمد شد تیغ و تیر و سنان   روان شد پیاپی ز تن‌ها روان

سرداران دکن مقابل سر فوجان تهمتن قدم جرأت پیش گذاشته هردم و هر قدم کوشش‌های رستمانه مي نمودند - تا دو پهر بازار زد و خورد گرم بود بعده شکست بر فوج دکن افتاد و پادشاهزاده که برای تعاقب نه نمودن دفعهٔ جنگ اول سوخته اعتراض پادشاه گردیده بود تعاقب کنان تا بنگاه خصم رسیده فوج بنگاه را محاصره نمود و مردم بنگاه بی دست و پا شده به فریاد و فغان در آمدند - شیخ منهاج دو سوار زبان دان نزد پادشاهزاده و هراول فوج روانه ساخته پیغام نمود که پادشاهان سلف اسلام وقت جنگ ناموس و عیال مسلمانان را از آسیب تاخت و تاراج محفوظ مي داشتند و مزاحمت به حال زن و فرزند مردم نمي رساندند اگر ما را چهار پنج گهري فرصت دهند که از طرف بهیر و قبائل پارهٔ خاطر جمع نموده شود از طریقهٔ مروت دور نه خواهد بود شاهزاده معز الدین درین ماده از پدر رخصت حاصل کرده عنان کشیده سزاولان تیزگام برای منع دست اندازي بر مال و عیال لشکر مغلوب تعین فرمود سرداران ابو الحسن قبائل را برقع پوشانده بر فیلان و اسپان نشانده

طرف گدهي که نزدیک بود روانه ساخته خودها آمادهٔ جنگ گشته باز مقابل فوج پادشاهي مستعد کار زار گشتند و از سر نو بازار دار و گیر را به مرتبه گرم ساختند که تزلزل تمام در فوج پادشاهزاده انداختند. و بر فوج چنداول موافق ضابطه جنگ دکن زور آورده بندرابن دیوان پادشاهزاده محمد معظم را زخمي ساخته با فیل سواريِ او پیش انداخته به فوج خود آوردند و دو فیل پادشاهزاده از صدمات بان و شمشیر و سنان مبارزان دکن از پا در آمدند - سید عبد الله خان باوجود رسیدن زخم بان برلب خود را با فوج راجه بر قلب لشکر دکن زده جمعی را به کشتن داده بندرابن را از دست مردم دکن خلاص نموده آورد - و زن غیرت خان بخشيِ پادشاهزاده در حوضهٔ فیل با یک سهیلي از ضرب بان کشته گردید و از هر دو طرف سرداران نامي زخم‌های کاري برداشتند تا آخر روز بازار کار زار گرم بود و بسیاری از مردم بی نام و نشان علف تیغ و هدف تیر و سنان گشتند و بعد نماز مغرب فوجها جا بجا بجایِ خود استاده جلو اسپان در دست گرفته شب به روز آوردند - صبحی سرداران ابو الحسن به پادشاهزاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبه صف آدم بسیار از هر دو طرف کشته مي گردند تقاضای انصاف و مروت آن است که سرداران طرفین بدون فوج مقابل هم آمده جنگ یکیکي نمایند و شرط انتهای شجاعت و تهوري به روی کار آرند تا خدا کرا یاوري دهد *

* بیت *

به بینیم کز ما بلندي کراست   درین کار فیروزمندي کراست

پادشاهزاده در جواب گفت آری شما از راه غرور استعمال نیزه بازي و شمشیر بازي که در دکن بسیار رواج دارد جرأت بر جنگ یک یکي مي نمائید سرداران ما هم سرکم نه خواهند آورد اما ملاحظه آن داریم همین که بر شما عرصه تنگ شد گریختن را از جملهٔ صنائع فن خود

مي دانيد - و براى سپاه هندوستان كمال ننگ و عار است پس بهتر آن است كه سرداران شما هم بر پاى فيل و اسپ خود زنجير اندازند و سرلشكران ما هم زنجير بر پاى فيل و اسپ خود انداخته مقابل هم استقامت ورزيده امتحان شجاعت و تهوري را به عرصهٔ ظهور آرند - آنها از شنيدن آن كلمات گفتند ما جنگ زنجير به پا نمي نمائيم پادشاهزاده گفت ما هم جنگ بگريز نمي نمائيم - روز ديگر آن به سبب نفاق ميان لشكر كه مردم غريب را با مردم دكن مي باشد فوج ابو الحسن فرار اختيار نمود - پادشاهزاده شاديانهٔ فتح نواخته به تعاقب پرداخت بعده كه كوچ به كوچ نزديك حيدرآباد رسيدند از آنكه مادنا و بعضى سرداران دكني الاصل با خليل الله خان عداوت موروثي داشتند او را متهم ساختند به اينكه هزيمت فوج از كوتاهي طرف خليل الله خان رو داده و قصد پيوستن به پادشاهزاده وارد و گفتگوى اين مقال بجاى رساندند كه نزديك ابو الحسن مقرون به صدق گرديد و در فكر دستگير ساختن او افتاد - اين خبر كه به خليل الله خان رسيد به خدمت پادشاهزاده آمده ملازمت نمود - بعده كه خبر پيوستن خليل الله خان با پادشاهزاده انتشار يافت ابو الحسن خود را باخته استقامت نه توانست ورزيد - و از چار محل كه بنا كردهٔ خود او بود و در همان تازگي معماران چابك دست عمارت عالي دل نشين آن به اتمام رسانده بودند بر آمده اول پهر شب چندى از خدمهٔ محل و صندوق هاى جواهر و خزانهٔ اشرفي و هون آنچه توانست بر فيلان و شتران بار كرده همراه گرفته روانهٔ قلعهٔ گلكنده گرديد - از شهرت اين خبر همه كارخانه جات ابو الحسن و امرا و مال تجار كه خروار خروار زياده از سه چهار كرور روپيه بود مع ناموس سپاه و رعايا به حادثهٔ تاراج در آمد و عجب هنگامهٔ رستخيز و نمونهٔ حشر و نشر و هول قيامت برپا گرديد و هزاران

از شرفای هر قوم که فرصت بهم رساندن بار بردار و سواري برای مال و عیال نیافتند سراسیمه گشته دست زن و فرزند گرفته افتان و خیزان راه قلعهٔ گلکنده اختیار نمودند و بسیاری مابین راه به حادثهٔ تاراج رفتند و امرا و تجار و غربای بی بضاعت در گریختن و پناه به قلعه بردن برهم دیگر سبقت مي ورزیدند آن قدر زن و فرزند مسلمانان و هنود به اسیري در آمدند که از احاطهٔ بیان بیرون است بعد از آنکه فرستادهای ابو الحسن رسیده به هزاران عجز و نیاز پیغام عفو جرائم رساندند پادشاهزاده رحم دلي کار فرموده سزاولان شدید همراه کوتوال تعین نموده مقرر نمودند که در گرد آوري و ضبط مال بقیة التاراج سرکار ابو الحسن پرداخته در تادیب و زجر تاراجیان و منع آتش زدن پردازند اما باوجود تاکید تهدید آمیز تاراجیان ممنوع نمي گردیدند آخر بعد آمد و شد پیغام که التجای ابو الحسن و ارکان دولت او از حد گذشت و هر تکلیفی که نمودند به قبول منت تام دست به چشم گذاشتند پادشاهزاده را برحال آن اختر سوختهٔ برگشته طالع رحم آمد التماس او به شرط قبول پیشکش یک کرور و بیست لک روپیه سوای وجه مقرري هر سال و بی دخل ساختن مادنا و اکنا که هر دو برادر مادهٔ فساد و برهم خوردن سلطنت قطب شاهیه گردیده بودند و دست برداشتن از گدهي سیرم و پرگنهٔ کوهیر و دیگر محالات مفتوحه که به تصرف بندهای پادشاهي در آمده بود قبول نمودند که به خدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرائم ابو الحسن گردند - درین گفتگوی مصالحه بودند که سروما وجاني صاحب سر مادنا و اکنا را که به اشارهٔ خادمان محل غلامان حبشي و ترکي هر دو برادر را به قتل رساندند - چنانچه در ذکر حضرت خلد مکان مفصل به گذارش آمده نزد پادشاهزاده فرستادند *

حاصل کلام بعده که عرضه داشت پادشاهزاده مع سر هر دو کافر بعرض پادشاه رسید اگرچه به تقاضای وقت و مصلحت منظور فرموده فرمان تسلي آمیز متضمن بر مضمون بیم و رجا در مادهٔ ابو الحسن صادر فرمودند و سعادت خان که دیوان خان جهان بهادر و از خانه زادان موروثي و تربیت یافته‌های حضور بود به حجابت ابو الحسن مقرر و مامور فرمودند و برای وصول زر پیشکش سابق و حال به تاکید بلیغ پیهم حسب الحکم صادر مي نمودند - بعده تا سنهٔ بیست و نه جلوس که حضرت خلد مکان از فتح بیجا پور فارغ شدند ابو الحسن را مابین خوف و رجا امیدوار عفو جرائم داشته خفیه احکام به نام سعادت خان حاجب مشتمل برین مضمون که آخر برای تسخیر حیدرآباد متوجه خواهیم شد باید که زر پیشکش تا دام آخر به وصول رساند و الا جواب آن به عهدهٔ خود شناسد - و سعادت خان باوجود کمال اخلاص که با ابو الحسن داشت چنانچه بسبب رابطهٔ دوستي قطب الملک که بعد فتح حیدرآباد مغضوب گردید به احاطهٔ تحریر در آمده از ملاحظهٔ غضب سلطاني برای وصول باقي با ابو الحسن بسیار به سختي پیش آمده سه روز و سه شب از در خانهٔ ابو الحسن بر نه خاست لهذا قطب الملک به عوض زر نقد نه خوانچه جواهر مرصع آلات سر به مهر حوالهٔ سعادت خان نمود که روز دیگر مقیم پادشاهي و ابو الحسن به اتفاق قیمت نمایند و یا زر نقد آنچه میسر آید به حضور ارسال دارند چنانچه اختتام این کلام بر محل به شرح و بسط به گذارش در آمده القصه بعده که حضرت خلد مکان از فتح بیجا پور فراغ حاصل کرده کوچ فرموده به گلبرگه شرف نزول فرمودند بعد تقدیم زیارت مزار حضرت سید محمد گیسو دراز بنده نواز رایت ظفر آیت به قصد تسخیر حیدرآباد و قلعهٔ گلکنده بر افراشتند - و برای ابو الحسن سوخته اختر خبر رسید - نا امید مطلق گشته خود را به قلعه

رسانده محصور گردید - و قبل از رسیدن فوج پادشاهي از دست اندازي او با شان شهر بیشتری از شهر به حادثهٔ تاراج در آمد و فوج‌ها رسیده اطراف قلعهٔ گولکنده رانگین‌وار محاصره نموده به دواندن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمهٔ آسمان رفعت پرداختند - و ایام محاصره به امتداد کشید چنانچه درین مدت محاصره که به هشت ماه و ده روز کشید ترددات و جنگ های جهان آشوب و جان فشاني که از بهادران قلعه کشا و سرداران ابو الحسن به ظهور آمده و آخر قلعه مفتوح و ابو الحسن دستگیر گردید - در ذکر سنه سي جلوس حضرت خلد مکان مفصل به شرح و بسط به احاطهٔ بیان در آمده لهذا مکرر به تحریر تفصیل آن قلم را رنجه داشتن خالي از طول کلام دانسته به اختتام حاصل اتمام سلسلهٔ قطب شاهیه مي پردازد که در سنهٔ سي و یک جلوس عالمگیر مطابق سنه ۱۰۹۷ یک هزار و نود و هفت سلسلهٔ قطب شاهیه به آخر رسید - و صوبهٔ تلنگانه به تصرف تیموریه در آمد *   * بیت *

دنیا به مثال کوزهٔ زرین است   که آب درو تلخ و گهی شیرین است

ذکر سلطنت ملک راجي که از سلسلهٔ فاروقیان فرمان روای خاندیس گردیده بود و دویست سال در خاندان ایشان سلطنت ماند

صوبهٔ خاندیس الکهٔ ایست مختصر که در زمان قدیم و عهد فاروقي‌ها منحصر به یک سرکار مشتمل بر سي و یک پرگنه که الحال به سرکار اسیر در دفاتر ثبت است بود - و اصل مکان حاکم نشین آن سي و یک پرگنه تهالیز است که از برهان پور مسافت پنجاه و هفت کروه عرفي دارد بعده

که در عهد فاروقیان یک پرگنهٔ دیگر به اسم جامود از پرگنه‌های صوبهٔ برار
که پادشاه آنجا نسبت صبیّهٔ خود با فاروقي‌ها نموده درجهیز دختر
خود داد - سرکار مذکور به سي و دو پرگنه موسوم گردید بعد از آن سرکار
سلطان پور نندربار که تعلقهٔ صوبهٔ احمد آباد گجرات مشتمل بر شش پرگنه
بود از آن جمله دو پرگنه از انقلاب روزگار در ایام قحط سالي ویران و گم نام
مطلق شده دیهات آن درتصرف مفسدان کوه نشین رفت - باقي چهار پرگنه
که سلطان پور و نندربار و نیر و بهانبیر باشد بعد مرور ایام که صوبهٔ مالوه
و گجرات و خاندیس به تسخیر محمد اکبر پادشاه در آمد سرکار مذکور را
داخل صوبهٔ خاندیس نمودند همچنان سرکار بکلانه که ملهیر و سالیر وغیره
نه قلعه و سي و دو پرگنه سیرحاصل داشت و از پنجاه و دو واسطه در تصرف
زمیندار با نام و نشان از توابع صوبهٔ گجرات بود و سکه در آنجا مي زد
و سرکار کالنه که دو سه قلعه و هفت پرگنه دارد و فرمانروایان بهمنیه و نظام
شاهیه از زمیندار آنجا به تصرف خود آورده بودند - صاحب قران ثاني
شاه جهان پادشاه به تسخیر در آورده داخل صوبهٔ خاندیس فرمود - بعده
سرکار بیجاگد عرف کهرکون که به بینار نیز اشتهار دارد مشتمل بر سي و دو پرگنه
سیرحاصل تعلق به پرگنه‌های مالوه داشت و نوزده پرگنه تعلق سرکار هاندیه
که آن سرکار نیز پای نام صوبهٔ اجین بود چون هر دو سرکار این طرف آب نربدا
واقع شده بودند به حکم صاحب قران شاه جهان پادشاه داخل نسخهٔ خاندیس
گردیدند که الحال جمله شش سرکار مشتمل بر صد و بیست و شش پرگنه
سوای دو پرگنهٔ گم نام سرکار نندربار در دفاتر صوبهٔ خاندیس نوشته مي شود
و حد شرقي صوبهٔ مذکور از برهان پور تا پرگنهٔ جل گانون و جامود مائل
طرف صوبهٔ برار هجده کروه عرفي که ده کروه جریبي تقریبي باشد
واقع شده و غربي یک صد و ده کروه عرفي که از آنجا بندر سورت دو منزل

سبک مي ماند مي شمارند و شمالي تا کنار آب نربدا که قریب
چهل کروه محسوب مي نمایند به روایت غفران پناه محمد قاسم فرشته
جرجاني اول کسیکه از دودمان خاندان فاروقیه به حکومت ولایت خاندیس
رسید ملک راجي بن خان جهان فاروقي بود که به بیست و دو واسطه
به حضرت امیرالمومنین عمر خطاب رضي الله عنه مي رسد و مدت
دو صد سال خاندان ایشان سلطنت خاندیس نمودند و خاتمۀ سلطنت
به بهادر شاه بن راجي علي خان منجر گردید بعده به تصرف محمد
اکبر پادشاه در آمد - چنانچه از تفصیل آن به احاطۀ بیان مي آرد گویند
که خان جهان جد و آبای او از امرای صاحب اعتبار سلسلۀ سلطان
علاء الدین خلجي و سلطان محمد تغلق فرمان فرمایان دهلي بودند
حق سبحانه تعالی او را پسری کرامت فرمود که مسمی به ملک راجي
گردید - و از انقلاب حوادث لیل و نهار و صدمات گردش روزگار دولت از
خاندان او رو تافت و کار او بدانجا کشید که پایۀ امارت موروثيِ او به افلاس
منجر گردید - و ناچار بر یک اسپ میان ملازمان کم قرار غیر روشناس
نوکريِ فیروز شاه اختیار نمود و اوقات به عسرت تمام مي گذراند و بدین
حال میل و رغبت به شکار زیاد داشت و همیشه یک دو سگ شکاري
همراه نگاه مي داشت روزی فیروز شاه در شکار گاه از خیل و حشم دور افتاده
چهارده پانزده کروهي دنبال صید تاخته مانده و گرسنه شده با چند سواری
که همراه او رسیده بودند زیر درختی استاده در آن حالت نظر بر سواري
افتاد دید که با دو سگ تازي در صحرا مي گردد و یک دو جانور مذبوح
در شکار بند اسپ، آویخته دارد او را نزد خود طلبیده از اسم و حقیقت
و نوکريِ او استفسار نمود و از غلبۀ ضعف گرسنگي پرسید که هیچ چیز
خوردني همراه داري - گفت آری دارم - پس پارچۀ نان درویشانه

که با خود داشت پیش آورده به پای ادب به استاد و از گوشت شکار نیز انچه با او بود به جلدي تمام به آتش پخته حاضر ساخت - سلطان تناول فرمود - چون حسن گفتار و آداب داني او با آثار نجابت بر چهرهٔ حال او پیدا بود پسند فیروز شاه آمد - و باز به استفسار حسب و نسب او پرداخت - او عرض نمود که پسر خان جهان فاروقي ام که به چند واسطه از جمله بندههای موروثي و پرورش یافتههای دودمان این درگاه بودند سلطان چون پدر و جد او را به واقعي مي شناخت و خدمت او در چندان وقت مقبول افتاده بود او را حوالهٔ یکی از همراهان نموده فرمود که بعد رسیدن به دولت خانه سر دیوان حاضر سازند - بعده که به دهلي رسید روز دیگر که دیوان نمود طلب احضار ملک راجي فرمود و به محرر دفتر حکم نمود که مراتب جد و پدر او را به عرض رسانند و رو به مقربان پای تخت نموده گفت که این شخص اول حق قدم خدمت موروثي دارد - دوم در شکار بر وقت خدمت ما بجا آورده بعده به منصب دو هزاري مع لازمهٔ آن که درآن وقت بوده باو ارزاني داشته به عطای اقطاع و حکومت سرکار تهالیر که حاکم نشین سي و یک پرگنه باو تعلق داشت و به ضلع خاندیس نامیده مي شد سر افرازي بخشید - و ملک راجي تهیه و سر انجام خدمت ماموره پرداخته خود را به تهالیر رسانده به بندوبست آن ضلع پرداخت و زمینداران سرکش مفسد پیشه اطراف و رعایای زور طلب آن نواح را مطیع خود ساخت - و قریب هفت هشت هزار سوار نگاه داشته به قصد تسخیر قلعهٔ ملهیر سرکار بکلانه که با سي و دو پرگنه و هشت نه قلعه متصل دریای شور در تصرف بهار سنگه زمیندار نامي تعلق به سر حد ولایت گجرات بود و اطاعت پادشاه دهلي و حاکم گجرات نمي نمود متوجه گردیده اول به تاخت و تاراج پرگنات و بند و اسیر نمودن کفار پرداخت

بعده به مرور ایام چنان عرصه بر زمیندار تنگ آورد که مبلغ کلي به طریق پیشکش برای خود گرفته در طلب سپاه داد - و ده زنجیر فیل با مبلغ دیگر تحف و اقمشه بیش بهای گجرات برای سلطان فیروز شاه گرفته فیل‌ها را به زنجیر طلا و جل‌های زربفت و دیگر آرایش آراسته به خدمت سلطان روانهٔ دهلي نمود - چون پیشکش زمیندار بکلانه با عرضه داشت ملک راجي متضمن بر مضمون حسن تردد از نظر سلطان فیروز شاه گذشت خوش وقت گشته رو به مقربان بارگاه خود نموده گفت که خدمتی که به حکام گجرات تعلق داشت و درین مدت به وقوع نیامده بود از ملک راجي به ظهور آمد پس فرمان آفرین و عطائی اضافه هزاري و سپه سالاري خاندیس بنام ملک راجي صادر گردید - روز به روز بر استقلال و تجمل او مي افزود چون مداخل سي و یک پرگنه برای مخارج سپاه و لوازم دیگر وفا نمي نمود - سه چهار هزار سوار دیگر نگاه داشته با دوازده سیزده هزار سوار بر راجه‌های گوندوانه وغیره ضلع برار تاخته و جنگ‌های رستمانه نموده مبلغ خطیر پیشکش مي گرفت - و کارش به جای رسید که راجهٔ بیجا نگر باوجود بُعد مسافت اعتبار ازو برداشته از فرستادن تحف و هدایا به او رابطهٔ اتحاد را استحکام داد - در آن ایام خبر واقعهٔ فیروز شاه و استقلال پذیرفتن دلاور خان غوري که امارت مالوه به او منسوب بود انتشار یافت و ملک راجي با دلاور خان به سبب قرب مسافت مالوه رابطهٔ اتحاد را به ارسال رسل و رسائل و تحف چنان استحکام داد که هر دو بر وقت کار امداد و معاونت برادرانه میان هم دیگر مرعي مي داشتند تا آنکه نسبت دختر ملک راجي در سلک ازدواج سلطان هوشنگ پسر دلاور خان در آمد و دختر دلاور خان را به ملک نصیر خان پسر ملک راجي منعقد ساختند و در همان ایام

که سلطان مظفر به سلطنت گجرات رسید و خلل در بندوبست او راه یافت ملک راجي قابوی وقت دانسته به امداد و معاونت دلاور خان برای تسخیر و تصرف پرگنهٔ سلطان پور نندربار که از جمله محال گجرات بودند متوجه گردیده منصوبان سلطان مظفر را اخراج نمود - سلطان مظفر که به مهم زمینداران مفسد نواح گجرات پرداخته بود خبر یافته دست از آن مهم برداشته با فوج گران متوجه مقابلهٔ ملک راجي گردید - ملک راجي در خود طاقت محاربهٔ گجراتیان نه دیده خود را به قلعه تهالیر رسانید - و سلطان مظفر به قصد محاصرهٔ تهالیر دست از تعاقب بر نه داشته پاشنه کوب تا حوالي تهالیر رسیده به محاصره پرداخت - ملک راجي جمعی از اعیان و علمای آن عهد را میان جي ساخته‌های صلح به میان آورد سلطان مظفر نیز مصلحت کار در صلح دانسته بعد گرفتن عهد و پیمان به گجرات مراجعت نمود - بعده ملک راجي ترک ارادهٔ تاخت اطراف نموده در پرداخت و آبادیِ ملک و تکثیر زراعت کوشیده تا آخر عمر هیچ طرف سواري نه فرمود - چون ایام اجل موعود رسید - و آثار سفر آخرت از شدت مرض موت در خود مشاهده نمود پسر بزرگ خود ملک نصیر را ولي عهد ساخته از آنکه خرقهٔ ارادت از پیر خود حضرت شیخ برهان الدین و زین الدین که هر دو برادر از بزرگان دین در قید حیات بودند یافته بود و از خود جدا نمي نمود به اولاد خود داده سرکار تهالیر را که سي و یک پرگنه بود موافق محصول آن بالمناصفه نموده شانزده پرگنه به ملک نصیر پسر کلان مع قلعه فتح آباد عرف للنگ که حاکم نشین آن پرگنات پرگنه ارندول قرار یافته بود مقرر نمود و قلعهٔ تهالیر را مع پانزده پرگنه به ملک افتخار پسر کوچک خود مفوض ساخت - و روز جمعه بیست و دوم شعبان لبیک حق را اجابت

نموده در قصبهٔ تهالیر مدفون گردید - بیست و نه سال حکم رانئ الکهٔ خاندیس نمود * * بیت *

هیچ کس را نیست ازین منزل گزیر از گدا و شاه و از برنا و پیر

محمد قاسم فرشته در ذکر سلاطین خاندیس درج نموده در ایامی که همراه پالکئ بیگم سلطان صبیهٔ ابراهیم عادل شاه که به دودمان فاروقیه منسوب گشته بود از بیجا پور به برهان پور رسیده در خانهٔ میرزا علي داروغهٔ کتب خانهٔ فاروقي‌ها وارد شدم در وقت گرفتن عرض کتاب خانه رساله دیدم که در آن ذکر شجرهٔ فاروقیان نوشته بودند که رشتهٔ سلسلهٔ ملک راجي به دوازده واسطه به سلطان التارکین برهان العارفین سلطان ابراهیم ادهم که همه به سلطنت رسیده بودند مي رسید *

ذکر سلطنت نصیر خان فاروقي و ملک افتخار پسران ملک راجي

بعد از واقعهٔ ملک راجي نصیر خان و ملک افتخار که هر دو برادر به هم چشمي یک دیگر در تعمیر عمارت دل‌ها و جذب قلوب شرفا و ارباب دانش از مقرر نمودن وظیفه و مدد معاش مي کوشیدند - تا آنکه میان هم چنانچه در اولاد سلاطین مي باشد مادهٔ رنجش بهم رسید و روز به روز بر اثاثهٔ سلطنت برادر کلان مي افزود - ملک نصیر در اندک مدت خطاب نصیر خان از احمد شاه گجراتي یافته خطبهٔ خاندیس به نام خود خواند - و سراپرده‌ها را سرخ نمود و آرزوی که پدر او به خاک برده بود او بدان مراد کامیاب گردید - و قلعهٔ آسیر را از تصرف آسا اهیر بر آورد و شهر برهان پور را حسب فرمودهٔ پیر خود آباد ساخت - مجملی از بنای قلعهٔ آسیر که به آسمان دعوای هم‌سري دارد به احاطهٔ بیان مي آرد *

آسا نام اهیر که موافق زبان هند که مراد از شیر فروش باشد جد و آبای او از هفت صد سال بالای آن کوه سر به فلک کشیده توطن و سکنا اختیار نموده جهت محافظت گاو و گاو میش و دیگر مواشي که قریب دوازده هزار گاو و گاو میش و دو هزار مادیان و بیست هزار گوسفند فراهم آورده بود مکان‌های متعدد و حصاری ساخته فراخور آن همه سر و سامان بهم رسانیده زیاده از دو هزار گاو چران وغیره سوای خویش و تبار داشت با او اکثر زمینداران و رعایای اطراف پرگنات خاندیس و برار داد و ستد نقد و جنس غله و مواشي مي نمودند بلکه مردم عمدهٔ تجار و صراف که محتاج به قرض مي‌گشتند به او رجوع مي آوردند - و به مرتبه از مشاهیر خاندیس و برار گشته بود که در بعضی مقدمات مناقشهٔ داد و ستد و نسبت که میان مسلمین و هنود رو مي آورد قضیه نزد او آورده حکم قرار مي دادند - از اتفاقات آفات آسماني در یکی از سالها به سبب کمي بارش قحط عظیم افتاد و چنان بر خلق عرصهٔ حیات تنگ گردید که نانی به جانی بهم نمي رسید - آسا که در اکثر مکانها غلهٔ وافر مدفون مي داشت به وکلا نوشته برای فروختن غله ماذون ساخت و زر بسیار فراهم آورد - و در باب آن با زن خود مشورت نمود زن او صلاح داد که حق تعالی ما را در همه باب از مال دنیا موافق حوصلهٔ ما بی نیاز ساخته زر را به جای صرف باید نمود و کاری باید کرد که در آن نیک نامي و نفع هر دو جهان حاصل گردد - بهتر آن است که نصف زر را با غلهٔ خام و پخته به راه خدا به مستحقان و در ماندگان رسانیم و باقي نصف را به خرج عمارت در آورده برکه‌های آب و مکانهای دل نشین و حصاری در کمال استحکام درین کوه به سازیم که قرن‌های بی شمار یادگار بماند - آسا این مصلحت را قرین ثواب و سرمایهٔ نیک نامي دنیا و آخرت دانسته در اطراف ملک برار و خاندیس لنگرها جاري ساخته

طعام وافر به مسلمين مي خوراند - و غلهٔ خام به هندوها مي رساند - و حصار گلي قديم شکسته بنای چار ديوار پخته گذاشته عمارت هاي متعدد بالای کوه ساخت - تا آنکه آن کوه مشهور و زبان زد به قلعهٔ آسا اهير گرديد - و از همه گروه جوق جوق مردم پناه به او آورده کامياب زر و مدد مطالب ديگر گرديدند - چون اين خبر به پادشاه دهلي رسيد به حاکم خانديس که در آن ايام حکومت سي و يک پرگنه بهر دو برادر يعني پسران ملک راجي تعلق گرفته بود - مشتمل به سرزنش زياد نوشت که چرا چنان غافل گشته آيد که يکی از قوم اراذل بالای چنان کوه سر به فلک کشيده بنای حصار گذاشته برای خود قلعه بسازد و همهٔ مردم به او رجوع آرند و بجای حکام ملجاء عاملی گردد * بيت *

درختيکه اکنون گرفتست پای به نيروی شخصی برآيد زجای
وگر همچنان روزگاری هلي به گردونش از بيخ بر نگسلي

بعد رسيدن فرمان و حکم اگرچه ملک افتخار به سبب مرهون احسان آسا بودن باو قسم ديگر سلوک نمودن از طريقهٔ مروت دور مي دانست اما نصير خان که طرف ضلع فتح آباد و پرگنه ارندول تا کنار سرحد ملهير و چندی از ديهات نواح آسير در قرعهٔ اسم او داخل بود اکثر با راجه و زميندار بکلانه و انتور و کالنه از راه جوهر شجاعت و ملک گيري پرخاش و لشکر کشي به ميان آورد و با برادر هم نزاع باطني که لازمهٔ رياست است داشت - از رسيدن حکم پادشاه دهلي متنبه گشت و رگ غيرت او به حرکت آمد ابتدا خفيه به آسا ارسال تحف و هدايا و نامه و پيغام محبت آميز رابطهٔ اتحاد را استحکام داد بعده پيغام نمود که مرا با زميندار بکلانه و انتور اکثر سروکار پيکار رو مي دهد و از طرف برادر هم مطمئن خاطر نيستم و تا از

طرف ناموس و عیال خود که جای محفوظ نگاه ندارم خاطر جمعي حاصل نه نمایم به دفع اعدا نمي توانم پرداخت اگر اهل و عیال مرا در پناه حصار خود جا دهي ممنون احسان تو گشته به فراغ خاطر با زمیندارن اطراف و مخالفان ملک و ملت پیکار مي توانم نمود - آسا این مصلحت را به جان منت داشته قبول نموده مکان وسیع با صفا برای فرود آوردن عورات و کارخانه جات محل مقرر کرد - بعده نصیر خان روز اول قریب پنجاه شصت دولي از عورات پیر زال شاگرد پیشه و کنیزان محل که بر بعضی دولي‌ها به شهرت سواري والده و عمه زینت قرار داده بود اندرون قلعه فرستاده به سر گروه عورات گفت که اگر زن‌های آسا به دیدن شما بیایند در عزت و احترام هم دیگر میان خود و دلبري و جذب قلوب آنها خواهید کوشید - و روز دوم زیاده از صد دولي به شهرت محل خاص ترتیب داده در آن جوانان امرد به لباس عورات مع یراق نشانده مردم جنگي تهور پیشه در جلو آنها قرار داده به ترتیب و آرائش تمام روانهٔ قلعه ساخت - آسا از شنیدن رسیدن سواري حرم‌های خاص با پسرها به طریق استقبال مع نذر و نثار بر سر دروازه رسیده شکر مقدم گویان دروازه بانان را فرمود که در به روی مهمان‌ها وا نمایند همین که دولي‌ها اندرون دروازه در آمدند جوانان شجاعت نشان تهور پیشه از دولي‌ها بر آمده به اتفاق مردم جلو و کهاران غافل بر سر آسا تاخته به حربه‌های پیاپی میزبان را مع پسرها و دیگر همراهان از پا در آوردند و رو به خانهٔ آسا آورده هرکه مقابل آمد کار او ساخته جا بجا مردم خود مقرر کرده به نصیر خان پیغام فتح قلعه نمودند و نصیر خان از قلعهٔ للنگ به طریق ایلغار خود را رسانده طبل شادي زنان داخل قلعه شده به تسلي و دلبري وابسته‌های آسا و بندوبست و تعمیر شکست و ریخت آن پرداخت - بعد ازین واقعه که صد و سي سال بر آن گذشته بود در عهد

همایون پادشاه که با شیر شاه افغان نزاع فوج کشي به میان آمد شیر شاه به همین حیل و تدبیر قلعهٔ رهتاس را که مقابل او در تمام هندوستان قلعهٔ دیگر نیست از تصرف راجهٔ آنجا بر آورد - چنانچه در ذکر سلطنت شیر شاه مفصل به احاطهٔ تحریر در آمده - در تاریخ فرشته درج است که سوای مواشي و غله که به سپاه و جمعی که بدان تدبیر داخل قلعه شدند تقسیم و تسلیم نمود و دیگر دام و درمی از نقد و جنس اموال آسا اهیر به خرچ و تصرف نیاورده تا آخر سلسلهٔ فاروقیه چنان امانت بود تا آنکه بعد فتح محمد اکبر پادشاده با دیگر خزائن فاروقیه به تصرف چغتیه در آمد بعده نصیر خان همان کوه را مکان ماندن و پای تخت خود ساخته مسمی به قلعهٔ آسیر گردانید - چون این خبر به حضرت مخدوم شیخ زین الدین قدس سره پیر نصیر خان که نزدیک قلعهٔ دولت آباد سکنا داشتند و الحال نیز با برادر خود حضرت شیخ برهان الدین در آنجا آسوده اند رسید برای مبارک باد قدم رنجه نموده کنار آب تپتي که الحال کنار هر دو طرف آب برهان پور و قصبهٔ زین آباد آباد شده آمده شرف نزول فرمودند - و نصیر خان خبر یافته از قلعه بر آمده به خدمت شیخ رسیده تکایف بالای قلعه بردن نمود - از قبول ابا نمودند - نصیر خان چند روز در خدمت آن بزرگ خیمه زده مانده پنج وقت حاضر شده نماز با جماعت مي نمود تا آنکه وقت رخصت التماس قبول یکی از پرگنه‌های تعلقهٔ خود به میان آورد که جهت خرچ درویشان نذر مي نمایم امید وارم که از قبول منت احسان بر جان من نهند - آن واصل بالله در جواب فرمودند که از جمله شانزده پرگنه یک پرگنه قبول نمودن برای ما درویشان از طریقهٔ انصاف دور است اگر رضا جوئي ما مي خواهید عوض تواضع پرگنه هر دو طرف کنار آب در همین مکان که ما و شما فرود آمده ایم یک شهر به اسم برهان الدین برادر ما

و یک قصبه به اسم خود ما به قصد ثواب آباد نمائید و شیخ برخاسته فاتحه برای آباد نمودن شهر برهان پور و قصبهٔ زین آباد خوانده چوب های چند در مکانی که الحال چوک برهان پور است موافق احاطهٔ آنجا نصب و نشان نموده و فاتحهٔ دیگر برای اتمام آن خوانده از یک دیگر مرخص گردیدند - چنانچه از برکت فاتحه و نفس آن پیرو حق شهر برهان پور و قصبهٔ زین آباد مقابل هم هر دو طرف آب تپتي به کمال انواع خوبي آباد شده اند - بر طالبان اخبار مخفي نه ماند که اگرچه تاریخ آبادي برهان پور جای به نظر مسود اوراق نیامده اما این قدر تحقیق گشته که شهر احمد آباد گجرات در عهد سلطان احمد گجراتي و قلعهٔ بیدر احمد آباد که بعد تسخیر چغتیه به ظفر آباد موسوم گشته در سلطنت سلطان احمد بهمني و شهر برهان پور قریب العهد در اواخر سنه ۸۰۰ هشت صد و ابتدای عشر سنه ۹۰۰ هجري به تفاوت پانزده بیست سال آباد شده اند و آبادي احمدآباد گجرات مقدم بر بنای برهان پور است و تاریخ آن لفظ خیر یافته اند و در بنای آبادي چوک برهان پور عجب سعي و حسن تدبیر از برکت نفس آن برگزیدهٔ حق به کار رفته اولا محرر سوانح که سیر چوک یازده صوبهٔ دکن و طرف شاه جهان آباد تا لاهور نموده به وسعت چوک برهان پور هیچ چوک بنظر نیامده دوم آنکه برخلاف چوک همهٔ بلاد بنای آبادي چوک برهان پور چنان گذاشته شده که آنچه دران شهر و لازمهٔ بازار همه شهرها از موالید سه‌گانه از جواهر و صراف خانه و انواع اقمشه و اقسام ظروف حتی نخاس چهار پا و منڈوی مختصر حبوب غله وغیره از کل ماکولات و ملبوسات و مشروبات و دیگر ما یحتاج انسان آنچه خواهند در احاطهٔ آن چوک موجود مي یابند و به خوبي مسجد برهان پور هم

سوای مسجد شاه جهان آباد کمتر مسجد به نظر آمده - اگرچه به مرور ایام از بی خبري و بی نسقي حکام در تمام احاطهٔ چوک اکثر اهل حرفه دکان‌ها و خانه‌ها ساخته وسعت چوک را چنان به تنگي مبدل ساخته بودند که تردد مردم به تصدیع میسر مي آمد اما باز در سنه ۱۰۳۷ هزار و سي و هفت ناصرالدوله عبد الرحیم خان بهادر ناظم برهان پور برادر غازي الدین خان بهادر که عموی نظام الملک بهادر آصف جاه مي شود در رونق شهر و وسعت و صفای چوک و بنای مسجد عالي دیگر مقابل مسجد فاروقیه که منارهای آن با برجهای فلک برین دعوای هم سري دارند کوشیده القصه بعد از آنکه نصیر خان از آبادي شهر برهان پور و قصبهٔ زین آباد که بین هر دو دریای تپتي واقع شده فارغ گردید و در پناه قلعهٔ آسیر مستقل گشته طمع در تعلقه پرگنه تهالنیر و توابع آن که در تصرف برادر خورد او بود نمود - چون مي دانست بدون مدد و معاونت فرمان فرمایان اطراف جرأت بر اقدام یک سو نمودن با برادر نمي تواند نمود سلطان هوشنگ حاکم صوبهٔ مالوا را که برادر زن نصیر خان مي شد بر ارادهٔ خود اطلاع داده - ازو مدد طلبیده در سال هشت صد و بیست لشکر فراهم آورده بر قلعهٔ قصبهٔ تهالنیر تاخت آورده به محاصره پرداخت - ملک افتخار به خامه و پیغام رجوع به احمد شاه گجراتي آورده طلب معاونت نمود - سلطان احمد شاه به قصد امداد ملک افتخار مستعد روانه شدن گردید - درین ضمن خبر شنید که غزني خان ولد سلطان هوشنگ با ده دوازده هزار سوار خود را به مدد نصیر خان رسانده به اتفاق قلعهٔ تهالنیر را به تسخیر در آورده ملک افتخار را مقید ساخته به قلعهٔ آسیر فرستادند و غزني خان از غایت غرور به اتفاق نصیر خان قصد آن نمود که پرگنات سلطان پور و نندربار را که داخل قلمرو سلطان احمد و از

محال سیر حاصل احمد آباد بود به تصرف خود آورده داخل ملک مالوا گرداند - بعده که به سلطان پور رسیده به محاصره پرداخت سلطان احمد که با فوج عظیم مستعد روانه شدن بود کوچ به کوچ متوجه مقابلهٔ غزني خان گشته ملک محمد را که از سپه سالاران نامي گجرات گفته مي شد پیشتر به طریق هراول روانه نمود - نصیر خان و غزني خان از شهرت رسیدن فوج سلطان احمد تاب مقاومت نیاورده دست از محاصرهٔ سلطان پور برداشته خود را به قلعهٔ تهالنیر رسانیدند ملک محمد تا قلعهٔ تهالنیر عنان نه کشیده به محاصره پرداخت - و سلطان احمد به سلطان پور آمده استقامت ورزیده پیاپی فوج‌ها برای مدد ملک محمد روانه ساخت - نصیر خان مغلوب هراس گشته مردم اعیان هر دو طرف را برای صلح به میان آورده به قبول مبلغ نقد و تحف که هر سال ارسال دارد احمد شاه را چنان راضي ساخت که سراپردهٔ سرخ و خطاب نصیر خان که تا آن روز ملک نصیر در القاب نامه و دفاتر نوشته مي شد او را بلند آوازه ساخت - بعده احمد شاه بهمني باني احمد آباد بیدر برای خواستگاري دختر نصیر خان ایلچي زبان دان با تحف و هدایا فرستاده صبیهٔ او را مسماة به زینب برای علاء الدین نام پسر ولي عهد به عقد در آورد *

در سنه ۸۳۳ کانیا نام راجه ولایت جلواره که از زمینداران نامي گفته مي شد و سلطان احمد گجراتي برو مهم فرموده بود از صدمهٔ لشکر احمدآباد به نصیر خان پناه آورده التماس معاونت نمود - نصیر خان او را چند روز مهمان گذاشته مایوس مطلق ساختن از طریقهٔ مروت دور دانسته در خلوت به او گفت که مرا طاقت آن نیست که به قصد معاونت تو با پادشاه احمدآباد طرف توانم شد بهتر آن است که مرا درین باب معاف داشته

خود را نزد احمد شاه بهمني برساني و ازو استعانت جوئي درين ماده من هم سفارش تو خفيه به احمد شاه خواهم نوشت - کانیا نزد احمد شاه بهمني رفته فوج او را همراه گرفته خود را به نندربار و سلطان پور رسانده خرابي زياد به هر دو پرگنه رساند - درين ضمن فوج احمد شاه گجراتي رسيد و بعد مقابله و محاربه شكست بر فوج بهمنيه افتاد و مردم بسيار دكن كشته شدند و تمام فوج به غارت رفت سلطان احمد بهمني باز فوج عظيم به سر لشكري سلطان علاء الدين خلف ارشد خود به مدد راجه تعيين نمود و نصير خان نيز خود را به مدد رسانيده و عاقبت انديشي را كار نه فرموده در دولت آباد با فوج بهمنيه ملحق گرديد بعد مقابله و مقاتله با فوج گجرات باز لشكر بهمنيه و خانديس هزيمت يافتند - و نصير خان و كانيا راجه بحال تباه پناه به كوهستان بردند و لشكر گجرات بر سر سكنهٔ برهان پور تاخت آورده با اكثر توابع آن تاراج نموده مراجعت فرمود درين اوان از انتقال احمد شاه بهمني سلطان علاء الدين قائم مقام پدر گرديد و به سبب بهم رساندن تعلق به دختر يكى از زمينداران كه به اسيري آمده بود چنانچه در ذكر سلطنت بهمنيه به زبان قلم داده با صبيهٔ نصير خان نا سازگاري به ميان آورد و دختر نصير خان شكوهٔ شوهر به پدر خود نوشت - نصير خان بر ملك برار تاخت آورده و با امراى بهمنيه كه در برار بودند اتفاق نموده خطبه در ملك برار به نام خود خواند - سلطان علاء الدين بهمني بر جراءت نصير خان اطلاع يافته ملك التجار عرب را كه از سر لشكران مبارز پيشه بود با فوج شايسته به مقابل نصير خان تعين نمود در حالتيكه نصير خان بعد تسخير و تصرف ايلچپور كه حاكم نشين برار است به قصد محاصره و تسخير نرناله روانه شده بود فوج بهمنيه داخل ملك برار گرديد نصير خان از آوازهٔ رسيدن فوج دكن تاب مقابله و مقاومت نياورده به اتفاق نائب ايلچپور كه از طرف سلطان

علاء الدین بود راه فرار طرف خاندیس اختیار نمود ملک التجار دست از تعاقب بر نه داشته پاشنه کوب می رفت - نصیر خان که به سلطان احمد شاه گجرات نوشته جات عجز آمیز فرستاده کومک طلبیده بود و اثر جواب آن ظاهر نه شد چنان مغلوب هراس گردید که داخل قلعهٔ آسیر هم نه توانست گشت و اتفاق چنان افتاد که خود را به قلعهٔ للنگ عرف فتح آباد رساند ملک التجار برهان پور را تاخته و عمارت حاکم نشین آنجا را سوخته به ایلغار طرف للنگ روانه شد از آنکه به سبب طي مسافت زیاد همراه فوج دکن زیاده از سه هزار سوار نه رسیده بودند با نصیر خان دوازده هزار سوار فراهم آمده بود و شهرت رسیدن فوج کومکي نیز ضمیمهٔ تقویت نصیر خان گردید لهذا نظر بر قلت فوج خصم و بسیاري جمعیت خود انتظار کومک نه کشیده همین که ملک التجار به حوالي للنگ رسید از قلعه بر آمده با فیلان مست جنگي استقبال فوج دکن نمود - بعد مقابله و مقاتله که زد و خورد غریب به میان آمد نصیر خان هزیمت یافته در کمال اضطرار خود را باز به قلعه رساند و زیاده از بیست فیل با غنیمت بسیار به دست مردم ملک التجار افتاد و فوج دکن به محاصرهٔ قلعهٔ للنگ پرداخت و در همان ایام محاصره نصیر خان از غم و غصه مریض گشته در ماه ربیع الاولی سال هشت صد و چهل هجري ودیعت حیات نمود - مدت سلطنت او چهل سال و شش ماه بود - در تهالنیر مدفون گردید *

* بیت *

هرکه آمد در جهـــان پرز شور عاقبت مي بایدش رفتن به گور

ذکر سلطنت میران عادل خان فاروقي

میران عادل خان پسر بزرگ نصیر خان که خواهر زادهٔ سلطان هوشنگ فرمان روای مالوا گفته مي شد بجای پدر قائم مقام پدر گردید

و برای دفع شر ملک التجار به پادشاه احمد آباد گجرات و مالوا نوشته جات از روی مبالغه فرستاده طلب معاونت نمود همین که آثار رسیدن فوج مالوا ظاهر گردید ملک التجار راه احمد آباد اختیار نمود - و میران عادل شاه با همهٔ زمینداران و سلاطین اطراف به رفق و مدارا سلوک نموده شیوهٔ رعیت پروري و پرداخت آبادیِ ملک اختیار کرده پای نزاع از میان برداشته نظر بر سلامت روی خرج زیاد سپاه را تخفیف داده سه سال و هشت ماه به فرمان روائي ملک خاندیس به نیک نامي تمام پرداخته در سنه ۸۴۴ هشت صد و چهل و چهار بیستم ماه ذی الحجه روز جمعه بدرجهٔ شهادت رسید - اما سبب شهادت در تاریخ فرشته مفصل به نظر نیامده *

* بیت *

نیک و بد چون همي بباید مرد　　　خنک آن کس که گوی نیکي برد

ذکر سلطنت میران مبارک خان فاروقي

میران مبارک خان پسر میران عادل شاه بجای پدر قائم مقام گردیده به دستور پدر در جذب قلوب شرفا و آبادیِ ملک و عدالت کوشیده بی مادهٔ نزاع با سلاطین دکن و زمینداران از فرستادن تحف و هدایا سلوک مرعي داشته در تبعیت اوامر و مناهي علم نیک نامي بر افراخته هفت سال و شش ماه به ریاست خاندیس پرداخته در سال هشت صد و شصت و یک دوازدهم رجب روز جمعه جهان را پدرود نموده پهلوی جد و آبای خود مدفون گردید *　　　* بیت *

دلا دل منه در جهان زینهار　　　که کس بر سر پل نه گیرد قرار

ذکر سلطنت میران عیدان فاروقي مخاطب به عادل خان

میران عیدان پسر میران مبارک خان مخاطب به عادل خان گردیده به جای اجد و پدر علم سلطنت بر افراشته نسبت به پدر و جد زیاده در گرد آوري فوج و حشم کوشیده به تنبیه و تادیب زمینداران زور طلب و سرکش پرداخته بسیاری از قطاع الطریقان کوه نشین را زیر تیغ آورده کمر همت بر تسخیر و گوشمال زمیندار گوندوانه و چاندهٔ برار بسته مبلغ کلي از نقره و طلا و فیلان کوه پیکر از آنها گرفته اکثر سرکشان را مطیع و منقاد خود ساخت و اثر از دزدان و راه زنان خاندیس که به پناه کوه های قلب دست اندازي بر مسافران و دیهات مي نمودند نه گذاشت و سوای عمارتی که آسا اهیر بالای کوه آسیر ساخته بود حصاری در کمال استحکام و دروازهٔ دیگر از مصالح برنج و فولاد در آنجا نصب نمود و کنار شهر برهان پور و تپتي که الحال قلعهٔ ارک ساختهٔ پادشاهان تیموریه است عمارت عالي برای ماندن خود ساخته ترک ماندن قلعه نموده اکثر ایام زمستان را در آن عمارت بسر مي برد و فرمود که در القاب او سلطان چهار کهند که در تجنیس او در هندي ذو معنیین واقع شده یعني به یک نقطه معني آن پادشاه جنگل دشوار گذار باشد و به سه نقطه معني چهار کنج دنیا نیز خوانده مي شود مي نوشته باشند و از راه غرور نظر بر عاقبت اندیشي نا نموده پیشکش و تحفی که برای فرمان روایان دهلي و گجرات مي فرستاد دو سال دست ازان کشیده ایلچي را دام و درمی از نقد و جنس نه فرستاد تا آنکه در سال هشت صد و شصت و چهار سلطان محمود بیکرهٔ احمد آباد گجرات فوج کشي نموده بیشتری از پرگنات سیر حاصل خاندیس و شهر

برهان پور را تاخت و تاراج کرده و اسیر و بندی بسیار از تجار و رعایای مالگذار به دست آورده مراجعت نمود ازین معنی رعایای شهر و پرگنات فراهم آمده استغاثه نمودند بعده امرای خاندیس با فوجهای سنگین تعیین کردهٔ عادل خان برای مقابلهٔ سر فوجان احمد آباد روانه شدند و نزدیک تهالنیر مقابله و مقاتله واقع شد و بسیاری از هر دو طرف کشته و اسیر گردیدند و شکست بر فوج خاندیس افتاد و فوج عادل خان بعضی خود را به قلعهٔ تهالنیر و بسیاری به آسیر رساندند - و میران عادل خان بعد رسیدن قلعهٔ آسیر نادم و پشیمان گشته جمعی از اعیان مملکت را با تحف و هدایا نامه معذرت آمیز به اظهار ندامت فرستاده شفیع تقصیرات سابق خود ساخت اما آنکه مکرر ایلچي و نامه به میان نیامد و پیشکش سه ساله سابق و حال را نه فرستاده سلطان محمود دست از تاخت ولایت خاندیس بر نه داشت به همین دستور با سلاطین دیگر دکن و زمینداران صاحب الس برار گاه به صلح و مدارا و گاه به جنگ و فوج کشي مي گذشت تا آنکه چهل و شش سال و هشت ماه سلطنت نموده آخر در سنه ۹۰۷ نه صد و هفت چهاردهم ربیع الاولی جهان را به ناکامي پدرود نموده به موجب وصیت او کنار آب تپتي در پورهٔ دولت میدان که آباد کردهٔ خود او بود مدفون گردید * بیت *

در ره دنیا ست عقبی چون پلی　　بی بقـــا جای و ویران منزلی

ذکر سلطنت داؤد خان برادر میران عادل خان فاروقی

چون از عادل خان پسر و اولاد قابل سلطنت نه مانده بود - داؤد خان برادر میران عادل خان پسر میران مبارک خان بجای برادر سریر آرای

ملک خاندیس گردید و اختیار بندوبست وزارت و سرلشکری به دو مغل به اسم حسام علي و یار علي که هر دو برادر بودند وا گذاشته خود اکثر در قلعهٔ آسیر و کنار تپتي به عیش و عشرت بسر مي برد بعده حسام علي را مخاطب به ملک حسام الدین معتمد الدوله ساخته خواست بعضی پرگنات سرحدي نواح قلعهٔ کالنه تعلقهٔ نظام شاه بحري را به تصرف خود آورد و فوج برای تسخیر قلعهٔ کالنه و تاخت و تاراج آن حدود و تعین نمود - احمد نظام شاه اطلاع یافته با فوج سنگین متوجه خاندیس گشته فوج داؤد خان را از پای قلعه کالنه برداشته خود را تا نواح برهان پور و آسیر رساند - داؤد خان به سلطان ناصر الدین خلجي حاکم مالوا رجوع آورده طلب کومک نمود - سلطان ناصر الدین اقبال خان نام را با فوج سنگین به مدد داؤد خان روانه ساخت - همین که خبر عبور فوج مالوا از آب نربدا رسید احمد نظام شاه به نواح برهان پور نا رسیده طرف احمد نگر مراجعت نمود - و اقبال خان به برهان پور رسیده چند روز به طریق مهمان و کومکي لنگر اقامت انداخته بعده مردم اعیان را میان جي ساخته به خوشي و نا خوشي تکلیف داخل نمودن اسم سلطان ناصر الدین در خطبه به میان آورد - داؤد خان به تقاضای وقت و مصلحت قبول نموده اسم سلطان ناصر الدین را با اسم خود در خطبه ضم ساخت - و اقبال خان را از خود راضي ساخته با تحف و پیشکش بسیار و دو فیل مع ساز برای سلطان ناصر الدین روانه نمود - بعده که هشت سال و یک و نیم ماه فرمان روائي نمود در سنه ۹۱۶ نه صد و شانزده روز سه شنبه غرهٔ جمادی الاولی ودیعت حیات نموده جهان را پدرود نمود *

* بیت *

هیچ کس را نیست زین منزل گزیر　　از گدا و شاه و از برنا و پیر

ذکر سلطنت عادل خان بن حسین خان فاروقي

ملک حسام الدین به اتفاق امرای دیگر غزني خان پسر داؤد خان را به سلطنت برداشته روز سیوم بنابر مصلحت ملکي یا به سبب دیگر که بر احدی ظاهر نه گشت او را مسموم ساخت - چون داؤد خان را دیگر پسر نه بود عالم خان نام را که از احفاد فاروقیه گفته مي شد و از حوادث لیل و نهار به احمد نظام شاه پناه برده روز به شب مي آورد چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه مجملی به زبان قلم جاري گشته برای سلطنت طلب داشته به مدد مشورت احمد نظام شاه و عماد الملک برار بر تخت نشاند و اکثر امرا و سرداران به اطاعت و حکم رانئي او سر فرود آوردند الا ملک لادن که از عمدهٔ امرای فاروقیه بود به سلطنت عالم خان راضي نه گشته با ملک حسام الدین در آن مصلحت تن نه داده کار به جای رسید که قلعهٔ آسیر را به تصرف خود آورد - درین ضمن عالم خان بن حسین خان که دختر زادهٔ سلطان محمود بیکره مي شد و در تهالنیر چند ده وظیفه را خور حال خود داشت و سلسلهٔ او از طرف پدر به فاروقیه مي رسید از شنیدن خبر مسموم گردیدن غزني خان قبل از رسیدن عالم خان به برهان پور به اتفاق والدهٔ خود عریضه به سلطان محمود نوشته بدین مضمون فرستاد که چون داؤد خان فوت شده و ملک بی وارث مانده اختلال تمام میان امرا و ملک خاندیس بهم رسیده اگر از معاونت و فرزند نوازي ملک جد و آبای فقیر را بدین عاجز بی مقدار مرحمت فرمایند زهی ذره پروري است - سلطان محمود التماس او را مقرون به صدق نموده دانست که بدون توجه خود دستگیري عادل خان صورت نه خواهد گرفت با فوج عظیم خود متوجه خاندیس گردید - ملک حسام الدین از حرکت سلطان محمود اطلاع یافته نزد

احمد نظام شاه و عماد شاه ایلچیان چرب زبان فرستاده چندان به الحاح و تضرع طلب معاونت نمود که احمد نظام شاه و عماد شاه هر دو به اتفاق متوجه برهان پور گردیدند سلطان محمود بدین ماجرا و اختلال احوال ملک و امرا اطلاع یافته در عالم عاقبت اندیشي در کنار آب نربدا ماه مبارک رمضان را به شهرت ایام صیام گذراند بعد عید بیشتر مرحله پیما گردید چون به تهالنیر رسید عالم شه تهانه دار تهالنیر به رفاقت عزیز الملک تهانه دار سلطان پور به خدمت سلطان محمود رسیده ملازمت نمود و قلعه تهالنیر را خالي کرده به ملازمان سلطان محمود سپرد - نظام شاه و عماد الملک از آمدن سلطان محمود اختلال و نفاق امرای خاندیس اطلاع یافته در خود طاقت مقابله و استقامت نیافته و صلاح در توقف نه دیده هر کدام سه چهار هزار سوار با دو سه سردار به مدد ملک حسام الدین گذاشته به ملک خود مراجعت نمودند سلطان محمود آصف خان و عزیز الملک را با لشکر آراسته جنگي به تادیب ملک حسام الدین و عالم خان که نصف ولایت خاندیس به تصرف خود آورده بودند فرستاد سرداران دکن بر خبر رسیدن فوج احمد آباد اطلاع یافته تاب مقاومت نیاورده از ملک حسام الدین مرخص گشته نزد خداوندان خود شتافتند و ملک لادن که او نیز نصف پرگنات خاندیس را به استظهار قلعهٔ آسیر به تصرف خود آورده بود بر دیگران سبقت نموده به استقبال آصف خان خود را رسانده ممد و معاون گردید آصف خان او را مستمال ساخته نزد سلطان محمود روانه نمود ملک حسام الدین نیز صلاح کار خود درین دانست که عالم خان را روانهٔ احمد نگر ساخته خود را به خدمت سلطان محمود رسانید - سلطان هر دو را مشمول عاطفت ساخته عادل خان را خطاب اعظم همایون داده دختر

سلطان مظفر گجراتي را که برادر اعیاني سلطان بهادر مي شود به عقد
او در آورده برمسند فرمان فرمای خاندیس متمکن ساخت و ملک لادن را
به خطاب خان جهان نواخته نوکر خود نموده موضع بیاس تعلقه سلطان پور
را که مکان مولد او بود در انعام و چند ده دیگر در اقطاع او مقرر فرمود
و ملک حسام الدین را مخاطب به شهریار ساخته موضع دهنورا را که از
مواضع آباد پرگنه نندربار بود در انعام او مقرر کرده به عطای فیل سربلندي داد -
و ملک عالم شاه تهانه‌دار تهالنیر را به خطاب قطب خان معزز ساخت -
به همین دستور همه امرای خاندیس را به عطای خطاب و اقطاع مناسب
مفتخر ساخته همراه اعظم همایون مقرر کرده خود را به احمد آباد مراجعت
نمود - بعده که خان اعظم همایون به امداد جد مادري خود را به برهان پور
رسانده ملک خاندیس را به ضبط در آورده به بندوبست ملک پرداخت -
حسام الدین شهریار به سبب بغار خاطري که با ملک لادن و امرای دیگر
منسوبان او داشت از برهان پور برخاسته به تهالنیر رفته از راه سلوک و تدبیر
زمینداران اطراف با خود رفیق ساخته به گرد آوريِ لشکر پرداخته برای
آوردن و امداد عالم خان به نظام شاه خطوط روانه نمود و چهار هزار سوار
با خود فراهم آورده متوجه برهان پور گردید - خان اعظم همایون اطلاع یافته
با دو صد سه صد سوار گجراتي به اظهار محبت استقبال نموده او را
به منزل خود برد و خلعت داد و دلبريِ زیاد نموده به خانهٔ او رخصت
نمود - روز دیگر با همدمان و محرمان خود چنان بنای مصلحت قرار داد
که هرگاه ملک حسام الدین به دیدن سلطان بیاید دست او گرفته به اظهار
اخلاص و مصلحت نمودن به خلوت برده لمحهٔ با او حرف زده پان داده
رخصت نماید هوا خواهان سلطان درین مابین به قابوی وقت برو حربه

انداخته کار او بسازند - بدین قرار داد کس به طلب او فرستاد ملک حسام الدین به غرور شجاعت و جمعیت نزد سلطان حاضر آمد - و سلطان تبسم کنان به اظهار تفقد و مشورت دست او گرفته به خلوت خانه خود بر دو ساعتی ذکر مصلحت ملکی به میان آورده مرخص ساخت وقت راه افتادن یکی از ملازمان سلطان که شمشیر خاصه برمی داشت از عقب خود را رسانده چنان شمشیر آبدار بر سر او رساند که به یک ضرب کار او ساخت - اگر چه همراهان او دست و پای لا حاصل زدند اما از چهار طرف شمشیر از غلاف بر آمد - دو سه از سرداران ملک حسام الدین زخم بر داشته رو بگریز نهادند و غلامان حبشي و هندي بر سر او هجوم آورده از پا در آوردند و بعد کشته شدن او نصف ولایت خاندیس که در تصرف ملک حسام الدین بود آن نیز بتصرف سلطان در آمد و بعد خاطر جمعي از بندوبست ضروری که بدون رسیدن فوج مدد احمد آباد ملک را از خس و خاشاک مدعیان دولت پاک ساخت برای دیدن قلعهٔ آسیر سواری فرمود بعده که اندرون قلعه رفت از بعضی انداز و سلوک شیر خان و سیف خان که قلعه در تصرف آنها بود متوهم گشته بلا توقف مراجعت نموده شکوهٔ آنها را به سلطان نوشته در آن درج نمود که از طرف قلعه خاطر جمعی من حاصل نه شده نظام شاه و عالم خان به موجب نوشتهٔ مخالفان دولت نزدیک سرحد رسیده اند اگر به فکر خاطر جمعي تسخیر قلعه مي پردازم مخالفان به خرابي شهر برهان پور مي پردازند و اگر به استقبال مدعیان از شهر برمي آیم امرای اندرون قلعه بر آمده برشهر تاخت مي آرند - و از طرف عدم خزانه نیز معروض داشت سلطان محمود بمجرد اطلاع بر مضمون خط دوازده لک محمودی که شش لک روپیه رائج آن وقت بود مع اسباب تجمل ضروري

دیگر از ظروف طلا و نقره و اقمشهٔ احمد آباد و فوج سنگین همراه دلاور خان و صفدر خان و دیگر امرای کار زار دیده به ایلغار روانهٔ خاندیس نمود و مبلغ هشت لک تنکه بر محصول پرگنهٔ سلطان پور تنخواه فرمود که آن نیز چهار لک روپیه می شود و در جواب نوشت که خاطر آن فرزند جمع باشد هرگاه غلبهٔ مخالفان زیاد گردد مرا به ایلغار رسیده داند - نظام الملک بحری را چه یارای آن است که به ملک آن فرزند مضرت تواند رساند - و به وکیل نظام شاه که در احمد آباد بود نیز به تهدید تمام برای مراجعت نظام شاه به تعلقهٔ خود پیش آمده از رویه نظام شاه نویسانید و نظام شاه برگشته به احمد نگر مراجعت نمود و شیر خان و سیف خان نیز بعد رسیدن لشکر کومکی احمد آباد امان خواسته از قلعه بر آمده روانه گاویل شدند و خان اعظم با لشکر گجرات طرف قلعهٔ کالنه سواري فرموده پرگنات نواح اطراف را تاخت و تاراج فرمود - راجهٔ آنجا به عجز و اطاعت در آمده مبلغ به طریق پیشکش فرستاده دفع شر لشکر گجرات و خاندیس نمود و خان اعظم فوج گجرات را مرخص ساخته خود را به قلعه آسیر رسانده به نسق اندرون قلعه پرداخت بعد انقضای ایام سلطنت سلطان محمود که سنه ۹۲۳ نه صد و بیست و سه نوبت فرمان فرمائی احمد آباد به سلطان مظفر که خالوی خان اعظم شد رسید - خان اعظم را به مدد مهم تسخیر قلعهٔ ماند و طلبید - چنانچه در ذکر سلاطین احمد آباد به زبان خواهد داد - و از خان اعظم در آن مهم تردد های نمایان به ظهور آمد و در سال نه صد و بیست و شش مریض گشته دهم ماه رمضان روز جمعه لبیک حق را اجابت نمود - سلطنت او دوازده سال بود * * بیت *

دنیا مثال کوزهٔ زرین است　　گه آب درو تلخ وگهی شیرین است

ذکر سلطنت میران محمد شاه فاروقي

میران محمد شاه که از بطن خواهر سلطان بهادر بود بجای پدر سریر آرای ملک خاندیس گردید که آخر خطبهٔ سلطنت احمد آباد نیز بنام او خوانده شد و لفظ شاه که در سلسلهٔ حاکمان خاندیس در دفتر فرمان فرمایان احمد آباد داخل نه گردیده بود بنام او خواندند - چون در آن ایام میان برهان نظام شاه و عماد الملک برار بر سر قلعه ماهور و بعضی پرگنات کار به نزاع و فوج کشي کشید عماد الملک میران محمد شاه را ملجاء خود ساخته التجا به سلطان بهادر گجراتی آورد - و سلطان بهادر عین الملک را به دکن فرستاد تا بر حقیقت مادهٔ فساد سلاطین و احوال ملک اطلاع یافته اگر مقدور باشد میان برهان شاه عماد الملک صلح دهد بعد رسیدن عین الملک برهان شاه مافی الضمیر سلطان بهادر در یافته به تقاضای وقت با عماد الملک پای صلح به میان آورد - عین الملک به احمد آباد مراجعت نمود - نظام شاه بار دیگر قابوی وقت را از دست نه داده به قصد ملک گیری از احمد نگر بر آمده غافل خود را رسانده قلعهٔ ماهور را با بعضی پرگنات برار و قصبجات نواح را به تصرف خود در آورد و عماد الملک مغلوب هراس گشته میران محمد شاه را به کومک طلبید میران محمد شاه خود را به مدد عماد الملک رساند و به اتفاق بمقابله برهان شاه بر آمدند - و از آن طرف برهان شاه نیز به حرکت آمد و در سنه ۹۳۴ نه صد و سي و چهار کنار آب گنگ محاربهٔ عظیم رو داد و آخر هزیمت بر لشکر نظام شاه افتاد و فوج برار و خاندیس بسیاری به تاراج پرداختند و بعضی تعاقب فوج هزیمت خورده نمودند برهان شاه که با بعضی از هوا خواهان جان باز وجمعی از فوج خود را کنار کشیده در پناه انبوهی اشجار استاده چشم بر

راه لعبت بازي فلک بود بر متفرق شدن لشکر خصم اطلاع یافته خود را جمع ساخته برق کردار بر فوج برار تاخت آورد و خصم خود را فرصت فراهم آمدن نه داده بسیاری را علف تیغ و هدف تیر و سنان ساخته چنان غالب آمد که تمام بهیر و فیلان مع باروت و توپ خانه هر دو پادشاه درهم پیچده به تصرف خود آورده چهار پنج کرده به تعاقب پرداخته آدم بسیار را قتیل و اسیر ساخت و بحال تباه عماد الملک و میران محمد شاه خود را به کاویل تعلقهٔ برار و آسیر رساندند و هر دو مکاتیب بسیار از روی عجز مشتمل بر التماس توجه این طرف به سلطان بهادر نوشتند و سلطان بهادر با سپاه و توپ خانهٔ عظیم روانه گردید - بعد رسیدن برهان پور به اتفاق میران محمد شاه متوجه برار گشته پرگنات سر راه را تاراج و خراب کنان می رفتند چون به سرحد جالنه رسیدند به رهنمائی بعضی همدمان طمع در ملک عماد الملک نموده چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه مفصل به زبان قلم داده مملکت برار را از تصرف عماد الملک بر آورده جابجا همه جا تهانهٔ خود نشاند بعده به قصد تسخیر احمد نگر شتافت و سوای قلعه دولت آباد و نواح آن پرگنات آن ضلع به تصرف سلطان بهادر درآمد - و چند گاه برای تسخیر دولت آباد نیز صرف اوقات نموده آخر بعد رجوع آوردن و اظهار ندامت هر دو پادشاه سکه و خطبهٔ خود در هر دو ملک مقرر نموده نیابتا فرما فرمائی برار و احمد نگر را به هر دو پادشاه بحال داشته خود به احمد آباد گجرات مراجعت نمود - و در سال نه صد و سی و هفت سطان بهادر متوجه مالوا گردیده میران محمد شاه را برای رفاقت خود طلب نمود و بعد از فتح که در سلطنت استقلال زیاد بهم رسانیده خود را به برهان پور رسانده چنان قرار داد که از سلاطین دکن و اطراف هر که باو رجوع آرد مقابل تخت خود استاده نموده

به نیابت خود ملک او را بحال دارد - و برهان شاه بر آمدن سلطان بهادر بدان استقلال به برهان پور اطلاع یافته ابتدا شاه طاهر را با نامهٔ مبارک باد اظهار عقیدت و رسوخیت خود با تحف و هدایا روانه نمود بعد سلطان بهادر و میران محمد شاه شاه طاهر را به اعزاز رخصت نموده از طرف خود هم به اظهار دوستي نامه مشتمل بر اشارهٔ طلب برهان شاه نوشته روانه ساخت - و برهان شاه چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه مفصل به زبان قلم داده خود را از ملاحظه استاده شدن به اکراه تمام به خدمت سلطان بهادر رساند و از راه حسن تدبیر و رشادت شاه طاهر بر خلاف دیگر سلاطین سلطان بهادر به او لطف زیاد به کار برده بعد احوال پرسي و مشاهدهٔ کمال شاه طاهر و خوش کلامي برهان شاه حکم نشستن فرموده چتر و خیمه و سرا پرده هاي مکلف پادشاه مالوا که به دست آورده بود مع فیل و اسپان تواضع نموده مخاطب به لفظ شاه که تا آن روز خطاب شاه از زبان سلاطین گجرات بر نام او جاري نه گشته بود ساخته به اعزاز تمام مرخص نمود - بعد از آنکه سلطان بهادر بر راناي قلعهٔ چیتور سواري نمود میران محمد شاه با لشکر آراسته خود را رسانده شرط تردد و رفاقت بجا آورده تا ایامی که سلطان بهادر را با همایون پادشاه محاربه رو داد چنانچه در ذکر همایون پادشاه مفصل به احاطه بیان در آمده سلطان بهادر هزیمت یافته تمام اسباب و کار خانه جات را گذاشته به جانب ماندو و احمد آباد فرار نمود - از سلطان بهادر جدا نه گردید بعده که سلطان بهادر از صدمهٔ تعاقب همایون شاه راه فرنگستان دمن اختیار نمود میران محمد شاه را به برهان پور مرخص ساخت - همایون شاه بعد تسخیر چانپانیر چوراسی که در آن ایام مکان و ملجاء قلب سلاطین گجرات بود به قصد تسخیر برهان پور و دکن متوجه گردیده آصف خان گجراتي را براي استمالت و طلب پیشکش نزد برهان شاه

روانه نمود - میران محمد شاه خود را باخته و مضطر گشته ایلچي نزد برهان شاه فرستاده خطی مشتمل بر طلب مصلحت و تدبیر کار در آن درج نمود که آمدن پادشاه دهلي برای همه ما فرمان فرمایان حکم سیلاب و نزول بلای آسماني دارد - برهان نظام شاه به تقضای مصلحت عریضه به انشأ شاه طاهر به خدمت همایون پادشاه که به حوالي خاندیس رسیده بود فرستاده مشتمل بر اظهار عجز و انکسار و فروتني از طرف خود میران محمد شاه و دیگر سلاطین به التماس آنکه ماها نائب و بندهٔ آزاد کردهٔ آن درگاه فلک بارگاهیم امیدواریم به دستور سلاطین سلف وجد و آبای آن پادشاه آفاق گیر گیتي‌ستان که نظر ترحم به حال حکام سابق در باب بحال داشتن ملک مبذول داشته آوازهٔ ملک بخشي را که بر کشور ستاني مقدم داشته اند ماها را از بنده هاى حلقه به گوش شمارند و همراه عریضه فیلان و اسپان مع ساز طلا و نقره و جواهر آلات روانه ساخت - بعد گذشتن عرضه داشت از نظر همایون پادشاه که درین ضمن فساد میرزایان بنی اعمام و خروج و شوخي شیر شاه متواتر به عرض رسید - فسخ ارادهٔ تسخیر خاندیس نموده متوجه مالوا و آگره گردید - درین آوان خبر شهادت سلطان بهادر از دست کفار فرنگ چنانچه در ذکر سلاطین گجرات به گذارش آمده رسید - چون سلطان بهادر را فرزند قابل سلطنت نه بود والدهٔ سلطان بهادر و امرای احمد آباد خطبهٔ سلطنت گجرات به اسم میران محمد شاه خوانده چتر و تاج مرصع بابت سلطان بهادر جهت او که در آن‌ایام از طرف سلطان بهادر برای استخلاص ماند و طرف مالوا رفته بود فرستاده التماس توجه طرف احمد آباد نمودند - و میران محمد شاه به تهیهٔ رفتن گجرات پر داخت - درین ضمن گشته در سنه ۹۴۲ نه صد و چهل و دو ازین جهان فاني به

دار القرار انتقال نمود - شانزده سال در حکم رانی بسربرد و نعش او را به برهان پور آورده مدفون نمودند * بیت *

این جا شجری نه شد برومند
کش باد صبا ز پا نه افگند

ذکر سلطنت میران مبارک شاه برادر عیانی میران محمد شاه فاروقی

میران مبارک شاه که برادر اعیانی میران محمد شاه بود بجای برادر در برهان پور قائم مقام گردید و بر سائر مردم از امرا تا رعایا طریقهٔ سلوک و جود و احسان گرفته شهرت نیک نامي حاصل مي نمود - امرای گجرات چون دیدند که سوای سلطان محمود نام برادر زادهٔ سلطان بهادر که او را نزد میران محمد شاه فرستاده مقید ساخته بود و او همراه میران مبارک شاه برادر خورد خود به قلعهٔ آسیر در یک خانه هردو را محبوس نگاه مي داشت دیگر وارث ملک نه مانده اختیار خان را برای آوردن او از نزد میران مبارک شاه روانه نمودند میران مبارک شاه ابتدا در سپردن و فرستادن او به تقاضای مصلحت ملکي به عذر و دفعیه پیش آمد - بعده که امرای گجرات به شورش پیش آمدند سلطان محمود را به اعزاز روانه نمود - درین ضمن عماد الملک که اصل از غلامان سلاطین گجرات مي شد و به مرور ایام به پایهٔ امارت رسیده بود بغي نموده لشکر فراهم آورده خود را به برهان پور نزد میران مبارک شاه رسانده ترغیب فوج کشي بر احمد آباد نمود - و میران مبارک شاه به امید آنکه شاید درین

شورش قرعهٔ سلطنت احمد آباد به نام او افتد معاونت نموده به تهیه بر آمدن پرداخت و قریب ده هزار سوار فراهم آورده متوجه احمد آباد گردید - سلطان محمود بعد جلوس از شنیدن خبر عماد الملک و اتفاق میران مبارک شاه به ترتیب لشکر پرداخته به اتفاق دریا خان به استقبال میران مبارک شاه و عماد الملک بر آمد بعده که فوجها نزدیک سرحد سلطان پور نندربار مقابل هم رسیدند - سرداران خاندیس در خود طاقت مقابله نیافته جنگ نا نموده هزیمت خوردند - میران مبارک شاه خود را به قلعهٔ آسیر رساند و عماد الملک طرف ماندو فرار نمود و سلطان محمود به غارت و تاراج پرگنات خاندیس پرداخت میران مبارک شاه عاجز آمده به اظهار صلح و ندامت مبلغ نقد و جنس پیشکش فرستاد و سلطان محمود برگشته به ولایت خود رفت بعده که به سلطنت احمد آباد مستقل گردید به یادش آمد که در زمانی که میران مبارک شاه و او در قلعهٔ آسیر یک جا محبوس بودند سلطان محمود با او عهد نموده بود که اگر خدای تعالی او را به سلطنت رساند خدمت گاری احسان با او نماید لهذا پرگنه نندربار را که مشتمل برجمع سه لک محمودي و قریب سه صد ده دارد بدو تواضع نمود - و در سال نه صد و شصت و نه که پیر محمد خان شرواني از طرف محمد اکبر پادشاه به مهم مالوا و استیصال باز بهادر مامور گشته باز بهادر را از تعلقهٔ بی خان و مان ساخته بر آورد و باز بهادر گریخته پناه به میران مبارک شاه آورد - و پیر محمد خان به تعاقب او پرداخته خود را به نواح آسیر و برهان پور رسانده در خرابي و تاخت پرگنات و بلده پرداخت و چندین هزار از زن و مرد صغیر و کبیر که خود را به قلعهٔ آسیر نه توانستند رساند از وضیع و شریف و ریزهٔ رعایا

به حادثهٔ تاراج و اسیري لشکر چغتیه در آمدند بعده که برای میران مبارک شاه لشکر برار به سرداري تفال خان و فوج گجرات به کومک رسید و میران مبارک شاه و باز بهادر از قلعهٔ آسیر بر آمده به اتفاق هم دیگر چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر بادشاه مفصل به احاطهٔ تحریر در آمده در دفع شر پیر محمد خان پرداختند و هزیمت به فوج چغتیه افتاد و راه فرار سمت مالوا اختیار نمود و فوج هر سه پادشاه چنان تعاقب نمودند که تمام لشکر همراه پیر محمد خان آنچه مال و اسباب و ناموس مردم خاندیس را که به تارج و اسیر در آورده بودند با اثاث البیت سابق خود گذاشته و انداخته از آب نربدا عبور نمودند و در آن هنگامه که آدم و اسپ بالای هم در آب مي افتادند پیر محمد خان غرق بحر فنا گردید و میران مبارک شاه تا شادي آباد ماند و رفاقت باز بهادر نموده باز اورا بر تخت نشانده مراجعت نمود - و میران مبارک شاه سي و دو سال کام راني الکهٔ خاندیس نموده در سال نه صد و هفتاد و چهار به رحمت حق پیوست *

* بیت *

نزد اهل معني این کاخ سه پنج ... هست چون ویرانهٔ خالي ز گنج

ذکر سلطنت میران محمد شاه بن میران مبارک شاه فاروقي

بعده که میران مبارک شاه ازین سه پنج سرا درگذشت پسر او میران محمد شاه بجای او فرمان فرما گردیده خلاف پدر با امرا و رعایا سلوک در پیش گرفت و چون در همان ایام از انتقال سلطان محمود سلطنت احمد آباد به سلطان مظفر مقرر گشته بود - و از طرف میران محمد شاه

رسوم تهنیت و تعزیت و ارسال تحف و هدایا به عمل نیامد سلطان مظفر
مقابل سلوک میران محمد شاه به شورش آمده چنگیز خان اصبهانی را
که وزیر مستقل و سپه سالار خود ساخته بود برای تاخت و تاراج خاندیس
مقرر و تعیین نمود چنگیز خان با لشکر گران خود را به مندربار رسانده
تهانه میران محمد شاه را بر داشته به دستور سابق به منسوبان احمد آباد
سپرد از آنکه از ناموافقت و بی دلی امرا هیچ فوج خاندیس مقابل او
نه رسید تا تهالیر تاخت آورده قلعهٔ تهالیر را نیز به تصرف خود آورد و
مضرت بسیار بحال مردم پرگنات نواح رساند بعده که میران محمد شاه
فوج از نزد تفال خان حاکم برار طلبیده به اتفاق برای مقابلهٔ چنگیز خان
بر آمد همین که نزدیک تهالیر رسیدند و چنگیز خان به قصد مقابله استقبال
نمود قبل از آنکه پای قتال به میان آید چنگیز خان با همهٔ شهرت
شجاعت که داشت چنان واهمهٔ تسلط فوج خاندیس و برار در دل او راه
یافت که جنگ ناموده دست از همهٔ توپ خانه و اسباب و اثقال سلطان
مظفر که همراه آورده بود بر داشته فرار اختیار نموده پاس اول شب
در مغاک و آب کن های کنار دریا به خوف و هراس بسر برده از آب تپتي
و نربدا گذشته تا بهروچ بند نه گردید و لشکر خاندیس و برار همه جا تعاقب
و تاراج کنان مي رفتند و فیلان و کارخانه‌جات او را به دست آورده به
برهان پور مراجعت نمودند چون ظلم و جور سلطان مظفر که فی الحقیقت
وارث ملک نه بود و غلبهٔ تسلط و آمد آمد فوج محمد اکبر پادشاه دهلي
و پناه آوردن میرزا یان باغيِ چغتیه که مفصل بر محل به گذارش آمده
علاوهٔ آن گردید که امرا و شرفای احمد آباد به سلطنت محمد شاه اتفاق
نموده سي هزار سوار فراهم آورده به میران محمد شاه مکاتیب نوشته به

سلطنت احمد آباد ترغیب نموده طلبیدند و میران محمد شاه با لشکر آراسته متوجه احمد آباد گردید همین که به سرحد بیست کروهي احمد آباد رسید چنگیز خان به اتفاق میرزا یان بني اعمام محمد اکبر پادشاه لشکر کشي نمود - و قبل از آنکه کار به مقابله افتد به نامه و پیغام خلل نفاق میان سرداران لشکر خاندیس انداخته چنان تدبیر به کار بردند که در مقابلهٔ اول لشکر میران محمد شاه هزیمت یافت - و محمد شاه تمام سرانجام سلطنت و خزانه گذاشته راه خاندیس اختیار نمود و همهٔ سرانجام سلطنت به دست چنگیز خان و مرزایان باغي پیشه آمد بعده بر سر تقسیم اسباب تاراج و بدسلوکي هاي دیگر طرفین میان چنگیز خان و میرزا یان کار به نزاع انجامید و میرزا یان با چنگیز خان برهم زده با فوج خود راه خاندیس اختیار نموده به تاخت و تاراج ملک پرداختند تا آنکه محمد شاه بگرد آوري فوج متفرقه پرداخته به مقابله و دفع شر میرزا یان پردازد به طریق قزاقان کار خود ساخته طرف مالوا شتافتند - بعده که در سنه ۹۹۲ نه صد و نود و دو مرتضی نظام شاه والي احمد نگر ولایت برار را از تصرف تفال خان چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه به گذارش آمده بر آورد و تفال خان پناه به محمد شاه آورد و او به امداد تفال خان پرداخت - مرتضی نظام شاه خود را به خاندیس رسانده شروع به تاخت و تاراج پرگنات سیر حاصل نمود - محمد شاه تاب مقاومت نیاورده با تجار و شرفاي برهان پور پناه به قلعهٔ آسیر برد - مرتضی نظام شاه در خرابي و تاخت ملک کوشیده چنان عرصه بر محمد شاه تنگ آورد که محمد شاه التجا و رجوع به سلطان مظفر و چنگیز خان آورده نه لک مظفري که قریب پنج لک روپیهٔ رائج آن وقت باشد به سلطان مظفر فرستاده طلب

معاونت نمود و بعد رسیدن فوج کومکي به دفع شر مرتضی شاه پرداخت تا آنکه در سال نه صد و هشتاد و چهار که ده سال فرمان فرمای خاندیس بود مریض گشته بعد یک ماه جان را به جهان آفرین سپرد * بیت *

چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج
که یک جو نیرزد سرای سه پنج

ذکر سلطنت حسین خان بن میران محمد شاه فاروقي

حسین خان پسر میران محمد شاه را که طفل خورد سال بود امرا قائم مقام پدر گردانیده ملقب به حسین شاه ساختند - راجي علي خان عموي حسین شاه که از حادثات روزگار خود را به آستان بوسي محمد اکبر پادشاه رسانده در آگره بسر مي برد - از شنیدن خبر عارضهٔ صعب محمد شاه به طریق ایلغار روانهٔ خاندیس گشته بود - روز چهارم جلوس حسین خان نزدیک برهان پور رسید - امرا و اعیان باستقبال او بر آمده به اعزاز داخل شهر نموده حسین خان را از سلطنت قلع ساخته راجي علي خان را به سلطنت برداشتند - چون در همان ایام که راجي علي خان کامیاب فرمان فرمائی خاندیس گشت - آوازه ملک گیري محمد اکبر پادشاه که ملک بنگاله و سند و مالوا و گجرات را به تصرف خود آورد انتشار یافت - و حق احسان سابق محمد اکبر نیز بر گردن راجي علي خان بود لهذا پاس ادب را منظور داشته در خطبه لفظ شاه بر اسم خود داخل نه نموده در عریضهٔ های مبارک باد خود را یکی از بنده های باج گذار نوشته با تحف و هدایا روانه نمود و همچنان با سلاطین دکن نیز رابطهٔ

اخلاص و سلوک را مرعي داشته در صلاح و تقوی میان سلاطین دکن ممتاز بود - و از جمیع منهیات اجتناب تمام مي نمود و در تقدم امر و مناهي الهي دقیقه فرو گذاشت نمي نمود - و در عدالت و غور مظلومان نهایت مي کوشید و از علم با عمل و شجاعت بهرهٔ تام داشت - و در افزوني آبادي ملک و تعمیر عمارت و تکثیر زراعت و آبادي مکان هاي ویران سعي وافر مي نمود و چون از آنکه خلل تمام در ملک دکن بهم رسیده بود و هر یکی از سلاطین نظام شاهیه و حاکم برار باهم نزاع ملکي داشتند و هر کدام راجي علي خان را طرف خود تکلیف مي نمودند و او در اغماض و دفع الوقت نمودن لاچار بود - مکرر شکوهٔ او را به محمد اکبر بادشاه نوشتند و باعث کم توجهي و اعتراض محمد اکبر نسبت به راجي علي خان گشتند - و او به حسن تدبیر در هموارئ آن کوشید - چون پیش از آن به چندگاه برهان شاه برادر اعیاني مرتضي شاه از احمد نگر به سبب تسلط برادر فرار اختیار نموده خود را نزد محمد اکبر رسانده چند سال کمر خدمت گاري بسته طلب کومک نموده بود چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه درج است مکرر به موجب حکم محمد اکبر پادشاه از راجي علي خان اعانت به عمل آمد فائده نه داد تا آنکه نوبت سلطنت به اسمعیل شاه پسر برهان شاه رسید و جمال خان مهدوي مدار علیه و سر فوج مستقل او گردید و برهان شاه به موجب فرمان و حکم محمد اکبر پادشاه طلب امداد از راجي علي خان نمود و راجي علي خان در همه باب به معاونت و رفاقت او پرداخته لشکر فراهم آورده حاکم برار را با خود رفیق و شریک ساخته والي بیجا پور را نیز به امداد و رفاقت برهان شاه طلبید و در سنه ۹۹۷ نه صد و نود و هفت نزدیک کوتل فردا پور مائل طرف بالا گهات مابین برهان شاه و

اسمعیل شاه که به تحریک و ترغیب جمال خان چنانچه در ذکر سلطنت
نظام شاهیه به گذارش آمده اسمعیل شاه را به جنگ و مقابله پدر استقبال
نمود و محاربهٔ عظیم رو داد و بعد قتل جمع کثیر جمال خان کشته شد
و اسمعیل شاه به دست پدر اسیر گردید - و راجي علي خان از برهان شاه
رخصت حاصل کرده به برهان پور مراجعت نمود بعده که برهان شاه در سال
هزار و چهار فوت شد و شاهزاده سلطان محمد مراد ولد محمد اکبر پادشاه
به اتفاق خان خانان ولد بیرم خان به قصد تسخیر احمد نگر با لشکر و
توپ خانه داخل ملک دکن گردید و راجي علي خان به موجب حکم
محمد اکبر پادشاه داخل کومکی ها رفاقت فوج چغتیه نمود و بعد رسیدن
حوالي احمد نگر که چاند بي بي محصور گردیده به بند وبست برج و باره
پرداخت و افواج پادشاهي مدت در محاصره صرف اوقات نمودند باوجود
یک طرف برج و دیوار قلعه را از باروت نقب پراندند .آخر کاری نه ساختند
و از رسیدن ایام برسات که هر دو طرف عاجز آمدند به تقاضای مصلحت
چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر پادشاه مفصل به احاطهٔ بیان در
آمده بدین شرط صلح کردند که سلطان محمد مراد ملک برار را به تصرف
خود آورده ایام برشکال را برای آرام سپاه بسر برده مهم تسخیر احمد نگر
به سال دیگر و حکم مجدد محمد اکبر پادشاه موقوف دارد و اصل مطلب
چاند بي بي آن بود که خبر رسیدن سهیل خان حبشي از بیجا پور
با سي چهل هزار سوار برای معاونت چاند بي بي شهرت داشت - بعد
از آنکه سلطان محمد مراد و خان خانان به برار آمده پرگنات آنجا را
در اقطاع جاگیر داران تقسیم نموده قصبهٔ شاه پور را آباد کردند - راجي علي
خان به مکان خود شتافت - بعد انقضای ایام برشکال سهیل خان

با فوج جهان آشوب بیجا پور و نظام شاهیه برای مقابلهٔ افواج محمد مراد روانه شدند - و خان خانان از طرف سلطان محمد مراد به مقابله شتافت - راجي علي خان با فوج خاندیس خود را رسانده شرط رفاقت خان خانان بجا آورده هراول گشته بعد تردد نمایان کشته گردید - مدت سلطنت او بیست و یک سال بود * * بیت *

نه عمر خضـــر به ماند نه ملـــک اسکندر
نزاع بر سر دنیـــای دون مکن درویش

ذکر سلطنت بهادر خان خاتمه فاروقیه

در سنه ۱۰۰۵ هزار و پنج بهادر خان پسر راجي علي خان به تجویز خان خانان و رسیدن فرمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمان روای الکهٔ خاندیس گردید - اما بر خلاف رویهٔ جد و آبا به عیش و عشرت مشغول گردیده از پرداخت ملک و حال رعایا و سلوک با سرفوجان محمد اکبر پادشاه غافل گشته چنان مستغرق صحبت وهم و همدمي زنان حور لقا و شهوت پرستي گردید که چون در همان ایام واقعهٔ سلطان محمد مراد رو داد و بجای او شاهزاده دانیال به مهم دکن مامور گردیده رسید - بعد عبور از نربدا به ملازمت پادشاهزاده نه رسید و رسمیات از ارسال هدیه و تحف آنچه باید نیز به عمل نیامد و در همان ایام محمد اکبر پادشاه به موجب نوشته و اشارهٔ بعضی صاحب مداران نظام شاهیه متوجه تسخیر دکن و احمد نگر گردیده به ماندو رسید بهادر خان زمام عقل از دست داده تمام رعایای مال گذار نواح و سکنهٔ برهان پور را همراه گرفته خود را به قلعهٔ آسیر رسانده از راه خام خیالي و غرور بسیاري ذخیره که در قلعه از همه

جنس ماکولات و حبوبات وغیره خوراکي انسان و چهار پا چند ساله موجود نموده هجده هزار نفر از رعایا سوای مردم جنگي و مصالحه قلعه و چهار پای بی شمار حتی گاو و گاو میش مزارعان اندرون قلعه گرفته بود از بد مددي ایام و نقصان عقل استقبال پادشاه نه نمود از استماع و مشاهدهٔ آن شعلهٔ غضب محمد اکبر پادشاه زبانه کشید و بعد نزدیک رسیدن به قلعهٔ آسیر حکم محاصره و مورچال بستن فرمود - اگرچه در السنهٔ کهن سالان خاندیس شهرت داده که ابتدا و انتهای ایام محاصره به دو سه سال کشید - اما آنچه از تاریخ محمد قاسم فرشته و دیگر مؤرخان ظاهر گشته اتمام ایام محاصره به یک سال کشید و در انقضای مدت هشت ماه از کثرت آدم و چار پا به مرتبه تعفن در تمام حبوبات و ماکولات و مشروبات قلعه بهم رسید که آبها بی مزه و متعفن گردید و کرم بسیار در انبار ذخیرهٔ غله افتاده نابود ساخت و اثر وبا و طاعون علاوهٔ آن گردید و کار بجای کشید که محمد اکبر پادشاه را به سبب آنکه جمع کثیر از گسائین وغیره فقیران هنود وظیفه خور همراه داشت به سحر و افسون زبان زد ساختند معهذا هرچند بعضی همدمان مصلحت بیرون کردن آدم و جانور زیاد مي دادند قبول نمي نمود - و بر همهٔ ني حیات زندگي تنگ گردید - و کل ذخیرهٔ ما یحتاج انسان نابود محض گشت - و امرای محمد اکبر پادشاه از شنیدن آن جراءت محاصره زیاده بهم رساندە کار بر محصوران به مرتبه تنگ آوردند که بعضی اعیان و همدمان بهادر خان مصلحت مقید ساختن بهادر خان و به محمد اکبر پادشاه سپردن به میان آوردند - درین ضمن پارچهٔ کوهی که به قلعهٔ آسیر پیوسته است به تصرف بهادران چغتیه در آمد - نقل نمایند که در ایامی که نصیر خان فاروقي کنار آب تپتي

شهر برهان پور را به فرمودهٔ پیر خود اباد مي نمود از شیخ زین الدین پرسید که حکم راني این ملک و شهر به چند واسطه بر اولاد ما به استقلال خواهد ماند شیخ در جواب اشاره به پارچهٔ سنگی که میان دریای تپتي کنار شهر که متصل آن عمارت بادشاهي ساخته شده نموده فرمودند تا که این سنگ به صورت فیل نه شود حکومت این ولایت از سلسلهٔ شما نه خواهد رفت - بعده این ذکر به گوش محمد اکبر پادشاه رسید همان روز سنگ تراشان جلد دست را فرمود که آن سنگ را تراشیده به صورت فیل ساختند و آن فیل تا زمان حضرت خلد مکان عالم گیر پادشاه بود و هنوز زیارت آن فیل مي نمودند - در آخر سفر مهم دکن که خلد مکان به برهان پور رسیدند فرمودند که صورت فیل را از سنگ و چونه پوشیده بالای آن چبوتره به سازند - القصه بعده که خبر مبدل گشتن سنگ به صورت فیل به بهادر خان رسید - فرمودهٔ پیر جد و آبای او یادش آمد و علاوهٔ استقلال باختن او گردید و رجوع به والدهٔ خان اعظم کوکه آورده قول امان جان و مال و عیال طلبید - پادشاه امان جان و ناموس را قول داده دست از تصرف مال بر نه داشت و در سال یک هزار و هشت قلعه به تصرف چغتیه در آمد - بهادر پوره که دو کروهي برهان پور واقع شده آباد کردهٔ بهادر خان است آنچه محمد قاسم فرشته از افزوني اقسام ذخیره و جنس اقمشه و بسیاري خزانه طلا و نقرهٔ غیر مسکوک که در ایام اسا اهیر به تصرف فاروقیه در آمده و باز فاروقیان در مدت حکم راني دو صد سال فراهم آورده بودند به زبان قلم داده به تحریر تفصیل آن پرداختن به اغراق کلام منجر مي گردد - حاصل اتمام سخن آنکه پائنده و باقیست خدا خواهد بود *

ذکر حکمرانی عماد الملک در الکهٔ برار

۱۱

بر عقلای دانش پژوه و جویای اخبار کهن سلاطین دکن مخفي نه ماند که اگرچه محمد قاسم فرشته حقیقت سلسلهٔ بریدي ها و عماد الملک برار چنانچه باید به گذارش نیاورده و محرر اوراق بیشتری از ذکر سوانح سلطنت آنها به تقریب ذکر سلاطین دیگر به صفحهٔ بیان در آورده اما ذکر بعضی سوانح از روی تاریخ فرشته برای انتظام رشته کلام هر شش صوبهٔ دکن به زبان خامه می دهد *

از خلاصهٔ کلام محمد قاسم فرشته چنین به وضوح انجامیده که فتح الله عماد الملک از اولاد کفار بیجانگر است در ایام صغر سن اسیر فوج بهمنیه گردید و در سلک غلامان خان جهان که سپه سالار بهمنیه و حاکم ضلع برار بود در آمد و اورا مسمی به فتح الله ساخت از آنکه در آغاز بهار شباب آثار رشد و شجاعت از و مشاهده می نمود در صدد تربیت او گردید و چون روز جوهر استعداد و قابلیت او ظاهر می گردید بر مراتب و اعتبار او می افزود تا آنکه منجملهٔ ملازمان خان جهان از کار طلبان و معتمدان مشهور گردید - و نزد سلاطین بهمنیه همیشه مذکور رشادت و قابلیت او به میان می آمد بعده که در آغاز عهد سلطان محمود بهمني خان جهان ازین جهان بی اعتبار رخت هستي بربست - و فتح الله خود را به خدمت خواجه جهان گاوان رسانده به دستگیري او در جرگهٔ چیله هاي روشناس بهمنیه داخل گردید و خطاب عماد الملک یافته به حکومت الکهٔ برار سرفرازي یافت - و بمرور ایام که مادهٔ فساد ملوک الطوائف در دکن برپا گردید چنانچه به احاطهٔ بیان در آمده او نیز

در برار خطبه و سکه نمود اگرچه ذکر ایام کامرانيِ او تقریباً اکثر در ذکر سلاطین دیگر دکن به زبان قلم جاري گشته اما مفصل بر احوال او اطلاع نیافته بعده که عماد الملک ازین جهان رحلت نمود پسر او خود را ملقب به علاء الدین عماد الملک گردانده قائم مقام پدر گردیده قلعهٔ گاویل را مکان حاکم نشین خود گردانید و در سال، نه صد و بست و سه بر قلعهٔ ماهور لشکرکشي نموده خداوند خان حبشي را که از طرف بهمني قلعه دار بود کشته قلعه به تصرف خود آورد و برای دفع لشکرکشي بهمنیه در فکر فراهم آوردن فوج افتاد - امیربرید به تقاضاي وقت مصلحت علاء الدین شاه را فهمانده قلعهٔ ماهور را با قلعهٔ رامگیر به پسران خداوند خان بحال نمود علاء الدین بن عماد الملک باز قابو یافته قلعهٔ ماهور و رامگیر را از تصرف پسران خداوند خان بر آورده به مردم معتمد خود سپرد آنها نزد برهان نظام الملک به استغاثه رفتند - درین ضمن میان علاءالدین و برهان شاه مقدمهٔ دعوای قصبهٔ پاتهري به میان آمد و جنگ های عظیم چنانچه بر محل به زبان قلم جاري گشته رو داد - و علاء الدین مکرر هزیمت یافته خود را به گاویل رساند و نظام شاه قلعهٔ ماهور و رامگیر را به تصرف خود آورد - بعده علاءالدین رجوع به محمد شاه حاکم برهان پور و اسیر آورده معاونت ازو خواسته درپی انتقام و تدارک افتاد و هر دو به اتفاق مقابل نظام شاه آمدند بار دیگر بعد مقابله و مقاتلهٔ شکست عظیم بر فوج برار و آسیر افتاد و تمام فیلان و کارخانه جاتِ به تصرف نظام الملک در آمد - و علاءالدین و حاکم خاندیس بحال تباه رو به گریز آوردند بعده هر دو پناه به سلطان بهادر گجراتي آورده التماس معاونت نمودند و سلطان بهادر از احمد آباد با لشکر خود به قصد تادیب نظام شاه

روانه گردید و بعد رسیدن به تعلقهٔ دکن و رو دادن محاربات با نظام شاه که مکرر از هر دو طرف غالب و مغلوب مي گردیدند - آخر سلطان بهادر به مرتبهٔ غالب گردید که خواست از برار تا سرحد نظام شاهیه به ضبط خود در آرد - علاء الدین که از طلبیدن سلطان بهادر پشیمان گشته بود به عجز در آمده ناچار قبول نمود که خطبهٔ برار بنام سلطان بهادر به خواند و والي برهان پور به میان آمده مقرر نمود که سلطان بهادر به خواندن خطبه و قبول پیشکش علاء الدین را به نیابت خود در صوبهٔ برار بحال دارد - بعد از آن علاء الدین بدار و مدار با نظام شاه مي خواست تا که ودیعت حیات نمود بعده پسر او خود را ملقب به دریا عماد شاه نموده بجای جد و پدر فرمان فرمای الکهٔ برار گردید - و تا زمان حیات با همهٔ سلاطین دکن به رفق و مدارا سلوک نموده کام راني مي نمود - و دختر خود را به اسم دولت شاه به عقد حسین نظام شاه در آورد - هم چنان بلا خشونت به حکم راني و امور سلطنت مي پرداخت تا ازین جهان به دار القرار انتقال نمود - بعد از آن برهان عماد شاه را در صغر سن که به حد تمیز نه رسیده بود تفال خان که از غلامان دولت خان دکني صاحب مدار سلطنت عماد الملک گشته وزارت مي نمود به سلطنت بر داشته به استقلال تمام که امرا ازو راضي نه بودند به خوشي و نا خوشي به آنها ساخته طفل را نزد خود بر تخت گرفته فرمان فرمائي مي نمود - آخر برهان عماد شاه با دو نوکر معتبر در قلعهٔ نرناله محبوس نموده بجای اسم سلطان بهادر خطبهٔ برار را بنام خود خواند و روز به روز بر استقلال او چنان مي افزود که سرکله منازعت و هم چشمي با نظام شاهیه و عادل شاهیه مي زد آخر الامر هر دو به اتفاق بر تفال خان فوج کشي

نمودند بعده که عرصه بر تفال خان تنگ آوردند تفال خان به عادل شاه رجوع آورده مبلغ نقد و جنس رسانده معاون خود ساخته هر دو فوج را از ملک برار بر آورد - باز مرتضی نظام شاه به رهنمونی خونزه خاتون مادر خود به فکر تسخیر برار افتاد به شهرت بر آوردن برهان عماد شاه از قید بر تفال خان فوج کشی نمود - عماد شاه به قطب الملک تلنکانه رجوع آورده ازو لشکر برای معاونت خود خواسته با چنگیز خان سر فوج نظام شاه مقابله نموده هزیمت یافته اسباب تجمل به باد داده چندگاه در جنگل ها بسر برد - و آخر کار تفال خان در قلعهٔ نرناله و شمشیر الملک پسرش در گاویل خود را رسانده محصور گردیدند - نظام شاه و چنگیز خان خود را رسانیده هر دو قلعه را محاصره نمودند و بعد امتداد ایام محاصره به انواع تدبیر و ساخت نمودن مردم اندرون و بیرون قلعه را چنان با خود رام ساختند که بیشتری تفال خان را در آن قلعه گذاشته خود را به چنگیز خان و نظام شاه رساندند - آخر الامر تفال خان و شمشیر خان پسر او هر دو دستگیر گردیدند و خزانه و فیلان و کارخانه جات به دست نظام شاه آمد و تفال خان را با شمشیر خان و دیگر قبائل او که جمله چهل نفر بودند مقید نموده به یکی از قلعهٔ های تعلقهٔ خویش فرستاد و آنها در آن حبس خانه در یک شب به روایت مختلف همه جان شیرین به باد فنا دادند - به روایت بعضی خانه بر سر آن فرود آوردند - و به قول محمد قاسم محصلان به حکم نظام شاه همه را خفه نمودند - و به روایت دیگر محبوسان خود را مسموم ساختند از آن تاریخ الکهٔ برار بلا شراکت غیر به تصرف نظام شاه در آمد *

* بیت *

همین بود تا بود گردون سپهر گهی کینه در باز گاهی به مهر

ذکر سلسله بریدیان که به پنج واسطه فرمان روائي نمودند

محمد قاسم برید اصل از غلامان ترک گرجي نژاد است که خواجه شهاب الدین علي یزدي از ولایت خود به دکن آورده به سلطان محمد شاه بهمني فروخت - و از صغر سن در خدمت و مکتب پسر محمد شاه تربیت مي یافت چنانچه در اندک مدت از بعضی علوم بهرهٔ تمام حاصل نمود خصوص در علم موسیقي موشگافي مي نمود و همهٔ سازها را خوب مي نواخت و مشق یک دو خط را به کمال رسانده بود - در عهد سلاطین بهمنیه به پایهٔ امارت رسیده کوتوال شهر و رکاب حضور گردیده یک دو دفعه برای تنبیه کفار اطراف نام زد گردید و در آنجا ازو کار دست بسته و تردد نمایان به ظهور آمد و در آن مهم مبلغ کلي به دست آورد - و ساباجي نام مفسد مشهور را به قتل رسانده دختر او را برای پسر خود امیر برید به عقد در آورد - و خویشان و همراهان ساباجي که چهار صد نفر جرار صاحب شمشیر بودند اکثر به مرور مسلمان شده به او گرویدند - و محال سیر حاصل تعلقه ساباجي برای امیر برید تنخواه گردید و مدخل کلي از آنجا بهم رسانده فوج زیاد نگاه داشته از متعلقان قدیم و جدید بندوبست اطراف محالات خود نمود - و روز به روز بر مراتب او مي افزود و در حیات پدر به عیش و عشرت زندگاني مي نمود تا آنکه چنانچه به احاطهٔ بیان در آمده در عهد سلطان محمود بهمني به سبب شورش کشته شدن خواجه جهان محمد قاسم برید در انتقام و تلافي آن به اتفاق یوسف عادل خان و دیگر امرای غریب کوشیده به پایهٔ وزارت رسید و از

محمد قاسم و امیربرید بعد وفات پدر آنچه سلوک با سلاطین بهمینه به ظهور آمده در ذکرسلطنت او اخربهمینه به گذارش در آمده بعده که سلطنت بهمینه به سلطان کلیم الله قسمی که به ذکر در آورده منتهي گردید - امیربرید خطبهٔ سلطنت الکه احمد آباد بیدر به نام خود خواند - و حادثه ها که برو از برداشته بردن او با چهار پایه درخت خواب گذشته بر محل به زبان قلم داده - آخر چهل و پنج سال به حکم رانی بسربرده در نواح دولت آباد ودیعت حیات نمود و در پهلوی قاسم برید مدفون نمودند - علي برید پسر امیربرید بعد واقعهٔ پدر فرمان فرمای احمد آباد بیدر گردید و خود را به لفظ شاه ملقب ساخت - و بادیگرسلاطین دکن دعوای هم چشمي نمود - آخر نظام برهان شاه به سبب آزرده ساختن پسر شاه طاهر ازو رنجیده خاطر گشته برو لشکرکشي نمود علي برید حوصله باخته به عادل شاه رجوع آورده قلعهٔ کلیاني را به او تواضع نموده برای کومک و مدد درخواست نمود اما باوجود رسیدن کومک فائده بر آن مرتب نه شد و نظام شاه برو مهم نموده قلعهٔ اوسه و اود گیر و قندهارک ازو گرفته به تصرف خود آورد آخر از تعلقهٔ احمد آباد بیدر محصول زیاده از چهار لک هون در تصرف او نه ماند باز مرتضی شاه نظام الملک در آن ملک نیز طمع نموده برو سواري فرمود علي برید بار دیگر برای کومک رجوع به علي عادل شاه آورد قضارا علي برید دو خواجه سرا داشت که علي عادل شاه تعریف حسن آنها شنیده طالب دیدار آنها گردیده بود به علي برید بیغام داد که اگر آن هردو خواجه را به من مي دهي برای امداد تو لشکرتعین مي نمایم.چنانچه بعد گرفتن هردو خواجه آنچه از اثر اعمال قبیح او برسر او گذشت برمحل به قید

قلم آمده و آخر چهل سال فرمان فرمائي نموده رخت هستي ازين جهان فاني بربست و بعد او قاسم بريد شاه علم سلطنت بر افراخته سه سال پادشاهي نمود - بعد از آن امير بريد چهار سال كامراني نموده وديعت حيات نمود بعده امير بريد نام شخصي از قبيلهٔ بريديان در سنه ۱۰۱۰ هزار و ده خروج كرده بر اولاد بريديان غالب گشته علم سلطنت بر افراخت و نه سال فرمان روائي نمود *

تمـــــام شد

فهرست الرّجال والنّساء

ا

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

و

ه

ی

فهرست الا ماکن والقبائل

ا

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ش

ص

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

غلط نامه

صفحه	سطر	خطأ	صواب
۴۱	۱	پدر	بیدر
۶۲	۱۲	جر	جای
۲۲۸	۶	جمان	جمال
۲۳۹	۳	راجي علي خان	راجه علي خان
۲۴۰	۱۳	راجي علي خان	راجه علي خان
۲۴۵	۱۴	ذا لحجه	ذی الحجه
۲۵۷	۲۲	راجي علي خان	راجه علي خان
۲۵۸	۱۲	راجي علي خان	راجه علي خان
۲۶۶	۲۲	هشیا	هشیار
۲۷۲	۹	داده	خط را باید حک کرد
۳۱۴	۱۸	نبا تهوره	بنا تهورا
۴۱۱	۱۸	دی	دیو
۴۲۱	۱۵	ملک راجي	ملک راجه
۴۲۱	۲۱	تهالیز	تهالنیر
۴۲۳	۴، ۷،	ملک راجي	ملک راجه
۴۲۵	۵، ۸، ۱۰، ۲۰	ملک راجي	ملک راجه
۴۲۶	۲، ۶، ۹، ۱۲	ملک راجي	ملک راجه
۴۲۶	۷، ۸، ۱۸، ۲۱	تهالیر	تهالنیر
۴۲۷	۱،	تهالیر	تهالنیر
۴۲۷	۱۲،	ملک راجي	ملک راجه
۴۲۹	۶	ملک راجي	ملک راجه
۴۴۶	۴	خوانده	خط را باید حک کرد
۴۵۳	۷	تهالیر	تهالنیر
۴۵۵	۹	راجي علي حان	راجه علي خان

صفحه	سطر	خطأ	صواب
٤٥٦	٨، ١١،	راجي علي خان	راجه علي خان
٤٥٧	٤، ٢١،	راجي علي خان	راجه علي خان
٤٥٨	٣	راجي علي خان	راجه علي خان
٤٦٦	١٠	نظام برهان شان	برهان نظام شاه

تمام شد